

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU-232877**

UNIVERSAL  
LIBRARY













بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درین نافض اقتران کتاب مستطاب تصنیف نفی شمس و ارجو لا کما ه عرصه سخن  
و سخنانی نهند شاخچای علم شیرین و دانی میر حسین علی کرانی تصنیف آتش از گدازد آفرین می می

حدید ۱۸۹۰  
نشان بی  
سایه باجری

معروف بیان

حدید ۱۳۰۶  
تایج سلطان  
میلو ۶۷

با بنام تمام و سعی مالاکام متوقعان عظیم قاضی عبد الکریم قاضی حمزه انصاریان  
کتب می این کتاب بایست طابق اصل بخط پسندیده و نسخ برگزین

در مطبع نهی مستح الکریم و قع ممیزی نقسین برگزید

## یافتی



بسم الله الرحمن الرحيم

شیراز دفتر متفرق اخبار عالم و جامع مجموعه افراد اوصناع متباین کافه امم حمد مالک الملکی  
ست که علم جاه و جلالتش میدان شهود برپاشده جلگی سپاه مختلف جهان را در ظل نیت  
و حمایت خود انتظام بخشیده و شهنشاه حکم مطلقش اطوار متضاده بشده هنر عالم را بتازانیده  
عدالت و حکمت و با اعتدال لازوال کشیده چاوش قضاایش در چار سوسه بسطیاز زمینهای  
لمن الملک الیوم الله الواحد القهار عتقاد کرده و میرا بوحده آیتش بنان اقرار کشاده و سبیل قیامش  
به صلاهی کرم و زایشش گوش بر مخلوق را بزور یقینی زینت نیت داده بدیت

چنان چنین خوان کرم گسترده که سپهر رخ در قاف قسمت خود  
دیباچه نسخ آفرینش و سرنامه جریده دانش پیش نعت سالاری است که سنده و مارسلناک  
الارحمه للعالمین در بنیان جهان را مفرده حجت گردید و صام رسالت و دعوتش خرمن  
سرکشی و نخوت را باب شرک و ضلال ابرنگ برق جانسوز در رسید صلی الله علیه و آله و صحا  
و اتباعه و سلم تسلیم اکثر اکثر اما بعد بر کشور کشایان اقلیم معانی و دانش پروران محفل

سخندان پویشیده نماند چونکه او خالق بیچون در هر دو زمان میخواست که افراد خلایق یعنی  
 بندگان خود را در مهد آرام و امنیت پرورش سازد پس سعادت مندی ذی همت مقبول  
 موفصول خود کرده غایتاً طاعت فرمان برداریش برد و شش مان و زمانیان می گذارد  
 و عالمی را چه از ادانی واقاصی به پناه رافت و ولتش کامیاب بهره مند میدارد مصداق  
 این مقال حوال سعادت اشتغال شمس الملک امیر الدوله نواب حیدر علی خان بهادر حیدر  
 جنگ و عمده الملک مبارک الدوله لیکو سلطان علی خان بهادر شهر جنگ است که من ابتدا  
 سن یک هزار و یک صد و شصت و هفت هجری لغایت سال یک هزار و دویست و پنجاه  
 هجری هر دو سعادت مند ان الاشان کامبخشی و فرمان وانی نموده عالمی البغور و پرداخت  
 داد و دهش پرورش می ساختند و تمامی خطه بالاگماط و برنجی از پایین گماط تفصیلش  
 پیشتر واضح خواهد گشت بقضیه تصرف خود داشتند و چند فلک دوار چون چاکران ممتد علیه  
 کمر خدمت آن صاحب شوکتان بر میان جان بسته مستعد و سرگردم کار و خدمت بودند  
 و زمانه معدود الایام در پیش در اقبال منظر ایشان پنج نوبت مبارک و افضال خداداد  
 می نواخت و یاور می طالع آن صاحب ولتان سرکفار سرکشان این صوبه ابرویست  
 در انداخت و بیم شمشیر قوت بازوی آن شیر صولتان فتنه انگیزان و ربه بازان خطه  
 بالاگماط را سپر انداز و دندان نما ساخته غرض در آخر زمان آن سید انجمنان ملاذ  
 بی مسمان ملجأ طوایف عالمیان و پناه خاص عام ارباب پیشه و اهل حرف بود و خطبت  
 دلاوری و سپاه پروری آن ذریعه بکیسان و رزبان هند و دکن گشته و توصیف  
 داد و دهش آن فیض بخشان الاداش در کائنات عالم و اصناف اعم شایع شده اما  
 مفصل ذکر سلطنت خد بخش آن والا فطران ذی شوکت احدی بیک کاغذ نه نوشته

و تشریح کماهی احوال آن بخت آوران که فروغ صدق داشته باشد کسی بر یک وجه  
 بیان نساخته اند این درس خوان دبستان هیچ نشانی که موسوم به حسین علی  
 ولد سید عبدالقادر کرمانی است و چندی در ظل دولت این بهایون منزلتان  
 بعلاقه نوکری بسر برده چنانچه تا انقضای مدت پنج سال زابتدای سن یکینرا و یک صد  
 نود و شش هجری تا آخر سن یکینرا و دویست و یک هجری بعد خدمت حضور سلطان  
 جنت آشیان سرفراز شده بود که بالفعل تفصیلش ضرور نیست سبعی دوسه سال منفصلت  
 از اجداد و آبایی دولت مند آن موصوف بحسب و تلاش بسیار دریافته قلم بند ساخت  
 و نسخه علیّه تفصیل سال و ماهه رقم کرده بی به نشان حیدری بر جریده روزگار  
 یادگار گذاشت و چنان جهد بلیغ و احتیاط بکار برده که سوامی مضمون صدق و سداد  
 مندرج نشده بعضی کوالیت روداد آنچه که بحیث خود مشاهده کرد بیغایله تکلف بی شائبه  
 رب کما حقّه بزنگاشته و برای انضباط شیرازه این نسخه تازه ایجا و صفحه سال ماه و اوراق و  
 و شب نور دیده همین اوراق و اجزای ایه شسته الفاظ معنی بار آب رنگ صدق و مضاد داد

## نسخه

نشان حیدری را فکر کردم	کماهی واقعاتش ذکر کردم
کشیدم لعل گوهرهای تبیان	بسک لفظ معنی های شایان
لب پیمانه سرشار ذکرم	دل نینه پر نور فکرم
طلب سرمایه بازار شوقم	طرب پیرایه گلزار ذوقم
توکل توشه محنت سبیلیم	قناعت پیشه و همت دیلم
ز تار رشته های فنکرانور	پی این نسخه کردم راست مسطر



چمن را آبر و از جد و دل او + ولی چشم صله از کس ندادم مگر آن زاده های شاه مغفور چه کم باشد و مشت سیم و زر را کشند ارشانه زلف التجار را + که هر یک مردم چشم تمیز اند + سحاب جو دشان مطلق نشان است	سمن را رنگ و بواز سنبل او بله بی مزد و منت عین نگارم چو بنوازند که گرد زحق دور و یار یزند بر سر قم گهر را کشایند این عقود مد عار را + مبصر ارجمند سیاه عزیر اند کف شان غارت دریا و کان است
---	--

اگر چه نسخه طبق قاعده ارباب تحریر و تقریر که هر آغازی را انجامی است با تمام سیدمانند  
راقم سطور ناتمام چون صاحبان الافطرت و منشیان پاک طینت و مورخان و انشور  
و دانایان هنر پرور و نظر اصلاح و چشم خور معاینه کنند که چه قدر محنت شاقه بر خود  
گوارا داشته اوقات عزیز خود را بهیوده ضایع نگذاشته باشد از کار منتشر الباس  
اجتماع پوشانیده بر سر صفتی رنگین ادا جلوه گر ساخته است بعین انصاف به پند  
تا نسخه مقبول و مختوم گردد چشم داشت از اولاد انشان عیب پوش آنکه ایسانا گاهی  
اتفاق مطالعه این نسخه افتد نظر ایراد بر بے بند و بست عبارات و فقرات نه گمارند  
و با حسان صلاح منت بر ذمه من مستعد خدمت گذارند نظم

ای عزیزان صاحب افهام + گر خطائی بجزت من یابید + خطا اصلاح بر خطا رانید بهر اصلاح از شماست نگاه +	وی نمایندگان حسن کلام از دقیقه زمام برتابید عیب پوشی خوش است میدانید از من اینک دعا جزاک الله +
---	--

## ذکر جد و ابای جیدر علی خان بهادر بطریق اجمال آنکه

در عهد خلافت محمود عادل شاه بجاپوری که او خلف الصدق ابراهیم عادل شاه و لقبش جلالت گرو بود و در علم موسیقی بهره تمام داشت شیخ ولی محمد متوکل و مشایخ قوم قریش باتفاق وقت از طرف دہلی وارد گلبرگہ شریف گشته اقامت داشت چون شیخ موصوف مرد بزرگ و خلیق و خدا پرست بود مجاوران و خادمان گاہ حضرت بنده نواز بغیرت و قار متوجہ احوال شیخ شدند و چیزی مدد خرج مقرر کردہ ماہوار میرسانیدند و شیخ مغزالیہ را شالیستہ لپیری شیخ محمد علی نامی بسن تمیز رسیدہ و جمیع علوم ماہر و نیر و فضل و ہنر آراستہ ہمراہ پدر بود غم شادی کتختائی آن سعادتمند بدل مصمم دانستہ بعد دریافت فراوان جد و جہد در خانہ یکی از مجاوران والا خواستکاری نمودہ بعد چندی بآدامی رسوم شادی کتختائی و خطبہ خوانی نکاح پرداختہ فارغ گشت و ہموجا عہد خلافت علی عادل شاہ ثانی بفرارخت و خرمی تمام شیخ موصوف بسر بردہ دعوت حق را بلیک اجابت گفت علی صاحب مع زوجہ خود از آنجا نقل کردہ عازم بجاپور شد و در مشایخ پورہ بخانہ برادران زوجہ خود کہ ایشان ہفت برادر حقیقہ بودند و یماہین خود ہایستہ خواہر و برادران محبت جانی و اتحاد قلبی داشتند و ہمتہا بر فراقت شیخ منہاج امیر دکن را علاوہ نوکری بدرابہ معقول پیدا کردہ باتفاق تمام بسر می بردند آرمید و ہر ہفت برادر بپاس خاطر خواہر خود شرائط خدمت صاحب مغزالیہ بفرمان از بجای آوردند چون بعد چندی لشکر ہند بغیرت تسخیر بجاپور یلغار نمود و امرائی و کئی یعنی شیخ مذکور و فضل خان و ستم خان و سرمست خان بالشکر ابنوہ حسب حکم بمقابلہ افواج ہند نہضت کردند و در سواد ظاہر گلبرگہ شریف بین الفریقین و فیترس

سخت و داد پس میر هر اول کشتیج موصوف بود حمله های مردانه و کوششش لا و رانه  
 نموده شکست داد اما هفت صد و کنیان شیر سریرت از رفقای شیخ جان بازی نمود  
 داد جلاوت و بهادری داده بر خم تیر و تفنگ کشته گشتند از قضا آن هفت برادر یک بعد  
 یک بدنهای خود را بر زور جراحت شمشیر هر هفت ساخته درین سنجی سرای فانی ابواب  
 شش در و حیرانی بر روی مخالفان چار جهت کشاده بسیر و تماشای بهشت باغ جنّت  
 یک ساعت خرامیدند چون این خبر و هشت اثر بخوابه بجان برادریشان دفعه رسید از هجوم  
 هجوم و هجوم قرار دل و تاب جان مصیبت و سوگ برادران سپرده بر لبستر ناکامی دراز افتاد  
 و تبرک ماکولات و مشروبات پرداخته دل بر مرگ نهاد و هر آن و زمان از طاق طلاق  
 گشته نعره و اُصیبت تاب میداشت بزم عنان صبر و شکیبایی دست نیخته بسوگ برادران  
 دل ز خویش بیگانه برداشته مرثیه حسرت و افسوس بر دل صد پاره خود می نگاشت پس  
 صاحب معز الیه چون احوال پر نکال ز وجه خود بدین منوال مشاهد نمود اقامت آنجا را  
 داغ تازه آن ماتم زده انگاشتند مع المیة و باب خانگی و دیگر و ابستان خود از آنجا  
 برآمد و رفته رفته بطرف کرناک بالا که اط آمده در قصبه کولار رخت حیل انداخت حاکم  
 آنجا شاه محمد دکنی نامی که از طرف قاسم خان صاحب معز به سرانجامت قصبه مذکور دست  
 صاحب موصوف را که معرفت سابق در میان بود با حرمت و وقار پیش آمده بجا برای  
 سکونت ایشان مقرر کرده سلوک شایسته می نمود بلکه ضبط و نسق تمامی کار خانجات خود  
 بعده دیانت ایشان گذشته بود تا صاحب مشار الیه باطمینان خاطر اقامت فرموده  
 سوای این کار زراعت اجارت باغات می کرده بود و چهار سپه موجود داشت یکی  
 شیخ الیاس و محمد سیوم شیخ امام چهارم شیخ فتح محمد نام داشتند چون هر چهار

سعادتمند بسن تمیز رسیدند غم سرداری و هوس نوکری عمده و نام آوری در دل آشته  
از پدر طلیل لقمه اجازت خواستند پدر بزرگوار به نپند و نصایح پسران را از آن  
غرم باز داشته فرمود که جد و آبای ما شایخین بودند با وجود استعداد تبرک استیلا  
دنیا داری می کوشیدند زیر که خواهش دنیا واسطه انقطاع سر رشته ملذذ و حالی  
و بذایقه تنوعات جاودانی است پس شمایان را لازم بل واجب است که پیروی ایشان  
باید نمود و از کشمکش علاقه و دهر ناپا دارا مین نباید بود آنچه که قضا و قدر در تو شکستنه شکیست  
از لی برای شما مهیا و آماده داشته اند بے ریج و تردد و تماش می رسد بلیت

گرم زمین را آسمان دوزخ      نه دهندت زیاده از روزی  
کامل عیاران با استقلال رنگی عیش دنیا اند و بکین نمی باشند بلکه با وجود علاقه اش  
بے علاقه و قطع اضافت الاشیا بهمت می گذاشتند غرض صاحب موصوف تا حیات  
خود پسران را از خود جدا نکرده بنا بر برداری پرورش می نمود چون او درس بیکه از  
یک صد و نه هجری در قصبه کولار دنیای فانی را پدر و دمنوده بسیر جهان خرامید شیخ  
الیاس پسر کلان مرحوم بعد پر کلان ترمی گزیده بدله بی و تسلی خاطر و تالیف  
قلوب برادران نموده نظر پرورش بر جمیع اجا و اقربای دوالار حام و ذوالقرب  
گماشته راه سلامت روی می پیمود قضا را بهدین اشنا شاه محمد عالم کولار و دعوت  
حیات بخالق جان آفرین سپرد و دیگری بکومت قصبه تفرشته رسید فتح محمد آغا بزرگوار  
خاطر شده بے اجازت برادر کلان سمت کرنا ملک پایان گماط خرامید و در تعلقه  
تریا مل که فضای دگمشا است چندی اقامت و زریه سپس عازم صوبه ارکاط  
شده بواسطت ابراهیم خان قلعه ملاقات نواب سعادت الله خان صاحب

حاصل کرده بدو صد پیاده و پنجاه سوار منسلک سلک نقای نوا گشته به جمعه دار  
موسوم گردید تا محمد الیاس از حرکت برادر خورد که مکسر شان شجیت خاندان خود بود تا خوش  
گشته تنها سمت تجاور به بهانه ملاقات سید برهان الدین پیرزاده شتاف نامتعلقان  
خود را با پسر خود که چهارده سال عمر شریف حیدر صاحب نام داشت مع برادران دیگر در  
خانه گذاشته بود چنانچه او بهمون سمت درس یکم را و یکصد و پانزده هجری از جهان فانی  
انتقال نمود فتح محمد که در رکاب بسری بزرگ پل یامی چند پیرزاده موصوف را از تجا طلب  
داشته دخترش که همیشه حقیقه ابراهیم صاحب میشد باز دولج خود در کشیده همیشه زادی  
عروس را که سین تمیز رسیده بود به امام صاحب در خود عقد مناکحت و مواسلت بر بسته  
باتفاق یکدیگر آرمید پس بعد چندی حیدر صاحب بن محمد الیاس بر حسب خواہش  
پالیکار میسور عازم انصوب گشت و جمعیت چهار صد پیاده و یک صد سوار نوکر شده  
بخطاب نایک که در صطلاح هندو سوار پیاده را گویند نام آوری اند و خست فتح محمد در  
ارکاب بنام آوری چندی گذرانید و در وقت آخر ریاست نواب موصوف ششصد  
پیاده و دود و صد سوار و پنجاه جزال بزار را جازت صاحب به فراہم ساخته در ہر ہم خبر  
می گشت در جنگ چنچی متعلقہ کرائاک پایان گماٹ کہ بہ راجہ تینک نواب آویر شخت  
روداد چنانچہ اجد بہ چارہ سوار از جوی سکر ایتیرت کہ آتش در طغیانی بود و این طرف  
فتح پیٹ است عبور کرده بر شک نواب کہ چارہ پنجرہ سوار و سیرہ ہزار پیادہ بود و تراخت  
و بازوی جلادت و مردانگی کشادہ نہیروز بر ساختہ نام دلیری و جوانمردی خود جریہ  
روزگار ثبت کردہ شمشیر نہان تا فیل سواری خاص باد و سوار رسیدہ بود تا فتح محمد  
کہ با پیادگان و جزال برداران خود پیرامون فیل خاصہ حلقہ زدہ بود بیک شلک

او را بنجاک عدم در انداخت و بجلدوی این تردید نمایان علم و تقار و وسیل سخت شایسته  
 مورد الطاف و اعطاف شده بود چون بعد انتقال نواب موصوف برادرزاده او  
 دوست علیخان صوبه ارارکات مقرر گردید و در خوشی و اقربای او مناقشه در افتاد و بسبب  
 خصم علیخان پسرش در کار دولت خلل وارد داد و فتح محمد شجاع باندیش کسر شان و منزلت  
 خود از آنجا علاقه نوکری از خود قطع کرده مع اهل و عیال عازم بالاگهاٹ شد و مستورا  
 را در کولار گذاشته به میسور شتافت چندی در آنجا بابرادرزاده خود که سلیقه تمام  
 پیدا کرده بود سکونت داشت و همدین ایام او را هم پالیکار میسور خطاب نایک  
 خوانده برابر حیدر حسنا نایک نزد خود داشته بود و مخفی نماند که خطاب مذکور در قوم هندو اعتبار  
 تمام دارد و کسیکه شجاعت ذاتی و شان لاوری و حسن سلوک دیند و بستی مہات دت  
 می نماید بزرگان معتبران آن قوم باین خطاب خوانده میشود چونکه بعد چندی در ضبط و  
 نسق کار خانجات راج به سبب نفاق عیانی از کاش خلل یافتاد صاحب شجاع از آن مرکنار  
 کشیده به قطع علاقه اش پرداخت و چندی خانه نشین شد و همدین نزدیکی آن شجاعت  
 اکیش ادرسن یکنزار و یک صدوسی و یک ہجری پسری تولد شد و پشہار صاحب نام زد  
 گشته بود بعد دو سال پسری دیگر بوجود آمد و اگر چه بنام ولی محمد خوانده شده اما  
 در دو سالگی بمہد عدم خوابید از آنجا که شجاعت پیشگان والاہمت عمر عزیز خود را  
 بہ بی علاقگی و بی نام آوری بسر بردن و چون رو باہ مزاجان بگوشہ گمنامی خزان  
 نمی توانست بلکہ مانند شیر صولتان بہ بہانہ نام آوری خود پرورش خلق اللہی سر و سامان  
 منظور نظر دارند صاحب شجاع بغرم نوکری از آنجا برآمدہ نزد حاکم صوبہ سرائین نواب  
 در گاہ قلیخان رفتہ سر رشته نوکری عمده پرست آورد و منصب چہار صد پیادہ و یک صد

سوار یافته بجز است قلعه بالا پور کلان نامزد گشت متعلقان خود را از کولار همونجا طلبه شسته چندی آسود پس دین یکم را و یک صد و سی و چهار هجری در تعلقه مذکور پسری صاحب شوکت بلند اقبال با یون طالع تولد گردیده از فروغ ذات مینمت آیات خود کنار دایه دهر را روشن ساخت چون وقت تولدش آفتاب در بیت اشرف بود نامش حیدر علی نهادند راوی بحسن توجه بیان کرده که بعد تولد سپهر فیه نشانسان انجم و افلاک ز اینچ شش کشیده ظاهر ساختند اگر چنانچه این سپهر گرامی قدر صاحب تاج و تخت و رئیس کرنا لکین خواهد گشت اما بعرضه قلیل بدرود داغ قیمی مبتلا خواهد شد یعنی سایه پدر از سرش خواهد رفت با سماع این معنی متعلقان متفق الاری شدند تا بچه اشفیرا بنوشانند و به گماوه عدم بخوابانند صاحب شجیع برین اراده وقوف یافته و متوجه بود اگر شومنی طالعش بمن اثر کند راضی هستم بهیچ وجه رو داد ارکشتن اوستم که ظهور نیک بد از مشیت ازل است پس تو ای جانم در پرورش و حفاظت آن قره العین و لث اقبال سعی بلیغ می کردی بعد عزل درگاه قلیخان در ایام حکومت نواب عابد خان حاکم سرپالیکار میسور با بالیکار بد نور و غیره اتفاق کرده بسخیه قلعه مذکور فوج کشی نموده بعرفت حیدر رضا نایک پیغام سپردن قلعه بخود فرستاد و شجیع موصوف بر بخنان غرضانه ایشان فریب نخورده شیوه حلال نمکی بکار برده طریق شجاعت نشان میمود از اقبالین معنی هیلو شستی مستعد جنگ گردید چنانچه شجاعت ذاتی مع جمعیت خود برآمد و لشکر غنیم را بیک شبنون شکست داده در اقران و امثال خود سرخرو گردید پس بالیکار بهر میت خود رده بیا یوسی تمام راه دارالمقر خود گرفت و شجیع مغرالیه سباب لازمته ثروت که از لشکر غنیم غنیمت یافته بود نزد صاحب صعب بر روانه کرد و عابد خان بر جوانمردی و شجاعت ذاتی



شجاع کار از ما نزار آفرین خوانده به صوبه بلبدانته منصب و هزار پیاده و پنج صد اسب و مع فیل و  
 نقاره طریق مراعات میموده به بند و بست صوبه بقرار کرد پس شجاع و الادانش سرانجام  
 هر مهم که امور میشد با حسن ترین وجود با تمام می رسانید چون درگاه قلی خان یگر با صوبه دار  
 سرامقرر شده رسید نظر اعتماد و حسن تدبیر عدو مال آن شجاع رتق و فتق جمیع امور صوبه نیز بر او  
 گذاشته بود بعد کشته شدن خان موصوف شجاع و انا بعد الرسول خان پیشتر متفق شده  
 چنان بند و بست صوبه و قلعه و الیکاران باج گذار کرد که کل الوجوه خلل و فساد که بی وجود حاکم  
 و سلطان اکثر مفسدات و مفتریات در بنیان دولت نیار و بکار میشد و در نظم و تنسیق امور ریاست  
 را هیاب نشد و تا رسیدن حاکم صوبه یعنی نواب طاهر محمد خان که تا نه ماه بفرایمی سنبیدی  
 ضروری بعد رخصت بکاموست صوبه به بخا میقم گردیده بود و عبد الرسول خان متمنی حکومت  
 بواسطت تدبیر شجاع صایب تدبیر صدر بند و بست صوبه بود یعنی پرداخته چونکه نواب  
 موصوف مع شکر صوبه رسید خان مذکور عاقبت کار خود و نیکو زانکاشت بجای که بدید خود  
 که همین پرگنه بالا پور کلان بود شتافته باز از آنجا بلا توقف سمت حیدر آباد رفت  
 و محمد خان پنی قلعه دارالامارت را با جمعیت خود مع رفقای شجاع و الافطره در صوبه  
 گذاشته برای جنگ تاکید آکید ساخت پس قلعه دار آن شجاع مع دیگر نایکان از نواب  
 به بهانه ما بیانه نه ماه که در غیبت حاکم رسوم نوکری ادا کرده بودند بحث و تکرار در میان  
 آورده تا آدای حق خود اندرون حصار دارالامارت باز نداشتند و خفیه مستعد بجنگ  
 گردیدند چون نواب بر این معنی وقوف یافت پیغام فرستاد که ما از ایام مدخل صوبه  
 مبلغ ما بیانه هزاران و محافظان قلعه و مواجب سنبیدی لشکر صوبه خواهیم رسانید چنان  
 شهر گذشته از صوبه را ماضی باید گرفت ایشان قبول این معنی نه نمود و در و از ما شمر



و قلعه مضبوط کرده با سامان جنگ تیار شدند پس نواب که در سواد حیدر گاه غربی شهر صوبه بالشکر  
 فرود آمده بود روزی با جمیعت خود بر حصار شهر سپاه یورش کرده خواست که یکوشش نمایان  
 و تردد شایان داخل ارالاماره شود اما محافظان حصار آن طرف که ملازمان شجاع موصوف  
 بودند سعی مردانه بعمل آورده و دفع یورش کنان پرداخته سر خر و گشتند نواب از آنجا کوچیده در  
 راه بالن سبلی فرود آمده شهر و قلعه اگر گرفت و جنگ تیر و تفنگ با قلعلگیان انداخت اما در  
 هر جنگ محصوران سختی مظفر منصور می شدند آخر نواب باز از آنجا کوچ کرده بر سواد کمرین سبلی  
 که از قلعه گنی رویه یک فرسنگ مسافت دارد فرود آمده بود که قلعه را اجمل منشی با فوج همراهی  
 خود و جمیعت شجاع بغیر منشیون برآمده باطلایه داران لشکر نواب در آمیخت و فیما بین ایشان  
 نبرد سخت و داد از آنجا که قلعه را نا تجربه کار و نا از موده جنگ بود از کمین داران لشکر غنیمت  
 نداشت راست سمت خیمه نواب در تاخت و شجیع دیش آگاه و سید پیر کلان با چند سوار  
 و پیادگان فیل سواریش را گرد گرفته شتافت پس لشکریان نواب از اطراف هجوم آورده  
 صدای کاو کاو برداشته با یکدیگر در افتادند بعد کشتش و جبهه بلوغ سر قلعه را بتاراج رفت  
 و شجیع موصوف و سید معروف نیز شهید شدند و وقوع این واقعه در سن یک هزار و یکصد  
 و سی و هفت هجری در آن حادثه عیال و اطفال شجاع شهید در پرگنه بالا پور مذکور بودند  
 چون این خبر بعباس علی خان بن درگاه قلی خان که حاکم بالا پور بود رسید آن ظالم  
 بمرحم بر خانه شهید ظلم کرده صیبت زدگان را بے سبب بجا نیند جمیع اسباب ثروت  
 حتی که سامان ضروری خانگی از جنس پارچه و قسم ظروف و زیور و غیره یک قلم غارت خست  
 سوای این ظلم هر دو برادری پسران شهید را که کالان شه باز صاحب نامی هشت ساله و  
 حیدر علی صاحب سه چهار ساله بود گرفته اندرون نقاره قید کرد و بالاایش چرم دست

بنواخت بالغرض بانواع عقوبت بیچارگان تیم را با امید اخذ ز حیران و پریشان نموده  
 نام مردم آزادی خود اطراف جهان مشهور ساخت پس بلیه شریفه شهید زبانی یک  
 معتبر خاص خود حقیقت ظلم تعدی حاکم ظالم بالا پور و مظلومی و گرفتاری جگنبدان به حیدر  
 صاحب کمان برادرزاده شونی خود که در سر یرنگ پلین بود گفته فرستاد صاحب موصوف  
 باطلاع شهادت عمومی خود و خرابی حال پسرانش تا سفها و حسرتها خورد و دل خور و خواب  
 بر خود ناگوار دانسته به پایکیار میسر ستغاثی گشت و او عرضی متضمن ربانی مستور است  
 و مخلصی پسران شهید به حاکم سرانوشته تا نواب موصوف آن ظالم بیرحم را متنبه ساخت  
 از عذاب آخره ترسانیده بواسطه خود ربانی نجشود اما مخفی نماند که راوی دیگر چنین  
 روایت کرد چون نواب درگاه قلی خان کشته شد و پسرش عبدالرسول حسان  
 بدون اطلاع حضور هوس یاست صوبه بند چهار لک و پیه از نزد محمد خان سلیمان زای  
 سا هو کار ساکن ارکاٹ بطریق قرض گرفت و لشکر فراهم ساخته بند و بست صوبه نمود  
 فتح محمد صاحب هم بهیچده هزار روپیه بادی مشابهه پیرامی خود از سا هو کار مذکور گرفته  
 بتصرف خود در آورده بود چون از رسیدن نواب طاهر خان اطلاع یافت عبدالرسول بن  
 عازم بالا پور می شد در آن حین سا هو کار مذکور برای زر خود فراحم و حایل گردید و او  
 هزاران فتله و سوزان لشکر صوفیه قلعه را قلعه دارالامارت را در باب دمانیدن  
 مبلغ مذکور از نواب معز الیه به صورت که سببیش خواهد شد تاکید آکید کرده راه خود پیش  
 گرفت چون نواب سید سوزان لشکر و هزاران فتله بحجت و تکرار ما بهیانه خود ما مبلغ  
 سا هو کار در پیش آورده تا ادای مبلغ مذکور نواب را در دارالامارت باز می دادند و  
 سا هو کار مذکور نیز امانت خود را جمع ساخته مستعد بجنگ گردید فی الجمله کوشش و کوشش

بسیار آخر قلعہ دار مع صاحب جمیع جان خود در باخت نواب یلغا رکړده بیک حمایه دلاورانه  
 داخل شهر شد ما بزرایان میواتیان و ساہوکارند کورارک قلعہ مضبوط ساخته تا یک ماه  
 سعی کردند و کلید قلعہ سوای ادای حق خود مانده سپردند چون این کیفیت معروف حضور  
 نواب نظام الملک آصف جاہ گردید مبلغ ماہیانہ سپاہ و سردار و زر ساہوکار از  
 خزائن خود برسیل داشته آتش فتنہ صوبہ را بر نشان پس بعد وصول مبلغ مذکور بزرایان  
 کلید ابواب قلعہ نواب سپردند و ساہوکار زر خود بر قبیل داشتہ بار کردہ راہ ارکاٹ  
 سر کرد چون پیر گنہ بالا پور رسید احوال سپران شہید بدان موجب کہ سابق مرقوم شد خطہ  
 کردخو و شفیع ایشان گشتہ مستورات را مع سپران شہید از قید ربانی کنانید اما فقط  
 اثبات علاقه اش یعنی زنانه محل شہید را بسریرنگ پٹن روانہ کردہ بہر دو برادر را گرد  
 عوض مبلغیکہ شہید گرفتہ بود برد حاصل کلام آنکہ چون ساہوکار بارکاٹ رسید  
 مستورات شہید فایز سریرنگ پٹن شدند مفصل حقیقت تا راجی خانہ و خرابی حال  
 جگر گوشکان گوش گذار حیدر صاحب کلان نمودہ از مصیبت بلای دو گونه نالیدند  
 پس صاحب موصوف بہ دلاسامی ماتم زدگان پرداختہ مبلغ سجدہ ہزار و پچہ بارکاٹ  
 فرستاد و برادران مظلوم را از قید خلاص کنانید ہنر خود طلب داشت تا ہنر و برادر  
 بحالت شان مظلومی بیک لباس ضروری بخدمت بی عم رسیدہ آرمیدند و صاحب معز  
 بہر دو برادر از سپران خود زیادہ شفقت و عطوفت داشتہ پرورش می نمود و نیز  
 دولتمندانہ از برداری ایشان منظور شد کہ کسب پاہ کری و سپ تازی بیاموخت  
 چون بہر دو برادر پس تمیز رسیدند شہباز صاحب از دختر خاندان خود دکنی داشتہ بعد  
 چند ہی چون جوانمردان قوی باز و بر ذات اخوی بزرگوار خود دایرہ زندگی و جوانی بشری

خود انداخته بسر بردن مناسب نباشته خواه نخواه از برادر و والد رخصت گرفت مع  
 برادر خود باز عازم پایان گماط شد و از عجد الوهاب خان برادر خود نواب محمد  
 علی خان و الاجاه بن نورالدین خان گویا موسی که صاحب جاگیر چپور بود علاقه  
 نوکری پیدا کرده بسر داری هزار پیاده و دو صد سوار نام آوری اند و خسته چند  
 بسر برد و برادر خود را یعنی حیدر علی صاحب اسرار سوار مقرر کرده بود و غرض  
 هر دو برادر با اتفاق تمام و اطمینان خاطر آسوده حال بودند چون در عهد حکومت  
 نواب دلاور خان حاکم صوبه سرپالیکاران بالا گماط برادر پاشی صاحب صوبه را  
 نرم ساخته باز از یک یک بزم گماشتند چنانچه پالیکار میسورشش بهفت هزار سوار  
 و بیست هزار پیاده فراهم ساخته پالیکاران شرقی میسور یعنی بنگلور و اله و ماستی و اله  
 و سستی کال کوڑی کال اله و ماکوڑی درگ اله اتیری و رگ اله و غیره را زیر ساخته همه  
 ملک مذکور در تصرف خود آورد بلکه رفته رفته تا متصل صوبه سرافوج کشی نموده کوه بدرگیری  
 که در تصرف پالیکار میسوری بود گرفته علی صاحب نایک بن حیدر صاحب کلان را با  
 سه صد پیاده و هفتاد سوار مع فیلم نقاره به بند و بست آن نواح و حراست کوه  
 مذکور گذاشته بود در آنوقت حیدر صاحب برادران خود را که وقت ترقی دولت بود از  
 ارکاٹ طلب داشت قضا را همین وزیر شاهزاد صاحب از عجد الوهاب خان به سبب  
 قصور عظیم و کسر شان و منزلت خود در نجبه خاطر گشته بود و کد بسیار رخصت  
 بر طر فی گرفته به علاقه شده بود و بر حسب طلب اخوی بزرگوار مع احوال اقبال  
 و رفقای خود باعتبار تمام نزدش رسید پس صاحب معزالیه از مشاهد حال  
 برادران بختا و خوش خرم گردیده از نندراج کار پدر از دولت میسور ملازمین کینانید

بسر داری سیصد پیاده و پنجاه سوار نامزد ساخته بود چون در جنگ دیون بلی تعلقه  
 بالا پور خورد که در قلعه مذکور تها نه اش بود محاصره کرده حال بر محصوران تنگ ساخت  
 و وقت یورش برتسلحه حیدر صاحب کلان زخمی شده انتقال نمود کار پیران مذکور  
 برادر سی صاحب مرحوم هم به شهباز صاحب سپرده بند و بست تعلقه و حرمت  
 قلعه نو تسخیر بزمه صاحب موصوف گذاشته خود مراجعت بسریزنگ پٹن نمود  
 اما صاحب معزالیه سواران را بسرداری حیدر علی صاحب برادر خود همراه لشکر  
 کار پرداز روانه کرد و خود متعلقان را از کولاً طلبیده شته همونجا آسود چون جوش  
 بعد تولد دختری رحلت کرده بود در انوالا عصمت شعاری را از اهل قرابت خود  
 خواستگاری کرده بعیش و عشرت اشتغال فرزید و آن دختر نیک اختر را که از ناز  
 دولت مند سی بسن تمیز رسیده بود به لاله میان نامزد فرمود و از لطن زوجه نمود و دختر  
 و یک پسر که قادر صاحب نام داشت بوجود آمده بود حیدر علی صاحب سریزنگ  
 پٹن چنان راه سلامت روی می پیمود که همه عیان راج بلکه مسند نشین یعنی راجه  
 خصوصاً نند راج کار پرداز که خسر چاک کشن راج و ڈیر مسند آرای آوقت می شد  
 شیفته حسن سیرت و بهادری صاحب موصوف می بودند که از همه جمعی در ان  
 نایکواریان قدمای خود برگزیده زیاده شفقت داشته بدل در تقیش میکوشیدند  
 و ذات بابر کاتش مقدمه الجیش میدانستند و اجازت جمع بندگی سوار و مردمان بابر  
 داده به حیدر علی خان مخاطب ساختند اما در رزم و بزم گاهی نند راج از خود جدا  
 نمی نمود چون خان موصوف بسن نوزده ساله رسید برادر کلاش یعنی شهباز نند  
 که مع و ابستگان در دیون بلی سکونت داشت فکر شاد می کتخت می برادر خود گزیده

محققان کانی را که بر قاعده و بیاس این فرنگ با بنای این چغاقی راسته میکنند درین ملک بسیار با جمعی نامند

بتلاش بسیار از صوبه میراستید شهباز پیرزاده عرف شاه میان صفایا کشش  
فرزند داشت یعنی سه دختر و سه پسر کلان ترین ایشان شید کمال مشهور مکتوب  
صاحب دوم مخدوم صاحب سوم معیل صاحب مع متعلقان طلبه شسته بدختر  
کلان نامزد نمود پس بادای رسوم شادی کتخی را بی بطور کینان پذیرفته آسوده  
گشت چون از آن زوجه شریفه دختر تولد شده در ایام زچگی سبب غذای  
مخالفت لقوه زده از کمر بدن زیرین بخوابید و نوزاد تناسل مسدود گردید در فکر  
شادی دیگر بود درین اثنا نندراج را بند و بست ملک پایا نگماط که جنوبی میسو  
است یعنی کلی کوٹ و کو میو و پال کماط و دند کل و غیره ضرر افتاده مع اشکریست  
چون بعضی نمایان آنجا طریق بغاوت سرکشی پیوده ملک ایران ساخته جلا و وطن  
شده بودند قریب یک نیم سال به بند و بست آن خلع و بندید نمایان بعضی مامور و مقید  
بود جوانمردی و بهادری خان شجاع در آن مهم چنان بظهور پیوست که بزبان ادانی و احکا  
طبقه می پر گوهر هزاران آفرین تحسین بر فرق شجاعش نشان گردید و در جلد وی این  
کوشش ای نمایان به فیصل و علم و نقاره و پالکی خاص لوای مع اجازت فراہمی سوار  
مردمان باربعی تفنگچیان سر بلندی یافت چنانکه سه چهار هزار مردم بار بر قاعده فرنگ  
و هزار و پانصد سوار علیہ فرام ساختہ لفعج خاص نامزد نمود چون از آنجا مظهر و صو  
مراجعت کردند اہلیہ شریفہ خان شجاع برضا و رعیت خود شوہر اقبال منظر را اجازت  
شادی کتخی را دیگر داده درین کار پرمصر شد تا خان شجاع بصواب دید برادر کلان یعنی  
شهباز صاحب میر علی رضا خان قلعدار معزول گرم کنده را کہ در آنوقت بی علائقی  
مع متعلقان در تعلقہ بار محل قامت داشت زادر اخلہ و بار برداری فرستاده

طلبه شد خواهش البعد منا کحیث خود در آورده اما البیہ اول سال نوی خانه کرده با عزت و  
حرمت میداشت بلکه زرب خاندان خود میدانست و جمیع اہل قبایل شرایط تعظیمش بحی  
می آوردند و دیگران را کہ از اہل حرم خاص بودند با طاعتش دہشتہ بود و خواہر دوم البیہ  
اول بستہ بر بان نامی طالب العلم منوشیدہ فاما خواہر سوم را کہ ناکہ خدا بود ہندو آن فرزند  
بمیر علی رضا خان منسوب کردہ بآدای مراسم تنہیت پرداخت و تمامی برادران سبتی  
و خوشیان را از خود جدا کردہ ہر کسی را بکاری و خدمتی مقرر کردہ بود اما تا سہ ہارسال  
خان شیخ را اولاد نشد آخر بذریعہ روح پر فتوح حضرت ٹیپو مستان لی کہ بادر کلان  
حضرت حمید صاحب کرد و وسط شہر کنجن نگر عرف کنجی پس پردہ اندیشوند و چونک  
ارکات آسودہ اند و برادر سیوم آنحضرت حسین صاحب نامی در قلعہ راسی درک  
بموضع بنور آرمیدہ اند و کشف و کرامات خرق عادات آنحضرت قدس اللہ  
اسرار ہم در میند و دکن مشہور و معروف است از آرزوی فرزند سعادت پیوند  
کتھدایان مشتمند ملتجی بجنہ ابودہ نیاز ہا ہنست ہا میگردند چون وقت قبولیت دعوت  
و ترقی جاہ و حشمت بود تیر دعا بہ ہدف حاجات فرشتہ و شجر امید بار آور گردید

### ذکر تولد پسر سعادتمند با دیگر کیفیات

الحمد للہ و الملتہ بعد فراوان آرزو و فرط تمنا گلبن ہمید گل مراد آورده کہ کا شانہ دولتش  
بہ شمع سعادت منور شد و شام آرزو و بیج رجا مبذل گشت غنی نیز بیج دولت حشمت  
شمع بزم جاہ و عظمت بہ بیستم شہر ذیحجہ در اول ساعت روز شنبہ سن یکہزار و یکصد و شصت  
وسہ ہجری در قصبہ دیون ہلی روشن شدہ ساحت تمنای پدر و عم و شبستان امید  
خاندان را نورانی ساختہ ابواب خرمی و خوشدلی بر روی خویش و بیکانہ کشود



خان شجاع ازین موہبت عظمیٰ جبین عجز و نیاز بر خاک منت سودہ مراتب مرا سم شکر و سپاس  
خالق جان آفرین تقدیم رسانیدہ تا چہل روز جشن ہایون و محفل عشرت شمعون تہرب  
دادہ در خرنیہ کشودہ ببدل نوال ملازمان و سرداران رفقای خود را کیسہ تو نگردانید

## نظم

بزم شادمانی شاد بودہ +	ز فکر این و آن آزاد بودہ
چو شیشہ صاف دل خرم شستہ	ز نقش فکر لوح سینہ شستہ
نہ از گردالم در دل غباری	نہ از وہم و خیالش امتباری
کشیدہ پای در دامان راحت	درون سر بردہ در حبیب فرغت
در دل بستہ بر روی تفکر	کہ کردہ بادہ از جام طبر پر +
ہمہ سباب عیش و کامرانی	میابود شاہی و جوانی +

غنجہ دہامی دوستان ازین نسیم نشاط گل گل شکفت و روز بروز زمانہ بہ برکت قدم  
آن سعادتمند کوس ترقی جاہ و اقبال در پیش درنہواخت یعنی از آن روز خود بخود  
دولت و اقبال استقبال نمود چون بین الفاس بطون حضرت پیوستان  
پسر توله شد پیو سلطان نامش نہادہ در پرورش و حفاظتش سر مو تاجاہل و  
تغافل روانداشت و در آخر ہمین سال نواب نظام الملک ناصر جنگ برای انتقام  
النورالدین خان گوپاموی صوبہ دار ارکاٹ کہ بے سبب از دست تم ہدایت  
محمد الدین خان مظفر الدولہ ہمیشہ زادہ نواب موصوف باغواہی حسین دوست خان  
عرف چندا صاحب نایطہ در میدان آنہور گدہ در سن یکہزار و یک صد و شصت و  
دو ہجری قتل گردیدہ و نایطہ مذکور بسازش فرسایس در ولست صوبہ ارکاٹ +



متصرف شده بود و نیز بند و بست آن صوبه تنبیهی شسرت کیشان آن ضلع فرمه  
 همت خود قرار داده عازم کرناک پایان گهاٹ گردید و همه پالیکار بالا گهاٹ دلاو خان  
 صاحب صوبه سرامع سامان جنگی حضور طلب شد از آنجمله که راجوری نندراج از  
 طرف میسور و الہ بالشکر گران و حیدر علیخان نهضت کرده بحضور سیدہ شریک معار که  
 بود چون در میدان جنگی بقصور فتورافا غنچه کڑی کنول نواب موصوف و سن  
 یک هزار و یکصد و شصت و چهار بهجری شهید شد پالیکار ان کمکی مجبور و وقوع این واقعه  
 حیرت افزایی اطلاع احدی راه دارالمقرهای خود سرگرد و خان شیخ باجمعی توپخانه  
 خود تا نصف روز در لشکر پراکنده شهید اقامت داشته بعد دریافت کماهی حقیقت  
 از آنجا راه بالا گهاٹ گرفت و سه چهار شتر پر خزانہ عامره که بغیان غارت کرده بودند  
 آنها را تنبیه کرده داخل خزانہ خود نمود و مراجعت بسیر رنگ پٹن کرد

ذکر ترقی حیدر علیخان بهادری مع دیگر واقعات که در کبیر او یک شخصت نیز رو داده

چون در زمان ریاست چک کشن راج و دیر سند آرای میسور و کارپرداز کر اچوری  
 نندراج در اطراف میسور شسرت کیشان جمع شده بهر جا سرشورش برداشتن و  
 تعلقات سرکار را خود متصرف شده از حلقه فرمان راجه سر کشیده بودند و بار سال  
 زرشکیش معمولی نمی گرانیدند خصوصاً دیوراج برادر نندراج طرق نمک حرامی  
 پیموده پیرامون محل راجه نیک بندی کرده چند گلوله توپ بر در محل پراکنده بود  
 اما نندراج بتائید و تدابیر عدو شکن خان شیخ اعدای دولت و اما در زیر خست  
 علاوه برین که در تمامی بند و بست و ملک شرقی میسور خلل باور خسته افتاده

تفصیلش اینک چون نندراج از لشکر نواب ناصر جنگ بعرضه او تشرف  
 بمیشرفت و خان شجاع نیز تعاقبش مراجعت نمود شخصی گنگارام نامی فوج  
 و هسور و باگور که مع جمعیت همراه نندراج بود از اثنای راه رخصت گرفته  
 خود ستافته شیوه بغاوت اختیار کرد بدستور تعدادان و پالیکار را  
 سری گزیده بودند نندراج و دیگر اعیان ریاست متفق اللفظ و المعنی  
 بند و بست آن ضلع سوائے خان شجاع دیگری را تجویز نکرده که مصرع  
 سیر کوه و دشت برین کارامور ساختند و با جمعیت حاصل و مع برادر  
 صاحب خوب صاحب کنی جمعدارد و هزار سوار و به مختاری کل امور خصم  
 خان شجاع شبانه شب چون اجل ناگهان بر سر باغیان غنوده بخت بر  
 و بازوی مردانگی و شجاعت برکشاده همه باران بر ساخت گنگارام بد  
 ساخته پاداش عمل شنیعش طوق فریخته نمود و بیک حمله مردانه سر و پا  
 از بار دوش نخوت پوچ سبک ساخته سرنگون بر خاک عدم بخوابانید  
 دو ماه تمامی باغیان را اسیر و قتل کرده در قلعات کوهستان آن طرف  
 هولی درگ و چین رای درگ و رتن گیری و رای کوته و هسور ثمانه مستقیق  
 خاص خود گذاشته قلعیداران محمد علی در در تهر قلعه مقرر کرد و بوفور  
 اخیال منظر و منصور مراجعت به دار التریاست فرمود و همدان ایام  
 خان نامی و محمد عمر پدر محمد علی کنندان گهونسا از سمت رکات به ملازم  
 بعد از عده عده به رسالدارئی مردم بارامور شدند

ذکر فوج کشی نندراج بر حسب استدعای نواب

سراج الدوله سمت تهر نگر عرفت ترچیا پلی و ظهور شجاعیت الی  
خان شجاع در آن مهم و واقعه سین حکیم از واکشیت و روشن بگری آنکه

چون نواب محمد علیخان سراج الدوله والا جاہ بن نورالدین خان شهید که از هنگام  
انتقال پدر نواب ناصر جنگ شهید در قلعه تهر نگر پناه گرفته بود حسین دوست خان  
عرف چندا صاحبنا یطه که به کمک فراسیس بعلچی از طرف هدایت محی الدین خان  
در و بست ملک ارکاٹ در حیطه تصرف خود داشت باراده استیصال نهال و بست  
محمد علیخان جرات پرداز گشته بچند فراسیسان و لشکر خاص خود کینچ پشش هزار سوار و  
دوازده هزار پیاده بود بعزم تسخیر ترچیا پلی همت گماشته نهضت نمود و قلعه را محاصره کرد  
مشغول مورچال و آتش فروزی گردیدند سراج الدوله بلا علامی چون چراغ صبحی می بی رونق و نور  
گشته محفوظان شہامت جنگ برادر کلان خود را نزد کارپرداز میسوری روانه کرده بزبان  
اتحاد و پیغام داد که اگر در نیوقت اعانت مأموده اعدای دولت ما را زیر سازند و از جمیع امور  
بحایت با بر خیزند بعد از همت غنیمت و بند و بست معموله ارکاٹ قلعه ترچیا پلی مع توابعش بشما  
سپرد شود و نیز تفویض چند تعلقه عمد و پیمان بکونر بندر دیونا پین که از قوم انگریز بود موکده  
ساخته از آنجا هم فوجی از اهل فرنگ طلب است که بودند نندراج کارپرداز میسور نظر بر توجو ملک  
بهر روز خیز نموده از روی حرص ملک مال بکمال آنکه فرد از حریصان نرود حرص و رسوم برگ  
تشد از خواب همان تشنه جگر برخیزد با ما را و دیگر پالیکاران اتفاق کرد و  
بسیار خرج نموده خود مع خزانہ و توپخانه و لشکر که هفت هزار سوار و دوازده هزار پیاده  
بود سمت ترچیا پلی رو آورد اگر چه راجه مسند آرا بر این معنی رضا مند نبود اما دلوائی بگری کرد

رفت و بنواب محضو از زر و آذوقه و غیره سامان ضروری هر چه که می بایست کمک کرد  
 وحیدر علی خان در هر جنگ شریک لشکر این سراج الدوله بوده کار شجاعانه بطور می بینید  
 و بار بار بر شکر فرامیس چند صاحب بخون زده هر بار شکست میداد و قراقان خود را  
 که غازی خان بیدر سر در شان بود بر اطراف عساکر مذکور برای قزاقی تعیین کرده بنادق  
 و خمیه ها و راس گاوان و غیره اسباب می طلبید و در یک شنبون به تردد نمایان و  
 کوشش نمایان و حملهای مردانه از فوج هر اول فرامیس و ضرب توپ گرفته منظر  
 گشت و در همسران خود سر بلندی و نام آوری حاصل ساخت چون بعد قتل چند اصحاب  
 که در دلوای مندف که سابق در همونجا به قسم کلام الله از منکارانی زن همیشه زاده  
 تر فل نایک حکم بدهره عمد و پیمان بعدم فراحت حالش در میان آورده بدم خود کشید و  
 آخر از قول و قرار منحرف گشته دست تعدی و شهوت پرستی بر آن زن دراز کرده بود و بار  
 کشیده شد که آفت یافت تا اینخ اوست پس فرامیس اه پلچری گرفت چون سراج الدوله  
 فتویا به سرخر گشت از قرار <sup>این ماده تاریخ است</sup> مدار که بیسوی کرده بود به لطایف تحیل برگردیده برسانیدن  
 مبلغ زر و نقد یعنی مشاهد لشکر یا نشاء خرم خرج ششماه به پیغام فرستادن در راج بر این مقده  
 لا حول خواند و بر علان تجربه خود و پشیمانی کشیده فرمان داد که قلعه را محاصره کرده بخیر سازند  
 پس خان شیجع و دیگر سرداران بهادرنش از اطراف قلعه جنگ انداختند اما خان دانا  
 منعکس شدن معامله از فرامیس را به صاحب اتحاد پیوده چند سپاهیان را به کومک  
 خود طلبیده بود سوای این اسباب جنگ مثل توپ بندوق و ضرب باروت بر حسب ضرورت  
 از پلچری قیمت می طلبید و گویند از ان بی خطا و دیگر فرنگیان را از آن قوم طلبیده و کوشش  
 چون سه ماه دیگر باز زد و خور در گرم بود که متوجه صواب است و بی خان شیجع همونجا بگلوله توپ

شبهه شد آخر الامر نواب محصو فکری دقیق بکار برده پیام داد که کسی سردار مقتدر خود را مع جمعیت بیست  
 همانه قلعه وانه سازید تا کلید باندش گذاشته مابند و بستار کاش بجاییت انگریز وایشیویم  
 نندراج دانست که افسون تدابیر و غریت مردانگی خود در دل مابگرشته اثر کرد همان زمان نخب  
 خود نازان گیتی گوپال اکبر برادر قرابت خود می شد با و نیکو را و برکی و خوب صاحب جمعدار  
 و سید بدلی دکنی جمعدار و امر سنگه ابا جمعیت دو هزار پیاده و مقتصد سوار در شب و  
 قلعه توابعش تا کلید کرده روانه نمود چون ایشان نزدیک دروازه قلعه رسیدند کلید قلعه  
 ایشان فرستاد چون آن روز میان همدو بسیار بد و نحس اکبر و ساعت هفتم مخوس بود  
 ایشان عذر روز بد پیش آورده گرفتند کلید بایر و در اقرار داده مراجعت نمود بهراج الله  
 این معنی را که بایفای عهد و پیمان خود پرداخته شده از مغنمات شمر پس فردا دیگر انشای  
 مذکور نخبوشی تمام مع جمعیت اندرون قلعه رفتند بحد داخل قلعه بهانه سوال جواب  
 تنها گیتی گوپال و غیره سرداران را طلبیده قید کرد و آلات حرب ضرب ملازمان ایشان  
 را علیحدّه گرفته بعضی را براند و بعضی را اقمید ساخت باب قلعه نبوده سمت کمر میسو  
 چند گلوله توپ پراپند نندراج بر و پیش غضب آورد و اندو نهاک گشته تبشوشی تمام ندانست که  
 عاقبت کار چون کند آخر هیچ اندیشه سود بهود خود مشاهده نمود آخر بر حسب عاب دید خان  
 شعیب اکام و پمطلب بسوی سستی منگل مراجعت نمود بنحالت اینکه خود بی واکد بسیار و به  
 همدست شدن بلا در خیر سه چهار لک هون را بیکان صرف کرده آخر کاری نگشود سکودا را  
 رفتن توانست راجه مسند نشین ازین معنی بخیده خاطر شده خرج لشکر از نه ماهه فرستاد  
 لهذا عسرت خرج بمرتبه کمال عاید حال لشکرانش شده بود بجای مذکور اقامت نندید بهترین  
 روز با لاجی روانا سکروده پونا اول فوج کشی باین طرف جوی تنگ بهمدان نمود بغیر بند و

صوبه سرانواب لاوړ خان را پر گنده کولار جا گیر داده بلونت را و امیر خود را بضبط و ایالت  
صوبه مقرر کرد چون ملک میسور را از وجود صاحب دولت شجاع خالی یافت بے باکانه و عدم  
مراحمات احدی دیهات میسور خراب تر از دل عاشق و ویران تر از خیال فاسق نموده  
تهانه جات خود در هر قلعه مستقیم کرده بضبط و تصرف خود در آور در راجه مسند نشین چون  
دید که غنیمت زور آور شده همه مواضع متعلقه خود را تصرف گردید و سوامی قلعه ننگلو و  
ماگری در گدال المقد در ضبط خود نماند و لشکر خود اطراف ترجیا پل بسبب تجربه کاری  
و خود پسندی و لواهی منقسم مانند نند راج را خطوط متضمن خرابی ملک و تاراجی رعایا و  
برایا بارمان نوشته طلبید هر گاه او بمقتضای ننگ نخواست که سوامی بند و بست امور خود  
مراجعت نماید راجه از آنجا در کار قیام دولت خود متور و قصور ادا یافته بود سخت پریشان  
حواس گشته بگذاشت کرور و رومیه مقدمه جنگ اصلاح فیصل ساخته اگر چه غنیمت با تمامی  
لشکر خود معاودت به پونا نمود اما تهانه های خود و عمال از مکانات و قلعات میسور برداشته  
نمود بلکه از اول زیاده قائم کنانید و تمامی ملک چنان تاخت و تاراج گردید که هنوز آباد شد  
القصه چون نند راج به بستی منگل قامت داشت سپاه لشکرینا بر مشا بهر خود مراحمات  
بحال لواهی رسانیده بر دژ و ریشین دهرناش مستند سپاه ایشان را به بنخان چرب شیرین  
فمانیده نزد راجه روانه سر بزرگ پٹن نمود اما خان شجاع را که بزدلش اعتماد تمام داشت بهری  
سنگه نامی جمعه دار اگر از قوم راٹو سردار صد و پنجاه سوار بود و پنج صد سوار خاص با یکجا خود  
و دوهزار پیاده با خود داشت بسبب تنی دستی و عدم رسیدن مدد خرج لشکران کا  
بجدی رسید که بهری سنگه مذکور با پس نمک گذاشته برای اخذ مبلغ حق خود معه  
برادری فراحم خود و خواب لواهی شده دهرناش حتی در باور چخانه خاص و

آب بند ساخت دلوای بر غماش بی جگر شده از جنس پانچ و ظروف نقره و طلا که بنا بر ضرورت  
 در سفر با خود داشت معجزی نقد در عوض مواجب ما میانه اش نهاده او را بر طرف نمود  
 چونکه جمعی از مرزاور معزز مرخص گشت کامیاب از آنجا کو حیدره مع احوال اقبال برادر عزیز  
 پش بفاصله دو کروه راه فرود آمده بود و همراهیانش شب بخوشحالی تمام که خالی از وسوسه  
 و دغدغه جسمی و روحی یافتند از حوائج بشری فارغ شده همه با برتبه استراحت درآوردند  
 بوقوع این حال خان شجاع بهم برآمده پیش دلوای رفت زبان طعن بر گشاده گفت که این  
 چه حرکت بود که تو کردی که لایق ارباب دولت نیست سوای اطلاع خیرخواه همی از تو که  
 راج را بفروخت ظروف و پارچه خاص که صریح کسر شان بود بے اثبات حق زرمشا هر پانچ  
 دور از صلاح و فلاح زیرا که یک را بچنین مراعات بے ثواب شوخ کردن برویگر جمعی از اشراف  
 لشکر ابواب گستاخی کشادن است لازم که او را که پا از حد دایره بیرون نهاد و جوابی چنین  
 وقت بدو تنبیه باید نمود اگر اجازت شود لیسریش پر داخته آید که عبرت گیران شود  
 دلوای بر این معنی گوش رضا نهاده التماس تنبیهش نمود تا خان شجاع از آنجا چست  
 بنفرد گاه خود آمد و پنج صد تفنگچیان را با سامان جنگی همراه خود گرفته راهی گردید و بیک  
 ناگاه بر سر غفلت شعاران اجل رسیده در تاخت و چنان شلک با ریخت که بعضی از ایشان  
 بعدم بیدار گشتی بر همون بستر خوابیست پازده بخواب فنا سر کشیدند بعضی از آنها  
 باتیغ و سپر چند قدم پیش آمده جان خود را باختند عرض تمامی مرد برادرش را مجمعه  
 تکرار مذکور تیغ و دهن نوک سنان ساخته احوال اقبال آت حرب ضرب رسان  
 ایشان مع نقد و ظروف و اجناس فراهم ساخته پیش دلوای آورد و او سوا اجهان  
 ظروف نقد سر کار خود دیگر سامان مع اسپان آن جماعه معدوم بجان شجاع ازانی







ترسیل داشتند چون لوای مذکور هم از مدت امتد که عرصه دو سال منقضی شده بود به تدریج و در پنج سفر در مانده و تمنای ملاقات فرزندان و و استبگان که در قلعه دارالریاست سکونت داشتند و دل از حد بیشتر داشتند فرصت وقت محبت بجز دور و در خط و طراست بر بستیم بیا کانه فایز دارالریاست گردید و خان شیجمع را که به بند و بست پالیکاران بهمت گماشته بود و خطوط مراجعت علی اسرع الحال ترقیم و ترسیل ساخت چون خان شیجمع بر و انگلی نندراج به دارالریاست اطلاع یافت خود هم از ضبط و بسط آن نواح زود فراغت حاصل ساخت و بجهت خاص که دوسه هزار سپاه بارونج صد چشتی کار و دو صد کلاه پوش به فرق که از میچری و کواریا لنبد و غیره بزرایشی بسیار طلبیده شده بود و چهار هزار سپاده که را نگی و مرشت صد سوار و چهار پنج سرب توپ جلوی کوچ کوچ طی منازل کرده رسید و در سوادانا مانند سربزنگ پشن فرود آمد و در آنوقت احوال دارالریاست و آن دولت چنان بود که در بند و بست ملک شمالی تبصره مرهبطه تاچتر که در راه صوبه سر و از قلعه چهار فرسنگ فاصله دارد رفته و حال غنیمت بند و بست بقلعه و موضع کرده تحصیل زر کاهرانی می نمود و کوپال او مرهبطه نامم مرج که به بند و بست صوبه سر بعد عزل بلونت را و متعین شده بود باز لشکر کشی کرده قلعه بنگلور را محاصره ساخته ایامی نواس بن و نگت را و بر کی که قلعه را بنگلور بود در دست نداده قلعه مضبوط کرده و بدین سببی خاطر محافظان برج و باره پیرداخته بدفع غنیمت تردد و شایان بعمل می آورد و اعیان دولت میسور شیری عقل و هوش گم کرده چون پیر زمان خفتان صفت انتظار می دیدان شجاعت می کشیدند چون نندراج و خان تهور کیش فایز دارالریاست شدند گوی در قالب منتظران جان تازه آمد پس همه با بدفع دشمن دولت مشورتها کرده تمامی سرداران و جماعته داران را طلبیده و در بند و بست ملک از دست رفته و تنبیه اعدا مشورت پروریدند و جنگی سرداران سپاه پیشه جواب دادند

اگر خود بدلت بر فیل سوار شده زرم آراشوند ما هم که فیل در جان نثاری قصه نخواستیم کرد و الا ما هم  
طاقت بجا که با جمعیت های قلیل خود مقابل از افواج کثیر مرهطه نشود

ذکر شکست یافتن مرهطه یعنی گویاں راؤ در سواد نیگلور و ریز و ریزوی خان  
شجاع و متقبل شدن تعلقات و مکانات مقبوضه مرهطه مع دیگر  
کیفیات و اوقات سن یک<sup>۶۱</sup> هزار و یک صد شخصت پیشینگی

چون ایمان راج از تمامی سرداران لشکر خود چنین سخنان نامردی گوش کرده بایوس  
شدند و خان شجاع را طلبیده بر این ماجرا اطلاع داده در صلاح ملک و مال یادی  
جستند هرگاه خان شجاع بلا تا مل سرانجام این مهم بر ذمه هست و الا نعمت خود گرفت  
و راجه سند آرا بعد بزرگان هزار آفرین و تحسین پهنه خود کشیده خطاب خان بهما  
خوانده مکر التماس در بند و بست ملک و تنبیه اندام خود و علم خاص لشکر و خیمه خاص خود  
با مسند زرین و لوازم آن مع خزان و توشکخانه و فیلخانه و غیره بیرون قلعه فرستاد  
پس خان بهادر اسپه سالار مقرر و بهر امور مختار کل کرده بان رخصت داد و از دیوان خان  
خاص تا دیواری مع ایمان پایا ده آمده و دایر نمود آری مصرع هر که شمشیر زند  
سکه بنامش خوانند چون خان بهادر و شهباز صاحب فقط جمعیت های خود برین  
قلعه رفته در میدان کرکیٹ فرود آمدند پس راجه و دیواری همه بعدادران را با طاعت  
اسپه سالار شجاعت شعار فرمان داده حرف رخصت بزرگان آوردند تا آنجا که خوب صاحب  
دکنی بعدادار و سینه بدلی که از قید نواب محمد علی خان مخلص یافته رسیده بودند و جماعت ایشان  
سه هزار سوار بود و رحیم صاحب یعقوب صاحب امر سنگه و میر بجلی با جمعیت های خود و ساهان

جنگی مستعد شد سپاه لاریها در شدند بدستور چند سران پیادگان مندیله کلاه پوش مع  
 رساله خود بر فاق بهادر اقبال مندمت گماشتند و دیگران بجای تکرار مبلغ ماهیانه  
 در پیش آورده در دارالمقرمانند پس سپاه لاری موصوف همون جمعیت قلیل که چهار پنج  
 هزار سوار و دوازده هزار بار و پیا دهوش هفت ضرب توپ و بلاتامل برودت مردانگی را  
 تاب جسارت داده سمت بنگلو کوچ کرد و در دو سه روز به بند و بست تمام در سواد چن  
 پٹن فرود آمد مره‌شاه ازین معنی خبردار شده پانزده هزار سوار را بمقابلہ روانه نمود چون خبر  
 ورود افواج مره‌شاه رسید سپاه لاری همی از آنجا کوچیده در جنگل بڑی چون شیر  
 گرسنه اقامت در زیر درخت دیگر خبر واقعی فرودگاه افواج مره‌شاه طلبید با یک هزار  
 مردم بار و چغی کار و دود و صد کلاه پوش خود بدولت از عقب شان تاخته چنان زد که اهل غنیم  
 تمامی اسباب گذاشته رو بفرار نهادند و بعضی با اسیر و قتل شدند پس از آنجا بعد شجون  
 که عین بدبیر عبرت نمایش بود کوچیده فایز بنگلو گردید و در سواد بسون گوری فرود آمد خط  
 طمانیت خاطر مضمین رسیدن خود بر بنی غنیم دولت موسومہ سرنیواس قلعه دار محو تو قریم  
 و ترسیل نمود چون از جنگ مره‌شاه عاجز آمده کبی رسد و ذخیره نزدیک بود که قلعه لغنیم سپارد  
 و بملاحظہ نشان حیدری خاطر جمع شده چند اتواب خوشی رویطراف لشکر مره‌شاه پرانید  
 مره‌شاه از رسیدن کمک قلعه خبردار شده دل از تسخیر قلعه و مورچال برداشته بتبذیر شکست  
 فوج کمک در افتاد و بفاصله دو فرسنگ بر راه سویدی کپہ بن بند و بست تمام فرود آمد  
 بود روز دیگر صبحی سپاه لاری جمیع لشکر خود را آراستہ میمنه و میسرہ بدلیران جنگ آزموده  
 سپرده توپخانه را بر روداشته بجانب لشکر مره‌شاه روانه و در او هم خبردار گردیده به راستگی  
 افواج خود پر داخته نرم آرا گردید اما از شلکهای توپ تفنگ شجاعت نشان که چون

قطرات با آن می‌نخندیم و در بخت تاب مقاومت و مخالفت در خود نیافته بگذشت  
 بعضی اسباب رو بگریز نهاد و سپه لاریج ظفر یاب شده مع اسباب گذشته او  
 نفوذ گاه خود مراجعت نمود و سر نیواس قلعه را بطایف الحیل و به بهانه ملاقات  
 طلبیده همراه لشکر داشت بگیر بیک نامی را از رفقای خود بجاست قلعه مقرر کرد و غنیمت  
 باز لشکر یان مفور خود را فراهم ساخته به سوادله و کامستعه و آ ماده جنگ بود سپه سالار  
 شجاع از بنگال کوچید و بدسته فرسنگ راه بالا پور کلان فرود آمد تا دور و ز توقف و زیر  
 و شبی قابو یافته باز در تاخت به شک های اتواب و بنادیق ساعقه بار بان های آتش  
 نشان چنان لشکرش منتشر ساخت که پوشش و حواس مردانگی همه با چون رنگ گل از  
 خود پرید حتی که لشکر پانش به اسباب جنگی و احوال و خیام و غیره گذشته آواره و شست  
 گشتند سپه سالار مظفر برآمد و سه دارش که بر بته بهر طور از آن مملکه جان خود بسلامت  
 بیرون برده بچنگل شتافت بعد ده پانزده روز باز بفرایمی سوار پیاده پرداخته بغرم مقابله  
 مستعد گردید در آن اثنا از پونه خبر رسید که چون و لیسوس را و با و سداشیو پسر کلان  
 بالاجی را و نانا که لوای خود پسندی و گردن نخوت در ممالک هند برافراشته به سده لک  
 سوار و پیاده پنداره و سی صد ضرب توپ سمت هلی تاخته دار الخلافه شهنشاهی را غارت  
 ساخته آخرا از دست قدرت احمد شاه درانی که جدرمان شاه میشود با چهار دسده بر بال  
 که فی دسده دوازده هزار سوار مقرر است در رسیده بود و در میدان کنج پونه متعلقه پانی پٹ  
 که نال نزاری محقول یافته آنچنان خراب پایمال شدند که نام و نشان جنگلی از جبان سستی  
 ناپدید گشت و بالاجی با اجتماع اجبا شکست فاحش و انهدام بنیان دولت و تاراجی  
 لکوها مردم مغموم و پریشان خاطر شده بود آخر الامر از بس تالم و تشویش جنون پیدا کرده

بساط حیات به آه و حسرت در پیچید پس گویا این سانحه وحشتناک را با مقابله  
 لشکر غصه نشان در خود ندیده آواره دشت ادبار گردید یعنی مع اسباب و لشکر باقی  
 خود مراجعت به سرانمود و در ملک میسور از مردمان خود اثری نگذاشت سپهسالار تعظیم  
 کرده تمانجات مرهه را از قلعات تعلقه میسوری جارا جنگ بعضی جاربعت مالی برشته قلعه داران  
 و عاملان خود را جاجا نصب کرده مظهر منصوص مع اسباب غنائم اعدای مفروزه تسلط خاطر  
 و اطمینان ظاهر مراجعت بسریگ پٹن نمود و بے بند و بست کار خانات دارالریاست  
 چنان بود که همه جمعداران سوامع جمعیت های خود که مجموعه سه چهار هزار مردم بود تیار شده  
 بنا بر زرشا هر خود با ابوابی در چهای قلعه مضبوط ساخته مزاحم کار و بار هر فرق گردید  
 و سرداران بر دیوڑهی های راجه دلوای بسترها راسته به بحث و تکرار مستعد بودند و احدی را از  
 اندرون قلعه بیرون نمی گذاشتند و کسی را از بیرون اندرون باری دادند سپهسالار حسب  
 شوکت بر بے اعتدالی و بدسلوکی این جماعه بر آشفتد در فکر تنبیه معقول آنها بود و درین اثنا  
 چونکه راجه نندراج از آن شجاعت منش طمانیت کلی میداشتند بر بانی زن تره فروش خرابی  
 حال خود و مزاحمت بیوفایان گفته فرستاده التماس تدبیر فیصله مقدمه آنها ساختند شمع  
 جید دل مرا سم خاطر جمعه و سخنان تسلی و دلداری و دلدهی آنچه که مناسب حال و وقت بود  
 از زبان بے کین مودی ساخته پیغام خیر خواهی داد پس روز دیگر جمعداران هنگامه آرا  
 پیام فرستاد که ما هم حقد را این دولت ایم که از چند ماه بے مشا هره بے خزانه سرکار سرگرم  
 و خدمت بوده ایم اگر اجازت دهند بشکرت شما پرداخته بدهد و بدهد مقدمه خود هر کرده آید  
 لیکن یقین شمارند که ما در دیوانخانه و محل زنانه ایشا گلوهای آتش فشان با نه های اجل نشان  
 چون اقطار امطار بار و دود و دشتک اتواب بنا و دلق در سر نخوت میوچ ایشان چون غلظ

نه پیچیده هرگز راه راست نخواهند پیمود اگر شما با قبایلین معنی پردازید فموالمراد و الا اطراف  
 قلعه پوره باو پیله با هم خوب آباد هستند سوای این از تمامی ملک سیور اگر خواسته باشند  
 بی رنج و تدد و موجب خود توانم گرفت چون جماعه داران سخنان عبرت انگیز آن شیر مصلحت  
 گوش کردند ترسیدند مباد که بر خانهای خود که در بهادر پوره نرد عید گاه قدیم کنعربی تیری  
 محمد علی کمندان خوب آباد بود و در سوما پیله بنا ساخته بودند فتنه برپا شود پس اجازت  
 آمدن قلعه بعد و دی چند در دادند تا آن غضنفر صحرای دلاوری باد و ضرب توپ جلوی  
 و ششش بقصد بار و دود صد پیا ده نیزه بردارد اخل قلعه گشته بجای از ملازمان جوق  
 گذاشته نزد راجه دلوای رفته بدلا ساود لدهی ایشان پرداخت و از تمامی جمعداران  
 هم سخنان چرب شیرین ادا ساخته و تالیف قلوب خاص عام نموده باز بفرودگاه خود  
 مراجعت کرد و روز دیگر با همین قدر مردم جلوی اندرون قلعه آمد و جمعداران را گفت که بر  
 دیوارهای زنانه راجه و دلوای کسی نیست من پیادگان خود را در آنجا میدارم تا سبیل  
 رسیدن آی اشیا ضروری محالات بند شود همه با قبولین معنی نمودند پس و نه بار  
 پیاده را با سلاح اندرون طلبید و بر دیوارهای زنانه راجه دلوای چوکی نشانید غرض  
 در دو سه روز بند و بست هر راسته و چوکن گرد محل خاصه کرده روزی در دیوان خاص  
 رفت و چند همایان خود را به بهانه دهنه در اندرون دیوانخانه که چتر دومی نامند قایم کرد  
 خود یکایک بیرون آمد و جمعداران را گفت که مقدمه ما دشما فیصل یافت باید که حساب تقریر  
 ماهیانه داخل دفتر تو شکنجانه و خزان نموده روز خود بیکه بد و بسته های خود را از اینجا بردارید  
 مع وکیل رساله و یک مقصدی خود به کچری حاضر شوید تا مقدمه شما از روی حساب  
 ماهوار فیصل نموده آید اگر خیال دیگر در دل داشته باشید عاقبت کار خود ندامت برید

این بگفت ملازمان خود را فرمان داد که جمعداران مع یک کیل و متصدی در کچری حاضر باشند  
دیگر کسان را بیرون قلعه برانید چون دلیل آن جلادت نشان جوق جوق صف آرشته  
طنبور و مفر زمان و بنادیق جنبان در برابر ازار و محلا گردیدند جمعداران از مشاهد رنگ  
اتجاز رنگ بر روشکته حسب الایام و استر ضای خاطر و الا عمل کرده بایک و نویسنده حساب  
به کچری حاضر شدند پس شمع دانا خود بکچری نشسته حساب ماهوار برادرهای بهر هر  
جمعدار دریافت نویسانیده فردیاد داشت آن نزد خود گذاشت و برای موجودات  
جماعتهای ایشان را طلبیده چون جماعته دارند بر سوار ششصد سوار و پنج صدی  
سیصد سوار و دوی صدی را صد سوار موجود بود و ملازمان را ماهوار با سازش متصدیان  
توشکنانه و وکلای رساله های خود را از روی حساب تغلب بر میگرفتند چون محاسب  
ادراک برین سر رشته عین فتوح و قوت یافت بر عین متصدیان توشکنانه بهم برآمد و چون  
چهره نویسی های هر هر جمعدار و جماعت تا هنگامه آنها مواجب پایه بی موجود وضع کرد و پیاده  
حساب ساخت ازین بر جماعته دار مبلغ زر خطیر سرکار فاضل گردید و در عوض زر سرکار  
اسپان و شتران خیام و ظروف پارچه از روی فردیاد داشت گرفته بر طرف ساخت  
جمعدارانیکه در زرم و بزم شریک خود بودند آنها را مبلغ مشاهره بیک آئین بمانیده باز بحال  
نمود چون جمعیت پنج شش هزار مردم تاراج گردید و اسان ایشان را داخل مطبل خود  
کرده در عوض آنها بفرایمی بار گیران متوجه گردید و از فکر دور و دراز و راست  
ذکر بنحیده خاطر شدن سدرج مکرر از داماد خود و رفتن او به  
میسیون جنگید نشان رساله را شمع آخر اسیر شدن و منتقل شدن



آنی کل ضلع بار محل در سر کار خدا و ادع دیگر کیفیات که در سن  
یک هزار و یک صد و بیست و نه هجری قمری واقع شده

چون سپه سالار بهادر منش بحسن تدبیر عدو مال شوکت خدا داد و غنیم دولت را شکست داد  
و ملک از دست رفته را باز به دست نمود و بنده و بستان را از ریاست بوجه حسن عمل آورد  
چند ستر ملازمان او باش منش را از آن دولت و وساخته بجای خود آسود به دران ایام  
راجه مسند نشین بسبب مایوس گردیدن از مقدمه ترجیا پللی که با وصف زیر بار خرج  
کثیر کامیاب نه گردید سخنان نخبیل میر باز به نند راج شنواییده سخت بر بهی خاطر خود  
و انمود که نامبرده به پیکار آزمانی خود نام گشته بجز و که بسیار پیرانه سری را وسیله خود  
ساخته رخصت میسور گرفت و از جمیع مقدمات ملکی و مالی خود را بیدخل ساخته و قلع  
مذکور اقامت داشت و چند ملازمان ضروری که دو هزار پیاده و پنج شصت سوار و پانصد  
جوان باز تر و خود گاه داشت دیگر اعیان راج مشورت کرده در فکر گرفتن اسناد مہری و  
سکہ ہمی دیوانی نند راج در شند و خصوصاً کھنڈی را و نامی ز نارادار که مشرف لشکر سپہ سالار  
بشیع بود ہمہ را ترغیب و تحریص در این امر بیشتر کرد و فی نعمت خود را ہر رین مشورت با خود متفق  
ساختہ ہمہ کینے بان بہ راجہ التماس میں معنی نمودند و او بر حسب التماس الشیان عمل کرده از نند راج  
اسناد پردہانی یعنی صاحب دیوانی طلب داشت و چنان جواب داد کہ اسناد در عمد ریاست  
شما بمانہ رسیدہ بلکہ از جدا مجد و آبای شما بابا عجمہ مطبقہ بطبقہ حاصل گشتہ اعادہ آن تحصیل  
حاصل است ہر گاہ با جمیع امور نظامت دولت شما و بندہ بستان مہمات ریاست از خود  
گذاشتیم یقین تصور کنید کہ بوسیله اسناد فراحت بحال تحکیم نخواہیم رسانید و این قرطاس



پارینه را چون مسوده مبتدیان شمارند خود بدولت تجویز کار پردازان دانا هر کسی را که  
 لایق کار ضبط دولت بینند مقرر فرمایند و این ضعیف مسرف نادان را از کشمکش و مرج و مرج  
 و اگذارند چون همه با آماده کساد منزلت و کسر جایش و زد و نوحی گوش گذاراجه ساخت  
 مزاجش بر آن آوردند که سپه سالار شجاع را بتعلق بسیار سپه خوانده بنا بر گرفتن اسناد مهری  
 سکه باخت نمود پس سپه سالار موصوف از آنجا با شکرت خاص خود آن طرف کو چیده به  
 نند راج مفصل از طرف خود ازین معنی ایما ساخت که بالفعل مزاج راجه را بعضی بدخواهان  
 بر غلاییده و آواره ساخته بر آند کواند اسناد و سکه آورده اند پس لازم می نماید بلکه  
 صلاح همین است که اسناد خود را با معرفت خیر خواهی بگذارد و ازین طرف خاطر  
 جمع دارند چون او باقیالین معنی نپرداخت لاچار اجازت راجه منظور داشته قلعه را گرد  
 گرفت و فکر مورچال نمود از اطراف تیرهای بنا ساخته توپخانه نصب کرد و باز هر چند بعد  
 مناقشه و پرخاش اندر ز عاقلانه ادا فرمود اما او را در راست نه پیونده اریخت و موایدید  
 آن والا دانش فرنگ پلوتی ساخته آماده جنگ گردید و اتواب طرف لشکر سپه سالار  
 موصوف سرگرد پس آن شیر میدان شجاعت فرمان داد تا غازیان شیردل شتر زده  
 از اطراف جنگ توپ و تیر و تفنگ انداختند پس آتش فتنه از هر دو سو افروخته شد  
 آخر الامر شجاعان بی باکان بزور دلاوری و قوت بازو بر محصوران هنگامه روز رنج  
 برپا ساختند کار پرداز محصور پس از سه ماه از آنجا که آذوقه و ذخیره مع اشبار دیگر اندیز  
 و اشتر به وضرب و باروت کمی کرد بقلعه انقباد درآمد و بر حسب ترسای هوا خواهان  
 خود مع زنانه سوار شده به لشکر شجاع دانا رسید و قلعه را خالی ساخت پس آن صاحب  
 شوکت در قلعه نهانه خود گذارشته او را همراه خود بدر از رایست آورده مقید خست

وحسب الاشاره راجه بطایف انجیل از اسناد دیوانی بادیکر کو اغذ گرفتار است تصوا  
 راجه و اصلاح اعیان و تنش کنند سی را و ز تار دار که دو تنخواه قدیم بود نمک حلال تصور  
 کرده سپردا و نمود و در امور بند و بست ملک که بعد اطلاق خود بدولت بهرام اقدام نماید  
 تاکید آکید ساخته فارغ گشت تا از شعبه باز می فلک نامه بخار و زمانه بد کردار که هر آن  
 و زمان رنگی تازه بر روی کاری آرد غافل بود چونکه نندراج اسناد دیوانی بلا زمان  
 سپه سالار سپرده بیباک گردیده بود اقامت از الریاست کسر نشان و منزلت خود  
 دست بطایف الکلمات و خست حاصل ساخته بجای ارات خود که سه تعلقه یعنی  
 کثور و پریا پین و ارکل کوثره مع اینجینی درگ که از وقت فساد چندی بضبط در آمده باز  
 جاری شده بود عازم گردیده بقبضه کنو سکنوت داشت فوج فوری برای بند و بست  
 کار خایجات خود که شش مفتقد سوار و دو هزار بار و سه چهار هزار پیاده کرنا نکی فراهم  
 کرده آسوده کامرانی می نمود همدین روز با سراج الدوله محمد علیخان الاجا با ساج  
 انگریز یغرم تسخیر پهلجی فوج کشی نموده بود و در این کیل راجه دست سپه سالار که صیت  
 شجاعت و کار اگهیش در کثافات عالم رسیده و شهرت نام آوری آن والا فطرت  
 معروف هند و دکن گشته بود فرستاده التماس کو مک نمود و دو پیر گنه کی خنچی و دیگر  
 تیاک گده که در علاقه خود داشت محاصلش بشکر کو مک گذاشت سپه سالار عا جز نواز  
 انگشت التماسش انجمنای قبول نگین تر ساخته سه هزار سوار و شش هزار مردم بار و دو  
 هزار پیاده کرنا نکی بسرداری سپه مخدوم برادری خود با و فور سامان رسد و آذوقه لشکر  
 و سباب شایسته اعدا شکنی روانه پهلجی نمود چون صاحب مشاغل الیه مخص گشته  
 مع اسد خان همکری نایب که در ایام سابق نوکر حاکم کرپ شده با بایالت ضلع باره محل

نامزد گشته بود و در شجاعت و دلاوری یکتائی داشت و در رفتار نوازی عدیل خود داشت  
 بنا بر آن شتم از شجاعت و احوالش سمت رقام می یا بد چون عجد المجید خان از دست  
 بلونت او مرهبطه گشته شد امت را و نامی سردار مرهبطه موجب تاکیدش با پنج هزار سوار و  
 هزار پیاده بضبط ضلع بار محل فوج کشید و بخان شجاع نوشت که زود قلعه خالی کرده بخود  
 سپارد آن تهور منش ارک حمت فوجداری ب حرکت آمد و بسجده سوار هیچ تو بهی ران لشکر  
 بخاطر راه نداده مانند شیری که در گله آهوان افتد حمله آور گشته مخالفان را از حوالی معموه  
 تر پا تو متفرق گردانید و فوراً سر را و مذکور از پیکر بدن جدا ساخته بر بنیره نمود چون بعد  
 چندی غرنیز خان کج چشمی بر آن شجاع حسد برده خود با یالت آن نواح نامزد شده رسید  
 خان لا و از خود نوکری گذاشته برای دیو و سکونت داشت سپه سالار موصوف مساعده  
 مع بار برداری فرستاده بخواجهش تمام طلبه شته نظر بشجاعتش متعین سید موصوف کرده  
 بود با سامان جنگی به بنگلور رسیده دریافت که پالیکار آنی کل ریاست مغرور و معجب گشته  
 بر رعایا دست تطاول دراز کرد بلکه شیوه حق تلفی ملازمان خویشان خود مرعی داشته  
 بمیاک بود صاحب معزالیه فرصت وقت مغتنم انکاشته یکا یک رتخت بیک شب پیکا  
 آنجا گرفته بدار الایس و نه کرده و در قلعه او طمانه گذاشته پیشتر کوچید و بهدران اشنا خبر رسید که  
 ملک باره محل از دست شتم غرنیز خان چشمی چید محسن خان عرف موچا میان حاکم کره پی بست  
 گشته همه عیالات اراج شدند بعضی از آنها مستغاثی گشته در بند و بست آن ضلع بصاحب  
 موصوف التماس کردند چنانچه صاحب معزالیه اکثر غم بند و بست آن نواح بدل مصمم  
 داشت اما در اقدام این امر جز حکم حضور متامل شده عرضی بحضور فیض گنجور گذرانید  
 سپه سالار موصوف بمجر د موعول و موضوع مضمون عرضی بلا تامل عنایت نامه مضمون

بند و بست آن ملک ترقیم و ترسیل فرمود پس صاحب مشار الیه از گماط رای کو طه بالشکر عبور کرده به سرش رسید غریز خان با جمعیت خود همه ملک گذاشته به جنگ سمت کریم و قهرام نهاد صاحب معزالیه و بلجات کو بهای باره محل طمانه های مقول نفوجاری اسدخان مکی گذاشته خود توجه پلچی شد چنانچه بی فراجمای از رعایا بگردانگی تمام بر فوج متعین مورچال انگریز بنحون زده مع سامان رسد و غیره دخل قلع گردید چونکه محاصران بموقع این اقعته بسر دار گردیدند از اتوا پی بنادیق راه آمد و شد مخصوصان بر بستند با این صاحب معصوف بالشکر خود نزد ولی نور اقامت داشته حراست شهر بنده خود قرار داده بود اما در پرگنه چچی که عجب کرده هی غربی پلچی در آن زمان از ضبط فراسینس نقل شده بتصرف ناظم رکاٹ یعنی نواب محمد علی خان در آمده بود زیر حکومت صاحب معزالیه نبود و تیاک گده که بمسافت بعید واقع شده زیر حکم گماشته او بود لیکن در ایام حراست شهر مذکور بعد م علف و کاه و کمی غله و غیره احوال شکریان و دودا تنگ گردیده تمامی اسپه و تربیدانه و کاه بعضی سقط و بعضی دم خیز شده بودند و صفت چنین خزانی سیاه جیدری کوشش مردانه بعمل می آوردند

ذکر فتور اعیان میسور و پیودن طریق حرام مکی که نندی راو ز ناز دار سفله مزاج مغرور در حق خداوند نعمت خود و آخر پیا داش عمل خود رسیدن او و فوج کشی ایاجی پنی مرهطه و ناکام قیتش که در سن یک هزار و یک صد و هفتاد و هجری اقع شده

چونکه ز ناز دار بد کردار یعنی که نندی را و با فضال و عنایات اقبال عدو مال خداوند مفت سند و یوانی ملک میسور برنج و ترو د یافت و اعیان ارکان دولت را از

استرضای خاطر و تصلاح خود منحرف ندید و دست که بخت نیکو و طالع سعید یاری کرد  
و چرخ بکام خود میگردد باز در زمان از آنجا که آب بر که خور و زرد و تر گنده میشود و سنگ  
حلاوت لقمه شیر برنج گوارا نمی گردد و بامید قیام و ملت نکبت اثر خود از مخدوم قدیم برگزیده  
و خود را مختار حل و عقد مهمات آن دولت تصویریده بموجب پای مقدور از دایره حد  
و حساب خود بیرون کشید و فکر آوارگی و برهیزدگی کارخانه بل استیصال دولت خداند  
نعمت خود بدل قرار داده بر راجه در خلوت التماس کرد که نایک جمیع و بالفعل به مین  
افضال و نوازش مهالج ترقی کرده صاحب ملک مال و لشکر شده است پس این معنی  
بصدق و صدا و محمل امور است جشمت می نماید مبادا که شخصی جنبی از اهل اسلام که  
غیر قوم است و خیل کار و بار بند و بست دولت گردد و مفت اسباب ثروت و ملکیت  
چندین ساله به دست خود سازد اگر اجازت شود فکر معقول در اندام بنیان و پیش کرده

### مخطوم

در خنجر که اکنون گرفت است پای	به نیروی مردی بر آید ز جای
اگر همچنان روزگار بلی	به گرد و شش از پنج بر نگسلی

مسند نشین ناتجربه کار بست فطرت از آنجا که

من از بقدری خار سرد یوارم	که ناکس کس نگردد بهرگز از بال نشینی
---------------------------	-------------------------------------

بر این معنی گوش رضا نهاده عاقبت کار خود میگوید چه او را درین امر مختار ساخته  
خود خاموشی گزید که او حرام نمک از راه بد بختی چونکه

بود مانند گرم پیله ادنی زاده و منصب	که چون پوشد قبا بر شمی گم میکند خود را
-------------------------------------	--

ندانست که آخر کار دعا بخیزد و خوار میسر کشد دام فریب بر تمامی کارکنان و

علاقه داران میسور گسترده با خود متفق المعنی ساخت و خطوط بنا ظم پونه بدین مضمون که شخصی  
مسلمان ادنی نوکر ترقی کرده متصرف ملک مال میسور شده چنان سرکش گشته است که از  
راجه چیز نامی بیش نمانده اگر در نیوفت با عنایت ما پیرداخته او را از میان پیرداریدز مقرر  
سالیانه شامع دو لک و پینه ندر و پنج لک و پیه بخرج فراهمی لشکر بلا توقف رسانیده  
ایدر وانه کرده منتظر و جویای وقت بود چون سپه سالار جمیع که جمعیت گران از لشکر خود  
روانه پیلچری نموده و جوقی بفوج جاری میر علی رضا خان سمت باره محل که بند و بست آن طرف  
ضرور افتاده بود فرستاده بدو سته ساله بار که تخمیناً نه ار و پانصد مردم باشد و چهار صد ار  
طویل و نه ار پیاده بی سروسامان در فرودگاه خود که در دیورای میطیه برکناره جوی مقرر بود  
بامحل زمانه و متعلقان و دیگر خویشیان و کارخانجات دولت سکونت و زریده بود اما به  
دانائی و فراست تمام از روی حرکات و سکنات و جواب سوال و مفتری چیزی خارج  
هم دریافتی برای حفاظت خود که ارباب یاست را ضرور بل واجب باشد دو سته بتیری  
پیرامون دارالمقر خود احداث کناییده اتواپ اماده داشت و هر چند زناد و ابواب بهانه  
بند و بست کار ضرور و دریافت ماهیت او نیز خود طلب میداشت که باوصف حرکات  
بدنش آن مخوم کریم از زنادار خاطر جمع بوده بمقتضای پهنش بصفت ملائمت در امتحان  
کار و بارش همت می گماشت که گنگد بیت بکرمی ممکن است از شک آهین اجد کردن که  
نیز می تواند چون آب ز فولاد جا کردن چون او برای آمدن و عده امر و ز فردا بکا  
برده کار بر لیت لعل گذاشت بار با گفته فرستاد که راجه رخصت بیرون رفتن نمی دهد اگر آلت  
تشریف شریف از زانی فرموده با جازت راجه ملا برید تا حاضر بد دریافت این جواب در  
از صواب اندیشه ناک شده در فکر دور و دراز افتاد اما سرشته همت از دست نداده در

بند و بست خود بود چون خطوط مذکور رسول موصول پونه گردید مادهورا وین نانا ز بس حرص

دنیا که طریقه حریصان است چنانکه گفته اند **استگ چشم از نعمت عالم نخواهد گشت سیر**

پیرنی گردد ز دریا کاسه چشم جاب **ایسا جی پندت مینی را که سردار شکر**

هر اول مره به بود بعد چیل نبره سوار بیست هزار پیاده و تو بچانه که نا اوقت مراجعت

خود در صوبه سرگذاشته بود بهر ازیش داده روانه کرد چون که خبر آمد مره به بنزاد از حرام مک

رسید به نوشتب فکر دقیق کرده صبحی ابواب قلعه نبند ساخته اتواپ کلان بطرف مسرود گاه

خداوند نعمت خود راست کرده گویا پرنید انصاحب شوکت بیرون دیوانخانه خاص حرا

طرف قلعه نگاه کرده بفرست دریافت که معامله برگردید و گمان باطن بجلوه ظهور آمد

اما به یقین تصور کرد که **نزدیکی چه بگرگ رسد بجز مر دارد**

چیز است است ز عمر در از نادان را **پس تفنگچیان را در تیرها قایم ساخت که**

چند مردم را فرستاده بلا اطلاع احدی همه آبنی کاران ساحل جوار مع سبد که بهنگام

طغیانی آب بود گرفته متعید ساخت و سواران و پیادگان حاضره الوقت را گردانهای

خود داشت متصدیان کار خانجات خود را طلبید و افراد داشت حساب توشکخانه

و فیلخانه و شترخانه و سلج خانه و دیگر اسباب نفیس خانگی یعنی از جنس پارچه و ظروف و غیره

تفصیل اگر گرفته در نصف روز از بند و بست امور خود فراغت یافته آسوده گشت

در آن حین نمک حرام و خیم العاقبت بچند پیا دکان و سوار از دروازه میسور برآمده

بفرودگاه آن شیر میدان شجاعت یورش نمود اما محافظان تیرها بشکافهای

تفنگ اتواپ حمله کنان را نه میت داده منظم گشتند و مکر حملها و یورشهای نامعقول

به عمل درده آخر جمیع وجوه ا کام و محروم برآمد وقت شب خود بدولت نقد و جواهر

۴  
انجا کار نشسته  
بلا صحت جو را  
از سبب بی بویا  
چشم و ذوق  
اینکه گاه  
رونگاه را  
عجب میکند  
میگوید که  
نشدنی است  
خود می بیند  
و این



وزیر مرصع او محل زمانه گرفته در خطبه مانپر کرد و بدلا ساواستکالت توابعان پروا خسته باد و سید  
سوار برق آهنک خطبه با برداشته از سید ماعجو جکر دوازده آنجا شبگیر زد و صبح خال نی کل  
گردید و در یک دو ساعت بند و بست آنجا که خطی بکبیر یک قلعه از بگلور متضمن رسیدن خود و قریم  
و سیریل نزد آن رفیق با توفیق بمجرع شریعت آوردی آن صاحب شوکت خوش و خرم گردید  
اما چون هزاران قلعه ملازم راجه بودند اندیشناک گشته فکری کرد چه خود با جمیع هزاران  
قلعه به بهانه تماشای بانغ بیرون قلعه شتافت و بمجا فظان در وازه چنان تاکید کرد  
که حیدر علی خان بهادر برای بند و بست مهمات ضروری از سرریگ پٹن می آید او را  
مراجعه نموده باز فقاایشل ندون قلعه بار و بهید پس مزاعرض دعوت ترسیل داشت  
چون شجیع اقبال نشان عرضی مردود و لتخواه مشاهده نمود به طمانیت ظاهر داخل قلعه  
گشته بر البواب در یچه باز ملازمان ز ققاء خود نرک بندی نموده فارغ گشت مزرا بنوا  
یک دو ساعت مع هزاران مراجعت کرده شرف ملازمت حاصل ساخت پس صاحب  
اقبال عدو مال تمامی هزاران و مردمان ثمانه قدیم را با نعامات شایسته خوشدل خست  
و بکارهای عمده آینده امیدوار کرده تالیف قلوب آنها چنان کرد که همه ایشان  
بکار گذاری و جان نثاری متعهد گشتند و بعد بند و بست این کار فوراً همه با جان  
و ساهو کاران شهر را طلبیده بهر خود تمسکات عنایت کرده پنجاه لک و پیه گرفت و  
میر علی رضا خان را از رسیدن خود خبریده به بگلور تمامی ماجرا اطلاع داده طلبید  
و بدستور مخدوم صاحب که در پهلچیری بود بر فتور و قصور نارد از مک حرام و فوج کشی مره  
بر حسب تدعای همین فتنه انگیز و پناه گرفتن خود به بی سبانی تمام در قلعه بگلور آگاه  
ساخته طلبیده بود چون میرزا کوکچو جمعیت خود کرد و هزار مردم با و سید سوار هزار پیاده



و پنج ضرب توپے اشت رسید انصاحب غم از آمدنش مطمئن خاطر و قوی دل گردیده سواد  
بسون گوری و همسور تیریا بنا ساخته لشکر خود را همو بخافرو آورد و خود بدولت فرما می  
سپاه بار و پیاده و سوار مامور گردید چون زار از آنک حرام روز دیگر خبر یافت که آن شیر  
میدان دلاوری صید گاه کنه را گذاشته علم شجاعت در عرصه مردان می بگلو برافراشته دید  
صولت جهانگیری در اطراف جهان و جهانیان در انداخت با چند مردم در فرودگاه آن شیر  
شترزه صفت آمده تمامی اسباب سامان برداشته اندرون قلعه برد و نزد مسجی اعلی کرد آن  
زمان دیری بود خانه خالی ساخته توابعان بهادرنش امع صاحبزاده والا قدر بلند اقبالیت

کز جنبش فروغ دولت و جاه ۴۴ | عرض میداد در جهان ناگاه ۴۵

هفت ساله بود در آن خانه گذاشته گرد خانه چو کیه داشت و بلا توقف آن زبان بغل  
و نصب اعدا را و اعمال تعلقات میسور برداخته لشکری بغرم تسخیر قلعه بگلو فرستاد  
بود درین عرصه ایسا جی بینی بالشکر سکنینه چون شاهین گرسنه که بطعمه میرسد رسید  
ناردار رسیدن او را از غنایمات انگاشته کیفیت آن شجیع صایب تدبیر گوش گذارش  
کرد و اخیال آن شترزه خصال را که سی زنجیر چپا و تقصیت لایق گرفته آراسته می ست  
مع دیگر اسباب شایسته و ولتمندی نذرش گذرانیده در باب تسخیر قلعه بگلو و اسیر  
کردن آن شیر میدان موکر ساخته روانه کرد خود بغم غنایم جمعیت نه هزار سوار و چهارده هزار  
پیاده مع اتواب قلعه شکن کوچ بکوج رسید تا مرطه باطراف و جوانب بگلو رنگامه طوفان  
برپا ساخته قتل و غارت رعایا دست ستم و تعدی دراز کرد چنانچه اکثر دیهات آن سر  
زمین از صدمه و دوا دوی عساکر نکبت ماتر خراب و بچلر غ گردیدند هر چند مرطه  
مورچال دوانیده صلابت کوچها گزیده و تیریا احداث کرد و بشکست قلعه همت بر گما

اما ملازمان صاحب کت تبر و دشایان بار با بیور چال تاخته آتش میزد و بدفع یوشما و حکما  
ایشان پر واخته طغ فرمند و کامیاب می گشتند در آن اثنا مخدوم صاحب حبیب حضور از  
فراسیس خصت گرفته با همین لشکر نیم جان که احوالش بقبر بر اول موضوع شده باشد بیجا کرده  
به تیاک گده رسیده و چهار ضرب توپ از بالای کوه فرود آورده همراه خود گرفت و از گهاک توپ  
عجور کرده کبشن گیری آمد و سامان رسد و سرب و باروت آنچه که ضرورت بود از اسد خان  
فوجدار آنجا گرفته قبض الوصولش سپرد و از راه رای کوته در سواد آبی کل رسیده بود  
که مرهشه و زنار دار از آمدن صاحب صوف چون پیل دمان بالشکر گران اطلاع یافتند  
با منصوبه نمایان مع سپاه پیا دگان سفاک در تاخته چون مور و ملخ گردش مجوم آوردند  
و فیل و شتر را مقدمه الحیش ساخته در میدان بعزم مقابله صفها آراستند و صاحب صوف  
بازی اعدا لشکر از دست نداده توپخانه و تفنگی آن را در شیبین قائم کرده با سواران  
سبک عنان چاک است خود بدست بازی عبرت نمای بر فراز ارض استاده بودند آن  
بهر دو صاحب لشکر حساب سواران بسیار دلیر و اندک نمایدل نخوت منترل در نه گرفتند  
با لشکرهای خود بر آن جماعه در تاخند تا صاحب موصوف سواران خود را عقب گردانده اشارت  
کرد تا کمینداران بر خاسته و لشکرمای توپ و بنادیق دار از روزگار بد کردار اعدا بر آوردند  
حتی المتعذر و دست از قتل و غارت دشمنان دولت برکشیده هزاران هزار مردان کاری و  
دلاوران جنگی را از نه دو لشکر بخاک عدم خوابانیدند چنانکه مقهوران بهر میت خورده و بگریه  
نهادند و باز در عرصه یکپاس و فرار هم شده کرد لشکر شیر مردان جهانگیر چون مگسان کم طرف  
طنطنه زن زن برداشته محاصره کردند صاحب موصوف عرضی متضمن رسیدن خود در سواد  
مذکور و محاصره دو لشکر نکست اثر مفصل بحضور ترقیم و ترسیل نمود و شجیع و الا فطرت به تجویز

صواب نمای و دانش والا مکتوبی بر قاعده ارباب شوارسپند متضمن بمیودن طرق بغاوت  
و حرمان مکی زنار دار بکردار و آوارگی حال مال خود و مفارقت متعلقان بنمذراج نوشته  
و نیز بریدن لشکر عدو مال از پیلچی و سدر اهش شدن دو غنیمت و عدم جای پناه  
به لشکر خود آگاه کرده ترسیل داشت چون دلوای مضمون خط آن محسن مکرر سر پا گوش کرد  
رگ التفات قدیمی بحکمت آمده رقت کرد و یقین الست آنچه که پیش ازین بر خود گذشت  
از فتور همون زنار دار بوده باشد خطی در جواب باستمال تمام ترقیم ساخته معطی اکید  
بهمرسانیدن اسباب آذوقه و فرود آوردن لشکر در پناه کوه انجمنی درگ موسوم قلعہ  
آنجا که ثمانه اولو بود ابلاغ داشت پس شمع دانش آگاه تاکید مذکور نزد صاحب موصوف  
موجب مقاومت الصد زنی از اطراف خود دایما ساخته فرستاد و هم آیین لیری و دلبری  
چنانکه بود اعلام نمود صاحب مغرالی که تا سه چهار روز بدریافت صعوبتهای اعدا شکنی  
و منصوبه خود داری با وجود سعی مردانه سپاه دولشکر بساطه میدان زرم از دست  
همت نداده و بجیل های دست برد و مدد های غنیمت فریب نخورده با وصف کمی آلف  
و دانه دواب بلا اندیشه به دلاوری تمام همونجا بسیر برده بود و بجز وصول عنایت نامه  
والا و تاکید نندراج قوی دل گشته صفوفا آراسته است بر لشکر غنیمت دراخت برد  
نا تجربه کارتاب مقابل شیران جهان پیاد در خود نیافت مثل و باه مزاجان از پیش و بر  
گرویدند فاما پیرامون فوج طفر موح حلقه زده به شعبده بازی فریب دغا مشغول  
بودند با این صاحب موصوف بعدم هول و هراس مهینه و سیر به شجاعت پیشگان  
مردم بار و سوار سپرده شک زنان راه درگ مذکور گرفت و تاکید نندراج قلعہ آنجا  
فرستاد قلعہ مذکور در پناه کوه شیران شتر زده صفت را فرود آورده و از طعم و

اشرب و دیگر اسباب لازمه حوائج بشری بخوش خریدی مهتاکرده سرخر و گشت مهره  
چون این حال دریافت تو پچانه خود را طلبیده اشته از دور بر جماعت راست پیشگان  
توپ اندازی آغاز نهاد و هنر حمله های نامعدود بر لشکر حیدری بعمل آورد چون یک  
روز دوشنبه برین تیره گذشت شب یوم صاحب موصوف بچند سردار تحب به کار و  
قوی بازو مع دوصد کلاه پوش و دویست مردم بار جلادت شعاع بعد پیا پیش یار شیب  
فرار زمین کوه و دشت در تاریکی عجب عساکر اعدا رسیده چنان زد که طاقت و فرصت  
جنگ آنجماعه مفت از دست هوش و حواس فته آواره دشت افکار و ادبا گشتند  
سران ناخبر به کاران یعنی ایساجی بنی و را و منفی بمعاینه این حال که ناگاه روداد تنها  
سرو پا برهنه خود را از آن معرکه جان را بید ز زد و لشکریان آنها که هراسانه خبردار و  
از خواب غفلت بیدار شدند دیوانه وارد ست به شمشیر و فلنگ برده تیز و شناخت خوش  
و بیگانه نکرده با یکدیگر گشته گشتند مابقی از سوار و پیاده راه فرار خود در گرفتند بعضی از معرکه  
مرد آزما ی بزرگالحاج وزاری از دشت شیران خوشخوار مانایافته جان خود با سلامت  
بردند صاحب ظفر مند خوش و خرم گشته شادایانه فتح بر ابواب جهان بلند آوازه ساخته  
صبحی مع اسباب مقهوران و القواب و دیگر سامان که توده توده و بسته بسته در افتاده بود  
بر دشته بفرودگاه مراجعت کرد و هر دوسر از منبرم روز دیگر باز بهیئت مجموعی کرده چون  
زاغان سیاه فغان کاو کاو برداشته باوصف پراگندگی خاطر و اوضاع یک جا  
شدند درین اثنا اندراج بمهره نوشت که حیدر علی خان بهادر رکن ولت میسور  
است و حق خود درین ریاست ثابت کرده بلکه مالک این ولت اوست در نیوازاندار  
ادنی نوکرش بجا آنکه بهیئت پیش و بی من قریب و بی پیکان بدیشه چون خالی شود و باه شیر به

الطاف نواز شهای خداوند نعمت خود گستاخ شده از آنجا که بیت اصل بدختر خطا  
خطا نکند بدینو فابا کس فاکند در راه بغاوت پیموده از مخدوم خود برگزیده پنج بیوه  
می برد آخر این فعل شنیع صریح او را صرفه نخواهد کرد ۵ اعتبار است فطرت یکد و ساعت  
بیش نیست بدگر دو آخرت نشین رو یکد شد بالانشین ۶ شمارا هرگز لازم نیست که در مقدمه  
بند و بست ریاست مداخل دهند اگر اراده اخذ ز چو ته در دل دشت به باشند صواب  
آنست که فکر وصولش کرده صحت و سلامت مراجعت نمایند بعد دریافت مضمون خط  
تند راج مرهبطه از زنار دار بد اعتقاد گشته سخنان بخش بر زبان آورد چونکه از  
دست بازی لشکریان شیر صولت بتنگ آمده بود درین معنی صلاح خود انگاشته  
بمحضو آن صاحب شجیع غم مراجعت خود ظاهراً نموده چیزی زرد درخواست نمود  
آن صاحب شوکت احوال خود و تاراجی اسباب دولت از دست بغاوت و فتنه  
انگیزی زنار داریان کرده رسانیدن زرد بعد ترقی بند و لیست کار خانجات خود  
قرار کرد و او التماس گذاشت باده محل در پیش آورده جد و کدب یار نمود پس پاپس  
خاطرش و صلاح وقت تاکید و گذاشت ضلع بار محل بلا لفافه موسوم اسد خان مکرری  
نویسانند ثبت مهر کلان زرد مرهبطه فرستاد و این معنی از نعمتات از خانه سوزنده هر چه  
برآمد سود خود دانسته از آنجا کوچید آن شجیع صاحب غم بسرعت سرلیه از لشکر مخدوم صاحب  
ملحی شده سر پرده خاص بیرون قلعه نصب کنانیده با سامان جنگی داخل خیمه گردید و خیمه  
بفوجدار بار محل نوشت که ما هر آنینه نظر بصلاح امور خود داشته برای و گذاشت ملک بار  
محل ز نام شما تاکید بلفافه نوشته دادیم لکن شما با استقلال تمام بوده حکمت عملی هرگز  
اورا دخل ندهند پس فوجدار باتدبیر با استقلال و اطمینان تمام بند و بست قلبی است

کرده بود که ایسا جی پنی معه تا کید و لفریب کبش نگیری رسیده تا کید معر سید خود نزد  
 فوجدار صاحب ای فرستاد آن فرمان بردار با توفیق مجرب و ابر وانه دستخطی خاص بهر  
 جیمی و لی نعمت بنام خود درخواست و ایامی ساخت که بر یک تا کید بے لفافه ملک قلعه  
 را و گذاشت نخواهم نمود چون مرهه در واپس ساختن تا کید نوشت جواب صاف داد  
 که کاغذ موسومہ بارشما واپس نخواهد گردید مرهه بچنین جواب سوال مردانه دریافت که مقدر  
 ابر گشته و درین رد و بدل هیچ سود و بهره به دست نخواهد شد و آخر این ملک مضبوطا نخواهد  
 ماند و در همچون تشویش قاصد النش خبر رسانیدند که آن صاحب ولت بالشکر میر علی رضا  
 خان و مخدوم صاحب چون شیر غزال گرسنه از کنج غار قلعه بگور برآمده در سودا صحرا  
 آرمیده نظر غارت بر رفته اعداد مرهه از خیر دل زد دست داده بے نیل مقصود راه فرار  
 سر کرد بهر گاه مرهه بطرف باراج محل نهضت کرد زار دار مایوس بدار الزایست خرمید آفتاب  
 عزم باشوکت مع شکر ظفر پیکر از راه ماکری درگ برآمده در درگ مذکور و اتری درگ  
 و چین رای پٹن و چین پٹن و غیره تمانه خود گذاشته از بالای موتی تالاب و چیر کولی  
 سمت پریا پٹن بنا بر ملاقات نندراج راهی گردید همدان زمان از راه اخفا خطوط  
 جدہ راجہ مسند نشین باین مضمون که در نیولا دولت ریاست دیر نیہ خاندان ما به سبب  
 بی تمیزی و بد لحاظی و نفاق اعیان بے تدبیر چنان بی بند و بست گردیده که اکثر ما بهنجای  
 از راه بغاوت فرصت جوایان اخذ ملک و دولت هستند درین صورت آن فرزند  
 سعادت مند با اقبال متوجه بند و بست این ریاست شود و ما بیچارگان را بجای  
 امن و امان نگذاشته بطرفداری ملک مال و غیره پردازد شایان سعادت مند لیست  
 بآن شجاعت منش رسید چون شجاع والا دانش بر مضمون خطوط واقف گشت و آن

کتابت را دست آورند و دولت خدا داد خود انگاشته داخل حبیب مبارک کرد و در  
جوابش تسلی نامه ترقیم و ترسیل فرموده از آنجا راست بعزم ملاقات خندان شتافت  
و بساعت سعید شمر ایط موصلت جسمانی با یکدیگر بجای آورده شد و کلمات قصور محکم  
پرفتور در میان آوردند راج بر عمل شنیع زنا دارن فرمایا خوانده در اتصال و نشرش  
مشور و تمنا و ترغیب با فرمود پس آن صاحب شوکت بالشکر خود برای تنهیش مستعد گردید  
تند راج جمعیت خود که دو هزار پیاده و هفت صد سوار و هزار جوان باز نزد خود موجود  
داشت متعین آن صاحب عزم کرده خصص نمود درین اثنا زنا دار بالشکر هفت هزار  
سوار و دوازده هزار پیاده و منویل کلاه پوش که سردار شتصد حطی کار بود و ده هزار  
ضرب توپ بعزم مقابله برآمده اگر چه سواد پریا پتن را مضرب خیام عسکر خود نمود اما  
از نهیب مردانگی و یک تازی و دست شمشیر اعدا شکنی آن بهادر منش شب روز چون  
بید می لرزید بلکه خور و خواب ناگوار میدارست قضا را شبی در لشکرش اسپ سی سینه  
شکسته بر اسب دیگر در افتاد و با هم کلدازده پهلایل بر دستان چون هول و بهراس در  
لشکرانش بمرتب اتم بود و یکبار آواز فغان و او یلا آمد آمد دشمن از نهاد مردوزن برخاست  
که همه لشکران زیر و زبر گردیدند و بعضی بولناک دست لشمشیر برده رایگان با یکدیگر  
گشته گشتند و اکثر بیو پاریان اموال اجناس خویش گم و تاراج کرده دست تغابن  
بر سر اوقات خود زدند چون روز روشن شد از قزاقان اعدا سوزاثری پدیدانز و مجمل  
گشتند و بر کرده خود پشیمانی کشیده بجای خود آمدند پس چه سالار شجاع بدیافت  
احوال پر ملال لشکرش طمانیت خاطر حاصل ساخته روز دیگر ممینه و میسره آراسته است  
طرف لشکرش شتافت اگر چه او هم همه لشکر خود آراسته و تیار ساخته با قواعد است



استاد امانت ریش شلکهای توپ بندوق غازیان شیرشکار جمعیتش کقلیم پرکنده کرده دید  
مغلوب سپر انداز گشت فوراً بر اسپت قشتاب سوار شده چون تگرگ بعرق خجالت  
سرایا ترآمده هزار سنج و ترود داخل دارالریاست گشت جمله سوار مردم بار و پیاده  
باساز و سامان امانت بدستور سابق داخل ملازمان آن سپه پرور شده مستعد  
زد و کوب اعدایش گشتند پس آن غوانوار از آنجا کوچیده از راه جنگال عبور جو کرده سوار  
ماتامی منطف بالشکر فرود آمد و توپ کلان بر یک تیری داشت به بنا بر عبرت چند گلوله  
بجانب یونانخانه خاص محل زنانه راجه پرانید و بمجد صد نه گلوله از محل زنانه شور و غوغا  
برخواست و بجهت مستورات براجیه مستغانی جانهای خود شدند و از غوغای عورت  
بهوش و حواس در باخت آن صاحب عزم پیغام فرستاد که از ابتدای راج و بنای  
دارالریاست تا زمان حال کسی از مخلصان ماسوعی دیوراج حرام یک چنین شوخی نکرده  
واحدی بر خانه ما گلوله های توپ بندوق نه پرانیده گویند از آن خود را تاکید نمایند تا  
دست از چنین ششست اندازی و بدسلوکی کوتاه سازند و مکر و خاطر اباایمان نمایند  
آن شجاع اعدا لشکر در جوابش گفته فرستاد که ما هم معتقد پایی تخت این دولت نیز والایم اما  
حرام یک منحرف دولت ما اندرون قلعه پناه گرفته است اندامتکفیلان امور ملک داری  
چنین شوخی و گستاخی بعمل می آورند اگر اولاً بجزو ما فرستند همون مخلص دیرینه  
بهستیم که بودیم راجه جزا قبل این معنی چاره خود داری ندیده بعد تو شوق عهد و پیمان که  
اورا از جان بلکه و معذب نسازد در پیره یعنی مقید بجزو آن فیض بخش روانه نموان  
فیاض دوران او را که قابل بد کشیدن و عضو با بریدن بود نظر بر عهد خود کرده مانند  
زراع سیه بخت در تفصیح آهنی بند کرده روانه بگلور ساخت الحق اگر نمکخوار خوان نعمت



کسی پرورش یافته دست نوازش والادستی شیوه حرام نمی بجا آورد و طرق بغاوت  
پیمای منتقم حقیقه باندک زمان اورا گرفتار دام بدبختی نماید آری **بیت**

باصاف دل مجال از خوشتر شمنی است | هر کوشد بر آئینه خنجر بخود کشد

ذکر نبه و بست قلعه دارالرایست یعنی سرریزنگ پلن و غیره  
مع دیگر کنفیا که در سن یکم از یک صد و هفتاد و یک هجری روداده

چون آن صاحب شجاع ظفرمند از مهم مذکور پرداخته بر اعدای دولت خداداد فتیلا گشت  
آداب شرایط شکرنا متناهی بدرگاه آلمی مودنی ساخته روز دیگر به راجه گفته فرستاد  
که اگر اجازت شود خیر خواه ملاقات متعلقان اقلعه می آید او برضا و رغبت خود  
محافظان ابواب قلعه ادرباب و گذاشت آن صاحب شوکت در قلعه تاکید کرده خود  
بهانه سیر و تماشا سوار شده رسید و فراوان زر و گوهر بخش تالیف قلوبش بر فرق علمو هست  
نثار ساخته و زیور مصرع که عبارت از حلقه دست پدک جواهر و غیره باشد بخند دست  
والالیش گذاشت و مراسم مبارک با افتتاح و نصرت او کرده تکلیف تشریف آورد  
اندرون قلعه نمود آن شجاع سراپا فکر و تمیز با و تعلقه رفتن دور از حزم و عاقبت اندیشی  
که لازمه ارباب انش و نشین همونست آنسته بهانه روز ناساز و ساعت بد و میان  
آورد و ملاقات متعلقان خصوصاً دیدار صاحبزاده بلندقبال که فی الحقیقت وجود  
شرفیش بنیان قیام دولت خداداد بود بر فردا قرار داده به ندر چند راس اسب و  
خلع گران بهار راجه را روانه قلعه نمود و خود بدولت آن شب همونجا آرمیده صبحی مع  
جمعیت گران داخل قلعه گردیده بر ابواب و دریاچه های قلعه و دیگر کارخانجات

ملازمان معتمد خود قایم کرد بلکه بر دیویرھی دیوانخانه راجه محل زمانه اش چوکی ملازمان خود را  
باطمینان کلی از متعلقان توابعان ملاقات کرده عیش و نشاط اشتغال و زریه ای محو چرا  
چنین نخواهد کرد که دولت نیم جان میسور را از سر نو زنده ساخته بارها محض بظرفداری آن  
دولت از مرسته و دیگر یغیان جنگها کرده بزور بازوی تدابیر عدو مال شکستها داد و ملک از  
دست رفته را بنفس نفیس با تدابیر صائبه باز بقبضه اقتدار خود آورد با وصف این تر  
و تشویش چون بدیحا خان کوریا طین در شکست دولت آن قوی باز و حیلہ نامی نگینند  
و مزاج مستنشین ساده منش را از آن جناب الابرشورانیده فتنه و فساد برپا می ساختند  
و این همه محنت با وصوبت بار که در امر ملک داری بطور ساینده بود مفت ضایع و برباد کردن  
مینخواستند لهذا آن همه را زیر کرده راجه را از کشمکش امور ملک داری و در تدابیر اعدا شکنی  
در حد امن امان داشته بظرفداری ملک مالش پرداخت بلکه از بجز کشاکش دولت دنیا  
اورا بساحل نجات رسانیده ممنون و مشکور تو جهات و الاساخت

نیاید اجباری بی دلیری هیچکس هرگز + || چو شمع از سر کند شستن لازم آید سرفرازان را  
القضه چون چندی روز و شب در نظم و نسق کارهای شکسته بلاد میسور و غزال این  
فتنه ساز و تنبیه بدیحا خان حیلہ باز و جریمه گرفتن از متصدیان پُر غلبه تبدیل کاگلدان  
با کوفه و فراہمی سپاہ پیشه و سباب شایسته حرب آیین سپہ پوری بدل متوجہ  
بوده داد عدل و انصاف در داد و دلهای خلاق دور و نزدیک را بر بخشی و لوازش  
گستری و خاطر داری بدست خود آورده نام آوری اندوخت و هیچ کار بدون تجویز حق  
و حسن تدبیر لاحقہ سرانجام نمی داد و پس بر قبال مندا به اوستاد و الادانش سپرد و تعلیم  
و تدیس علوم سعی جمیلہ فرمود و عرض گلستان تعلقات میسور آب و رنگ منیت تازہ

یافت و دلهای حاسدان ملک دولت چون باغ خزان رسیده یکسر بجز رنگ و رونق و  
 خراب تر گشتند اکثر تعلقات اطراف که از دست حکومت اعیان اینجی دولت رفتند  
 بحسن سعی و کادانی در قبضه اقتدار آن شتم نهاد درآمد و مردمان قایل و بهمنندان  
 جهان و اهل حرفه و سپاه پیشه که از باعث کساد بازار و کسوف منزلت و کم خواهش سران  
 پیشین چون شمشیر در نیام عزت نشین بودند دفعتاً رنگ کدورت از چهره حال مصیقه  
 قدر دانی و مساعدت بخت پاک و صاف نموده مانند نیره سر بالا کرده حاضر حضور  
 شدند و فراخور حوصله خود بکارهای لایق و خدمات قایل مامور گردیدند و سوداگران  
 و تاجران حسب انخواهش انعام پرور از بهر دیار و بلاد تحایف نفیسه اسپان گران بها  
 و شتران بارکش حاضر ساخته سوار قیمت مقرر بخششها و انعامات شایسته می یافتند  
 و لکو که از به ضمانت اهلکاران حضور نیابند داشت اسپان بهتر و سپاهیان و مردان  
 بنزور در اطراف جهان می ریخت تا هر کس بکار و خدمات مامور خود بدل و جان ساعی  
 بوده سرانجام میداده بودند الحق بهرگاه خداوند حقیقی میخواند که یکی زبندهای خود را نثار او  
 ملک اری و لایق غربا پروری و رعیت نوازی سازد و دانش ام جوعه خاص و عام

و کارش را سود و بهبود انام گرداند مصرع  
 دولت بغلت نیست که گویند چنین است

حاصل کلام چون ز نارا در حرام نمک بیادش عمل خود رسید و بیخ فساد و خلل ملک مشهور  
 برکنده شد جنوبی دارالریاست که مراد از ضلع پائین گهاٹ یعنی کومیتور و غیره باشد  
 پرشور و شتر گشته زیر که ز نارا در و خیم العاقبت برای بند و لبست آن نواح یکی از خویشان  
 خود را ندانه کرده بود و او نسل حرام بعد دریافت حال حرام نمک چند نایار او و او باش نشان را

با خود متفق ساخته شورش فرا بود بر آئین پیشین و صد سوار و دو ساله مردم یار و هزار پیاده  
 بسرداری سید اسماعیل صاحب برادرستی خود معه سردار خان نامی دلاور شش روانه  
 ساخت و خود بدولت نزد نند راج رفته بطایف احمیل و بهانه بند و بست بعضی امور دولت  
 خود رضامند ساخت معه متعلقان و خویشان زن و فرزند و قرابت اران و او را همراه  
 خود آورده داخل حویلی بخش نموده سجدات شکر بدرگاه قادر دولت بخش حقیقه ادا  
 ساخته شاد و باده شادمانی و نغمه و محبت و کامرانی بلند آوازه فرمود چون سکه هم گرامی  
 آن بخت آورد بدولت خدا و دراج تازه یافت و جمیع سامان شایان ثروت و سلطنت  
 خزان و اجناس نفیس و زر و گوهر و آلات حربی ضرب بقبضه اختیار در آمد و محض حساب  
 بقلعه داری دارالریاست مقرر شد و اخراجات معمولی حسب خواہش متعلقان راجه بند  
 نشین و نند راج و غیره بحال برقرار و قلعه دار به میر سامانی ایشان مامور گشت و خود بدولت  
 روزی در ساعت نیک اندرون محل زنانه راجه و نند راج تشریف برده به تسکین و  
 دلاسامی طرفداری ملک دولت پرداخته چند طبق پراز خلایع و زرب و جواهر و ہموار از طرف  
 خود بایشان سپرد و بامداد مراجعت فرموده ہنگامہ عشرت و کامرانی گرم ساختہ بعضی  
 پالیکاران آن نواح مثل کرک و غیرہ کہ بنیہ غفلت بگوش خوردہ شتہ بودند نظر بر و  
 بازوی شجاعت و یاورمی طالع آن ہمایون طالع کردہ ہر اسان گشتہ مطیع شدند و بعد  
 بند و بست دارالریاست بانکہ ظفر یکیرہ بنگلہ شتافتہ بادامی مبلغ کہ از نزد ساہوکاران  
 آنجا گرفتہ بود پر داختمہ مسر الوقت گردید و اسماعیل صاحب سردار خان از بند و بست خود  
 فراغت یافتہ خویش زنا دار را اسیر کردہ فایز حضور شدند و چند آن اوقات بدر الزمان خان  
 نایبہ بہ ارادہ نوکری از بنگلہ رسیدہ ملازمت حاصل ساخت چونکہ آن فیاض زمان

از جد و پدرش معرفتی و وقفیتی داشت رسیدش را غنیمت دانستند با همیانه پنج صدر و سپه  
به بخشی گیری بار کچری مامور ساخته بود و همدران روز با بسمع شریف رسید که با یکبار بالو  
خورد از باعث غرور لشکر و اسباب دولت خود سر افتخار فلک پندار نارسامی ساید  
و اکثر عایای تعلقات سرکار را بقاوی زر و فربس بهمت خود می کشد لکنیکه از صولت  
حمله شیران عساکر ظفر ناثر خونی ندارد پس سوای سز نشن و تنبیه معقول مطمح و منقاد نخواهد  
و بر مهنای پند و نصائح اصلا طریقی وفائی نخواهد چو آن داد گستر باستماع این معنی بنا بر  
بند و بست دولت خود عزم شتیهالش بدل مصمم داشتند در فراهی لشکر و اسباب جنگی مستعد بودند

ذکر فوج کشی میر سید شریف علی خان بسالت جنگ ناظم ادهونی  
بن آصف جاہ ناظم دکن به بند و بست صوبه سر او تسخیر کردن  
آن سمت بتایید حیدر علی خان بهادر و متقل شدن آنهمه بلاد  
به قبضه تصرف آن الاداشن و فر هنگ در همون سال یعنی در سنه  
یک هزار و یکصد و هفتاد و یک هجری آنکه

در حینیکه بالاجی را و ناامعه تمامی سلطنت و امرای خود متوجه بند و بست نواح خاندان  
میر نظام علیخان اسد جنگ ناظم حیدر آباد در سال ۱۱۶۱ لکنه یک هزار و یکصد و شصت و شش هجری  
بفراهی لشکر انبوه به تنبیه مرهه یعنی غنیمت پونا و تسخیر ملکش بهمت گماشت و میدان  
خالی دیده بکوچهای دراز تا پونه رسید و شهر را غارت ساخته آتش زده و تخانه ها را  
شکست و در دیوار گا و کشتی لعجی آرد زده برگردید مرهه مجروح استماع این خبر بر سبیل بغیاء  
در رسید و اسد جنگ را متصل معموره بهنا باد محاصره کرده چنان شکست داد که بطرفه لعین

خوابی تمام بحال لشکر باین مغول اه یافت از میر و بنگاه و توپ خانه و غیره جدا گشته در یک قلعه  
محصور گشت امرای قدیمش بعضی اسیر و اکثر قتل شدند آخر الامر لاچار شده بغیر اه محضت  
پیموده ملک هفتاد لک و پیداست صلاح تحصیل دین و یونان معه دو شهر دار السلطنت سلیمان  
دکن یعنی برهان پور و بیجا پور سوائے این احمد نگر و دولت آباد و صوبه سرگنداشتہ سالماب  
به گو لکنده مراجعت نمودند آنحضرت ملک در ضبط مرہٹہ بود چون لشکر کشیش در سواد  
کنج پور متعلقہ پانی پت و کرناٹ از دست سر ابدال تاخت و تاراج گردید و بالاجی او  
ازین تشویش جان خود را رایگان در باخت بسالت جنگ حاکم ادھونی وقت را  
غنیمت شمرده مع لشکر و سامان جنگی بنبد و بسبت صوبہ سر اہمت گماشتہ بسا از ش  
مرار را و حاکم گئی و حاکم کرٹہ کو چیدہ بہسکوٹہ کہ پرگنہ من مضاف صوبہ سراسر است و تھانہ مرہٹہ  
پونہ بود رسیدہ محاصره نمود و بکناش قلعه فرمان داد چونکہ موکنڈہ سری پت نامی قلعه ا  
انجا دلاور بود قلعه را محکم کردہ آنقدر کوشش مردانہ بجا آورد کہ حاکم مذکور تاب عدو شکنہ  
باوصف لشکر کشید در خود نیافتہ ملجی بآن شیر شتر زہ شکار گردید یعنی حیدر علی خان بہادر  
را طلبید پس آن شیخ عالم نواز کہ در بنگلور بغیر تمبلیہ سیامی گورہ پالیکار سرکش بالا پور خود  
سرگرم بند و بسبت لشکر خود بود و دعوتش اسبب ترقی دولت خود انکاشتہ در رسید  
اگرچہ حاکم مذکور برای ملاقات مستعد شدہ استدعا نمود اما آن بیدار بخت ہر شیار مغز  
پیام فرستاد اول خدمتی کہ معین خواہد شد سرانجامش بہر سانہ کار و نیست بہ عمل  
آورده بندہ سرخرو و بشرف ملاقات خواهند پیوست و التماس تسخیر قلعه کرد تا شیخ  
کار از روز دیگر پیرامون قلعه گردیدہ نشیب فراز زمین مشاہدہ کردہ معمورہ را کہ ترقی  
قلعه بہت بیک حملہ گرفت و مورچال بہو نجا قائم کردہ گولنداران خود را فرمان داد

تا به شست اندازی توپهای حصار قلعه چون پنجه شبک ساختند و جمیع صاحب  
وقت توپ اندازی بجا کم فروز نوشت که حضرت بجای خود خبردار باشند که بر قلعه توپ  
اندازی بعمل می آید بعد آن گولندازی حسب الفرائش خداوند نعمت خود چند گولم  
از توپ دور انداز بجانب لشکرش که بفاصله نیم فرسنگ غربی قلعه فرود آمد بود پیرانید  
که محض عبرت خود نمود تا لشکر مغول زیر زورش گولها را زیر و زبر گردید و حاکم مزبور لشکر خود را  
از آنجا برداشته آنطرف تالاب شمالی قلعه خیمه بازده فرود آورد و عرض آن صاحب شوکت  
عدو مال دوسه روز به توپ اندازی و قلعه شکنی مشغول بوده روز چهارم بقلعگیان پیغام  
فرستاد که من بهادر ام اگر پوای جان مال و هوس من عشرت باقی دارید مع سامان  
شمار وانه کرده آید و گرنه یوش کرده همه محصوران را مع عیال اطفال ته تیغ کشیده خواهند  
تا قلعه را بعد رد و بدل بسیار طمانیت خاطر حاصل ساخته از راه مصاحبت به پناه  
دولت خدا داد در آمد و قلعه بملازمان والا سپرد آن خلق پرورد داد گستر در قلعه ثمانه خود  
گذاشته و قلعه را مذکور را از جان مال امان بخشیده حسب استرضای خاطرش مع  
بار برداری باستصواب تجویز حاکم مسطور وانه پونه ساخت و روز دیگری کم نوشت  
که در قلعه مفتوح ثمانه باید فرستاد تا ملازمان خود را از قلعه برده شود تا حاکم دانا به مقتضا  
رای وقت پسند خود بند و بست قلعه مع توابعش بنده آن شجاعت منش گذاشته  
سمت صوبه سر ایشتر نهضت نمود پس آن دلاور باشوکت در عرض دوسه روز از  
بند و بست قلعه فراغت یافته بالشکر طفره سیکر و آتشخانه جگر از عد و سوز کوچ بکوچ  
قطع منازل کرده سواد بالا پور کلان را مضرب خیام عسکر نصرت ماثر نمود عباس قلی  
خان بن درگاه قلی خان مرحوم حاکم آنجا از فعل خود که در حق آن صاحب شوکت



غریب پرورد در ایام سابق بطور سارنیده بود یاد کرده به بیم گزند خویش مع زنان و اسباب ضروری راه ارکاٹ سرگرد پس آن صاحب جاه باطلاع این معنی ٹھانہ خود در قلعه مذکور فرستاده بالشکر حاکم صدر ملحق شده ہراولی گزید تا آن زمان اتفاق ملاقات ہر دو صاحب جاه و فرصت ہم کلامی بیجا بانه صورت نہ بست چونکہ در سواد میرا رسیدند انصاف شوکت غزنی قلعه سواد عید گاہ را مضرب خیام نمود و لشکر مغول در تالاب شرقی قلعه فرو دآمدہ گرد گرفتند و مورچال شدید و صلابت کوچہ ہای متعدد و بخت زین و بنیدہ آتش اندازی منجیق پرانی اشتغال ورزید چون کشایش افتلعه ہم برای زمین آن والاوش تفویض یافت رفتہ رفتہ شجر گرفته تیرہا قایم کرد و از اتواب کلان دیوار قلعه دارک قلعه شکست و از بس شلک ہای اتواب کہ دل و جگر محصوران از صد شمش چاک چاک می شد حصار ہار خجہ گردید با این ترمک کشن نامی حارس صوبہ دل از دست نداده تا یک ماہ داد قلعه داری در داد آخر الامر کہ حصار ہار بر زمین برابر شدہ بود از یورش غازیان شیر شکار آن شجیع والاہمت ہرا سیدہ بہ پناہ دامن دلوش شود و بہبود خود انگاشته التماس جان بخشی نمود و قولنامہ قوی درخواست پس آن بیدارت و طالع آورید لدہی و امان بخشی او قولنامہ فرستاده نامبرده را طلبید و تہانہ خود در قلعه گذاشت و آنچه کہ سامان ذخیرہ و آلات حرب ضرب کہ مرہطہ برای ملک گیری کرناٹک بالا گھاٹ و پاپین گھاٹ در آن قلعه آمادہ کردہ بود در تحت تصرف خود آورد اما بلا توقف آن وزمان و عدم اطلاع احدی اتواب کلان و دیگر سامان شایستہ آنجا را کہ تیار و لایق دشمن بحضور خود بود علیہ زیر خاک پنهان ساختہ پنج شش ضرب دہان شکستہ و نادرست مع چیزی سرانجام مدرس و بوسیدہ



بیرون انداخته نامه مبارکباد فتح بجاکم مذکور ترقیم و ترسیل ساخت چون روز دیگر حاکم  
مسطور برای دیدن قلعه اسباب جنگی مرهه بارهازبانی جاسوسان شنیده بود  
که آلات حرب ضرب باد دیگر اسباب گران درینجا داشته است سوار شده متوجه  
قلعه گشت و آن صاحب شوکت کار آزماد پیش قلعه اول شرف ملاقات حاصل خست  
اورا اندرون قلعه و به پنخان ایله فریب چرب شیرینش در بود و کلیه های  
قلعه در پیش گذشت و تتمه اسباب قلعه یک بعد یک بنظر گذرانید و حاکم مذکور بعد مشاهده  
و ملاحظه جزو کل سه ضرب توپ کلان را که در حبلونواب ناصر جنگ شهید بود کشیده  
در شکر خود فرستاد و بقایا سامان و کلیه قلعه و بند و بست آن صوبه بآن صاحب  
خطر سپرده داخل خمیه گردید چون بعد سه چهار روز کوچ مراجعت به ادهونی مقرر  
گردید آن صاحب شوکت را طلبیده بنواب حیدر علی خان بهادر چقماق جنگ  
مخاطب ساخته مسند نظامت در و بست صوبه سرامع پیشکشات پالیکار نوشته در  
وضع گرم کنده مع قلعه بر آن اضافه ساخته بی تکلف از زبان خود فرمود  
که شما محقق دولت و سرداری این همه ملک هستید او خالق جان بخش محض خود شریف  
شمارا بخلق پروری آفریده پس این ملک دولت بذات شما مبارک و مناباد  
الحاصل بعد آدای لوازم مبارکباد حاکم دانا از نواب بهادر مبلغ خطیه و راسان با  
وفیلان کوه تقارخصت شده با تمامی لشکر خود مراجعت بادهونی کرد و اضراب  
مذکور را همراه لشکر بردن نتوانسته شمالی تسلیم بر نواب دو ضرب گذاشت و ضربی  
که در جلو نظام الملک آصف جاه بود هزار تردد و محنت همراه خود برد مخفی مانند  
چون آن شجاعت نش بخواب مرقومه الصدر خوانده شد آن زمان بپاس خاطرش

شکریه ادا نمود و خاموش ماند بعد از آن شدن حاکم مزبور خطاب جنگی را در کرده خود را  
فقط نواب بهادر را امید سپس نواب بهادر تا پانزده بیست و زور و نوق افرا  
قلعه بوده بدلهی و تسلی خاطر رعایا و پیرایا پرداخته میر اسمعیل حسین را با یالت  
صوبه تعیین کرد و در باب مرمت قلعه تاکید آکیده کرده داخل خیمه مبارک گردید

ذکر لشکر کشی نواب بهادر بر بالا پوز خور و خیر کردن آن مکان مفتوح  
شدن کوه مرکس یعنی کوه سراسی خور و بنوکنه و غیره که در سن  
یکهزار و یکصد هفتاد و دو هجری واقع شده

هرگاه نواب بهادر از بند و بست صوبه سراسر اغمت یافت عزم تسخیر بالا پوز خور  
که از زمان سابق مرکز خاطر بود با تمامی لشکر خود که هشت هزار سوار و ده هزار  
جوان بار و دوازده هزار پیاده کرنا لکی بود با و فور سامان جنگی بطرف مذکور حضرت  
فرمود و در اثناء راه فیض الله خان بهیبت جنگ بن میر محمدی خان جاگیر دار بر گینه  
تمری که داماد نواب دلاور خان بود از خسر سز برگوار بعد فوت زوجه خود بخیده بملاز  
نواب بهادر قدم از سر ساخته شتافت و فرار خور حوصله خود عزت امارت دریافت  
چون بظاهر محوره مذکور نواب بهادر فرود آمد پالیکار آجاتاب جنگ میدان در خود  
نیافته قلعه بند گشت هر چند نواب با طاعت و انقیاد امر خود در نهامی فرمود و او  
نگون نخت از این معنی پهلو تهی ساخته مستعد جنگ گردید اما امر را او کوثر پریه را

بگویم که خود طلبید چنانچه راوند کورتی تمامی جمعیت سلطنت خود که دوازده هزار سوار و پیاده  
 بود بتاییدش مهت گماشته در رسید و گوئی نبذه را قایم کرده خود را آنجا اقامت  
 داشت و شش هفت هزار سوار بمقابلش کروناب روانه کرد چون جمعیت راوند کورتی آنجا  
 رخصت یافت برکھی لشکر نواب بهادر زده برگشت بعد اطلاع بر این معنی نواب  
 غضب آورد شده با چند شیر دلان خونخوار پییشان گرفت و در میدان غریب تندی گله  
 با جمعیت غنیم در آمیخت بیک حمله مردانه و دلاوران نواب چون مرغان دانه چین  
 لشکریان اعدا را نه منقار تیغ در کشیدند و بقیه سیف از راسان و آلات حرب  
 ضرب خود دست شسته فقط جانهای خود را از آن مملکه و معرکه مرد آزما بیرون  
 بردند و قریب دو هزار سپ غنیم به دست لشکریان نواب شدند پس طفره مر اجعت  
 کرده بر کشایش قلعند کورتی مهت گماشته فرمان داد تا کار گذاران و الادانش حسب کم  
 معموره پینه گرفته مورچال قایم کرده در توپ اندازی مخفی پرانی اشتغال ورزیدند  
 راوند کورتی مقاومت نداشته فقط بخرابی و تاراجی رعایا سعی میکرد چنانچه  
 قزاقان لشکرش مثل چغد و بوم و بوم دیوات سرکار خدا در آوارا و آوارا و آوارا  
 میکردند لکن همایا بمقابل و مجادله اهل لشکر نواب نپرداختند اگر چه این خبر به جمع شریف  
 نواب باریا میرسید اما باراده اینکه اقتحای قلعہ سیرای معقول آن بیباک پرداخته  
 خود را بر در تجا اهل زده مثل نادیده و ناشنیده بقتیح قلعہ صرف اوقات می نمودند  
 قلعہ شکنی و سعی عدو مال بعجل می آورد چون در اندک مدت دیوار قلعہ که گلی بود شکست  
 ریخت از یکجانب گردید نواب حکم یورش در داد با وصف این حال محضون مهت  
 و کوشش بهادرانه صرف کردند و بدفع یورش پرداخته حمله کنان را بهر میشتند

و روز دیگر باز یورش کرده ناکام برآمد سپهری اب فکر دقیق بکار برده بتدریج دشمنان  
 مرحله تازه رو بروی دروازه احداث کرده به شکست باب قلعه فرمان داد تا گولندازان  
 دو برین بسعی یک در هر دو دیوار سد دروازه شکسته فارغ گشتند چون راجه محصور  
 خیر شکست دروازه قلعه گوش کرد بفکر دور و دراز افتاده معرفت ساهوان و دیگر  
 پایکاران راست باز که همراه لشکر نواب بودند پیغام صلح فرستاده عرض جان بخشی  
 نمود بعد رد و بدل بسیار نواب بهادر نظر برورش بر او گذاشته بنذر و پیشکش هفت لک  
 روپیہ راضی شده دست از جنگ باز کشید و بر حسب معروضش چنان مقرر شد  
 که خود بدولت مع لشکر و توپخانه از راه دیون هلی و بنگلور مراجعت بسیرینگ پٹن فرماید  
 و منجمه مبلغ زر سه قسط اقرار و تفریق ساخته قسط اول در مقام دیون هلی و دیگر در  
 بنگلور و سیوم و در السلطنته عاید سازد پس همچنان کوچ بعمل آید و نواب بنجرم احتیاط  
 تا ابلاغ مبلغ مذکور به تفریق الی سراری همان خان کمور و حسین خان لودی در مورچال  
 و پیپٹھه گذاشته هفت بیش صدق پر باروت همدمه آنرا سپرده بود راؤند کور  
 یعنی مرا راؤ باطلاع این خبر شب شب مع لشکر بلیا کرده از عقب قلعه سیر سوار  
 قلعه انجدار ساخت او نا تجربه کار رسیدنش را از مغتنات شمرده خوش و خرم بیرون  
 قلعه آمد پس هر دو دغا باز حیله گرمسورت نموده بفریبه ادن نواب بهادر گوشیدند  
 چه راؤند کور بسنجان چرب شیرین و ابله فریبی راه سود و بهوش زده بدام خود کشید  
 چه گفت که بالفعل حصار قلعه شکست ریخت شده اکثر غراب و سپاهیان جنگی خراب  
 پایمال تشبازی گردیدند اقامت اینجا مناسب حال نیست لازم که مع ناموس خود و سمای  
 خزانہ و زر و گوهر بکوه نندی رفته اقامت باید و وزیرید و مبلغیکه نواب ادن اقرار یافته

بمن عاید سازید تا بصرف همون مبلغ مذکور لشکری فراهم ساخته دیگر لشکر انبوه از پونه و کربلا  
 بکومک طلبیده تنبیه معقولش کرده آید پس اجبه ساد منش که وقت زوال ریش رسیده بود  
 سخنان غرضانه او را گوش رضا داده همچنان کرد که چهار پنج لک و پیه که برای ابلاب  
 نواب بهادر حست را خود داده داشته بود به راوند کور ساینده قلعہ ہم بجز تثنیاز گذشته  
 خود بر کوه رفت راوند کور و نهر پیا دہ خود معه ضرب و باروت در قلعہ شکست و رنجیت  
 ثمانہ گذاشته با قامت گاہ خود شتافت صبحی قلعگیان به برج و بارهای قلعہ طبل و دف  
 و تیرہای مہمٹی می نواخته بر دروازه هجوم کرده بودند نیز کد اران نواب بمشاهده انحال  
 فتوری عظیم انگاشته در مورچال قائم و مستعد بودند که ناگاہ ہزار و پنج صد کس غنیم ہرون  
 قلعہ شتافتہ برایشان در تاختند از آنجا کہ فدایان نواب اندک جماعت آنہم در  
 یکجا نبودند مورچال گذاشته در پیٹہ فراہم شدہ و یک دروازہ را مضبوط کردہ آرمید  
 و جماعت قلعہ گرد ایشان حلقہ زدہ تفنگ اندازی و بان پرانی آغاز نہادند و  
 سرداران تفنگگیان نوابے ل از دست ندادہ بزرگان نشان اران عمامتے کلان در و  
 را پناہ ساختہ مردانہ وار میکوشیدند و بارہا کہو کہو بچند جوانان شترہ نش جمعیت شوم  
 غنیم در تاختہ اکثر ایشان را تہ تیغ و سنان می کشید و چند مردم قلعہ ابتدا بصیابنہ  
 اسیر کردہ احوال قلعہ دریافت چون ایشان مفصل حقیقت صدر ظاہر کردند و اندک  
 اسیران را مع عرضی کوایف روداد و برگشتگی طالع راجہ و بد عمدش شب دیگر روانہ  
 حضور ساخته منتظر کومک نشست بجز و موصول عرضی دولت خواہ و دریافت کیفیت  
 نیربانی اسیران غضبناک چون شیر غران مع شکر و توپخانہ یلغار کردہ در رسید و  
 سواران راوند کور را کہ گرد قلعہ محافظ بودند بیدہای لشکر نواب بہادر چنان زدند کہ

که همه با بخرابی تمام تا کوثری بنده عقب ندیدند پس سزارد و لتخواه نواب که در اندرون  
 پنبه قایم بود علم حیدری بر دروازه نصب کرده ظنیر بنواخت نواب خوشدل شد  
 داخل پنبه گردید و همون مورچال و تبسیرها که سابق احداث کرده بودند قایم کرد  
 بزیرش گولهای توپ و تفنگ فرمان داد بعد در روز یورش کرده قلعه گرفتند  
 نواب بعضی مردمان را وحید گرفتار قتل رسانید و بعضی را بنا بر عبرت گوشن بینی با بریده  
 خون چکان روانه لشکرش نمود و برای بند و بست آنجا میر علی رضا خان را مقرر  
 ساخته بکشایش کوه نندی و در باب اسیر کردن پالیکا برگشته تاکید تاکید فرموده  
 راست بالشکر طفراتر بمقابله مرار او بطرف کوثری بنده شتافت راوند کورتاب  
 مجادله در خود نیافته سمت کوثری بنده که در ضبط خود داشته بود رفت نواب بهادر سعی  
 دوسه روز کوثری بنده را تسخیر کرده همانکه گذاشته پیشتر کوچید چون نزد کوثری بنده رسید  
 راوند کور سوار شده مع پیاده و سوار و توپخانه خود مقابل کرده مستعد بجنگ گردید و آن  
 رسالهای مردم بار و پیاده و توپخانه را در خشک نهری پنهان ساخته سواران و فریق  
 را پیش راند هرگاه سواران صفها زده بر ایشان در تاختند و متصل رفته برج القمقری  
 برگشتند جماعت راوند کور دلیر شده تعاقب ایشان گرفت کیبار کمین در آن بر جا بسته  
 بشک توپ و بنادیق چنان داد مردانگی دادند که تا زمان حال صفره روزگار  
 یادگار باقیست لشکریان راوند کور چون دانه های جوال چاک منتشیره تا حصار کوه  
 گنتی آب نه نوشیدند و راوند کور نیز راه خود پیش گرفت نواب منظر و منصور پیشتر نهضت نموده  
 کوثری کنده را بجنگ هفت روز فتح کرده از آنجا سمت پنوکنده که آنجا همان راوند کور بود  
 شتافت و به تردادشایان که با آنها گرفته مضبوط گردید پس آن بر قلعه امین کوه یورشها کرده

بعرضه یک ماه تسخیر نمود و از آنجا طرف کوه مژگ سر در تاخت قلعه را آنجا که دلاورشن بود  
 مستعد بجنگ گشته بریزش گولهای توپ و بندوق بسیاری لشکریان نواب اضلاع  
 ساخت نواب غضب آورد گشته فرمان داد تا متکفلان امور جان نشامی کوه را محاصره کرده از  
 پناه سنگ بابر کوه یورش آورد و نواب بر کوه پیچ شمالی قلعه که بهم ملحق است توپهای کلان قایم  
 کرده به قلعه را قولنامه فرستاد چون او بر آن قول ضعی نشد خشکین بگوند از آن حکم گرفتار دهن  
 دوزان شست اندازی کرده بر سنگهای که در وسط کوه بلند تر واقع شده است وزیران بلند  
 خانها و عمارت نامی از ساکنان آباد بود شک باز دند چنانچه سنگها از صدمه گوله ریزه ریزه  
 گردیده بسیار محصوران را هلاک نابود و اکثر سکنار از زیر و بر و پرگنده حال ساخت پس  
 تاب مردانگی و مجال دلاوری از دل قلعیان ربوده شد قلعه را بمشاهده چنین حال  
 منکر هر اسان گشته از خود التماس جان بخشش نمود و قلعه بگماشته نواب ظفر مند گذار گشته  
 خود به پناه دامن دولتش در خزیده تاز جان مال امان یافت میر علی رضا خان که بمحاصره  
 کوه نندی پرداخته بود بکوششش مردانه و تدابیر بهادرانه محصوران را زیر ساخت پس  
 پالیکار آنجا که جمیع وجوه لا علاج شده بود کوه را بمیر موصوف سپرد و خود به پناه اولیای  
 دولت خداداد درآمد میر صاحب حسب کم حضور پالیکار را سیرامع توابعاتش مقید روانه  
 بنجگو ساخت و بمنحله فرزندانش و سپهر سلمان کرد چنانچه یکی از آن مردود گیری صفر در خان  
 نامی تازمان حال زنده است و خود مع فوج داخل لشکر حضور گشت و بدر از زمان خان  
 بایالت قلعه نو تسخیر مامور گردید چون تعلقات آن سمت که نظیر باغات شبت تو آفت  
 بقبضه اقتدار نواب بهادر در آمد جبین نیاز بدر گاه خالق بے نیاز سوده عمال باهوش  
 و قلعه را امین و هوشیار اطراف ملک روانه کرده خود چندی بر سواد صوبه سر



برای بند و بست آن نواح مقام فرموده

ذکر فتح بلاد بد نور عرف چندی زنگر و بند و بست دیگر قلعت  
آن سرزمین که دسین بکیر او یک صد و هفتاد و شصت و هجری اقع شده آنکه

از آنجا که دریافت ماهیت نیک بدست جمع حالات و اخبار حسن تدابیر دوست و دشمن  
دستور العمل شهسواران عرصه جهان بینی و عمل دستوریکه تازان میدان کشورستانی  
است قانون مستمره نواب ظفرمند چنان بود که هر روز اخبار تازه از ممالک دور و  
نزدیک و از سرحدات خویش بیگانه برسد و وقت شب بر همه کوائف و احوالات عالم  
و بهر دیار و ملک رانی و بند و بست زمینداران و راجه و نظام دکن و ناظم پون و صوبدار  
که نامک پایان گماط و غیره مطلع شده من بعد بجرم سرای خاص بهر استراحت تشریف  
می برد و برای سرانجام این کار لازم الحزم و الاحتیاط خبرداران باهوش و قاصدان سراپا  
چشم و گوش و جاسوسان کامل بمنز و خفیه نویسان یگانه عصر و سواخ نگاران سبکست  
و اگر آن فطرت بچار سومی ممالک تعیین شده هر روز اخبار واقعی و سرگذشت محقق  
دریافت بعرض میرسانید و در چنانچه در نیوالا بالاتفاق معروض داشتند که ملک نگر  
از بس نظارت و لطافت و فوق بخش ممالک بالا گماط بل همزنگ باغات جنات

توان گفت بیت

هر سوخته جانی که به بد نور در آید ۴ ۵  
گر مرغ کباب است که بابال و پر آید  
فی الحقیقت در خوش آبادی رشک افزای کشمیر است که ماتحت آن صوبه بلد های  
نزهت آباد و درخیز و فضای دلکشایش خاطر نظار گیان را سرور انگیز و هر سال



تا هشت ماه بارش معتدل که باعث طراوت دلهای فسرده نباتات و حیوانات است  
می بار د و اشجار صحرا و بوستانه بیشتر درختان نار جیل و فوفل چون قهوه بان  
سرافراخته و درخت فواکه هر قسم ثمراحت بخش درشت دارد و درختان صندل معطر  
سازد و دماغ مردم بهر دیار و بوی گل و ریاحین میوه نورس آن سرزمین تسکین دهنده  
دل ببقار و گلر خان سر و قامت چون چمن همیشه بهار بزرگ بوی زیبائی رعنائی  
آرسته شیوه در آبائی و طریق دلکشی بر روی کار می آزند و ماه و یان قیامت  
قامت آنجا خود را به کسوت دلفریبی پیراسته شایسته جوانان باهوش را به نگاه ناز و  
عشووه فریفته از یاد آرند و جو بیار و انهار در آن گل زمین همیشه بهار چون بحر متواج  
جاری و تالابها و چاه های طرب بمانند منبع دل قیاض ساری و رعایای جز و کل  
آن دیار متمول و صاحب تبسیر فاما همیشه بر راه مرد میدان دلاوری یعنی بر تسلط عادل  
صاحب شوکت چشم باز اند زیرا که آن خطه دلکش در دست مردمان وحشی سیرت  
افتاده زنی مردان لباس سپت فطرت بلا اندیشه و بی وسواس خاطر مختار شده حکمرانی  
میکند و بیشتر زیر حکم حاکمان صوبه سر بود احوال راه بغاوت پیچوده در رسانیدن  
زیر پیشکش قضیومی سازد با وجود موجود و اشرافی و ملت خود بهوسل یاست در دل داشته  
نزد مباحثرت و تعشقه با غلامی می باز و قلم و مذکور با این همه خوش آبدی و زرخیزی  
چون چشمان کور بیر و نوق و نور و دلهای سکنه آنجا به درد و جور و ظلم آن بدکار رنجور  
است و صدای فریاد و فغان بهر کوچه و بازار برخاسته بهر سو حرامیان دزدان بال غریبا  
دست دراز ساخته اند مردان از اطاعت زن شرمسار گشته خانه نشین شدند و زنان  
از راه شوخی و بیباکی بدست باده نشاط گردیده به آراستگی زلف و چهره کارهای ناشایسته

بعل می آزند و مردان طاقت تادیب سزانش زنان علاقه خود ندارند که بگویم  
زن حاکمه علانیه بهوای بوسن کنار بچا رسوی رسته و بازار بانتظار شہوت  
پرستان میقرار میگرددند بیت

در راه خدا که رهزنانند

آری زن تقصیر فرست مشهور است

آن را به زنان همین زن مانند

اگر لیسری و حراست ملکی نامزد گردد آسودگی رعایا و برایامع و موم و صورت منیت  
ملک مال معلوم است الحق ریاست همچو ملک بهتر و خوشتر بآن بدشترت مہوب نمیاید  
وزنی بدکار بحراست آن کشور عشرت نشان نمی سزد قطع نظر ازین از سرکار منحرف  
گشته و شخص از اولاد حکام آن مقام که از عقل شعور دور و وجود معطل است هر چند  
بتمنای ریاست مہوسن دولت فکرت و رد می نماید اما کاری نکشاید پس ظاہر است که  
از جنس کور یک پیست است و دون همت از زن ناقص باشد کی سزاوارد دولت  
ملک رانی گردد و نمیداند که این ملک وسیع و مکان فعی زیر حکومت کدام حاکم والا نشان  
منتقل شود الحاصل نواب کامگار باستماع مژده بخت آمو دجا سوسان حقیقت شناس  
خبر آوران باهوش و درست حواس ابا ز برین کار مامور فرموده تا کید ساخت که تازه  
اخبار تحقیق دریافت از حکمرانی و کار آگهی و مجبندی لشکرش ماهر شده مفصلاً بعرض  
رسانند و خود با جمعیت گران همت چیتل درگ کوچیده بنا بر مصلحت عبرت نمای خود  
بتاخت و تاراج و تسخیر مکاناتش فرمان داد چون قزاقان بیباک در جمیع تعلقاتی که  
مذکورند شتر شده تا گھاٹ درگ همه ملک ابا خاک برابر ساختند و سواری خاص را  
سمت درگ و فوق افراشد پالیکار آنجا سر اادت از حجاب بغاوت و سرکشی بر نشید  
بحاقه اطاعت درآمد و حسب کم حضور و کت و سپید در عوض پیشکش ملک و پتیر داده

از جان مال امان یافت با جمعیت خود همراه لشکر شد و قاصدان و جاسوسان  
 سبک تنگ جلد ترش تافته باندک فرصت دریافت حقیقت بند و بست آن فوج  
 کرده مفصل معروض داشتند و بقاریان این حال شخص مذکور که آرزوی ملک مال  
 در سر داشته قابومی جست و در حقیقت در گنایا گرفته بود بیاوری طالع سعید  
 حاضر حضور سعادت مجرای نواب شده به معرفت در گوال التماس نمود و متعنت  
 گشت که مگر خدمت در اطاعت حضرت فلک مرتبت بسته ام و ملازمی رکاب  
 ظفر انساب فخر خاندان خود میدانم و تهنیتی آن زن بدشمنت که در آنجا بهوای  
 سروری می نازد و مردان و اربیدان مختاری می نازد و پیر ازید آتش مشتعل بجای  
 او را باب شمشیر سیاست فرو نشانی و عالمی را که بخور و بلش جان بایستند از بسلی  
 و طمانیت جان تازه بخشید چون نواب بهادر ظهور کار بر حسب آرزوی خود دید التماس  
 او را قبول کرده به استکی افواج یحیی و ترتیب قول و به اول و چند اول  
 پیرداخته سرداران دلیر و جنگ آزموده را با فوج مقرر و تعیین فرموده و بجای  
 آن روز سمت نگر نهضت نمود و صاحبزاده بلند اقبال و فتح یاور هم همراه رکاب  
 و در هر منزل و مقام رعایا و برایی آن سرزمین را بنوازش و استمال بسیار  
 امیدوار ساخته قولنامه دراز و یاد آبادی ملک عظامی فرمود و در هر تعلقه و قلعه که  
 مضرب خیام می شد غراب و بیلقه از آن آنجا را از هر فریق طلبیده بداد و دوش  
 آنها را خوشنود کرده داخل ملازمان می فرمود و کسانی که از حلقه اطاعت خود برین  
 رفته و سخنان پند و نصیحت گوش نکرده مستعد جنگ می شدند قتل و اسیر و خرابی  
 حال نشان می کشید ازین معنی هر اسیر و جوان بهیبت در دل های آن مردم جا گرفت

جمیع رعایا و عمال و قلعہ داران و غیرہ بواسطت صاحبزادہ مراد بخش مطیع  
 فرمانبردار شدہ لایق حوصلہ خود فراغت حال حاصل ساختند چون عسکر ظفر اثر  
 این طرف قلعہ نگر بفاصله دو منزل فرود آمد جاسوسان کہ خفیہ در آنجا مامور کار  
 بودند حاضر حضور شدہ معروض داشتند کہ زن حاکم اینجا سخت اندیشناک و غمگین  
 است آرام و راحت روز و شب گذاشتہ در فکر دور و دراز افتادہ سرشتہ انتظام  
 ہمام از دست دہ دل بر مرکب نہادہ است و میخوابد کہ بگوید فریب پیش کش از ہب ریا  
 آنحضرت را ازین عزم باز دارد چنانچہ ہر رین اوقات مطابق معروض جاسوسان  
 زن دون فطرت و کلامی معتدرا با تحف و ہدایا و نیاز نامہ بحضور فرستاد  
 و کلامی دانا بعد ادای آداب تسلیات معتقدانہ سامان ندر و تحالیف از نظر  
 فیض اثر گذرانیدہ عرض کردند کہ ہر سال لک ہون پیشکش معدیکرا جناس انفسیانہ  
 قسم فوغل و چوب صندان قاقلد و مرج سیاہ و غیرہ خواہد رسانید و تازہ سیست مطیع  
 و منقاد امر جلیل القدر خواہد بود امید کہ ازین خطہ زمین از طرف خود باز بہ او  
 عنایت شود و تازہ نرطل عاطفت بہایون بودہ از آسید شمنان محفوظ ماند پس  
 ارشاد شد از امنیت و صلاح حال مال سودگی خاطر و پاس آبر و منظور مطلوب  
 باشد بلا اندیشہ باشکر ما بیاید و بطمانیت ظاہر و باطن در قلعہ سیر رنگ ٹن کہ جای  
 امن و حصن عصمت است سکونت نماید تا ز رصرت مایحتاج با قیاز تمام از سرکار  
 مقرر و مودہ خواہد شد و کلا بالبلغ این معنی مراجعت کردہ بآن زن مفصل حقیقت  
 فرمودہ نواب ظفر کاب ظاہر ساختند زن مطلق العنان از راہ عورتا نشاستیم  
 اقبالین پیام نکردہ خواہد خواہ بمقتضای بیداشتی مستعد جنگ گردید از عبد الحکیم خان

حاکم ساونور سازش میبلغ خطیر زیش نموده التماس کو مک ساخته بود تا خان  
موصوف باقبال التماسش و هزار سوار و چهار هزار پیاده فرستاد و خود هم جمعیت  
و اسباب جنگی برآمده بر جوی بالافروخته آمده بود و فوج کو مکش از راه جنگل و کوه داخل  
قلعه نگر گردید چون این خبر به جمع مبارک رسید مثال شیر غران پیشتر کو حیدر بقاصد  
یک منزل فرودگاه لشکر ساخت و سرداران افواج را به تسخیر مکانات و قلعبات اطراف  
و جوانب نگر تاکید فرموده روانه ساخت و خود بدولت با چند سردار و بهادران سوار  
و پیاده بمحاصره قلعه نگر پرداخت القصه سرداران تهورش بر اکثر مکانات قلعبات  
تاخته دست یغما کشاده بعد جنگ جدل تسخیر در آورند و زنهار خوانان را جوق جوق  
قرار هم آورده روانه حضور ساختند چون خود بدولت اوقات شنبار و زری بر ضبط  
و محاصره و مورچال و گرفتن قدری قدری جاها مصروف داشته میدان جنگ  
بر آن تیره در و نان تنگ تر از روزن سوزن ساخت محصوران جاهای بیرون  
قلعه که مضبوط کرده بودند گذشته اندرون قلعه خزیدند و به برج و باره مستعد جنگ  
نشدند اگر چه در اندک مدت طاقت جنگ و جدل از محصوران رفته هر اس و پیمان  
و تلفت آب و در دل جا کرده منتظر الحواس بودند فاما بیاس نکم زن که مردانه وار  
آماده جنگ است بجای خود قائم بوده بدلیری تمام تردد میکردند هر چند بهادران  
نواب از گولهای توپ و تفنگ تیر و شمشیر هر روز جوق جوق رامی کشند و گروه را  
بآتش حسرت و نامرادی و ناکامی می سوختند لیکن باین همه خرابی حال قلعلیان از  
خیال جنگ جدل نگذشته از جامی گذشته و سپاه افغان نیز از راه شوخی بطرفدار  
قلعه پرداخته بمورچال می تاختند و هر بار محروم و مایوس بر می گردیدند اگر چه محصوران

در عرصه قلیل میدان معرکه را بر خود تنگ میدند و عرصه فرار کشاده تر یافتند اما آنچنان  
محاصره سخت بود که بسلاست جان از آنجا بیرون نمی توانستند رفت الا چار شده چنان  
مقرر کردند که تا مقدور بامر جنگ پرداخته انجام کار به تبدیل لباس اه و بار دیگر سر  
باید کرد چون نواب با جمیعت دریافت که مکانات و قلعات اطراف و جوانب که  
کار پردازان آنجا که مردان شجاع بودند به تسخیر در آمد و بقلعه حراست زن و ن فطرت  
ایام محاصره با متلا و کشید که موسم بارش که پراگندگی آور مردم و دواب است بر سر  
رسید خواست که روز مسخر نماید پس روزیکه عرصه یک سال سبعی مردانه منقضی گردیده  
بود سپاه لشکر و غازیان عسکر خود را بمجانی یغما و غنیمت اقمشه و اتمعه و زر و نقره و  
زنان حسین از قوم بنود حکم کویش فرمود پس یکبار شجعیان سوار سپان گذاشته پیادگان  
جرار قدم جلادت کشاده از راهیکه دیوار تله شکست یافته بود و شلک زنان ببرج  
و باره سوار شده ندای بگیز بخش بلند ساختند و کسیکه بمقابل آنها مستعد گشت هدف  
تیر و تفنگ و بگیز شمشیر جل رنگ گردید چون زن مردانه لباس نیخال مشابده نمود اول  
محل خاص یعنی نشیمن مزین را که شوم شکر شوهرش از خشت چینی طلاکاری بنا ساخت  
پیوندش نیز از طلا بر کرده و بدر و دیوار جواهر پانیده بود آتش زد و اکثر درج  
جواهرات را در آتش سوخته و در ها و سنگین آهنی کوفته ضایع نمود آخر خود بدو  
پرستار از راه بدر و آب بیرون شتافتند فقط بسلامتی جان پا پیاده راه گولی درگ  
که پنج گروهی نگر جای قلب اقع شده و اطرافش دشت هولناک است گرفت و کوه را  
قایم کرده آ سود و همه ملک دولت و سباب ثروت شوهر و جد و آبایش بقبض اقتدار  
نواب نامدار گذاشت چون نواب بزوارش طلوع یافت ثمانه در قلعه گذاشته به یلغار

در تاخت کوه را گرد گرفته کبشایش آن سعی موفوره بکار برد آخر الامر بعد یک ماه  
محققان از دست بردم محاصران شیرشکار مغلوب گشته کوه را بغازیان کار آزمای  
سپردن وزن بد عاقبت را گرفته حاضر حضور ساختند نواب بهادر فتح و فیروز  
مراجعت کرده به قلعه نوتسخیر رسیده وزن را مقید ساخته در یک پالکی از راه سراسر  
به سرریزنگ پشن روانه فرموده ایشان و تجمل تمام در ساعت سعیده داخل قلعه  
دارالحکومت و تشریف فرمای مقدر دولت شوکت شده پانزده روز محفل نشاط  
ترتیب داده هنگامه سور و سرور و صدای نغمات و قورجیور گرم ساخته غراب و فقرا  
و سازندگان و رقاصان را با انعام خلاع و زر و زیور و طلا و شنای گران بها  
نبواخت و سرداران نامدار و سپاه جبار عساکر خود را که در آن مهم مراسم جان سپاری  
و سعی بهادری بتقدیم رسانیده بودند سوای آنکه هنگام یوش و تسلعه بحکم حضور  
حسب لخواه بسته بسته از جنس پارچهای نفیس و قماشهای فاخره و دسته دسته  
الآت حرب و ضربتی توده توده زر و نقره و دُر و گوهر و گرو و گرو و محبوبان تشکیل  
بتصرف خود آآورده از آز و نیاز دنیا داری مستغنی شده بودند از سرنو بالعات  
شایسته و خلعتهای فاخره و حلقه دست مطلا و مالای موارید و پدکهای مرصع و  
شمشیرهای ملمع و جاگیرات بقدر مرتبه حوصله سرفراز و سربانده گشتند و او جنبی نامی  
کلر قدیم دولتخواه را که صاحب حوصله بود راجه رام مخاطب ساخته بایالت آنجا  
گذاشت و تعمیر قصر و مرمت و تسلعه فرمان داده حیدر نگر نامش نهاد  
خود بدولت داخل خمیه گردید



ذکر شورش افغانی ساونور که بگویم زن اسیر آمده بودند  
و تنبیه معقول یافتن حاکم ساونور و شمشیر نواب بهادر تسخیر دیگر جاها  
و دادن یک هزار و یکصد نفهتاد و پنج مجری آنکه

چونکه نواب متوجه کشایش و تسخیر قلعه نگردان افغانه ساونور که به گویم زن مجبوس  
در تاخته بودند شورش افغانی آن طرف مانع رسد غلات لشکر شده اکثر اوقات  
بعضی لشکریان نواب را تصدیع میدادند اگر چه بهیت جنگ بخشی اسیری آنها متعین  
شده بود اما در پناه جنگل و کوهها پسرده هر روز با آنها مقابله و مجادله می نمود و گاه غلبه  
و گاه مغلوب میشد نواب بعد فراغت از بند و بست نواح نگر که در عرصه دو سال  
حاصل گردید خود بدولت راست سمت ساونور بلغانه نمود چون جمعی سواران قزاق  
کرد لشکر افغانه نمود گردیدند ایشان آنها را همون سواران بهیت جنگ انکاشته  
سبقت کردند و بمیدان قابو مانند کور باطنان را عاقبت اندیش رسیدند تا بحکم  
نواب رساله های بار و سوار و پیاده مع توپخانه کبر روی ایشان در کمین بودند و بزرگ  
زمان بر آنجا جمع دویزد و اکثر مردان کاری و سران نام آوری بصدمات گولها در آن  
چپقلش مطبوعه عدم شتافتند و دیگر افغانه تاب مردانگی باختند و بگریز نهادند و تا  
جوی آب بالا رو پس نکرده گریختند نواب حکیم خان حاکم افغانه بهوش حواس بهت  
همه سیاه لشکر خود گذاشته یعنی خیام و اعلام و نو بتخانه و شتر خانه و فیلیخانه و غیره  
از دست داده راه دارالمقر خود سر کرد نواب بهادر را پیشه کوپ بتعاقب ایشان تاخته  
قزاقان را متعین ساخت که آنها از میدان بهر میت تا متصل قلعه بی ایشان گرفته



سوار و سپاه است خود ساختند و دست از کوشش اعدا شکن باز نه کشیدند آن خان  
 سا و نور عاجز گشته دست از جنگ برداشت راه خود داری پیچوده بگذشت کرور رویه  
 صلح نمود آری که کرد که نیافت اما در عوض مبلغ مقرر فیلمان و شتران و خیام محمل و  
 بیچوبهای زرد دوزی و خلایع بران پوری و سلاح گرانها و غیره با چیزی نفی که حکام  
 پیشین بصر لکو که از اجناس نفیسه اسباب دنیا داری فراهم ساخته بودند یک قلم  
 یک سپرده از دست تطاول غازیان لشکر نواب است چون نواب از آنجا  
 فراغت حاصل ساخت در تسلیع بکا پور و چرولی و بهرنی و غیره دهانه خود قایم کرده  
 منظره منصور باز مراجعت به مکر فرمود پس از آنجا به بیت جنگ را مع لشکر گران به بند و  
 بلا دپالیکاران صوبه سیرا و گرفتن مبلغ پیش کش تقرر سرکار بطرف بهرنی ملی و کنگلی  
 و غیره و نیز اخذ زر یک از بهر پالیکار سوای پیش کش تقرر سرکار غلبندی فوجدار فی ده یک حق  
 سعی او مقرر کرده بودند روانه ساخته خود بدولت عبور گماط نموده طرف غرب نگر  
 برای بند و بست و تسخیر قلعجات متعلقه نگر که بر ساحل دریا واقع شده همت  
 گماشت و میرزا حسین بیگ را که برادر نسبتی خود بدولت خال حقیقی کریم صاحب  
 همین نواب میشد با چند مردم به تسخیر لیبوای درگ روانه ساخت چون میرزا از حضو  
 مرخص گردید بر ساحل دریا آمده چند کشتی ملا حین ماهی گیر بدست آورده مع همراهیان  
 سوار شده کشتی ها را طرف درگ ندکور که از ساحل تخمینا دو فرسنگ فاصله دارد و  
 گردش آب دریای شور است براند و گرد و کوه استاده مفصل حقیقت تاراجی دولت نگر  
 و اسیر شدن زن حاکم بمجا فطان کوه گفته فرستاد و قولنامه علیجده از طرف خود نوشت  
 قلعگیان ازین خبر دل از دست داده بعد سه روز به جنگ قلعه سپه دند مرزا نهانه متقیم



ساخت چون جمعیت مذکور راه دوتنه فرسنگ طی کرده بود که ناگاه سوار و پیاده های  
 حاکم مذکور نمودند و بلا توقف بزرگ همزنگان بر آنجماعت یورش کردند اگر چه اهل قهر  
 شکمها زدند و سواران شمشیر آزمائی کردند اما پیادگان پالیکار مذکور از پناه جنگل آن جماعه  
 را مغلوب و زیر و زبر ساختند و اکثر مردان تجربه کار را تیر کشیدند و بعضی از آن  
 مملکه جان را با سلامت بر آورده بر کوهی پناه گرفته بودند چون این خبر به هیئت جنگ  
 رسید مورچال گذاشته با جمیع لشکر بیک طرفه العین در تاخت و سپاه پالیکار انبرو  
 بازوی شجاعت چنان بهر میت داد که مقموان تا خندق قلعه درگ مذکور عقب نیند  
 پس همین جا یعنی در میدان شرقی رای درگ اعلام نصب کنانیده خیمه باز زد و فرود  
 آمد و به پالیکار آنجا نوشت که این همه بد سلوکی شما بسبب کرم و نواز شماست حقادر  
 خاطر ما بود که بهر طور بحضور فیض گنجو عرض کرده سمستان شما را بر شما بحال کنانیده از اینجا  
 نیکنام باید رفت الحال مید سود و بهبود مدار یکدیگر دست از جان و مال خود بشوئید  
 چون آن نوشته به پالیکار رسید و بر مضمونش آگهی یافت کشنپاد لوای خود را فرستاده  
 بعفو جرایم پرداخت سه لک روپیه پیش کشد و دو لک و پیه تقصیرانه و لک و پیه نذر  
 جان بخشی نیز آنچه که سامان و نقد و چهار پایان جمعیت معدوم بود بمه یک یک بشمرند  
 روانه کرد پس هیئت جنگ لوای مزبور مع مبلغ مذکور همراه خود گرفته حاضر حضور  
 گردید و همدان روز بامیر علی صنا خان را بفوج جاری برانامه فرموده ریخت کرده بود

ذکر فوج کشتی سوانی مادی هور او بن بالاجی را و ناامر هپته درین ملک  
 و گرفتار قلعات این نواح و ضو به سرامع دیگر کیفیات که درین

## یک هزار و یک صد و هفتاد و شش هجری واقع شده آنکه

چون بالاجی راؤ نانا سرکرده پونه و رگنشت سوانی مادهوراؤ لپیش بر سر ریاست  
جلوس کرده چندی در بند و لبست خود بود بعد از آن بفرامی لشکر آلات حرب ضرب و  
توبخانه گران که قریب لک سوار و منجیل آن سنی هزار پنجاه بود و پنجاه هزار پیاده کفنگی  
مع لشکر علی بهادر بن مشیر بهادر که نامبرو از نسل نانا مرهبط بود ذکرش بسبیل حال  
آنکه از بیجا پور رقا ص قوم مسلمان مستانه نام بعد تاراجی دولت عادل شاه به پونه  
رفته سکونت داشت و در فن قص مشهور و هر دو حسن جمال سر آمد وقت بود بالاجی  
راؤ نانا شیفته خوبیا لیش شده بهمبشتری خود گزید رقا ص مذکور نیز فرقیته او شده تن  
برضا لیش رداد چون در چندی دلبسته بظهور پتو لپیشی تو لگشت رقا ص تبه کار  
لپس را برائین اهل سلام تربیت و پرورش ساخت چون او بسن تمبر رسید پیش یعنی  
بالاجی راؤ نانا و را به مشیر بهادر و رسمی ساخته منصب جاگیر دوازده هزار سوار مقرر کرده  
بود چنانچه بهادر مذکور جنگ سرایدال همراه بهادر مقتول گشته لپیش علی بهادر حاضر بود  
سمت کرنا لک بالا گهاٹ در تاخت اما مخفی ماند که پیڑاره قومی است آنچه با او باشد  
منش بعضی سرداران دکن بنا بر تاخت و تاراج ملک اعدا و عبرت لشکر خود آنهارا فراتر  
می سازند و هیچ ما هیانه مقرر کرده از خزان خود با نهانی دهند و در هنگام مقامات  
عساکر گیاؤ همیمه آورده می فروشند و بهایش بخرج مایحتاج خود می آرند و در ایام  
مهم بخوشنودی تمام از سردار لشکر اجازت غارت و تخریب بلد گرفته ملک خصم را چنان  
تاخت و تاراج می نمایند که بوم و چغندر از آن بیرون می هراسند بلکه در ایام مهم چیزی را  
بطور غلبندی لبشر لشکر عاید می سازند القصه چون مادهوراؤ عازم بالا گهاٹ گردید

بسا و نور آمده حاکم آنجا را مع لشکر همراه خود گرفت و مراد را و رانیز طلبیده از گھاٹ  
 اگر کنات عبوت رنگ بند را نموده به چیتل رگ آمد و پالیکار آنجا را هم با خود گرفت بصوب  
 سراسر سید میر موصوف روز اول جمعیت خود بیرون قلعه شتافت و لشکر مرید  
 را بچشم خود دیده مستعد بچنگ گشت راوند کور بر کنار تالاب شمالی قلعه توچانه  
 قایم ساخته از دور شبکست حصن مهت گماشت میر موصوف ده دوازده روز  
 مقید امر جنگ بود بعد گرفتن قول و قرار نامه کلید های قلعه صوبه به گماشتگان غنیم  
 سپرده نوکریش قبول کرد پس غنیم موصوف را بجا طرداری تمام همراه خود داشت  
 سپس بطرف کوه مدگری کوچید و محاصره و محاذ له یکجا کوه نه کور تسخیر کرد و پناه خود  
 گذاشته پیشتر کوچید اگر چه نواب بهادر جمیع لشکر سوار و پیاده و توچانه طرف بنگلو  
 خرامید اما نظر بکشت افواج غنیم کرده چند از لشکرش به دآویرش مناسب ندیده  
 بر قول حکما که گفت

خصم هر کش اتوان را فتادگی تسخیر کرد + شیشه چون گردن کشد چانه می باید شدن  
 کار بسته باز مراجعت بسر نیک پین نمود و برای حفاظت سپاه و حشم قلعه تیر بهاینا  
 ساخته توچانه و سپاه بار و پیاده گزناکی را بجا قایم کرده بجای خود خبردار ماند و این  
 همه خواب خروشن با تبحر عزم جزم و شیر دلی و روبا بازی غنیم بود لکن سواران طویله  
 بیدار و در جنگل باگری درگ پنهان داشته تا کیده فراقی نموده بود و غنیم از آنجا پیشتر  
 جرات پرداز شده بکوه بکل محاصره کرده قولنامه در سپردن قلعه موسوم قلعہ حیدری  
 که سردار خان نامی دلیر و لختخواه نواب بود ترقیم و تبلیغ ساخت قلعه را رند کور که از  
 همراهیان خود خاطر جمع داشت در جواب قولنامه چند گولهای توپ گردون شکن

ارسال داشت غنیم از جرات آن مرد غضب آورد و خشمناک گردیده بی شکست و ریخت  
 حصار قلعه حکم یورش فرمود تا لشکر پانش مانند زنبور سیاه درون کبریشان انجبین  
 هجوم سازند طنطنه های هوی برشته در تاختند تا سر در نامی با سپاه خود پیش آمد  
 سینه های دشمنان را بدت گولهای توپ و بندوق و تیر چان را با ساخته اکثر مردان  
 بخاک عدم بخوابانید و از خون آنها بر سنگهای اطراف و نردبانهای قلعه و سیمه سر و  
 کشیده مطفف گشت و ابل غنیم شکست فاحش خورده و سپس گردید و بار دیگر باز حمله  
 مردانه کرده همون آتش در کاسه قسمت خود یافته رنگ بر رو شکستند و بدستور  
 روز دیگر غنیم خود سوار فیل شده مستعد استاد و تمامی سوار و پیاده و امرای خود را به  
 تسخیر کوه فرمان داد پس آن روز هم سر در حبری تر و دهبادانه و کوشش رستمانه  
 در دفع اعدا بعمل آورده و فتحیاب گردید که بر پیش گولهای توپ و بنادیق از دامن  
 کوه تا حصار قلعه جوق جوق یورش کنان را بخون غلطانید غنیم بمشاهده چنین حال  
 منکر فکر مند گشته پالیکار ان جتیل درگ و غیره را با نعامات شایسته و معافی پیشکشات  
 دو ساله امیدوار ساخته حکم قتل عام کرده اجازت قلعه گیری در داد تا پالیکار ان  
 بیژران خود را که ما بر این ملک و هر مکان بودند اشاره ساخته روانه نمود پس آنها  
 از عقب کوه بنزار محنت و تردد رفته نزد بانها راست کرده به برج و باره قلعه سوار شده  
 کوکای مهیب برداشتند سر در شجیع اگر چه بچند سپاهی برایشان تاخته داد جلد از  
 و مردانگی در داده و مار از روزگار آنها بر آورد اما چون محافظان قلعه کسان غنیم را  
 اندرون قلعه بر بزان دیدند مهیبت ناک گشته آلات حرب از دست گذاشته را یگان  
 جانهای خود را با خنند مردم غنیم سر در شجیع از خمی و اسیر کرده آوردند غنیم آن مرد جری را



رو بروی خود طلبیده بنزاران آفرین و تحسین سرفراز ساخته همراه خود گرفت و جنگل  
 ثمانه گذاشته پیشتر کوچید لکن قزاقان نواب بهادر بار بار یکی آوران غنیمت هنگامه  
 رستخیز برپا ساخته برهراولی و چند اولی در تاخته چنان داد شجاعت میدادند که  
 پندارهای لشکرش که در امر قزاقی و جانبازی و حیل انگیزی سرآمد وقت بودند از  
 دست برداشته او شان عاجز آمده بیرون لشکر خرا میدان نمی توانستند و غنیمت  
 با اینهمه افواج کثیر از غازیان نواب بهادر هوناک می بود و عرض رفته رفته از تسخیر و  
 بند و بست بالا پور کلان هم فراتر یافتند این اراده که پیشتر تمامی قلعات اطراف  
 پٹن را بضبط خود آورده و پالیکاران لواح را بخود متفق ساخته پس از آن با فتاح قلعه  
 دار السلطنت خدا داد همت کما در سمت بالا پور خورده و منت کردید از زبان خان قوم  
 نایطه فوجدار آنجا بمشاهده لشکر انبوه غنیمت خورده جنگ مناسب ندید اگر چه نامبرده مرد  
 شجاع و دلاور و نمک حلال بود اما صلاح حال عقول معاش انسان مدام بر یک هیچ و تیره  
 نمی باشد مقتضای مصلحت وقت فلاح خود داری در سپردن قلعه دریافت کلیدهای  
 قلعه و دیگر کارهای غنیمت سپرده با صحت و سلامت حال خصت گرفته بگریختافت  
 پس غنیمت از آنجا بکولار رفته از نواب دلاور خان جاگیردار آنجا هم چیزی نگرفتند جاگیرش  
 بر او بحال داشته بکوه مرواکل که تمانه نواب بهادر بود محاصره کرد و بعد چند یورش و تلف  
 بنزاران مردکاری تسخیر کرده قلعیان را مع قلعه را کشت و قتل عام کرده از آنجا بطرف  
 کرم کشده که آن قلعه هم بضبط قلعه را حیدری بود شتافته باندک سعی مفتوح ساخت  
 میر علی رضا خان را که همراهش میروار بود و جدو آبایش بقتل داری کوه مذکور  
 می پرداختند جاگیر داده بفرایمی هزار سوار و دویست هزار پیاده برای بند و بست ملک



آنطرف وزیر کردن پالیکاران تاکید آکیده کرده بغرم تسخیر پٹن برگردید نواب بهادر بن  
 عزم جزمش وقوت یافته خود بدولت باجمع سوار شیرشکار در جنگل ماکری پناه گرفته چون  
 شیر گرسنه منتظر شکار بود که بیک ناگاه هراول لشکر غنیم که باصطلاح فرس بینی عساکر نامند بوقوع  
 سامان جنگی پرنی رسد و غیره معه توپخانه و اعلام پیشوائی رسیده در سواد اتری درگ غافل  
 از لشکریان نواب فرود آمد و آنروز مقام باین اراده که فردا محاصره سرریگ پٹن بعمل  
 آرد سپاه مشن آنجین از اندیشه صد مکه جانبازی غازیان نواب دارسته و  
 بیباک بودند نواب از فرودگاه لشکر غنیم خبردار گردیده همه فرار از لشکریان خود احدی را  
 بیرون جنگل نگذاشته مستعد جنگ بود چون شب بعد انقضای نصف شب عقب  
 غافلان رسیده چنان شبخون زد که لشکریان غنیم با آنمه جمعیت گران که قریب چهل و  
 پنجاه هزار مرد بودند هوش و حواس باخته تاب ضرب شمشیر و نیزه نیاورده اکثر ایشان  
 جوالمای برنج و شلیطه با خالی کرده اندر و نش خرزیدند و بعضی دست و پا زده بهر مکر و  
 فریب جان خود از آن مملکه بیرون بردند و بعضی سپاه آنجماعه سرهای خود را بعر تمام  
 زیر پای اسپان غازیان سپرده امان جان یافتند و سپه بدران لشکر بر سپک زین  
 سوار شده راه لشکر خود سرگرد نواب منظر و منصور که گاهی چنین فتح غیبی بظهور برسد  
 شادمانه سر و طرب نواخته همه باب جزو کل لشکر غنیم و توپخانه و اعلام و غیره بر دست  
 روانه سرریگ پٹن نمود و خود بدولت بهو بنجام ضرب خیام فرستاد چون مادهوراؤ خبر  
 شکست فاحش لشکر بینی گوش کرد آهی از دل پرورد بر کشیده رنگ بر روشکست و  
 سرشک تاسف و تحیر بکمال غضب زد دیدهای خون پالان و ان ساخت بر سر دار  
 منهنم زرد درو که بعد تاراجی لشکر بینی از آنجا ناکام برآمده بود زبان طعن بر کشاده بناگذاشت

تمام گفت که آه بنی پیشوایریده شد پس از سواد خیتامنی که فرودگاهش بود بیشتر کوچیده در  
 کوستان انباجی درگ پناه گرفت درین اثنا نواب بهادشب دیگر شباشب در تاخت  
 قلعہ بالا پور کلان را گرد گرفته در سرسوار می مفتوح ساخته ٹھانہ داران غنیم را یک قلم بہ قتل  
 آورده صبحی مراجعت با گری درگ فرمود این خبر ہم غنیم شنیده در فکر دور و دور از افتاد  
 بود و بہر آن زمان از لشکر غنیم سرداری با پنج شش ہزار سوار غارت کنان وارد محل  
 شدہ از دست شجاعت قزاقان حیدری کہ بر سراغ شان تاختہ بودند تاراج  
 گشتند اللہ اللہ با وجود کثرت افواج سپاہ غنیم از دست برد قزاقان نواب بہادر خلیف  
 گشتہ بیرون لشکر نمی شتافتند پس معنی آیہ کم من فئتہ قلیلہ غلبت فئتہ کثیرہ صادق  
 آمد پس آن نواب بہادر مقتضای فطرت ذاتی و تجویز رای جہان کشای خود بجا آمد

## ر ب ا ع

دانا ہرگز ادائے ناخوش نکند	جز نرم دلی بخصم سرکش نکند
آتش چو زبانہ زد بر او آب زنند	دفع آتش کسی بہ آتش نکند

وکلای باہوش را باخیری ہدایا و تحالیف کہ از ہین لشکرش بہرست کردہ بود و مفت  
 لک روپیہ نقد نزد غنیم فرستادہ پیغام داد کہ بے موجب غرابکشی و تاراجی رعایا را باب  
 دولت و اہل ہمت را مناسب نباشد مضنی یا مضنی شایان سعادت مند و  
 بزرگ منشی آنست کہ دست از قتل و غارت خلق اللہ بکشند و دل از غم مردم آزاری  
 برداشتمہ مراجعت نمایند و مبلغیکہ فرستادہ شد بالفعل داخل خزانہ سازند و ہمین  
 سود لشکر کشی خود دانند و این ولت خدا دارا محمد معاون بایست خود شناسند چون کلای  
 صائب ای نواب غنیم در خوردہ یک یک مضمون ادا ساختند و مبلغ مذکور گذارند

به سخنان چرب شیرین صلح رضامند کرده آتش فتنه را فرو نشانند غنیمت که بکوشش و سال  
 و سه ماه کاری نگشوده و بنده و بست واقعی او درین ملک نشده بلکه بجمع وجوه خرابی  
 بحال لشکریان او راه یافته بود و صلاح و فلاح خود در همین معنی باقبال ارشادات  
 نواب پرداخته اسیران را با خلعت و انعام روانه لشکرش ساخته به پونا مراجعت  
 کرد نواب مع لشکر عقبش کوچیده به بالاپور خود آمده از آنجا با طراف تعلقات غارت  
 ساخته غنیمت سواری فرموده رعایا را بقاوی زر و گاه ان قلبه کش و تخم و غیره اسباب  
 شیار خوشدل ساخته در آبادی ملک کثرت زراعت تاکید کرده حاصل یک سال  
 معاف نموده مراجعت به بیگلر فرمود و همدان روزمان علی زمان خان نایب  
 بنمزلت بدر الزمان خان موصوف بوکالت محمد یوسف خان کمندان مدبره اگر نوا  
 محمد علی خان ناظم ارکاٹ به بغاوتش متهم ساخته بر او ناحق لشکر کشی نموده بود فایز  
 حضور شده درخواست کوک نمود چون نواب را بنده و بست بعضی مقدمات ضروری  
 دولت در پیش بود فوج را از خود جدا کردن مناسب وقت ندیده چندی مقدمه  
 به لیت لعل گذشت درین اثنا ناظم ارکاٹ بر او تحریاب گشته قلعه البصورت  
 سیوناسن او زار در تجاوری و کلاه پوش و جمعدار دیگر گرفته کمندان موصوف را  
 بردار کشید چنانچه کمندان باغی تاریخ او سپست خان مذکور همین جا ماند و نواب اوصناع  
 خوش و جمال سیرت و حسن تقریرش پسندیده مصاحب وقت خود ساخت بعضی اوقات  
 با وی مزاح بهمی نمود و خان مرزوبیم بود چنانکه بر سپ سوار شدن نمی توانست  
 بنا بر آن میل خاصه برای سوارش عنایت می کشد و همدان اوقات فیض الله خان  
 بهیبت جنگ از خسر خود بخیبه به پناه نواب بهادر آمده بود و داعیه زیورات مصع

واجناس نفیسه روجه متوفه خود از نواب لاور خان بدل میداشت مکرر در فیصله  
مقدمه خود وقت قابو مستغاثی شده مزاج و حاج نواب را بر شورا نیدلشنیل  
خاصه مع عماری با چند سوار بکولار فرستاد خان والا نشان را طلبید چون که خان دانا  
انجام کار خود بر سوا می دید و از فتنه انگیزی خویش نارسید خود بر رسید در عدول  
سخن نواب خلل آبرو بل زندگی خود تصویریده همچون چراغی گردیده هرگاه نواب  
بر آمدن خان بزرگ توقف یافت حجاب کینه از دل صفامنزل پرشته تاسر پدوخیمه  
خاص تقبال کرده آورد با اعتقاد درست بر مسند خود نشانده و شریط نیاز مندی

که صفت مرد کامل است چنانچه بزرگی میفرماید بیت

که آن مرد تمام است از متامی کند با خواجگی کار غلامی +

اذا ساخته فرمود که بنده رایلی از دولتخواهان خود تصور کرده چندی تشریف شریف  
ارزانی دارد و این نادان را که هنوز تربیت یاب است به چند و نصایح بزرگان  
بصلاحیت هر آینه عرض از حصول ملاقات خان جلیل القدر سرور اندوگشت  
و بر حقیقت حال کمای آگاهی یافت مقدمه مهیت جنگ را صریح بهتان دانسته از دل  
محو ساخت تا پسراش را که خان والا نشان همراه خود آورده بود نزد پدران یعنی  
مهیت جنگ فرستاد و خیمه علیحده برپا و اسباب ضروری دولتندانه مهیا کنانید  
فرود آورانید و خدمتگذاران لایق برای کار و خدمت نیز متعین کرد و برای سفر  
ما یحتاجش هزار روپیه ماهوار میرسانید و دو هفته طعام خاصه با او تناول می فرمود و  
در همون نزدیکی نورالابصار خان بن دلیر خان برادر نواب لاور خان را بخویشی و  
وامادی خود عزت بخشیده با دای رسم شادی کتخانی پرداخت بعد چندی

برای بند و بست پالیکار اطراف کولار و موڑ و اگل مهبت گماشته فوج کشی نمود و همون  
 زمان بمعرفت خاکی شاه فقیر که ندیم نواب بود و بهیبت جنگ و هما میرزا خان نجبشی  
 پاگاه که اورا از اطراف اوزگ آباد طلبیده بغرت و وقار داشته بود میر علی رضا  
 خان را بجایر عمده و از دیاد جا و منزلت امیدوار ساخته محضو طلبیداشت چون  
 او نسبت برادری و حق صهرت در میان داشت خاطر جمع شرف اند و حضور  
 گردید نواب بنابر تالیف قلوبش گرم کنده مع در و بست ضلع و نڈ کل جاگیر داده  
 با جازت فراهی لشکر سرفراز و مطلق العنان ساخت در عرصه ششماه از بند و بست  
 پالیکاران آن نواح یعنی پالیکار پنگنور و مدن پلی و کمئیر پال و غیره فراغت حاصل  
 کرده مراجعت بسریزنگ پٹن نمود و تا دو سال بعیش و عشرت اشتغال ورزید  
 سبباً جهانگیر فی آلات کشور کشائی بصرف لکوها زر و گوهر فراهم ساخته به گمشت  
 سوار و مردم بار و پیاده و گردآوری سپاه مامور بود و یاسین خان نئی کدوری  
 بهمون ایام از نتر نگر عرف تر چنایی آمده نوکر شده بود و محمد عمر کنران هم در آن  
 روز با مرض ملک جان بحق تسلیم نموده محمد علی پیشش که دین حیات پذیر بود بکجائی همون رساله  
 سرفراز شد چون جمیع اسباب لشکر مستعد گردید و فتره رفت به بند و بست نگر مهبت گماشته جمع لشکر  
 آراسته و پیراسته و منظم و منو نواب لاو خان را نیز همراه خود در چنانچه معمول چنان داشت  
 که وقت کوچ و جنگ لاو خان بزرگ را بر فیل خاصه سوار کنانیده سواران پاگاه  
 خاص کو تل و جلو داران را اگر فیل داشته و نه میکرد خود بر اسب سوار شده پیش سپاه  
 و توپخانه می خرمید و از آنجا فوجی بسرداری و نکت را و مشرف لشکر که دولتخواه بود  
 به هیبت جنگ طرف ساد نور روانه کرد تا از حاکم آنجا بعبرت نمائی پیش کشال یون همدن

و در بعضی قلعات آن صانع همانها مضبوط کرده خود بدولت در عرصه یک سال معاود

به پیش من فرموده چند سوار سودمند

ذکر فوج کشی مادهورا و کرت ثانی و تاختن نواب بهادر بمقابلۀ او  
در نواح ساونور و واقع شدن محاربات با دیگر کیفیات که درین  
یک هزار و یکصد و هشتاد و هجری واقع شده آنکه

چون مادهورا و کرت اول از ملک کرناٹک بالاگھاٹ بعد از تفریح به پونا مراجعت  
نمود و در صوبه سرانمانه او بود قلعه را بنجا از تیرازی لشکر نواب بهادر و تشلیف  
بردنش بطرف نگر و بند و بست آنجا هر اسان شده بهادر و مفصل حقیقت  
بزرگانسته بود و او ازین معنی تشویشی پیدا کرده از جمعیت نواب پراگندگی نمود  
و باز بغیر از لشکر و امرای خود پرداخته عازم این صوبه گشت و به تسخیر قلعات  
که در ضبط قلعه داران نواب بهادر بود فوجها را اطراف روانه نمود و نواب بدریافت  
فوج کشی مرهٹه خود مع لشکر ظفر پیکر از راه سیموگه و پسواپٹن عبورجوی تنگ  
بهادر را نموده بطرف هریر وهرنی آمد و از آنجا برگزیده بر سواد میدک که به شکار پل  
مشهور است فرود آمد و مرهٹه هم بالشکر خود بعد از تسخیر چند قلعه بمقابلۀ آمد و بقائه  
و کرده مقام نمود و وزیر دیگر سوار شده بجای آمد رسید نواب لشکر خود دست تعد ساخته  
میدان رزم قائم کرده ایستاد و پالیکا و خیل درگ هم در آن معمم بالشکر خود همراهم  
نواب بود چون مرهٹه گرد لشکر نواب حلقه زده از اطراف حمله های مردانه نمود  
غازیان به لاوری تمام کوشش کرده بدفع آنها پرداختند و مرهٹه و فرودگاه را

قایم کرده شب را بجا کوچید و راست طرف چرولی و انوٹی و چرا آمده پشت بجنگل داده  
 اقامت و زریدا برای حفاظت لشکر بر فراز تیر بها بنا ساخته تو پخانه قایم کرده  
 مستعد منتظر وقت عد و سوز نشست و مرسته از جا گیر شدن نواب خود از آنجا  
 برخاستن بجای دیگر تا ختن مجال نداشت و حاتم ساو نور هم مرسته سازش کرده  
 همراهش بود پس وز می چند هر روز جوق جوق سپاه از بهر دوشکر آید در  
 میدان مرد آزما داد جلادت داده هنگامه نرم گرم داشتند و مرسته اتوای و راندا  
 از دور بفرانگه و چو داشت بر لشکر نواب توپ اندازی می کنانید ازین سبب  
 اکثر تصدیع بحال مردمان بهیر لشکر نواب راه می یافت تا شبی نواب فکر کرده  
 پنجهزار تفنگچی شست انداز و هزار و پانصد سوار دلاور و جان باز با چهار ضرب توپ  
 جلوی لچه مرسته باده با خود گرفت و باقی لشکر بدمه بهیت جنگ خشبی کرد و بند و بست  
 خزان و تو شنگانه و غیره کارخانجات بند بهر نواب دلاور خان برگماشته بعزم شنجون  
 برآمد و از پناه بجنگل سخت بر تو پخانه مرسته شتافت اما وقت منحوس و ساعت دشمن  
 کامی بود بسبب درستی راه که بعضی جاجنگل تراشیده میرفت تا رسیدن نزدیک  
 تو پخانه مرسته در میدان شب بسر آمد و در روشن شد پس سپاه عظیم از آمدن  
 لشکر نواب خیمه دار گشته گردش گرفتند و نعرهای بگیر و بکش برداشته از اطراف  
 اسپان جهانده حمله کردند اگر چه نواب بقاعده درست قلعه سپاه بسته هر چند  
 سرکردن اتوای فرمان داد هرگز توپ سر نشد که آتش چون نخ فشرده گردید تا آنکه  
 خود بدولت از اسپا فرود آمده قیله در دست خود گرفته توپ را آتش زد و صرجه  
 کمی کرد لاچار شده امید اتوای گذاشت و سپاه منصوره چندی از شک



بنادیق بدفع او شان پرداختند حتی المقدور سعی کردند آخر لشکر این مرهطه بمشایه  
 زاعان سیاه هجوم آورده دوش بدوش در آمیخته تا جمعیت نواب پرگنده  
 شده را یگان جانهای خود در بخت و کث را و دیوان کشته شد و علی و تاجان  
 زخمی گردید بعضی از آنها بطرف لشکر خود به بهم رسانیدن اسباب جنگ گشتند  
 و لشکر این مرهطه چون میدان یکام خود یافتند تعاقب ایشان کرده تا مقدور  
 دست از قتل و غارت بزرگشیدند و نواب بحکمت عملی از آن مملکه برآمد و مثل  
 آفتاب یک تنه در جنگل زیر درختی نشسته بر فراز زمین دشمن کامی نظر غضب آلود  
 میکرد در آن اثنا از قضا طنبور نوازی مع طنبور وارد الوقت گشته بحضور خود بدلت  
 به ایستاد نواب رسیدن او را معتزم انکاشته وقت مساعدت طالع همایون  
 لشکر این خود انکاشته فرمان داد که طنبور نواز و حسب کم چنان طنبور نواخت که  
 صدایش در لهای سامعان همیت نامرادی انداخت که بمجراستماع آواز طنبور  
 اهل غنیمت از بیم رسیدن کومک منترمان همه اسباب و آلات غنیمت که برداشته  
 بودند بگذرانسته و بگریز نهادند و نواب بقیة السیف لشکریان خود را جمع ساخته  
 در میدان رسیده بود که بهیبت جنگ مع توپخانه و مردم بار و سوار بکومک نواب  
 یلغار نمود پس نواب باطمینان کلی لشکر گرفته عقب شان در تاخته بکوند از آن  
 و آفنگینان حکم داد تا بی محابا شکله از ده سروپای های سپان شکسته متجرب  
 گردیدند و غنیمت توپ کشیده بعد م فرصت برداشتن زخمیان و نعلشان لشکر  
 خود پس پاگردید اما توپ همراهی نواب که هم دست او شده بود کشیده بهر چون  
 لشکر غنیمت از نظر غایب گشت نواب بهادر همه مجروحان و نعلشان لشکر خود را مع

محروران غنیم برداشته آورد و به رفوی جراحتهما و التیام زخمهای آنها فرمان داده  
 خرج معقول بمهرهم پیشی بهر کدام عنایت ساخت و غنیم بالشکر خود و همت بهکا پور  
 شتافته اقامت ورزید چونکه ایام بارش بر سر رسیده بود غنیم همونجا چهاونی نمود  
 نواب بهادر هم بهمانجا مقام کرد و غنیم گویال را و نانا ظم مرچ را مع لشکرش در  
 بهمون ایام بر تشکال تباخت تاراج اینطرف تنگ بهدر روانه ساخت چون آوا  
 گهاٹ هوڑل عبور جوی مذکور کرده رعایا را غارت کنان و دیهات را آتش زنان  
 رسید از پالیکار هرین پلی و رای درگ و غیره مبلغ پیشکش بزور گرفته در تعلقات  
 چتیل درگ رسید و شور و غوغای مردم آزاری در چارسوی کرناٹک درانندست  
 و دندانهای حرص را تیزتر از ناخن گرگ کرده با طمینان خاطر مطلق العنان گشته  
 بر سواد درگ متعلقه درگ مذکور اقامت داشته بود این خیر مفصل معروض جناب  
 نواب بهادر گردید تا تمامی لشکر و اسباب ثبوت را همونجا گذاشته خود بدولت فقط  
 شش هزار سوار و صطبل و نه هزار اسبی را و چهار هزار مردم بار و شش ضرب توپ  
 همراه گرفته جریده بر سبیل یلغار بلا اطلاع احدی در تاخت و تبه شب سوم بر آن جماعت  
 اجل گرفته که غافل از حوادثات فلک دوار بود جمله دلاوران کرده چنان شلکها  
 رنجیت که ناگاه شیرازه جمعیت ظاهر و تاب قرار باطن او نشان از هم گسیخت که همچو  
 اوراق جدا جدا پراکنده شده بر باد فنا رفتند و کسانیکه از اهل غنیم آلات جنگ  
 بزرین زرده و سپان گذاشته دست عجز و الکاح در پیش غازیان شمشیر زن  
 برداشته دندان نما مان خواستند از جان رستند و سردار انجامه که نامش بالاقر قوم  
 است دست جرات و غیرت از حساب شایان ریاست و سرداری آنچه که

موجود داشت با دیگر سامان که بگارت مردم آزاری به دست خود نموده بود بر دوش

این مقوله زبان حیرت بیان ادا نمود

هر کسی چیزی را سباب جهان شمرده است      من همین دل را از سباب جهان بر دوشتم

با چند مردم از یک طرف راه قلعه سر گرفت اهل بهیر و زنان لشکرش مع ذکر و بهیم که  
شربت ضرب شمشیر غازیان نچشیده تشنه لب دادی گریز بودند چینه‌پاه خندق  
قلعه سر اسیراب خاطر شده بنیاسودند و بعضی از آنها پزار حیل و تردد پای گریز را بر سر  
سرعت زده افتاد و خیزان به مردم ادم و اسپین انکاشته بشکر لونه فایز شدند و آب طعم مند  
همه روز در فرودگاه لشکر برشته بسر برده همه سباب چه از خیام و اعلام آلات  
جنگ فراهم ساخته بر اسپان و قیلان و شتران غنایم آن لشکر بار کرده تتمه را که  
انبارهای افتاده بود آتش زده مراجعت به لشکرگاه خود نمود چون غنیمت بر این  
دست برد مجاهدان و قوف یافت یقین دانست که خود درین مهم جانیر نخواهد شد و  
گفت خدا انخواست که اگر نوع دیگر بعمل آید ناموس و ولتمندی پیرا و بی اعتباری  
میرود و همدان روز با قزاقان لشکر نواب به تبدیل لباس و تغییر و لجه که در فن قزاقی  
و عدو فریبی نشان کمال داشته بودند به کمی آوران لشکر غنیمت پیوسته به ایشان  
یک دل شده وقت قابو بهنگامه رستی بر آن جماعه بر پاشا خسته نیمه از راس اسپ  
نوزده رنجیر فیل نمود و مهار شتر غنیمت کرده آوردند و بی وسواس خاطر جانساک  
کمی آوران را بمشایه کاه تراشید و اسلحه زین قالب آنها در ر بودند هرگاه که غنیمت چون  
احوال لشکر خود بدین منوال خراب تردید که با وجود انبوه کثیر شب بچانمی خسبید و رفته  
تبرس جان از فرودگاه خود بیرون شتافتن نمی توانست علاوه برین بارش سال

طوفان طغیان برانگیخته زمین از سیرابی چون یدّه عاشق زار تر آمده و دست پای مردم و دواب از بردت هوا حرارت طاقت جنبیدن گم کرده بودند و اکثر مردم به کثرت هوای سرد شبها چون بخ بسته شده در آغوش مرگ گرم خوابیدند بعضی امرای دولتشان ازین هول پاهای بدمن اغماض جنگ کشیدند دل از دست داده بے نیل مقصود بعد یک سال و چند ماه بوساطت وکلای دانا مقدمه جنگ با وجود خراج لگو که از روتا راجی لشکر به دو لک روپیہ فیصل ساخته بدارالمقر خود برگردید نواب مظفر منصور بعد بند و بست آن صوب از راه نگر خوش و خرم معاودت فرموده بسریه نگ پٹن فایز گردید معاً نواب دلاور خان به همانه بیماری رخصت گرفته بکولار شتافت از آنجامع احوال انتقال زنانه و در و بست به باغ نگی وغیره شباشب بموجب صدره از طرف نواب بهادر راه پایان گهاٹ سر کرده در ارکاٹ سکونت وزرید نواب بهادر باطلاع این معنی متحیر گشته همانه خود را قلعچم کولار روانه کرده در تصرف خود آوَرْدَ و

اذکر فتح نواح کوڑک و بند و بست کلیکوٹ وغیره که در سن  
یک هزار و یک صد و هشتاد و یک هجری واقع شده آنکه

از هنگام سلطنت بیجا پوریان زمینداران این نواح مثل کرک واله و کلیکوٹ واله وغیره پیشکش شایان بدار السلطنت شاهی بمعرفت حاکم صوبه سرامیر ساینند بعد آن بنا ظم دکن یعنی نواب آصف جاه مبلغ مقررده کاه بلا عذر زبور و عجبور افواج عاید می ساختند و در آخر ایام نظامت آصف جاهی که به سبب خود نمائی و فوج کشی مرهطه نواب موصوف از آنجا که از جنگ غنیم فراغت دست نمئی داد اتفاق بند و

آن نواح نشدند از همه اوقات را غنیمت دانسته خیره شده بودند و بی اندیشه بجای خود با خداوندی میکردند و حکام صوبه سرانهم که از طرف ناظم دکن با مورگوشال میآمد این نواح بودند بکار سرکار بسته نموده غافل میشتستند بلکه با خدر شوتهما غماض صیحر در باب پالیکاران می نمودند چون نواب بهادر ترقی کرده بزور بازوی عیثی و مردانگی همه ایشان را زیر کرده بجلقه اطاعت خود کشیده رام فرمان سامی و بنده ندایر گرامی خود کرده بود بعد چندی بسبب فوج کشی مرهطه بغیر تمسخر کز ناک و مامور بودن انجناب در دفع ایشان باز زمینداران مذکور بجای خود باخیره شده در پیشور برداشتند و قتل و غارت نهادند و داران نواب که در آن نواح بودند پیرداخته آنهمه ملک در تصرف خود ما آورده بودند هرگاه مفصل این کیفیت بسجع مبارک رسید و از جنگ مرهطه بالفعل فراغت حاصل شده بود از راه نگر و ساحل دریا چون شهر برزریان سمت آن دشت آفت طشت بیاکانه خرامید و شش هفت صد گشتی های ماهی گیر جمع شده سامان رسد و غیره از راه دریای طلب داشت و خود بدولت مع سپاه بار و پیاده و توپخانه بر سر آنجا آمد یعنی چون اجل ناگهان وارد گشت اول بر پالیکا رابطه بلکه در همون فرصت تعلقات ملحقه پلن را غارت کرده اموال و اسباب و مواشی رعایای سرکاری برد و این معنی موجب منتشر هوا میسبب پرگندگی سکنا می شد و صورت جمعیت خاطر و امنیت و آسودگی رعایا و برایاخر تنبیه و اتصال ایشان بنظر انور نیا مدحله شیرانه کرده بتاخت و تالاج بغیان همت گماشت چون پالیکار آنجا طاعت مجادله و مقابله باین شیرخون خوار در خود نیافت قلعه احالی کرده مع اسباب و وابستگان خود مثل روباه به بیابان پناه گرفت و باتفاق کوک و وال مستعد بجنگ شد نواب

حیدر دل مشا به ده این حال طمانه گران در قلعه بل گذاشته بلا توقف عازم پیشتر  
 گردید و در اندرون دشت هولناک چون پیلان مان قدم جلادت کشاد و متصل  
 موضع عقرب سمار فیما بین ایشان جنگ عظیم و حقیقتش سخت روداد چنانچه در آویش  
 اول سرشته استقامت و کار آزمائی از دست اشکریان اب فترن نزدیک بود بای  
 حال خود بدولت و بچپ بهادران کار آزمایه از سپاه اشجار بر عقب مقهوران رسیده چنان  
 شمشیر آزمائی نمود که کارنامه رستم و اسفندیار بیا در وزگار در داد و اکثر سردار و سپاه  
 بغی از جان و مال خراب پایمال شده و دیگر نیز نهادند و بعضی به پناه لشکریان دولت  
 خداداد درآمدند و صاحبزاده بلند اقبال یعنی طیو سلطان نخستین شجاعت ذاتی  
 خود که نمود همون روز بود که چهره شجاعت را از زوالا تدریس جلادت و دلاوریش سرخرو  
 حاصل گشت آنچنان است چونکه پدر جلیل القدر مع شجاعان چاکدست در تاخت  
 جمعیت باغیان را زیر زبری نمود خود که سجد سال سن شریف داشت بیاور می طالع  
 بهایون سرانغ جایکه لواحقان یعنی زنان پالیکار پناه گرفته بودند و از زر مگاه دوسه  
 فرسنگ فاصله داشت و تراکم اشجار چون کاکل پر پیچ و تاب مشکویان بود گرفت  
 به دوسه هزار مرد کار گذار صلابت شکار یلغار نموده راست بر سر ایشان رسید اگر چه  
 محافظان ناموس پالیکار خبردار شده از بنادیق و سان شمشیر آبدار راه آمد و نشدند  
 الا شیران باصولت بیک حمله جهانگیری چه دست آزمائی شجاعت نمودند که باد پوزال  
 از دل مادر زمانه برفت آخر ناموس اران یعنی ننگ مردی خود را بر باد داده زیر چدار  
 زنان پناه گرفتند و برخی از آن گروه خود لباس زنانه پوشیده از ضرب شمشیر مردان  
 کاری لرزیده سرنگون بر زمین افتادند بعضی که بی باکانه دست و پا جنبانیدند بی نیل

مقصود از جان در گذشتن پس صاحبزاده بلند اقبال سر نیاز بدرگاه ظفر بخش حقیقی خاک  
منت سوده مع ناموس بی ناموسان دیگر غنایم بهره یاب مجرای پدر جلیل القدر گشته مورد  
عنایات افصال گردید چون پالیکار خرابی حال ملازمان خود دیده سر عجیب تفکر و تبحر  
بود که نگاه تاراجی خانه واسیر گشتن ناموسهای خود شنید دست لغابین بر سر خود پسند  
زده بحال تباه مع چند خواص دست بسته حاضر حضور شد و چون خادمان کم اطاعت  
بر میان جان بسته پرستار جلیل القدر گردید و جمیع آتمش و امتعه مع خزان  
و دندانهای فیل که تخمیناً بار پنجاه شتر فراهم کرده آبا و اجداد پالیکار مقوم بود یکبار  
بنظر فیض اثر گذرانید نواب بهادر بحال زرنهار خواه نظر فیض نگاه پرورش مبذول  
داشت به همراه خود گرفت و ناموسهای او را مع تعلقه باز با و بخشید و بامینت رعایا و  
آبادی ملک تاکید آکید فرموده پیشتر نهضت نمود چون کرک والہ بخرابی و تاراجی پالیکار  
تعلقه بل اطلاع یافت بلکه بچشم خود مشاهده کرد ترسید که عاقبت کار خود چه خواهد  
پس در فکر خود داری در افتاده اطاعت نواب مصلحت وقت و صلاح کار خود انکاست  
مطیع و منقاد گشت و زربسار مع تحایف آن دیار نذر گذرانیده داخل مره  
زرنهار خوانان شد تا نواب بهادر در قلعه مکره تهاست محکم گذاشته ملک بر او مسلم  
داشت به پیشتر نهضت کرد علی راجه حاکم کنیا نور که از قوم اهل اسلام بود و آن قوم اهل  
می نامند از تسلط رئیس الاسلام رضا مند و خوشدل گشت و در اطاعتش ترقی و دوستی  
خود داشت رجوع آورد و بجمیع امور بتایید نواب همت گذاشت نواب بغایت  
بغایت تسلی بخش خاطرش گردید چون حاکم مذکور واقف از آن ملک بود لهذا بموجب  
ساخته متوجه بند و بستی نواح کلکیوٹ شد و سرکشان آنجا را که از قوم نامیاس



سخت سرکش و تنهوتیش بوزند بر و بازوی شجاعت تدابیر عده و مال مسخر کرده بعضی هارا  
 بقتل رسانید بعضی هارا بطوق ورنج پیچید ساخت پایکار چر کل انیز زیر ساخت  
 متصرف ملک مالش گردید چون اوزنده بدست نیامد و کشته شد سپیش را که هفت ساله  
 بود اسیر کرده ب نسبت فرزند می خود عزت بخشیده ایا ز خان نام نهاد و دیگر برادرانش  
 بهم بوزند حاصل کلام چون مجاصره قلعه کلیکوت بهمت گماشت سرگروه آن قوم دید که  
 کار بند و بست دولت خود و بخرابی آورده و همه ملک و مال تبصره غازیان لشکروا  
 بهادر رفته نیارسی جنگ و مقابله و نه پای گریزانان معرکه لاچار شده و کلارا با تحالف  
 و سامان آذوقه لشکر و سپیش فرستاده عذر جبرایم خود خواست نواب متصفی مصلحت  
 وقت و کلارا بحضور طلبیده شسته سخنان عتاب آمیز ارشاد فرموده از قول نامه طاعت  
 خاطرش سرفراز ساخته طلبیده بعد ملاقات از جان و مال مان بخشیده از خطای  
 او درگذشت لکن ملک از دست تصرف او بر آورده فقط در ماهه معقوشش  
 مقرر ساخته فایع گشت چون این خبر در اطراف آن نواح شایع شد که نواب  
 بهادر زرنهار خوانان را و ظل دولت بهایون خود پرورش می سازد و بغیان را نیز  
 بازوی شجاعت خود چنان براندازد و تاراج می کند که نام و نشان آنها بلکه اولاد  
 و خویشان آنها از صفحه هستی ناپدید گردد بنا بر آن نایما رو پا له با حلقه فرمان برداری  
 در گوشن دل صدق منزل انداخته مکر عبودیت بر میان نمودیت بر بستند پس از آنجا  
 نواب بهادر تا کچی بندر رونق افزا شده مبلغ خطیر از سکنا می آن نواح گرفت  
 تمامی نایما را زیر حکم خود در کشید و راجه ملیوار از دست برد غازیان شیر صولت  
 و شهر بر سیرت اندریشانک گشته به هم تاراج می ملک و دیار خود بیست و هشت زنجیر

فیل و هفت لک و پینه نذر فرستاده از آن طرف برگردانید نواب فتحیاب قریب و سال و نوبت بخش  
آن سمت بود و بنده ای نمایاران اطراف کوستان سکنا ی آن نواح کویت و غیره پرداخته و سران  
موصوف سردار لیر البصوبه را آن نواح مقرر کرده فوج گران متغیش نمود و تنبیه گیر سرکشان و ملات  
کیشان آن صوبه تاکید فرموده به بند و بست پالیکاران ذم کل حمت گماشته بودند و

ذکر فوج کشی ترک را و اما که خال ماد هور او بود بر بلاد  
کرنا تک بالا گماط و رسیدن چشم زخم عظیم و صدمه مستقیم  
بر لشکریان نواب بهادر و میدان کوه چرکولی که شمالی و کروی  
سرینگ پٹن است و آخر الامر کام فیتن او به پونا و ذکر  
محاربات که در آن آوان روداد آخر سن یک هزار و یک صد  
و هشتاد و دو و هجری آنکه

چون ماد هور او از مهم اول ثانی مایوس برگردید و بر نامادی خود دامت هادی کشید که  
آخر بهمین کاهش مرض خفقان عارض شده جان خود در باخت و مار این را و  
برادرش قائم مقامش گشته چندی در ضبط و نسق خود بوده پس آن که خارج حالت  
مایوسی بالا گماط در دل و بهم می خلید بنا بر رفع تشویش و کاهش خود فکری دقیق بجا  
برده ترک را و اما خال خود را با یک لک بیست هزار سوار و پیاده و یک صد ضرب  
توپ پلچتر پیچید این ملک و آنه ساخته خود به ستار اشتافت چون ترک ما در  
این حدود یافت کوچ کوچ طی مراحل قطع منازل کرده در سید و جوتی نگ

بهدر اعجوبه نمود تا همه پالیکاران آن نواح یعنی مرار اوچیتل درگ و ال و ترن گری  
 و ال و ترکی می ال و گنٹ کیر پال و ال و غیره که از دست غضب نواب بهادران یافته بودند  
 بیکبار با مرهطه سازش کرده هر کدام خدمات نگهبانی لشکرش و بهر سائیدن غلات  
 رسد بدمه خود را گرفته رسیدند و حاکم ساونور و کاپی نهیر همون طریق پیو زدند پس  
 ترک ما از آنجا پیشتر کوچیده بعضی قلعجات متعلقه پٹن را که بے مرست بود و پٹمانه  
 مستقیم داشت تسخیر کرده تبصره خود آورد و سمت پٹن در تاخت و دست تم  
 بتالاج و نیما و خرابی رعایا دراز ساخت و لشکرانش اکثر دیهات و تعلقاته این  
 خراب و بی چراغ نمودند که تا حال آباد نگشت و در هر بوم می که لشکر بومیت اثر  
 آن خانه ویران یک و ز و فرو آمد سالها ویران افتاده مسکن چغده و بوم گشت و بوم  
 زمین که یک و ساعت افواج غارت امواج آن مردم آزار توقف می نمود از زیر  
 زمین نعره الامان و صدای الحفیظ بگوش زمان و زمانیان میر رسید چون او صحرای  
 آن نواح را از وجود شیر و شتر و صفت خالی یافت بیابا که نه قدم جسارت بر کشاده  
 تلف اموال و ائقال سکنا ی بالا گهاٹ بهت گماشت چون نواب از غم غنیم و  
 تاختن او در آن نواح وقوف یافت مع لشکر و سامان جنگی از آنجا مراجعت کرده  
 بسرریگ پٹن رسید و بعد بنده و بست آنجا کوچیده از راه چن پٹن سمت جنگل ماکڑی  
 درگ باین اراده که هر گاه مرهطه بمحاصره دار السلطنت پٹن بهت گما و خود از عقب او  
 در تاخته او را زیر سازد و آمده پناه گرفته در انتظار فرصت بود که ترک از رسیدن نواب  
 بهادر طرف درگ مذکور خبردار گشته مع توپخانه و لشکر عازم آن سمت گردید نواب بها  
 از نیمنی آگاه شده شب شب بر هر اول لشکرش زده داخل کوه مسیلکوٹه گردید روز

دیگر غنیم نیز از آنجا بگشته میل کوته را محاصره کرده رزمگاه آراست نواب بهادر روز اول  
 با جمیع سپاه بارو توپخانه بر آن جماعه تاخته تبوپ اندازی و شلکهای بنادیق  
 از پیش رانده رزمگاه را از وجود اهل غنیم خالی ساخت اما از دور گردش محاصره لشکر  
 ترک بود تا نواب بهادر پانزده بیست روز کوه مذکور را قایم کرده هر روز در شکست  
 اعدا تردد نمایان می نمود آخر الامر چون رسد غلات و آذوقه لشکر کمی کرد و دانه و  
 گاه بهم نرسید عزم مراجعت دار السلطنت پلین مصمم داشته وقت شب از عقب کوه مذکور  
 جنگل تراشیده توپخانه را همراه میر علی رضا خان روانه ساخته خود مع سوار و مردم بار  
 بمقابله لشکر غنیم شتافته از زیر دامن کوه صفوف آراسته حشمت صف را بچشم غنیم  
 نمایان ساخته راهی گردید چون راه عقب کوه ناصات و نشیب فراز و غار و  
 معاک بسیار بوده توپخانه زود از آنجا گذشتن نتوانست تا آنکه بجنّت شاقه تادو  
 سه فرسنگ راه طی گشته بود جنگل بهم آخشد و شب هم بسر آمده روز روشن گردید  
 نگهبانان راه بغنیم خبر رسانیدند که توپخانه نواب سمت پلین میرود او مجبور استماع این خبر  
 تمامی افواج را بواپس گرفتن توپخانه تاکید کرده روانه ساخت و خود هم عقب در  
 تاخت نواب بهادر چهار پنج فرسنگ راه طی کرده متصل قریه گری کوثره که ایسانی پلین  
 چهار فرسنگ فاصل دارد رسیده بود خبر شنید که غنیم بر آتشخانه سرکار چون سمندر جان تبار  
 یورش کرده بلکه همه کارخانه عدو سوز بر گرفته فوراً برگردید با یلغار صف سپاه اعدا را کم  
 کرد توپخانه مبتلا به بدت توده قیام و زریده بودند از یک طرف شکسته پراکنده ساخت  
 تبوپخانه پیوست و راست از آنجا بلا توقف سواران را در قلب آتش میمینه میسوز  
 و هر اول و چند اول از جوانان بار و پیاده و اتواب قایم کرده شلک با زنان سمت

دارالریاست خرامید هر چند جوق جوق از لشکر غنیم سپان جهانده بشکست می  
مردان حصار بند سعی می کردند اما از شک های تجربه کاران روی مردانگی خود بار  
سیاه ساخته ایوس بر میگرددین اثنا هفت هشت ضرب توپ لچتر بر بند  
موتی تالاب قایم کرده راه سلامت و عافیت بر لشکریان نواب مسدود کرده از آنجا  
توپ اندازی می نمود و از صدمات گلوله اش اهل بهیر نواب نیز فرور بر گردید پس  
نواب بهادر چند جوانان دلیرو و ضرب توپ همراه خود گرفته به تردد میان  
و کوششهای نمایان بعدم فرصت بر کشیدن التواب و پیودن راه صواب  
چون قضای آلمان بر سر ایشان رسیده یک حمله ستانه اضراب غنیمت ضابط  
سرب و باروت و غیره همدست خود نموده قیام وزرید چون تمامی لشکر و توپخانه  
رسید برای تناول حاضری همونجا چندی توقف وزرید اگر چه اهل کار دانا  
و اعیان ولت کار آزمای عرض کردند امروز همین جا اعلام نصب کنانیده خمیه ها  
بر داشته سکونت وزرید صبحی باطمینان کلی دخلن السلطنت باید شد اما از آنجا که  
قلک و همیشه بر یک تیره نمی گردد و کار گذاران قضا و قدر ملامت بر یک ستور کار نه  
نمی شوند وقت زوال ولت خدا داد در رسیده بود الحق روز بد هرگز کنس نیک  
نخواهد دید و شب گوارا حدی بجانه نخواهد سپید و آنچه که قضا و ازل قسمت مقرر کرده  
قدر راجز تقدیرش بر وقت موعود چاره نباشد عرض دانا یان قبول اسی والا  
شان نیامده از آنجا است گفته اند بهیت چون زوال آید یکس بند و جنون آه خرد  
عقل نیک اندیش می سازد کمی در روز بد سرشته خرم و احتیاط از دست داده  
بعد فراغت از اکل و شرب حاضر است بر خاست و لشکر آراسته راهی گردید

افواج غنیم که بحساب مور و گس بودند گردش هجوم کرده کوشش می نمودند چون  
متصل کوه چمر کولی رسید از قضا گلوله از توپ غنیم که از دور می پرانید در قطارهای  
شتران بان بردار صدمه عظیم رسانید پس آن چقچش مردم بانها فروخته شده بر ابل  
بهیمنه گامه رستخیز گرم ساخت و از آنجمله بانی پریده بر صند و قهای سرب و باروت  
در افتاده آتش افروزی نمود و طوفان و خالشی که اوج گیر اگر دی بسیار می زلشکنان  
کوه قیام را معلق بر هوا برده سرگون بزرین انداخت چون قضا و قدر شیرازه  
جمعیت اعدا شکن را بدین بهانه از هم گسیختند قزاقان غنیم قابو یافته چونکه عروس  
بخانه داماد بنجراد حرات پر داز شده در خیزند اگر چه لشکریان نواب بهادر از شمشیر و  
تیر و تفنگ دست آزمائی میکردند اما هیچگونه روی بهروزی و فیروزی ندیده بر دست  
گردیدند و بان صابران بر هر کوهی که از دست اهل غنیم می رسید صبر کردند و لاله میا  
خویش خاص شهباز صاحب نبگاه قیامت پر آنجماعت بر پا ساخته داد مردانگی و  
شجاعت داده جام شهادت نوشید و میر علی رضا خان و علی زمان خان و دیگر اعیان  
اسیر شدند اکثر سپاهیان از سواد پیاده از آن معرکه گریختن تنگ موی دانسته  
حتی المقدور کوشش کرده سرهای خود را وقف تیغ و نیزه جلا داد ساختند و بسین خان  
و نیثی گدیری رفیق با توفیق که هم وضع نواب بهادر بود و صرف اعدا خود را نواب بهادر  
و انموده جرمهای شمر بهت ضربت شمشیر زیاد از طاقت شکنی مرومی نوشیده بر زمین  
زمین آسود نادان او را نواب حیدر دل تصویریده بشاد کامی برداشته نزد ترک  
راورسانیدند پس بهم حساب شالیسته و سامان بالیسته لشکر که بچندین محنتها  
فراهم شده بود تاراج و پایمال سم ستوران غنیم و کار خانجات درست و توپخانه مستعد

اعداد شکن جزو کل نخستیم در افتاد نواب بهادر بزبان حق بیان خود این مقوله ادا فرمود

## رباعی

گر کار تو نیک است بتدبیر تو نیست	و رتدبیر بد است بهم بقصیر تو نیست
تسلیم و رضا پیشه کن و شاد به ز می	جنز نیک و بد قضا به تقدیر تو نیست

بر کوه چرگولی سوار شده بر آسیا سنگ چون شیروم خوار ستاده نظر غضب آلود و بر دورد  
وحشی سیرتان اهل غنیم اطراف و جوانب گماشته نظاره ترک و تازی بآید بان بنشیند  
غازی خان بید در آن وقت حاضر حضور شده بود بجد و کد بسیار از آنجا برفت  
و بچهارده سوار چیست و چالاک از آن مملکه بیرون آورده بدار الامن پلن رسانید  
اما نواب بهادر بمبارقت صاحبزاده رستم نهاد که در آن حقیقش از آن جناب جدا  
شده بود و تاب جان و قرار دل از دست داده و مضجع قادری پیرزاده که ایسانی قلعه  
متصل بر ساحل جوی کاویری واقع است تشریف داشت و میر اسمعیل خان  
را که قلعه بود از رسیدن خود خیر دار ساخت قلعه را نیکو زبده و بست و قلعی قلعه  
کرده منتظر تشریف فرمائی نواب بود چون وقت عصر صاحبزاده و الا قدر طالع یاور  
بادوسته سوار بلباس قزاقان لشکر غنیمت و سلامت رسید نواب از دیدارش  
جان تازه یافته داخل قلعه گردید و در گنج زر و گوهر کشاده هر کس که از سوار و پیاده  
بسلامت جان از آن مملکه میرسید او را پر از دوشست زر بامیداد و نسی کریم  
و سلاح حاضر می گشت سوای خلعت پنج مشت زر باومی بپود آری رباعی

فریدون فرخ فرشته نبود	بمشک و بعبیر برشته نبود
زداد و دوش یافت آن نیکوئی	توداد و دوشش کن فریدون توئی



اما محمد علی کمندان چون احوال لشکر خود بدین منوال بدو صحبت و سلامت و نوع دیگر ذات و الا صفات و قوفی نداشت جان خود در باختن مقرر کرد و مضمون این

مطلع مخمس بزربان خود میراند مطلع مخمس

دم بپردی میزخم تا در تن من جان بود	جان چکار آید اگر در مردیم نقصان بود
روز زرم اندیشه کردن کار نامردان بود	ترک سر کردن بمیدان شیوه مردان بود

مشکل است این کار اما پیش مرد آسان بود

به دلاوری تمام مردان همراهی خود را با دیگر ملازمان حیدری جمع ساخته بر کوه مذکور سوار شده از پناه سنگها بی آب و طعام باوصف برداشتن سینه زخم تیغ دل از دست نداده تا شبانگاه نبرد آرا گردید و بسیاری مردان غنیمت از شکست های بنادیق بجاک عدم در انداخته برابر ساخته بودند و به کس از لشکریان نواب بهادر که سلامت بود بهر حیل خود را بجمعیت کمندان شیجع رسانیده کوشش مردانه می نمود ترکم بر جوانمردی و دلیریش خوش گردیده معرفت محمد یوسف کمندان ملازم خود قولنامه فرستاده وقت شب مع سلاح کمندان شیجع را با سپاه از کوه فرود آورانیده از طرف خود ضیافت او نمود اما صلاح همراهیانش گرفته کردشان چوکی با نشانید و کمندان ترکم بر حسب اشاره سردار خود بهر چند در بایق قبول کردن نوکری مربوطه با انواع لطایف التحیل ملتجی گشت و به پنخان نرم و گرم تحریک نمود کمندان شیجع باقبال این معنی نپرداخته اقرا دلفریبی او چنان کرد که اگر زمانه فرصت و بدبگیری به پیش رفته بعد الیتام زخم مع و ابستگان حانته شده حسب حوصله خود خدمت بجا آورده خواهد شد پس شب یگر از آنجا ربائی یافت

با یکدیگر ششصد کس سمت پشن راهی شد از قضا در اشنای راه دو هنر افنگچی مرهمه که  
از لشکرش بقا حصار دو فرسنگ بطور پیش منقلای معسکر ستم پایه بنا دلیق بسته نصر غت  
تمام بر بستر بار از شده بود مذمندان شجیع فرصت غنیمت یافته مع مردان بی سلاح در  
افتاده از سنگساری سربازی ایشان شکسته و سلاح آنها تمام برداشته شلک بازده  
نزد یک قلعه پشن رسید و بر سلامت ذات نواب بهادر واقف شده فایز حضور گردید  
نواب بهادر از رسیدن او که شیوه حلال نمیکش در یافته و تردد دشایانش از صدای  
شلک های بنا دلیق گوش کرده بود شکر حق بجا آورد و زندگی آن شجاعت منش را قیام  
دولت خود انکاشته اورا بسینه کشید و بجلال و العام شایسته سرفراز ساخت از  
کارخانه سمرکار بنا دلیق درست و طیار بر آورده با وسپرد و اطراف قلعه تبیر بهاینا  
ساخته اتوا بهای قایم کرده مستعدت است و بهر روز نگه داشت مردان جنگی و فراهی  
سامان زرم مقید و مامور بود غنیمت خفمند اسیران لشکر نواب را بصوبه سمرانده خست  
مکر میر علی رضا خان را که اول بقرار و مدار بسیار نوکری مدهور و قبول کرده بکومت  
گرم کنده مامور شده بعد آن بواسطه برادری بازنواب بهادر رجوع گشته از ناظم پونه  
بر گردیده بود و بروی خود طلبیده سخنان رنجش و کلمات نامعقول شنوائید مقید  
روانده پونا ساخت و بسین خان مذکور را بصدق تمام نواب حیدر دل تصویریده  
بخیمه علیحده داشته بدلا ساد تسلی خاطرش می پرداخت و در باب طلبیدن پستگان  
وصا خیزاده بلند اقبال تماس نامی نمود آن مردد انکه محض پاس نمک و اداری تصدیق  
خداوند نعمت خود که هزاران هزار بنی نوع اشر و نخل حمایت و حفاظتش پرورش  
می یافتند نشده صعبیت معرکه و گرم و سرد زمانه بر جان خود گوارا داشته بود

از سخنان دلدهی ترک در دل می خندید و هیچ جواب نمیداد چون در عرصه مفتی  
عشره بر سلامت ذات نواب فراهم ساختن افواج و اسباب احتیاج و آلات  
احزاب اضراب و استحکام قلعه قوف یافت دانست که خان اسیر کی از فدائیان  
نواب است پس بر نادانی خود نام گذشته متوجه تسخیر قلعه شد و مورچال و ضلالت  
کوچها و وایسده توپ اندازی آغاز نهاد و چنان صیت فیض بخشی و صدای داو  
و همش نواب بهادر در لشکر ترک شایع شد که اکثر مردان کاروان شجاع که به کساد  
منزلت و کسر شان اوقات خود در آن لشکر بسر میبردند مع اسپان و سلاح خود  
رسیده در مسلک ملازمان نواب مسلک گردیده مستعد گوشمال عدو شدند چونکه در  
عرصه قریبه دو هزاره هزار مردم بار و سوار فراهم شده بود و نواب بهادر تالیف  
قلوب ملازمان چنان نموده که هر یک بجان سپاری صدای رستمانه و دم انا و لا  
غیری می زد شب محمد علی شجاع موصوف را طلبیده و مود که غنیم شوخ و بکال شده  
جرات پند از است گوشمالیش بزمه همت خدا داد خود و از اده ایم چه محنت است  
آن شجاع کار از ما سر انجام این مهم بزدنه کار دانی خود گرفته جریده بدو بنزد افغانچی زد و از  
بیشور برآمده عبور کرده از پناه دیوارهای سوار پلینه گذشته بر سر اعدا که متسلل عکیده  
سته هزار پیاده پالیکار صیقل درگ و دو هزار پیاده مرا را و مع چهار ضرب توپ و هزار  
سوار جای را قایم ساخته بودند در تاخت از سنان و شمشیر بسیار خفتگان از بساط  
زندگی بر خیزانید و بیاران غنوده طالع بجا که عدم بخوابانید بقیه السیف را چنان  
سوار و پیاده اسیر کرده دست بر پشت چنبر نمود و آلات حرب و ضرب جماعه تقدیم  
بر سر ایشان بزمه مع اسپان و توپان روانه حضور ساخت و خود همونجا تا دو ساعته

سکونت ورزیده بختی مجتباب برگردید در گاه او مرا را و زرد و زار برگشتند نواب بهاد  
ازین فتح قرین مسرت شده شادایانه طرب نواخته و توپهای خوشی سرگرد سپس  
از ان غنیمت زور آور بلا و سواس شمالی کوه کری کله بر نه رجوی بتیری وسیع و مستحکم که  
بمورچه خاص نامزد بود بنا کرده اتواپ و رانداز در آنجا قایم کرده بگول اندازی منجنیق  
اکثر مردمان قلعه را تصدیع میداد کنند ان شجیع بمشاهده جرات بآدبی و مردم  
آزاری غنیمت غضبناک شده کرات و مرات بحضرت نواب عرض کرد اگر اجازت شود  
بر مورچه خاص ترک نهنگامه رحمانه برپا ساخته اهل مورچه را نهزیت میدهم و صدقه  
عظیم بریزش تیر و تفنگ بحال سپاه غنیمت لایم میرسانم نواب بهادر ازین معنی اندیشنا  
شده نظر بر افواج کثیر غنیمت کرده اگر چه او را ازین عزم باز داشت اما او بجز و کد بسیار  
بحکم آنکه دل شجاعت پیشگان تا اندام بنیان هستی اعدا چون سیما ببقرار می ماند  
خصت گرفته با سه هزار جوان بار و نهار پیاده کرایه کلی وقت شب کوچیده فقط با سمان  
جنگی از راسته هوسلی راهی شده بفاصله دو فرسنگ عبور رجوی کرده به پناه بیابان  
از بالای مواضعات کرکاول و ارگردا سمت کوچه چهای هر طرف آمده راست از عقب  
به تمهید تبدیل اهل مورچه تنگ پارسید و مردمان غنیمت یعنی نگهبانان آنجا از شهرت  
تبدیل منقلب خوش گردیده منتظر بودند چونکه کنند ان شجیع بخت یاور و طالع را مددگار  
یافت و از راه عد و فیر بی نخواهش قلبی خود پیوست بلا اندیشه اندرون بتیری  
داخل شده همت جهانگیری صرف کرده فرمان داد تا همراهیان او یورش کرده  
حقهای آتش عد و سوزی بر سر نخوت ایشان شکسته دمار خیرگی از روزگار آنها  
بر آورد و سرهای محافظان مورچه و کمین در ان صلابت کوچ به تیغ بیدریغ

بریده توده توده جمع ساختند و توپهای کلان را زیر زمین پنهان کرده خراب  
جلوی یعنی خور و کسبک و شایسته بود کشیده بجزیره روانه داشته فارغ گشتند اگر غنیم  
باطلاع این معنی در تاخت و باز بقایم کردن مورچه و دفعه پناه منصوبه گوش  
نمایان و حملهای شایان نمود اما کاری نمکشوده دست بر سر از اینجا مایوس برگردید  
کمند ان شجاع بر دشمنان نظریافته پیش از طلوع آفتاب صلابت کوهچه و مورچه  
شکسته بجاک برابر ساخت و اسباب و غیره را آتش زده سرخورد و بمشهور بریده  
خطاب فرزندی یافت از زبان علی وادنی صدای آفرین تحسین شنید  
چون ترکم خرابی حال بی جزائی لشکریان خود بر بنوجه دید از فکر موچاران آتش  
بتاخت و تاراج تعلقات اطراف هست گماشته نپذارهای افواج منتشر  
ساخت و خود با تمامی لشکر بمیدان چتر راه صوبه سر اقامت داشت و نزدیک  
عید بنود بود باراده اشنان یعنی غسل در جای سنگم هر دو که نزدیک لعل باغ است  
غنیم مع دیگر سرداران سوار شده از راه طرف مشرق کوهچه کری کشته را بی گشت  
نواب بهادر ازین معنی خبردار گشته مع لشکر خود بیرون قلعه شتافته برمانا مندف  
قیام و زید و صاحبزاده عالیقدر ابا تمامی سوار در پناه دیربای کرکول که انظر  
جوست در کمین داشت و کمندان شجاع را مع غازی خان دلیر و جانباز چهار هزار  
تفنگچی و چهار صد قزاق و چهار ضرب توپ برای عبرت نمائی بطور پیش منفلت  
جنوب رویه کوهچه مذکور روانه ساخت چون سوار سی غنیم فایز جوگردیده در آب  
بازی و شناوری مشغول گشت و لشکر چند اولیش که عقب خرامان خرامان می آمدند  
کمند ان شجاع در نهری خشک تفنگچیان را مع توپها نشانده بجان لیر اشاره ساخت

آورد جان باز بدو و صد مرد کار ساز بر آنجا تاخته و بانه بازی و حیل انگیزی نادانان  
را تعلیم شیر می نموده کشان کشان بر روی آتش بازان کار گذار آورد و سواران خود را  
منتشر کرده پس کمین از آن پناه گرفت بغتتا کمندان شیجع انگیز کرده بشکلهای توپ و  
بندوق صفوت اعدا را شکسته بسیار مارا بمطوّه عدم فرستاد و در آن زد و خورد  
دو هفته سردار آن طرف مقتول شدند فیل نشان و فیل نقاره سقط گردید چون جمعیت  
اعدا منتشر گشت غازی خان و صاحبزاده و الاقدار فرصت و وقت غنیمت یافت  
اسپان جهانده بکسان منظم درآوختند و تمامه و دست شجاعت از قتل غارت  
بر نمکشیدند و تا نیم فرسنگ پیی مقهوران تاخته چهار پنج هزار اسپ و دو هزار مرد مست  
آورد و بار دیگر با غنائم بسیار مراجعت نمود و ترک ازین خبر زد و زار شده جمیع القی  
با پا چپای ترو لب خشک برگزیده سواد موتی تالاب را مضرب خیام خود نمود و نواب  
بهادر برین فتح نمایان آثار ایشانشت ظاهرا ساخته سجده شکر بیدرگاه و اهب  
متعالی دکرده شادمانه طرب نواخته داخل تله گردید حاصل کلام هر روز بازار زد و  
خورد و گوشت و کافه مردان شیجع گرم بود اما اکثر اوقات لشکریان غنیمت یاب  
می شدند پس غنیمت از جنگ غازیان دست برداشته بتاخت و تاراج بلاد پایا لکها  
یعنی جنوبی پیش که در قبضه تصرف نواب بهادر بود و عمارت از کومیتور و پالکها  
و دبار پور و دمنه کل است بسبب که او شنیده بود که سامان رسد غلات و غیره از آن طرف  
بیدر قوه ایاماره مایله به لشکر نواب میرسد و ملازمان نیز از سوار و پیاده در آنجا  
فرار هم شد و جوق جوق داخل لشکر میشوند همت گماشته در تاخت و طوفان بلاد  
در آن سرزمین برانگیخته تمامی آن نواح را چنان خراب ویران ساخت که هر

که هر پنج گاه و سبزه تر از زمین بر کند دیده شد و شاخ و برگ اشجار آن صحرا دست کفایت  
کشاده بدرگاه خالق جان بخش امان میخواستند باین فتلعداران آن سمت  
هر هر قلع را قایم کرده باستقلال تمام میگوشتند چون ترک به پایان گماط  
شتافت نواب خود بدولت عزم خرم بآن سمت داشته مستعد گردید بلکه اعلام خیم  
خاص در میدان کوهچه مذکور نصب کنایند در آن حین کمندان شجاع عرض کرد که  
تشریف فرمای حضرت از دارالرایست بالفعل مناسب نیست مبادا گفته اینجا  
بر خیزد زیرا که معاندان دولت اقبال از حد حساب تجاوز کرده و دولتخواهان جان سپار  
بس کیاب اند اندیشه دور و دراز باید فرمودند و سی حساب وقت و مقدور خود تردد  
کرده در خدمت و جان سپاری سر موقوفه نخواهند نمود و صاحبزاده بلند اقبال را با  
تمامی سوار و قزاقان صنلع بار محمل باید داشت نواب بهادر باقبال این معنی خسته  
باشش بفت هزار سوار که همین قدر فراهم شده بودند صاحبزاده را سمت بار محمل  
روان ساخت و کمندان شجاع بچهار هزار مردم بار و دوازده هزار پیاده که تا تکلی شش  
ضرب توپ عقب لشکر صاحبزاده نهضت کرده برگماط رای کوه هر دو لشکر در  
پیوستند و صاحبزاده با جمیع سوار در میدان کاویری پٹن اقامت فرمود و کمندان  
شجاع با فوج خود بکشتن گری سکونت داشت در آن اشنا خبر رسید که چهار پنج هزار  
سوار غنیمت کشتن با اسباب بسیار و دواب بنشینا که در ملک بالا گماط و پامین گماط  
و از لشکر نواب غنیمت یافته بودند مع ساهو کاران لشکر شیخ فوریسزایه زر و گوهر از  
گماط پتور آمده از راه ترپاتور و و انباز می گذشت کتل کرنات عبور کرده عازم  
پون اند بمحضر استماع این خبر کمندان شجاعت اثر پانصد جوان بار و سته صد چینی کار



و نیز ارپاده از راه کنکندی پال که پالیکار آنجا از نواب بهادر رجوع بود شبانه بآمده  
گماط بتل پلی عبور کرده برستمه گریخت دامن کوهی که سر راه غنیم بود گرفته تا گنیمت  
و بالای گماط مذکور که داخل سرحد ارکاٹ است و تاظمش در آنوقت بسیار شش  
نواب بهادر بود و نیز کدیران دروازه گماط هیچ امر مانع و قش نشدند چپ کاران افرستاد  
تا آنها دروازه گماط را که بهیچ و باره آراسته بود گرفته آسوده بود و قضا را روز دیگر قزاقان غنیم  
با و فورسا مان و گله گاوان و طویله طویل اسپان بلا اندیشه چونکه شکار از خود  
بمطبخ برسد میرسید مکندان با خبر از رسیدن آنها خبردار شده به کمین دران گماط  
هم آگهی بخشیده بجای خود مستعد و سرگرم کار گردید تا هر اولی آنجا متصل دروازه گماط  
و چند اولی برابر کوبیکه خود آنجا قیام داشت رسید چون شیر غزان بر عقب شان تمام  
بلا وقت شلک از دو مجید آواز شلک کمین دران گماط از پیش حمله کرده پلنبو باخته  
دو یزد و به بنان شمشیر در پیوسته سینه دشمنان را چون نیجره مشبک حستند  
و عقبی دکان پشت و پهلوی اعدا را از تیر و تفنگ نیزه شکستند چون سران سپاه  
را سلامت تنگ تر از چشم فیل میدید بشتند و لی تمام تاب ضرب مردان جنگ آزما  
نیاورده فقط از جان خود در غار و مغاک در خیزند مکندان شجاع بهر دو جماعت خود را  
جمع ساخته جمیع اسباب کسان منظم و سپان و گاوان مع خرطیه های طلا و نقره  
بسته بسته بر سر اسیران بردند از گماط بتل پلی بیدرتقه پیا دگان کرنا نکی روانه کش گری  
نموده خود بهو بخا بر آگهی که از زیر گماط بود قیام و زید چند سوار غنیم که عقب همه با  
بودند و وارد شدند و اندک جماعتش دیده گردش گرفتن و از دور قزاقی میکردند بعد و وسای  
مکندان شجاع است برخاسته از پناه خار بند بر سر ایشان رسیده چنان شلک با

نزد که در فتنه دوازده صد سوار مع سپ نال بود دشمن و دیگران اسپان جهانده و بگریز  
 نهادند شجیع دانا از آنجا مظفر منصور عبور گماط کرده به کشنگیری رسید چون ترک را با خیر  
 تارا جمعی جمعیت خود شنید تصویرید که گماط کرپات متعلقه ناظم ارکا ط است در آنجا  
 گذر افواج خصم با چگونگی شد شاید که هر دو ولتمند یعنی نواب محمد علی خان نواب بهادر  
 در ساخته باشند خدا نخواسته اگر این هر دو سردار با اتفاق یکدیگر بمقابله مایزد از ندو  
 کتل های اه بر لشکر ماسد و دسازند ناموس دولت پیشوای تاراج و جانهارا یکجان و تلف  
 خواهند شد پس از آن سمت یلغار کرده عبور گماط پتور نموده به سواد قصبه اوتان گرا  
 فرود آمده بود مکند آن شجیع صاحبزاده والا قدر از رسیدن مرهه خیمه در ساخته غریب  
 رفتن دار الریا است نمود چون آن طالع یاور و قوی بازو بر یلغار غنیمت یافت جمیع اسباب  
 لشکر یعنی خیم و اعلام و بهیر و بنجگاه و غیره روانه پٹن کرده خود را جمعیت شتر چهار هزار سوار بطرف لشکر  
 ترک غنیمت رسانید قضا را آن روز کمی آوران لشکرش سمت بلده و هر مپوری آمده شوق یافت در آن  
 سرزمین برانگیختند و چون دیهات را غارت ساخته بفرای کاه و بهیمای مورو و دند صاحبزاده بآنها پیوسته برابر آنها  
 بفرای کاه و بهیمه پرداخته منتظروقت بود که ایشان ایشنار را بر اسپان و شتران و فیلان بار کرده بلا تیر  
 خولش و بجای راه لشکر خود گرفتند صاحبزاده که همین فرصت یافت سپاه خود را اشاره فرمود تا آنها بیک  
 جنبش برآی که بر اسپان خود برداشته بودند یکبار بر زمین انداخته بلا اندیشه و توقف بازوی مردانگی گشاده  
 آنجماء را باندک سی چنان برهم و در هم نمودند که از صدای بزن و کوب مردان کاری هول و هراس در  
 دل لشکریان غنیمت افتاده جز بجان سلامت بردن چاره دیگر ندیدند پس صاحبزاده مظفر چهار هزار اسپ و  
 اسب و در پنجاه شخص شتر نو پنجان خاص غنیمت و پانزده نیت نیل و دیگر آلات حربی غنیمت یافته راه پٹن  
 گرفت ترک ازین محله هول زده با لشکر خود کوچید و بر کاپیری پٹن فرود آمد و چون شب مکند آن شجیع

از فرودگاه غنیم آگاه گشته جمعیت خود مستعد شدند و در اذیت و خوار کردن و شکستن سپید شب  
بسر آمد و مرغها با یک بیداری و شبیاری غفلت پرستان زد و برگزیده زد و بدامن کوه گلگنده پناه گرفت  
اتفاق ترک آن روز هم همونجا مقام کرده از رسیدن آن شهر میدان شجاعت بجز بود آن شجیع از صبح تا  
شبانگاه بپناه بگل بسر برده شب چونکه برفع غفلت و خفته بختی بر اطراف همان فروخت تیارش در  
لشکر جو را غنیمت شجون زده همه سباب حربی مع تو پناه بمردام دی گرفت و چند سیران افراط و تفریط  
چرخ کولی را که در آن لشکر مقید بودند از قید بر آورده بهیر و بنگاه اعدا را یک قلم زیر و زیر کرد و خیام و اعلام  
را آتش زده بانه صدر اسلحه شوش زنجیر فل و باز ده شتر بر خزان پیش از طلوع آفتاب معاودت نموده  
از دهن کوهستان داخل رای کوته گردید و بلا توقف از آنجا شکیله زده بانی کل رسیده بود که ترک بر حرات  
فدایان نواب بهادر و قوت یافته هر اول لشکر خود را پی نشان پیش راند خود هم عقبش کوچه راهی گردید  
چونکه شجیع مذکور بخوانان میلی سپید افواج غنیمت بقت کرده از اطراف راه سلامت بر آنجماعت مسدود  
ساخته گردش گرفت تا شجیع مسطور هم روز در پناه قلعه ویران سکونت در زیده وقت شب در فرودگاه  
خود جای آتش افروزانیده و بر در دیوار قلعه بارچه های کهنه و مدرنس و تحمل پوشانیده بالشکر خود از آنجا  
عقب برگردید و به نزد دشایان از راه تنگ تار خنجر کشید و فراز داخل بلا توقف اعدا صحرانوردی  
بر پشت طلایه داران دشمن وارد گشت چون ایشان از مشاهده روشنائی آتش و سپیدی ورود دیوار و  
گمان برده بودند که حیدریان همونجا اقامت دارند بجای خود بی اندیشه سپان گذاشته بجهت کشتی و طعام نری  
اشتغال داشتند که ناگاه شجیع عدد و فیر بر سر آنها رسیده از اطراف شلاک سرنگ بر کرد و چون انواب را از  
گولهای انگوری پر کرده پراپس طلایه داران که انبوه کشیده بودند متشنه شدند از آنجا بجهت شش هزار سوار مسلح  
سعی مروان بجای آوردند و یقین داشتند که از میان ریزش توپ و بند و قاصدیراجان سلامت بردن  
محال است لهذا بدلاوری تمام سپان جهانده و صفت مردان حیدر که در خزیده داد مردانگی در داند و تا پنج

ششصد تنفکجه شجیع را مجروح و مقتول ساخته مردند آری مردان گاهای لباس مردی نمی پوشند القصه شجیع جوان بخت فتح نصیب مع ارباب مسلح کسان مقتول و رفقای مجروح خود از پناه جنگل ماکوری درگاه سلامت طی کرده پلین رسید و دیگر طایفه داران غنیمت سبب تارکی آتش بتائید جمعیت منظم بر دختن توانستند و راه گریز لطرف لشکر خود سر کرده مفصل خبر غارت فوج طایفه گوش گذار ترک ما ساختند و که از دستبرد غارتیان بچهارا و فیربی ایشان تنگ آمده بود و فکر دور دراز افتاده از آنجا کوچیده از راه مندر البست مبلکوطه رفته مقام کرد تا نواب بهاد را بصوابید اعیان و انا خصوصاً مصالح و فلاح حال خلق الله مد نظر داشته ایاچی رام نامی شخصی را وکیل مقرر کرده برای دستی معامله آتش که قول دانایان است

راست از اجز و داو کج نهادن چاره نیست

با لکمان لازم همین باشد اطاعت خیر را

نزد ترک روانه کرده بود و طریق خود پسندی پیچیده بر صلح ضامن نشاند وکیل را نزد خود داشته سخنان عبرت نهای خود با او میکرد و هر دم بهادری میزد وکیل نواب بهادر صل از روداد آنجا معروض جنایاتش بعد چنگ غنیمت از جنگل برداشته بجمع و جوه از جنگ غارتیان عاجز شده بتاخت بلاد مکر که خوب آباد بود همت گذاشته پیش خان لطرف مذکور روانه کرد وکیل از نیغ نواب را آگاه ساخته درین ولایت آن نواح عرض ترغیب نمود نواب بعد اطلاع از نیغ مناسل گشته کمندان شجیع را یاد فرمود و از غم غنیمت آگاه ساخته در بند ولایت و دفع شورش آن طرف مشغول نمود آنم و شجیع سرانجام این مهم هم بر ذمه همت عدوال خود گرفتند برخاست تا نواب بهاد را و ارباب شش هزار تنفکجه کار آرا و ده ضرب نوب و و هزار سوار اصل خام بگو شمال دشمن حضرت فرمود شجیع رستم نهاد چون از حضور مرض گردید از راه پریا پلین بر گھاٹ کوٹاک که سد پوز نام دارد رسید و کوٹاک واکه در آن فرصت علم بغاوت برافراشته و خیره شده سرای طحانه داران نواب را که در قلعه محکوم بودند بریده در ولایت ملک باز تصرف خود در آورده بود و سد راه گشته از آن طرف نگذاشت کمندان شجیع جنگ از آن صحرائیان قابو بجهت مقتضای وقت مصلحت و مناسب ندیده از آن طرف برگردید

و جنگل کو ترک را بر دست چپ داده روان شد اما بکران اسبانی عبور کرده و جنگل دشوارتر دانسته چهار هزار مرد و  
جری از تفنگچیان و دو صد سوار جانباز نزد خود داشته بقایا لشکر و توپخانه و سوار و تمامی بهیر و خیام را بنده  
خان کردند و همان خان که کوکریا را در کرده وقت شب روانه حضور نمود و مع سپاه جمیده بی توپ  
به چهار هزار تفنگچی میدان گرفته بر فراز زمینه اقامت ورزیده بود چون روز روشن شد غنیمت از رسیدن آن  
شیر بیشه شجاعت در عرض مردم و آزادی و فرستادن توپخانه سمت پهن آگاه گشته جوق جوق آبان طرف روانه  
ساخته خود هم سوار شده بر سر غشای گشت پس بزرگداران کردند شجیح که بر کوه سحایستاده قاصدان  
بصارت را بهر جانب برگماشته بود و بر سر دار خود گفت که گروه گروه سوار بر راسته که شب توپخانه را از ای گشت  
میرود و بجز دستهای این خبر شجیح کاروان حکم داد تا سپاهیان شلکهای آسمانی پراپندند و درش اینکه لشکر اعدا  
متوجه مقابل خود شود و توپخانه محفوظ فایز حضور گردد و سواران غنیمت از صدای شلکها برگشته بر این جماعت  
دناختن چون شجیح بدانای و تجربه کاری افواج غنیمت را بجانب خود کشید راست از آنجا برگزیده قدم قدم راه  
جنگل میبرد تا گرفت و آن وقت آن طرف ترک خود بدولت مع تمامی سوار در رسید و گردش محاصره کرده قریلی  
مینمود و شجیح مذکور رفقای خود را جای بقواعد درست نشانیده بود و که بیک ناگاه پنجاه تن هزار سوار  
اسبان تاخته بشمشیر و نیزه صف بصف و دست بدست بر آیمختند شجیح و امان شجاعت کیشان خود را که بنا بر  
پیر کرده مستعد و خاموش بودند یکبار بر خیزانیده جارا قایم کرده حکم شلک داد تا غازیان چابک دست  
چنان شلکها نخیند که از صدای شلکشان فلک کردند و از صدای شلک زمین لرزید تا دو ساعت بهنگامه رستیخیز  
برپا ساختند شلک زنان پیش رو دیدند و از بس نزد و نمایان نخمینده هزار جانباز غنیمت را بر خاک عدم  
غلطانیدند زیرا که آنها آنقدر هجوم کرده بودند که آنها از آن محرکه برگشتن نتوانستند تا کام چانهای خود را بکنند  
و چو مع پنجاه سردار و جمعی را کاروان غنیمت گشته گشتند فیالان اعلام و عمارت و شتران نقاره از ریشش تیرا

و تفنگ عبور و مسقط شد

در آن چپقلش گاه جنگ آوران  
سلامت به نرسنگما تاخته  
ره زندگی سر بسر گشته کم به  
اجل همچو سایه بر کس فتاد  
چنان دست بردست و جان  
یکه از بکیر و بکش نعره زن  
برای برادر برادر گریست  
بفرزند جان پدر سوگوار

شده فتنه بیدار خفته امان  
قضا در میان کار خود ساخته  
سوار از ستور آمد پذیرم  
بقا پیش آهنگ فنا پس قتاد  
اجل یی بدندان حسرت برید  
یکه ز آه و ناله کشا ده دهن  
بخونز تری پور مادر گریست  
پسر براب و عم بسازار زار

القصه چون خون از آن میدان روان و شکست فاحش بجال لشکریان غنیم و دلا  
چنان گریختند که میدان کفایت نکرد و غازیان منظر پایی نهایت بمیدان مردی  
فشرده قایم و سرخر و گشتند غنیم میشا بدو حال لشکریان خود و قوت جان بازی و  
مردانگی غازیان بهم برآمد و فعل در آتش گشته تو پناه طلبید و بمقابله جلادت کیشان  
قایم کرده تبو پ اندازی تا کید کرد چون گول اندازان از دوش است اندازی کردند  
و صدمات گوایل بجال اکثر غازیان شجیع تصدیع رسانیده دست و پای همت عمو  
شکنه آنها را رایگان شکست چنانچه صد و پنجاه مرد کار از مافت جانهای خود را ختنند  
اگر چه نزد یک بود که شیراز جمعیت از هم گسیخته شود و کتاب رسوائی از زیر گلیم بر آید  
اما شجیع و الافطرت بروت غیرت مردی را تاب جسارت نیامد صفتان را قایم الی  
تسکین و دلا سا کرده فرمان داد تا زخمیان جان بلب و نعتشان لشکر غنیم که جوق جوق  
در افتاده بودند کشیده گرد جمعیت خود حصار بستند و خود را با اعتقاد درست و صفائی



تیمم کرده و رو بقبله آواز بلند اذان گفت و پیرامون جمعیت خود از چوب دست دایره  
 حفاظت کشیده همه غوغا برین نشانید پس کرامت آن شجاع در آن عرصه نظم و سیر  
 که بعد گفتن اذان غنیم هزار را گلوله گلوله توپ پرانید همه از بالای سر مار پرتیا بحال حدی پیچ حضرت نرسید  
 آری بلایت اگر تیغ عالم بجنب زجا میبرد و کی تا نخواهد خدا به غرض تا شام غنیم چند صد و بیست و سه  
 و باروت خالی کرده هیچ نایده ندید و بر فیلیل است قدرت نیافت شب توپ کشیده و بفرودگاه خود که  
 از آنجا با فاصله و فرسنگ بود شتافت کمندان شجاع که هر روز بمقابله غنیم سرخروی حاصل کرده و غازیان  
 بی آب طعام میدان را قایم کرده بود شب تا بویافته بلای اندیشه ولی دغدغه مجروحان فوج خود را کربایی  
 مثنی بعد مدت توپ کم کرده بودند و در روز نگاه گذاشت و گفت شما خاطر جمع باشید من از قلعه بیستاره که بر  
 راسته صوبه بنگر است دوی مار و نه ساخته می طلبم پس صاف با راسته راه میسر گرفت و طلا به داران غنیم که  
 نگهبان آنظر فوج انداگر خبر داشته اسپ سواره چپ راست اینستاده می نگریستند اما مانع راه شکیب  
 زدگان نشدند و به غنیم هم از این معنی خبر نکرده اغماض صریح نمودند بلکه زبان تحسین برایشان  
 کشاده ثناهای گفتند چون روز روشن شد غنیم بیوقوف در بهو بخا توپ قایم کرده  
 گلوله اندازی بعلل آورد و قیتکه آفتاب بلند و پرده تاریکی نامرئی از پیش چشم ایشان  
 برداشته شد میدان را از وجود غازیان خالی دیده و دیدند و از و ماندگان هم جان  
 احوال در یافتند آنها بکفایت شب اطلاع دادند پس غنیم سمت تار شتافت کمندان شجاع  
 به فراحت سلامت داخل قلعه میسوگردیده آسود و همین شب صاحبزاده و الا قدر  
 با پنج شش هزار سوار و دو تسمه هزار پیاده جزا تراخته لشکر رسد و غنیم را که هفت هزار  
 سوار و ده هزار پیاده و فور سامان رسد و آذوقه و خزان بسیار بهرستی فیلیل و صد شتر و  
 پنجاه آستر بار کرده بودند سوداگران پراقمش و امتعه و ساهاو کاران صاحب بر مایه و



و باز رو گوهر دیگر صنایع سرب و باروت و غیره از پونا آمد متصل جن رای پٹن بی و سول  
 فرود آمد بوزند و از شیخون زندگان صلاخیز شدند یک تلم تاخت و تاراج نمود و چه قتل  
 و غارت آن جماعت دست سعی کشاده احدی را از آن معرکه سلامت نگذاشت و  
 ذره ذره اسباب غنائیم برداشته بدارالریاست پٹن یعنی بحضور پیر جلیل القدر  
 روانه داشته خود سمت نگر را ہی شد غنیمت تمام این معنی دست عجز بر زمین نامرادی  
 گذاشت و سر عجیب تفکر و برده دانست که عاقبت کار چون کند و بچه حیلہ غازیان  
 مظفر از زیر ساز و قضا را در نیالت جوڑی هر کاره از پونه خبر رسانید که ناراین را و را  
 را که با عمویش قتل کنانید و خود مسند آرا شده بند و بست می نماید مجر و موضوع خبر  
 وحشت اش در گرداب اندوده و اضطراب غرق گردیده صلاح حال و مال خود و صلح دید  
 بوساطت وکیل نواب راه مصالحت پیموده درخواست خراج لشکر خود که کرد و طر با صرف کرده  
 بود نمود وکیل و انا بربانی نواب بهادر در ابلاغ پیام ساخت آنچه که حال آن دولت بود بمیدان  
 چکر کولی حتی لباس خاصه هم بشکر یان پیشوا از زانی داشته فارغ گشت و همه ملکچاگاه  
 عسکر پونه گردید وقت مدد و دستگیریست و فایده صلح زمان حال موقوف بر آئینده  
 و ترقی آیند دولت دانید اکنون بهر طور کرم کرده مراجعت نماید عروج این دولت را ترقی  
 جاه و شمت خود دانی در غرض چنین سخنان نادان نواز پیش آمده بگذاشت دو کار و سپه  
 و بختی بهر آن چکر کولی رضامنند ساخته بجای خود آسود و ترک مقبضای وقت که ضرر داشت  
 خود را بهین سلامتی جان نشان فتح و نصرت دانسته طمانه نامی خود را از قلعات متعلقه پٹن  
 برداشت و اسیران را با خلعت و انعام نروا گذاشته با بوجی سیند بهیہ ابایالت جمو به سیرا  
 مقرر ساخته راه پونه سر کرد و مصلحتاً بشکر را که پیوست قزاقان تا جوی تنگ بهدره

عقب گرفته پناه کوه و جنگل اکثر لشکریان غنیم را اسیر و صل کرده با فتوحات بسیار برگردیدند  
میر علی ضیاخان بعد در یافتن افرادان ریج و انواع عقوبت با بوساطت نانا پرنیس مخلصی  
یافته فایز حضور گشت از سر نو گرم کننده و دزد کل جاگه یافته فراغت حاصل ساخت و

ذکر تسلط راگموباعموی ناراین راؤ و بیان فوج کشیش بر ملک بالاگماط  
و بلوای امر ابر او و آخر ناکام گزینش تسخیر کردن نواب درین فرصت  
تعلقات بادامی و جالی مهمل و نو لکنده و غیره مع دیگر کیفیات که در سن  
یک هزار و یک صد و هشتاد و سه هجری واقع شد تفصیلاً آنکه

چون ناراین راؤ باغوائی عمولیش از می خولیش محمد یوسف کمندان کشته شد راگموبه از  
عمر ریاست بالاجی راؤ در قید بود در انو لا مسند آرا شده بضبط و ربط خود پر دست  
بعضی امر و اعیان دولت مرهطه را با خود متفق ساخته با فوج شایسته نهضت کرد  
ناظم از آنجا با لشکر خود و اسباب جنگی سبقت کرده مقابله گرفت اما از آنجا که اهل لشکر  
مغول سایه پرور و خود پسند او باش نش بودند بکثرت افواج مرهطه تاب محرکه آرائی  
نیاوردند چه در یک جنگ مغلوب گشته راه فرار گرفتند و خداوند نعمت خود را بدست  
غنیم سپردند ناظم موصوف چون بدید که لشکریان خود تن به حرکت داده راه خانه ما گرفتند و  
همه سامان جنگی و توپخانه غنیمت از رانی داشتند اندر انداز شد و رگن الدوله هم از تدبیر دشمن  
شکسته در ماند و موسی مؤخر رسید و دو هزار مردم بارد و ضرب توپ فیل سواری حاصل  
کرد گرفته جنگ کنان خداوند نعمت خود را بقلعه شهر بید و اوزگ آباد و صوبه براو غیره  
توپیسانید و گرفت از آنجا برگردید و بغیرم تسخیر بلاد بالاگماط کرد و بضبط نواب بهادر بود

در تاخت درین فرصت پرنیس کار پر از پونه که به بهانه بیماری در دارالمقر خود سکونت داشت فکری معقول بکار برده خفیه بناظم حیدر آباد نوشت که را که دیوانه شده پس برادر خود را که وارث دولت این ملک بود به سبب حرص ملک مال دنیا قتل کرده خود مسلط شده است باید که ما و شما اتفاق کرده او را از میان برداریم و همین مضمون صدر خطی به نواب بهادر هم ترقیم و ترسیل داشتند بود نواب بالشکر نوآراسته خود مستعد گشته منتظر وقت و جویای فرصت نشست درین اثنا کار پر از پونه بجهت امرائی دلت فرشته نیز که در اصطلاح قوم ایشان تپکا نامند بنا بر مصلحت بهارهی را که گزیده بودند نوشت که شما این یقین میدانند که او بدکار و ستم خون پس بر همین حال خود کشیده و زار بنامی و رسوائی در گردن اوقات انداخته خیره شده است لازم بر خویش آنست که همه متفق شده از و انتقام بگیرند و زن نارین را و مقتول را که حامد است خداوند نعمت و ارث ملک لشکر مرهبط انگاشته از مطاعش انحراف نوزیده عاقبت اندیش باشند پس طاهرست کسی که در حق فرزند خود چنین سلوک کرده باشد به شما چه تمتع دنیا داری از و برسد امرای لشکر چون برین مضمون آگاه گشتند یقین تصور یزدند که از واحدی روی بهی نخواهد دید پس هر روز یک یک امیر با جمعیت خود بی اطلاعش برخاسته خود را به پونه رسانید سوای این جوق جوق مردان کاری به بهانه طلایه و پیش منقله بیرون لشکر شتافتند فایزال مقر خود شدند و چون از لواح بیدار رسیدن برای درگ که از راه کوپل و بهادر بنده و کنگلیری تاخت بود لشکر را که منوشر شده خبر جمعیت قزاقان که به شمارستی هزار کس فراهم ساخته بودند در لشکرش نماند غنیم چون دید که فتور عظیم در لشکر خود راه یافته و سر رشته انتظام امور ریاست از دست رفت و ناظم حیدر آباد هم بر حسب شارت کار پر از پونه کور نفر ابهی لشکر و سامان جنگ یلغار کرده

میرسد و امرای پونه هم که از لشکر خود جدا شده رفته بودند با یکدیگر اتفاق کرده بغیر تمهیدیه چون  
 شاهین به دراج عقب نموده اند راه صحت و سلامت مسدود و عرصه وقت قتل و غارت  
 کشاده ترست مشوش خاطر شده از نواب بهادر راه مصالحت پیوود و وکیل را و اندر  
 التماس کو مکث نرچو تهر نمود نواب نظر مقتضای وقت و بر همدگی کار و بارش نموده التماس  
 او را بدرجه اجابت مقرون ساخت بهانه تاراجی ملک غارت سامان ثروت پیش آورد  
 جواب صاف نوشت که ما را بچنین امور معاف دارید او مصلحتا با تبحی گردید که صوبه را و رست  
 بلکه تمامی ملک این طرف جوی کشنا آبادامی و جالی بل و غیره بکاشتگان و دامی سپاهیم بهر طوره  
 ده لک و پیم عاید باید ساخت چون نواب بر این معنی گوش رضا نهادن با جی را و بر ادبیتی  
 خود را با سده سوار برای بر دشتن نهانه از قلعه صوبه سر و اندر تار و اندر کور بصوبه فرج  
 رسیده تاکید نامه بهر الگو با جی سیند بهی قلع از فرستاد او اتواپ قلعه تیار ساخته جواب  
 داد که الگو قاتل سپهر گشته بخت را چه یار که بکاشتگان رئیس پونه که عبارت از اولاد بالاجی او  
 انا با شد حکم را کنی اگر عاقبت مطلوب است و داری بجا باید رفت الا یک یک متمرکز نمک حرام  
 از گلوله توپ پراکنده خواهد شد و مذکور از جواب مردانه اش بیجا گشته راه سرزنگ پشن  
 طی کرد و سعادت اندوز مجرای نواب بهادر شده عرض بند و بست آن صوبه و غیره  
 نموده صاحب زاده ظفر مندر با جمعیت گران همراه خود بر دهم دران اشنا که خطوط کا  
 مذکور نواب موصول گردید بدین مضمون که هرگز بر سخنان فریب قاتل سپهر یعنی الگو از جا  
 نباید رفت انشاء الله تعالی بعد تمهیدیه سنرای قاتل بد کردار بند و بست کارخانه دولت آن  
 نواب حیدر دل ز رئیس پونه و کار پردازان اینجا بواقعی صورت خواهد بست بلکه الحال تنبلی  
 و خیم العاقبت بر زدمه همت خود مقرر باید ساخت نواب بر حسب التماسش با فوج

سنگین از دارالریاست نهضت کرده برچن رای پٹن فرود آمد و بدو صاحبزاده و الاهمت  
 چونکه از حضور پدر بار او صدر مخص گشته بسیر رسید و قلعه دارانجا را مستعد جنگ ید و حال  
 زده یعنی دوسه ماه قلعه فتح کرد و پنهان گذاشته بهدگیری شتافت بعد چهار روز بمشائش  
 قلع و بند و بست آنجا پرداخته بچن رای درگ محاصره نمود و در عرصه یک ماه بهدوانگی  
 یورش کرده مفتوح ساخت و نواب هم از آنجا کوچیده رفته تا تملکور سیه بود که آلمو  
 چونکه از اطراف میدان سلامت امنیت برخوردار شد و فوج کشی نواب بهادر و عدم  
 ارسال مبلغ درخواست خود و تسخیر کردن قلعات صاحبزاده بزور بازوی شجاعت  
 شنید این معنی و بال جانش شده خبر گریختن و جان بسلامت بردن چاره ندید بهجمعیتی  
 که شانزده هزار سوار موجود داشت بے نیل مقصود برگزید و از راه کوهستان جنگل چون  
 مار سیدم بریدیم چپا خورده راه هند گرفت پس فوج پونه و اشکرا ناظم حیدر آباد تعاقبش  
 کرده او را تا برهان پور و از آنجا تا خاندیس و باز از آنجا تا گجرات رسانیدند نواب فرصت  
 وقت را غنیمت شمرد و پیشرو کوچیده بزمی مزاحمت احدی کوپل و بهادر نبه و موند کی درک  
 و کجند رکده و غیره که در علاقه هر هشت بود و قبضه اقتدار خود بعضی قلعات جنگ مردانه و  
 اکثر بعبرت نمای آورده و از تمامی پالیکاران طرف پیشکش شایان گرفته و زمیندار  
 سرهتی را با انعام و خالص سرفراز نموده بتا نشید به بند و بست آن نواح تا کید فرموده بشیر  
 نهضت ساخت در اندک مدت نوکلنده و جالی بل و بادامی تسخیر کرده سمت بهولی و بار و اڑ  
 رسید مخفی نماید که قلعه دار دبار و اڑ را در ایام سابق یعنی بعد تسخیر حیدرنگر بلطایف الحیل بلکه  
 حسب استرضای خاطر میرستم خان فاروقی تسلط آصفیای گرفته تسانه خود  
 داشته میرند کور و بقدر حوصله اش بد ماه پنج صدر و پیه بعد بخشی گیری سوار سرافراز

ساخته بود چونکه مادهوراوعازم بالاگهاٹ شده آنجا را تسخیر کرده در ضبط خود داشت درین  
 زمان نواب بهادرتسلطه را آنجا را که سیونست را و نامی از خوشیشان گویا را و ناظم مرج بود  
 بجایگیر و انعام میداد و ساخته بسپردن قلعه فرمان داد چون او بر این معنی ضامن شد قلعه  
 محاصره کرده از دور توپ اندازی می نمود اما فکری معقول تدبیر شایسته بعمل آورد شب  
 سیوم جوڑی بهر کاره را که از قوم مرهٹه ساکن مرج و ماہر از نام سواران و واقف همطلاحت  
 مرهٹ بود بعضی طلبیدہ خط از طرف آجی رام کہ دیوان سوب را و تا تیان ناظم مرج برادر  
 کالان پر سر ام بهاو بود و در آن حین تا تیانکو رتعاقب را کورفته بدین مضمون کہ در نیولا  
 مسموع یافت کہ حیدر علی خان بهادر با فوج سنگین بہ دہاروار رسیدہ عزم تسخیرش دارد  
 لازم کہ آن شجاعت منشا د قلعه داری و بہادری داده بدفع اندک کوشش نماید اغتریب  
 کوک فرستاده شود و رسیدن کوک فریب نیاید خور در ترقیم فرمود ملفوف کنانید  
 مہر آجی رام نوکر خود بر آن چسپیدہ روانہ ساخت بہر کارہ بابہ تبیل لباس داخل قلعه  
 شدہ مفصل حقیقت بجزوایانی کار پرداز مرج طاہر ساخته تسلی نامہ رسانیدند حارس  
 بدریافت مضمون خط خوشدل شدہ بہ بہادری تمام برج و بارہ را مضبوط ساخته آمادہ  
 جنگ گردید بعد شہ چهار روز شبہ دور سالہ پیادہ و سہ صد سوار از قوم مرهٹ و راجپوت  
 منتخب کردہ لباس اشکریان مرهٹ از راہ مرج بہ طرف قلعه روانہ فرمود و پیرامون آن  
 جمعیت فوجی علیحدہ را تعین کرد تا از اطراف آواپ و بنادیق بی گلولہ پر کردہ سر میکردن  
 آواز شکلب سمع قلعیان رسید از آمدن کوک خرم گشتہ دروازی قلعه کشادہ منتظر بودند  
 پس سردار جمعیت مذکور داخل قلعه گشتہ قلعه را گرفت کہ مردمان خود را یکجا جمع کردہ تعین  
 من سازید تا ہمین زمان بر لشکر عظیم و مورچال شجورن ردہ زیر دہر میکنم و برج و بارہ و آواپ

قلعه مردمان همراهی خود را که محنت آکشیده اند میگذارم اوزادان همچنان کرد یعنی مردمان خود را  
 کجا از هم ساخت سردار با بدیر چند تنگیان خود را اطراف حصار فرستاده بسواران اشاره نمود  
 اما سپان گذاشته پیاده پا دویند و قتلعه را در دست بر پشت چنبر کرده آلات حرب ضرب  
 قلعگیان گرفت یک یک را محبوس ساختند چون بمین اقبال عدو مال قلعه بے جنگ و ترس  
 مفتوح گردید سردار جیدری بعد اای شکر و اوجب العطیات چند اتواب خوشی سرگز نواب  
 بهادر اجدای اتواب یقین تصور فرمود که قلعه بضبط سرکار خدا داد در آمد صحیحی قلعہ شریف  
 آورده بند و بست آنجا باز داخل خمیزه خاص گردید چون بعرضه یک سال از تسخیر آن کمانات  
 فراغت دست داد در هر یک سه زمین دوزی و کوهی ثما بجا داشت تقیم مع قلعہ داران  
 با استقلال شمیج و عالمان کفایت شعار کار داران گذاشت و بند و بست پالیکاران  
 آن سمت بوقعی کرد مبلغ خطیر هجدهست نمود اما پنج لک و پیم مع چیزی تحالیف نادره  
 معرفت وکیل بکار پرداز پونه برای رفع کدورت اخذ آن ملک به پونه روانه کرد و منظر منصوص  
 معاودت بسرینگ پٹن فرمود و باجی را و بر نسبتی را گو را بجو طلبید شته زبان  
 مبارک ارشاد فرمود اگر اراده داری خصمت میدهم تا هر جا که خواسته باشی را بی شوی چون  
 نامبرده از خرابی حال را گو واقف بود که همه امرای پونه بلکه تمامی اعیان دولت مغول از و  
 و از خولیشان او عداوت پیدا کرده در انهدلم بنیان آنها میکوشند ملاذ و ملجا و سود و بهبود  
 خود خیر ظل حضور نواب ندیده عرض کرد که فدای صمیم یکی از دولتخواهان قدیم تصور فرموده  
 یکاری و خدمتی مامور فرمایند تا بتقدیم آن مراسم جان سپاری و شیوه جان بازی بجا  
 آورده شود پس نواب نظر پرورش بر آن بیچاره فرموده منت بپا شد سوار و فیل با عاری  
 و نشان مقرر ساخته داخل سلاک ملازمان عمده خود فرمود و بهدین ایام بر نیاز ناز را را



که بحالت تباد و بجا میانه دو هون نزد اندان سیمٹی سا هو کار نو کر بود و در حساب کنه می همارت  
 و در تو شکخانه آمد و رفت میداشت و رقم حسابش منطو نظر کیمیا اثر شده از نزد سا هو کار مذکور  
 بر طرف کنانیده دفتر حساب کنه می با و سپرده بدر ماه معقول سرفراز فرمود و کشتن را و نامی نمار  
 و در دفتر بنده می یعنی مہٹی داشت پس ہر دو با اتفاق بدستی حساب جمع خرج تو شکخانه  
 و خزانہ عامہ می پرداختند چونکہ نواب بہادر بعد مراجعت از آن محم در گردآوری آلات  
 ادوات حرب و ضرب فراہمی سوار پیادہ مامور و مقید گشت در اندک زمان استعداد  
 ملک داری و جهانگیری بوجہ آن ہم رسانید کہ جوق جوق زمردان کاری و سپاہیان گزارد  
 بالباس سلاح درست نیز ظل رایت نصرت آیت جمع شدہ حسب مقدمہ و حوصلہ خود خدمت  
 و مناصب بمشاہر معقول می یافتند و دستہ ہا را یعنی سواران طولیدہ را چون گلہ دستہ نگین  
 آراستہ و فنکچیان را بالباس شرخ و زرد و سبز و سیاہ با است پیراستہ و قریب ہزار ہار شتر را کہ  
 از عساکر غنیمت یافتہ بود و از شتر مال مادہ ساختہ و دستہ ہزار سوار آہن پوشن با ہوش مردی  
 جوشل انتخاب کرد و پیادگان احتشام خون آشام را از ہر جا طلب داشتہ بیست ہزار سوار جنگی و  
 شانزدہ ہزار مردم با رصلا بت شعار و می چہل ہزار پیادہ کرناٹکی مستعد ساختہ فایغ گشت  
 پس بدبئیہ جهانگیری وصیت عدو مالش در اطراف جہان شایع شدہ از ہند و دکن بلکہ از  
 ایران و توران مردان کار آزا با اسپان باد پای برق آہنگ جوق جوق و گروہ گروہ حاضر  
 حضور شدہ بمواجب ماہیانہ معقول مامور کار و خدمات میگردیدند کہ

ذکر تسلط اہل فنک یعنی انگریز در بلاد کرناٹک پایان گھاٹ بسازش  
 نواب محمد علی خان سراج الدولہ بیان فوج کشی ناظم دکن یعنی نظام علی خان

اسد جنگ باتفاق نواب بهادر و کوائف جنگهای فیما بین و انگریز  
نواب حیدر دل که در ابتدای سن یکم از یک صد و هشتاد و پنج هجری  
واقع شد تفصیلاً شرح آنکه

چون نواب محمد علی خان بهادر صوبه ارکاٹ بعد قتل پدر و نواب ناصر جنگ و تلامه  
نهم نگر محصور گشته بود حسین و ست خان عرف چند اصحاب معه فرسایشند و پهلوی  
بکشایش متلع همت گماشت نواب محصور از میسور و اله و گونر بندر دیونا پٹن ملجی شده  
کو مک طلبید و بر اعدای خود ظفر یافت و سر چند اصحاب مفتیر بادرقت میسور و اله را  
بعدم ایفای عهد خود که ذکرش سابق رفت مانند تا حسن ترددات سعی مردانه و فرست  
دلیرانه اهل انگلستان که درین جزو زمان با سم انگریز معروف اند پسندید و برگزیده ویل  
کار و بار و مختار کل امور خود گردانید چنانچه بتائید و اغواایش فرستید از زیر ساخته بندر  
پهلوی گرفت و به بند و بست ارکاٹ بوقعی پرداخته به مزاحمت احدی هم منصبدار و  
جاگیر دار آن صوبه را که از قوم نوابی بود ندانخت و تاراج کرده علم خود سری برافراشت و از  
ناظم حیدر آباد هم راه سرکشی پیوده بود چون ناظم موصوف از جنگ تعاقب اکو فرغت  
حاصل ساخته معه لشکر نخیال نیکه نواب محمد علی خان را که از خود برگشته است و بقوت بازوی  
انگریز متصرف ملک مال کرانگ پائین گماشت شده است تنبیه باید کرد و خود تنها با لشکر  
سراج الدوله و انگریز مقابله کردن نتوانسته خواست که بتائید نواب بهادر بجانش ختم  
خود متصرف کرانگ شود بعد کنکایش اراده مصمم خود بنواب نوشت که انگریز تجارت  
پیشیه در نیوالا بوساطت صوبه دالغینی سرکش کرانگ سرسرداری و هوس ملک داری

در سرود تمثیلی با کانه علم تسلط در آن نواح برافراشته است را دیده اینجا است که باقی باقی  
آن فخر خاندان دولت اقبال ملک از دست رفته را باز به دست نماید نواب بهادر  
برای معنی گوش ضامناده بالشکر خود مستعد گردید تا ناظم موصوف بالشکر خود بادیه  
آمده بسالت جنگ برادر خود را همراه گرفته از راکنول کریم پچین پچین سید اما را وی دیگر  
چنین وایت کرده که نواب محمد علی خان سراج الدوله چون خبر راستگی لشکر جرنواب بهادر  
و آمادگی سباب جنگ شنید پراگنده حواس مشوش خاطر گردید و یقین اندیشید که  
با دصغر غرمت نواب بهادر سموم موسم خزان دولت خود تواند شد بهر آنکه کینه بد عهدی بیوفائی  
که سابق بمعامله ترجیا پللی از من توفوع رسیده بزرگ خادش را خراش داده عنان مغربش  
را با نیصوب العطف خواهد کرد در آن زمان نغیر از خرابی ملک و دولت نیست بنا برین  
به انگریزان اشارت کرد تا گوزیر برید بر اس عوف چنیا پچین و کیلی مع فوج روانه حیدرآباد  
کرده ناظم موصوف را ترغیب و تحریص تسخیر ملک بالاگماط نموده بر آن آورد که او پست  
بر خاسته بالشکر گران عازم بالاگماط شد و هر کوز خاطرش این بود که اول ملاقات نواب  
بهادر حاصل ساخته مغربش در یابد و بشرط اتفاق وقت اگر او باندیش لشکر کشی با عاجز  
نشود بعبرت نمائی ملکش به دست خواهد شد و الا درستیصال دولت صوبه لرغبی کوشد و  
فوج انگریز را هم با خود داشت موسی رموز و همیس نوکرش بدو بهر التفنگی حاضر حضورش  
بود القصه چون ناظم موصوف خیمه و خرگاه در میدان چن پچین برافراشت و نواب بهادر  
را بملاقات طلبید شست اگر چه نواب هم بالشکر جنگلی و سامان حربی خود برآمده در میدان  
شرقی مدور فرود آمده بود اما ملاقات خود را بروقت دیگر موقوف داشته صاحبزاده والا  
قدر را بالشکر آراسته و میر علی صاخان و محمد و صاحب لمعیل صاحب و غازی خان مدوخت

و غیره سرداران ذی هوش را همراهش کرده مع پنج زنجیر فیل و ده اسب پری پیکر  
 نذرانه روانه کرد چون صاحبزاده و الا شوکت متصل خیمه نظام الملکی رسید صد طنبور و  
 کوس گردون بوس جلوس بگوش ناظم موصوف بانگ نهیب زد معاً بر خیمه بالاخانه  
 سوار شده دید به سوارش و آراستگی صفوف لشکرش معاینه کرده بسیار پندید و  
 بفراغ خاطر ملاقات نموده به سخنان چرب شیرین تالیف قلوبش نموده بخطاب  
 نصیب الدوله مخاطب ساخت و از خیال بدو اندیشه باطل درگذشت در باب تنبیه نواب  
 محمد علی خان صوبه دار ارکاٹ و انگریز مشاورت کرده باخلایع و دوشالهای خاص و خاص  
 ساخت چون صاحبزاده فایز حضور پدرو الا قدر گشته در زنده بزرگفته ناظم موصوف را  
 گوش گذار نمود نواب بهادر باقبال مرکوز خاطرش پرداخته بالشکر خود پیشتر نهضت نمود  
 و ناظم موصوف وکیل انگریز را بحجاب صاف روانه کرد پس بهر دو دولتمند اتفاق یکدیگر  
 از نواح باراحل گذشته متصل گماٹ چنگم فرود آمدند و از آنجانب کرنل و دسدر انگریز  
 با جمعیت پنج هزار سپاه بار و هزار سو جریعین مردمان لایت فرنگ برای منع عبور گماٹ  
 رسیده در قلعه آن طرف گماٹ چنگم اقامت داشت چون دولتمندان از آمدن  
 لشکر انگریز خبر یافتند افواج را پیشتر برای محاصره قلعه مذکور روانه کردند چنانچه افواج  
 صدر شهابتاخته کرد لشکر انگریز طلائی بودند و دست غارت کشاده مردمان  
 گرد پوشش آنها را از جان ربودند چون کرنل مذکور از کثرت افواج بهر دو دولتمند اطلاع

یافت بمضمون اینک بمیت

هر که با فولا د باز و پنج کرد

ساعتی همین خود را نخب کرد

عمل نمود و اقامت آنجا را مناسب ندیده همان شب کوچید و راه تر نامل گرفت

و تا سر دران طلایه خبر کوچیدن کر نل صدر معروض جناب باد شتند بمحضر جمیع این خبر  
دولتمندان با عزم تعاقبش گرفتند و بفاصله و فرسنگ از آنجا نواب بهادر بوقت کرده از  
اطراف بر آنجا عت توپ اندازی نمود کر نل صدر دامن کو بهی بدست آورده همچو بجای گشت  
و از اتواب و بنادیق سر و گردنهای یویش کنان تا شام می شکست هر چند فدائیان هر روز  
دولتمند از بهر غارت آنجا عت کوششهای مدانه نمودند اما فتیاب نشدند با این از عمر بی اد  
و بی آبی اکثر کسان آنجا عت حیران و بریزش گلوله های اتواب دور انداز صایع شده بودند  
وقت شب کر نل صدر راست صفت آراسته فایز تر نال گشت هر دو دولتند بر جوی  
کلیساک اقامت و زریده طلایه مستقیم اطراف آنجا عت تعیین کرده بودند پس ناظم موصوف  
بمشاورت رکن الدوله بنواب بهادر پیغام فرستاد سپاه خود را که ما هر این ملک انداخت  
و تاراج صوبه ارکات و اطراف چنیا پٹن و غیره و گردآوری مواشی و آذوقه خست سازد  
تا هول و هراس در دل های انگریز و محمد علی خان راه یابد اگر چه نواب بهادر نظر بضرورت وقت  
کار جنگ با پیل دمان افتاده است خود را از جد کردن مناسب ندیده بود اما ناظم موصوف  
با اعتبار لشکر خود در این معنی استبداد و اصرار بجای برده به بنحان گرم جوشی و بهمت نمائی و فریفته  
بر آن آورد تا نواب بهادر جمیع مردم بار و سوار و پیاده با توپهای جلوی متعین صاخراده و الا قدر  
نموده میر علی ضیا خان مخی و م صاحب محمد علی کمندان و غازیخان و غیره سر دران معتبر را  
همراه شناده خصت در آن سمت فرمود و خود بدولت بحیثیت قلیل که پنج شش سوار خان  
کوئل و دونهز مردم بار و چهار هزار پیاده توپخانه داشت مستعد اعدا شکسته بهیبت جنگ  
را البسه داری لشکر حضور نامزد فرمود در آن حین سر رشته احتیاط از دست نداد چون که از  
رکن الدین خان و دیگر امرای لشکر مغول هرگز خاطر جمع نبود هر جا که مقام می فرمود در لشکر خود

خارنبد کشیده چهار راه مقرر میکرد و بر سر راه نیز کما می مستقیم با اتواب میداشت چون سردار انگلیز  
 فایز تر نامل شده مفصل کیفیت لشکر و کثرت هر دو افواج و توپخانه گران بمدراس نوشت  
 پس جنرال سمیت سردار شجاع و انا که برای بند و بست امور ضرورت سمیت شمر نگار بود  
 بکم گورنر مدراس چهار هزار جوان بار و هشتصد سوار و ستم هزار سوار صاحب صوبه ارکاٹ  
 و چهار هزار پیاده کرناٹکی بوفور رسد غلات یلغار کرده از راه رنجن گڑه به تر نامل رسید چون  
 هر دو سردار خونخوار ملحق شدند و کیفیت لشکر مغول اتواب بهادر در ریافتند افواج مغول را  
 بحساب جوی محسوب نکردند بعد یک هفته صفوف آراسته بر روز روشن چون شیر غر  
 اتواب زمان بر روی این هر دو لشکر شتافتند اتواب بهادر بهین جمعیتی که موجود داشت  
 بمقاومتش قیام و زریده توپ اندازان را با تشل فروزی فرمان داد تا نظم موصوف برآید  
 راست لشکر انگلیز استاده توپهای بی معنی یعنی بی شست سر میکرد و سوارانش  
 بمشابه مور و ملخ گرد لشکر انگلیز گروه گروه جمع شده بودند سرداران انگلیز عجل دورین  
 دریافتند که اتواب بهادر بآئین بهین قواعد درست صف آراسته زرمگاه را قائم ساخته است  
 و لشکر بآن مغول چون رنه غزال حیرت تمثال بی بند و بست ایستاده اند بیازی اعدای  
 از یک طرف سبقت کرده راست بر سواری ناظم موصوف یورش آورد و چند گلوله قطار بند  
 صف شکن پرانیده باندک سعی مردانه غالب گشتند و تمامی مواد لشکر و نگاه و توپخانه وارد و باز آ  
 اعلام و خیام لشکرش گرفته کامیاب شدند در آنوقت ناظم موصوف بیگانه حال خجلان از  
 جنگ کناره کشیده بر بی تدبیریهایی که در دله دیوان و دیگر امرا و خوانین خود را حول خوانده  
 پس پاگردید و لشکر یانش که گاهی جنگ مردان نیاز نموده بودند خداوند نعمت خود را از دست  
 چون رنه گوسفند که بمشابه گرگ بر جانب می رسیدند و پیرامون فیل سواری دو هزار سوار و

حاضر نبودند نواب بهادر بشا به این رنگ بزرگ و ناموس مغرور نفرین کرده  
 توپخانه خود را فوراً روانه سنگاپور فرموده بده ضرب توپ جلوی زمینگاه را قایم کرده بود  
 که سرداران انگریز بعد فراغت از غارت لشکر مغول برگردیده متوجه این طرف گشتند  
 نواب حیدر دل توپ کشان شلک زمان قدم قدم مراجعت نمود و اکثر جاها قایم شده  
 می جنگید آخر الامر ناظم موصوف به سنگاپور پیاده رفته مقام نمود نواب بهادر هم از بی بدست  
 کار خانجاست مغول گفتگ شده بفاصله یک فرسنگ از لشکرش مضرب خیام نموده  
 آسود و سرداران انگریز که مظفر شده بودند همونجا مقام کردند پس نواب بهادر فوراً شتر سوار  
 و سوارهای خود را مع تاکید مراجعت نزد صاحبزاده شجاعت کیش که اطراف مدراست  
 شورش افروز بود روانه کرده بناظم موصوف پیغام فرستاد که اعتبار سپاه لشکر شجاعت  
 اثر آنحضرت و کار آلهای مرای آن دولت نیکو بنظور پیوست که وقت کار بنهر مرد با سلاح و  
 امیری باشوکت همراه رکاب بنیوز ملا بهرست که بچنین افواج بهیت مجموعی برانگیزند  
 انگیز فحجاب نخواهم شد النسب آنست که آنحضرت بر کاویری پشن اقامت و رزند خیر خواهی  
 بهرحلیه و فیرب که عقل صائب بهری نباید بجدال و قتال اگر بیز پرداخته هزیمت میدهد تا ناظم موصوف  
 بهچنان بعمل آورد از آنجا کوچیده بر پشن مذکور مقام نمود نواب بهادر تا مراجعت صاحبزاده و المات  
 و اطراف سنگاپور پیاده باره محل و اوتان کیرامی کشت چونکه صاحبزاده با تمامی لشکر پرداز و وفور سامان رسد  
 و غلات و مویشی و غیره رسد نواب از فکر و اندیشه وارسته میبندد و میره آراسته مسبق گردید در آن جنین ناظم  
 موصوف مرای خود را فرستاده بجد و کربسبار نواب را برای ملاقات طلبید اگرچه نواب بدل ازین معنی  
 رضامند نبود اما پیاپی خاطرش معاشکر کوچیده بمعانقه و مکالمه جسمانی پرداخت پس در ماده شکست خضم  
 قوی باز و هر دو دولت مند مشاورت نمودند که چون نواب بهادر آثار ناخوشی بسبب ناکامی از جنگ سابق



بر ناصیه حال ناظم موصوف آشکارید و معرض دلدی آمده گفت که فتح و شکست من جانب الله است چنین حالات نشینم چه اوقات بسلاطین وی شوکت روداده اما آنها بشان همت و لاوری بهر تبه فایز نبند که مزیدی بر آن متصور نباشد لازم هر داری آنست که زنگ که درت توهمات و تفکرات بر آت دل صفا منزل نه نشانی و بخارند است از دامن غم جزم همه حال به پرانید که قول دانا است ۱۵

و همت از عقیق فرمایه کم باشد || دل جز اش خود ندو تحصیل نام کن ۱۶

لاکن بجزم احتیاط که شایان اباب و دل است خود بدولت مع اسباب و لشکر خود همت مسکون التشریف دایره خیر خواه صمیمی بتدایر عدو مال غنیمت را زیر ساخته بند و بست کرناک پایا نگماط بوجه حسن میا ز ناظم موصوف باقبال ایمنی پرداخته سمت مذکور رفت اما رکن الدوله دیوان خود و منور خان کنولی و اسمعیل خان ملجوپری و رای ربنا موطر با بسمت هزار سوار متعین نواب بهادری و نواب با تاهامی لشکر خود مع رکن الدوله و لا زکھا ط پشلی پوی کرده انبور گنده را که نهانه انگریز بود محاصره کرد بلکه بجشایش قلعه همت گماشت چنانچه درین جنگ خاکی شاه فقیر ندیم نواب زکول توپ قلعه کشته شد چون سرداران لشکر انگریز بر اسمعیل اطلاق یافتند از راه کرناک کده و دیو بی کده و کیلاس کده و پلی کده بلغا کرده رسیدند نواب بهادری از آمدن لشکر انگریز خبر یافته ترک محاصره کرده بر سواد و دجیری و باین پلی مضرب خیام عسکر فرمودند و سرداران انگریز یکروز در انبور گنده مقام کرده و نزدیک بمقابله شتافت چون نزدیک رسیدند نواب بهادری و ران خود را متعین صاحبزاده نموده زمینه قایم کنانیده بود و دوسیره بر رکن الدوله و غیره سپرده خود مع توپخانه و رسالداران جلالت کینش و محمد علی شنجیق قلیبگاہ آراسته بود که سرداران انگریز بغیر است و دریافت یک پلین و دو کپینی سو جر و دو مضرب توپ برق نشان بطرف رکن الدوله فرستادند و دو پلین و یک ساله فرنگیان با چهار مضرب توپ بمقابل صاحبزاده روانه داشته خود را است متوجه قلیبگاہ گشت پس از هر دو جانب پاره زد و خور و محل گردید که غازیان و شجاعت منشان کوه شکوه پای ثبات فشرده از شکاک آواپ بنا و لیت در گذشته بسنان

## دشمن در آوغیند لفظ

گرفت آتش کین پیم و یسار	جهان کرد طوفان نوح آشکار
زهر سوسنا نمائے زهر آبدار	چو مژگان غمزه زنانه فتنه بار
هر آن برق سر میزد از کارزار	نشان می نمود از زبانهای ناز
ز بس شدت شعله در کار شد	زمین تا فلک کرده نار شد
ز پیکان خونین که خشان شده	دل کو لعل بخشان شده
ز خون و لیسان و کرد سپاه	زمین کشت لعل و هوا شد سپاه
ازین داور یکا پنداشته	که پیرانه شده در جهان آشته

لشکر رکن الدوله از مقابل یک پلشن و چند کلو اصف شکن استقامت مردی از دست داده تا و انم باطی دم بر نیار و وصاحبه زاده والا قد پیش از آنکه انگریزان بر قلبگاه ظفر یا بند با سواران نصرت اثر انگیزه ناکرده به چند اولی لشکر انگریز که ابرار خان و سوارخان جماعت اران با سوار و چهار هزار پیاده رسد و اهل بهر و غیره سامان فراهم ساخته می آمدند در تاخته بقوت شجاعت کامل مانند شیر که بر گله آهوها آورده بران گروه حمله کرده قتی حیات را بگذرانند غرق نمود و قتل در ارکان جمعیت و کسب خشم انداخته همه را متفرق و منظم ساخت چنانچه کوس سوار یا ناموس سران مذکور شکسته و خیام و اعلام و جوال غایب و غیره اسباب آتش زده چند سوار و سپاه انگیز را مع پایگی با و اسپان و تنگیز کرده برگردید و بنشاند ایحال فوراً جنرل لشکر بمصر حفاظت اهل میر برگشت و نواب بهادر از آنجا بیا بکی برق سبقت کرد و پلشنه را که قصاب رکن الدوله نموده بود بیک حمله شیرانه در ر بود و مع سامان غنیمت آنچه که به دست شد به و انم باطی معاودت فرمود و وصاحبه زاده هم مظفر مراجعت کرده به لشکر نواب ملحق گشت و سواران انگیزه بمونجا سکونت زیدند و نواب رکن الدوله را یاد فرموده سخنان

برنجش آئینه شنو ایند چه گفت که هم اسیان شما بے ریب نهر میت اثر اند باید که شما مع افواج  
 بهادران شهر بخصو بروید که ازجی آنها گاهی روی فیروزی نخواهم دید و مبادا که اثر  
 برودت تاختن ایشان نسبت همسایگی و هم جلسی در رک و پی جلادت کیشان ماسر است  
 کرده حرارت غیبت مردانگی را بر باد دهد چون او مجد و سخنان دلیری بر زبان رانده از  
 موافقت پهلوتی نساخت چنان قرار یافت که او از لشکر نصرت ماثر مدام بفاصله نیم  
 فرسنگ مقام سازد و احدی از لشکرش بشکر ظفر پیکر نیاید و وقت ضرورت بزبانی هر کس  
 معتمد ابلاغ پیام نماید الحاصل چون بعد چهار روز سرداران انگریز با سپاه کوچید بطرف  
 و انم باڑی آمدند نواب فرودگاه خود گذاشته اول فرمیدان تیرا تو مقام کرد روز دیگر از آنجا  
 کوچید به لشکری فیروزی و تو چنانچه در سواد کاویری پلن چنان جایگه کردش شالے ناز  
 و گل و لای بسیار بود مضرب خیام فرمود چهار بتیری اطراف لشکر خود احداث ساخته  
 اتوای قائم کرده آسود و رکن الدوله بیرون احاطه لشکر فیروزی ماند پس جنرل لشکر انگریز  
 را به بند و بست و انم باڑی و تیرا تو رگذاشته خود بفاصله یک فرسنگ جریبی از لشکر نواب  
 دامن کو بی گرفته سکونت و زید و طلایه داران نواب از دو جانب بر فوج انگریز هجوم کرده  
 و یکجانب سواران رکن الدوله نگهبان راه بودند که وقت شب جنرل موصوف بغرم شنجون مع  
 لشکر مستعد شده از راهیکه بهادران رکن الدوله طلایه بودند راهی گردید و آنها از دست  
 مقدمه اگر چه خبر داشتند اما نواب هم اطلاع این معنی نمودند و خود هم سوارانشان مستعد

بلکه از آنجا کناره کشیدند و بیست

نه هزار زن است و نه هر مرد مرد ۴ خداینج انگشت یکسان نه کرد ۴

تا آنکه جنرل موصوف به تردد شایان قطع راه کرده متصل فرودگاه نواب رسید تا

بنادانی هر کارهای را بهما در خلاصه خلاص شالی زاو یا سرم که اتواپ در ان چسپیده میشند  
 حیران پریشان بل لشیان بود که نقیب مرغ صبح بانگ بیدار بختی بر موکب خوابیدگان زد  
 اعنی شطلمت سرشت ناگاه به سپید صبح مبدل گردید تا نیز که اران با تره‌های نواب خبردار  
 شد به بریزش شلکهای اتواپ و انواع آتشبازی از خون پا بگل شدگان شالی را را  
 گلزار تازه بهار ساختند و از عقب شان طلایه اران نواب پاشنه کوب رسید به تیر و تفنگ  
 اکثر سرخ پوشان رامی لال فنا نوشانیدند و همدین شب رکن الدوله به انگریز موافقت  
 کرده راه یگانگت پیمود و عهد و پیمان درست ساخته اگر چه از یک طرف به بهانه کومک تعد  
 شده بود اما بنا بر تاخت تاراج لشکر نواب قابو جو بود پس نواب بهادر که بیشتر حرکات سکنا  
 رکن الدوله بطرفداری انگریز بگوش هوش شنیده بود و از مستعدی تقریب آن وقت  
 و مطلع نساختن از اهل شنجون تفرس دریافت که امع لشکر خود برگشته است پانده خان  
 بمنبری رساله را حکم داد تا نامه مرده با جمعیت خود پیش آمده با رسال چند گلوله توپ او را از  
 پیش خود در اندوختل موصوف با کام و محسروم برگردیده به فردگاه خود آسود

ذکر تقرر صلح دایمی فیما بین نظام علی خان انگریز به مدسه سازی رکن الدوله  
 بی اطلاع نواب بهادر و مراجعت کردن او بجای آباد و واقع شدن  
 جنگها بعد ازین در میان سپاه نواب و انگریز بطرف حیدر نگر  
 و ترچنا پلی و بار محل بعد دو ماه و معاودت نواب محمد علی خان سراج الدوله  
 از کولاز چپنا پٹن و بیان فتوحاتی که در آن زمان به دست سپاه  
 نصرت اثر گردید در سال صد و آخر مقرر شدن صلح آنکه

چون جنرل موصوف بفرودگاه خود شتافت و رکن الدوله بحضور ناظم حمدری آباد فترت مرغیب و  
 تحریر آشتی از انگریز نموده سوال جواب صلح درست ساخته راه رسل و رسایل مفتوح کرد و روز  
 دیگر سرداران لشکر انگریز برگردیده راه آنور گده گرفتند نواب ازین معنی متامل گشته در  
 فکر دور و دراز افتاده بود که هر کار باخبر ساینده که ناظم موصوف از هر کس طرف گماشت  
 گزینا شتافت و وکلایش بلشکر انگریز آمده اند و رکن الدوله نزد نواب محمد علی خان فترت  
 نواب یقین پنداشت که او کمند کرگ و مدد فریب حیل برانگیخته راه فتور و قصور پیوده باشد  
 اما بحکم آنکه اهل همت را نباشد تکیه بر بازوی کسی و خیمه افلاک بی چوب و تن  
 استاده است و با اعتبار کار گذاری فدائیان و الاغرم خود قایم و مستعد بود که ناظم  
 موصوف بنا بر صلحت ملک داری بر حسب صواب دید رکن الدوله در ولست ملک سیکا کول  
 و راجبندری که محاصل آن سیلک و پیست و پیشتر بایالت نور الدین خان پس  
 از ان به تنخواه موسی بهوسی فرستادن زمان مقرر شده بود و بصرف اخراجات  
 فوج بندی انگریز با ستعانت خود و گذاشته بلا اطلاع نواب بهادر از راه کرپه و کنول  
 بحیدر آباد مراجعت نمود الحاصل بعد دو ماه و چند روز جنرل همت و کرل و دلفر همی  
 لشکر پرداخته بخیمه تسخیر کرنا تمک بالا گماشت بر حسب اشارت ناظم موصوف آماده جنگ  
 شدند و نواب محمد علی خان را همراه خود گرفته از آنور گده بیشتر کوچیدند نواب بهادر مقابل  
 لشکر انگریز مناسب ندیده بجنگ قزاقان عمل نمود یعنی گران اسباب عسکر و بنگاه راع  
 توپخانه قلعه شکن بطرف آنیکل و ماگری درک وانه کرده فقط با سوار و مردم بار و پیادگان  
 و باند و غیره مستعد جدال گردیده گرد و پیش لشکر انگریز قزاقان را تعیین ساخته و خود بدست  
 به شکست جمعیت خصم قوی باز و حیل نامی انگیزت همدین حالت هر کار باخبر ساینده

که از طرف نهر نگر و نجا و رسد گران بدرقه دو هزار پیاده و هزار تفنگچیان انگریز و چهار صد  
سوار و دو توپ از گهاٹ جنگم بشکر انگریزی آید و مواشی بسیار همراه اوست پس نواب  
که مترصد چنین اخبار فتوح بود بلا اندیشه در تاخت و به پناه کوه و جنگل پراورده که  
علامت قیامت برپا ساخت چنانچه بیک حمله رستمانه اهل بدرقه را از جان ربوده همه  
سامان گرفت سرداران انگریز این سانحه متامل گشته بر تر پاتویر مقام نمودند از دست  
سامان جنگی و آذوقه لشکر باز طلب گشته بودند در آن اثنا از طرف نگر خبر رسید که فوج انگریز  
از بمبئی آمده قلعه کوڑیال بندر را تسخیر کرد و شورش فرامی آن ملک است اغلب کعبه  
قریب بلاد نگر هم تصرف سردار فوج ند کور خواهد یافت فوراً صاحبزاده ربه دو هزار جوان  
بار و هزار پیاده و چهار هزار سوار به بند و بست آن طرف و بجهت مدافعه لشکر خصم روانه کرد  
خود هنگام آرای جدال قتالین دو سردار بود که عریض عامل کویتور و کلیکوٹ باین  
مضمون که از طرف نهر نگر کیانی بدو سه هزار مردم با رمع چهار هزار کله و ملازمان رام راجه  
پالیکار ملیوار داخل کرده شده عزم بیشتر تسخیر تعلقات این نواح دارد بوقوع این قصه  
هیبت جنگ را با جمعیت چهار هزار سوار بگوشتال خصم نامزد فرمود چون صاحبزاده سبیل  
یلغار کوڑیال بندر رسید دید که سردار لشکر انگریز قلعه بندر را مضبوط ساخته گردش  
بفاصله یک فرسنگ بزمیریا بنا ساخته قایم است تا مفصل کیفیت آن سمت معروض  
جناب داشت از آنجا که همگی همت والا نعمت صرف انتظام ملک و دولت بودند و بست  
آن طرف را بجمع امور مقدم دانسته چهار رساله جوان بار و چهار ضرب توپ رعد آشوب  
و دو هزار سوار جبار از سائر لشکر انتخاب کرده همراه خود گرفت و تتمه لشکر و خیام و علام  
خاصه نوبت و تقارن متعین میر علی رضا خان و مخدوم صاحب محمد علی کمندان و

غازی خان و میر و غیره کرده بعرضه بچفته داخل قلعه نگر گردید و به جمیع قلعه داران و عیال آن نواح تاکید است  
روانه ساخته و عرصه ده دوازده روز نسبت به راکس را از قوم رعایا فراهم ساخته بنا و بنایق از چوب آبنوس  
تراشانیده بایشان سپرد و برق بازپاچه سیاه و سفید و سرخ و زرد و زانیده فی هزار و یک برق مقرر  
کرده بهیئت مجموعی بیشتر از آنجا نهضت فرمود و چون بل تیرهای انگریزان سید صفوف آراسته پیش رو  
بتیرهای افواج خود را کرده و شهاد داده و در میان فرزند آورد و صاحبزاده را فرمان داد تا آن شمع و الاقدار  
از کیلین بر تیری حمکه کرده بعد کوشش موفوره بزوبازوی دلاوری مفتوح ساخته بیکران آبخارا  
تنه کشید چون که این واقعه بر جمیع اجتماع خصم بود سردار انگریز با عسرت نمائی نواب کاشگر کشته می نمود و اوندک  
جماعت داشت بعزم خود داری که مناسب حال و ارباب سردار لشکر خرم و احتیاط است کوشیده همون شب  
بتیرها گذاشته راه قلعه گرفت درین فرصت و جوان ازل فرنگ از کرده خود گر خنجره بخضو صاحبزاده رسیدند  
و از رفتن آن جماعه آگاه ساختند صاحبزاده فوراً اینعنه عرض جناب و الا داشته قبل از آنکه نواب بجای  
خود حرکت کند اهل خصم فایز قلعه شود از کیلین سبقت گرفته لبعت هر چه تا مشرک زان داخل  
قلعه گردید و نگاه بانان حصار را تنه کشید نواب هم مجیر و استماع این خبر مع سوار اسپان  
جهانده پاشنه کوب در تاخت و باران تیر و بان فنا نشان بر آن جماعه بارانید پس ملک  
جمیعت شان از هم گسیخته شد چنانکه همه همون ده راه قلعه گذاشته ساحل دریا گرفتند لشکر  
حضور نواب بی محایه بر ساحل دریا تاخته همه را قیست و قیل نمودند اما سردار آن جماعه بر چهار  
که مستعد نگریده بود سوار شده بی نیل مقصود راه بمبئی سر کرد نواب در قلعه بندر ثمان  
مستقیم گذاشت مجموعه رعایا را بانعام شایسته رخصت داده مع اسیران اهل فرنگ حمت  
کرده بعرضه یک ماه و پانزده روز فایز بنگور گردید درین عرصه هر دو سردار موصوف و تلچ  
و انباری و تریا تور و گلن گره و تکل و جگدیو بضبط خود آوردند و قلعه



دوم پوری را بگشتم شدن پانین ده خان رساله را که همانه دارا آتجا بود تسخیرش گرفت کوه کشن گری  
تسخیر و غارت ساخت عبد الرشید خان دیوان نواب محمد علیخان به بند و بست بار محل مافرو  
پس از گماط کنکندی پاله عبور کرده قلعه بسور و ماستی و هسکو و موز و اگلن کولار تسخیر  
کرده بودند نواب محمد علی خان در کولار اقامت و زریده مرار او کموثر پریه را از گشتی بتابند  
خود طلبیده در بند و بست خود بود که نواب بهادر داخل لشکر فی و زری گردیده افواج بقوا  
درست بسیار است و لشکر انگریز با لشکر راوند کورد رسوا و زرسی پورم فرود آمده بودند نواب  
شعبه قابو یافته بغرم شبنون در تاخت و بلا اندیشه حمله مردانه نمود تمامی لشکر مرار او را  
غارت ساخت چنانچه راوند کورد مجروح شده دست جرات خود از تمامی اسباب محارب  
بر داشته رو بگریز نهاد و بعضی سپاه انگریز و سواران نواب محمد علی خان هم مقتول و مجروح  
گشتند باین سرداران لشکر انگریز بجای خود مستقر شده اتواب زنان پشی لشکر نواب  
گرفته تا قلعه هسکو رسیدند و در میدان شرقی قلعه راوند کورد جای قائم کرده گردشکر  
تیر بهیاسته اقامت و زریزند و نواب محمد علی خان ترسان از ان بهانه کسل مزاج و پیش  
آورده بسا تکده شتافت و دیوان خود را از بار محل طلب داشت همدان اثنای بیت جنگ  
که بجبت دفع سپاه انگریز که از طرف ترجنا پل عبور کرده مافرو شده بود عرضی بدیضمون  
روانه حضور ساخت که بالفعل کیپن لشکر انگریز که دژ کل قلعه کو مینور و پالکهاط و  
دما را پور و هر و تسخیر کرده ا حاصل عزم آن دارد که بعد رسیدن سامان رسد و ضرب و  
باروت که از طرف ترا ویلی و مدبر او ترجنا پل رسیده و تسخیر کرده و فرار هم شده است از  
گماط کجل مپی عبور کرده و بمیسو و سرینگ در تاز داگر چتر اقان سرکار در شکست  
معاندان دولت فدائی و ارمیکو شند اما جز سپاده و تو نچانه فائده بران مترتب نخواهد شد

سه

نقش ملکات  
بازار دایم

سلطنت

شاهین شاه

کامال و کوه

مختار و کوه

و کوه و کوه

نکاح و کوه

بازار و کوه

بازار و کوه

بازار و کوه

بازار و کوه

بازار و کوه

بازار و کوه

نواب بهادر مجرب و موضوع مضمون عرضی صاحبزاده شیر افکن با تمامی لشکر بمقابلہ خصمان  
چاکر و گذاشته خود بدولت شیش ہزار جوان بار و چار ہزار سوار و پانزدہ ضرب توپ  
یلغار کردہ بدہرم پوری رسید وقت شب یورش کردہ قلعہ مع ٹھانہ داران آنجا گرفتہ گماٹ  
پتور عبور کردہ راست از راہ نامکمل شبگیر ہازدہ بگردید و قلعہ را کہ دو صد جوان بار و  
چند کلمہ برای حفاظت رسد دران قلعہ ٹھانہ بود محاصرہ کردہ در یک شب تیری بناسا  
چہار پنج ضرب توپ قلعہ شکر قایم کردہ صبحی اتواب سرگرد چون حصار قلعہ از کل بود بچند گلولہ  
شکست یافت قلعگیان تا دو پیر روز مردانہ وار کوشیدہ آخر زیر شد یعنی قلعہ گذاشتند  
و ہمدان اشنا چار ہزار اس کا و بار بردار ابید رفتہ دو صد چچی و صد کلمہ کہ کپٹین شکر  
آن طرف برای آوردن سامان رسید از ہر و بکرو روانہ کردہ بود بلا اندیشہ می آمد  
چون این خبر بنواب رسید دو توپ تفنگچی را فرمان داد تا شجیعان کار گذار سہراہ  
گرفتہ اہل بدر قہ غافل ایک حملہ زیر و زبر کردہ اسیر نمودہ حاضر حضور ساختند پس  
نواب ہمہ راس کا و را داخل توپخانہ ساختہ بعد رستہ روز از آنجا بطرف ہر و نہضت  
فرمود کپٹین مذکور بہب عدم مراجعت رسد آوران و ذخیرہ آن طرف اندیشناک  
شدہ چون از رسیدن نواب بہادر خبر بدشت شصت جوان بار و دو صد  
کلاہ پوش را مع چہار ضرب توپ بکرو روانہ ساخت چونکہ جمعیت مذکور چہار و سنگ  
راہ طی کردہ بود نواب مطلع شدہ سواران را فرستاد تا گردش محاصرہ کردہ بطرف توپخانہ  
کشند پس سواران از اطراف قزولی کردہ و بہ تیر باران و بان پران کشان کشان بہ  
روی توپخانہ آوردہ کنارہ کشیدند و ستر جمعیت مذکور بجان آنکہ ہمین سواران بہیت  
جنگ اند در حساب نگرفتہ را ہی شدہ بود کہ ناگاہ توپخانہ افروختہ گردید و پیالی گواہیل

سرشد چنانچه تفرقه داران جماعه و داده سواران قزاق که فرصت وقت می جستند سپان  
جهانده بلا اندیشه و رتاختند و بضربت تیغ و نیزه بسیاری بیگناهان را مبعوض تلفت آوردند  
اگر چه در مان این ملک اکسیکه امان خواست از جان گذشتند اما از اهل فرنگ سوای دو  
طفل که نه ساله بودند احدی را زنده نداشتند و بعد فراغت ازین جنگ نواب بهادر  
پیشتر که چیده در ظاهر قلعه بهر ورمضرب خیام نموده بزبانی طفلان مذکور که کپتین سیام فرستاد  
که اینک نواب بهادر چون اجل ناگمانی بر سر رسیده و لشکر خیرل سمیت نواب محمد  
علی خان را تاخت تاراج نمود و تمامی لشکر خود را مع سرداران به بند و بست اراک  
روان کرده خود بدولت جریده با تمام کارشمالی غار کرده همیشه آوران را در راه و مع  
همان داران قلعه که و تر تیغ کشیده اگر هوس ندگی باقی است در پناه دامن دولت مایانی  
والا فردا احدی را از جان نخواهم گذشت چون طفلان بے عقل که احوال فوج تاراج  
پنجم خود مشاهده کرده هیبت زده بودند اندون و تله فته ذره بذر که کیفیتش گذار  
کپتین نمودند و او را است باز بچنین تقریب فریب خورده از خیال جنگ در گذشت  
و پاکی سوار شده بدو سه خدمتکار و یک ترجمان هشیار و بهفت جوان با رفایز حضور نواب  
نامدار گردیده نواب آمدن او را از تعقبات انکاشته بدلا سا و تسلی خاطرش کوشید خمیه  
علیه نصب کنانیده بخیمه رخصت نمود اما کسی را از ملازمانش سوای زبان دان مذکور نزد او  
نخدا داشت چون کپتین از حضور رخصت شده داخل خمیه گردید و از ملازمان خود را حاضر ندید تا تنها بر کرسی  
تشویش نشسته اطراف می نگریست و دور برین عقل حق شناس بر سر پایه تال نصب کرده سعت آباد  
دیافت را تا شام می نمود که محاله چسبیت و انجام کار چون است در آن اثنا متصدیان حضور آمده در باب  
سپردن قلعه و آلات محاربه و غیره سخنان چرب و شیرین بر زبان رانده بنام سردار ثانی که در قلعه با فوج

مستعد بود تا کید و خواستند هر چند کمی پیش نذکر اصرار کرد که بعد از زانی خست و رفتن من قبله اوستی  
سوال خواهم کرد لیکن حضور این بخشش را پیش رفته خواست بزمی و گرمی فریفته منراولی سخت درین ماهه  
بعل آورده خواه نخواه تا کید سپردن قلعه و اسباب دیگر از روی یادداشت از دستش نویسانید بچهور  
آمدن ذاب بهادر چهار ساله بار و هزار پیاوه مع تا کیدش روانه نمود چون سردار ثانی نشان سالار فوج  
معاینه کرد و بلا تأمل فریاد داشت موجودات سپاهیان و اسباب جنگی مع کلیه قلعه بسیار حضور سپرده  
خود بیرون آمد و تهاذ ذاب اندرون قلعه قایم گشت و همی سامان ثانیست لغبضط سرکار خدا داد و آمد پس  
ملاوفان رام راجه کرده کل را گرد لشکر خود دست باز تار کرده گذشت و بعضی از اسیران لشکر اخیر نیز از قلعات  
ممالک محروسه مجبوس فرستاده با فتح و نصرت سربل بغیر از گماشت کجیل هٹی باز بر سر لشکر انگریز رسید  
دران حین جنرل موصوف که از هسکو طه مراجعت کرده و حدود کولای خیمه و خمرگاه آراسته مقام کرده بود و پلوتن  
و چهار صد اهل فرنگ را برای آوردن رسد که دقلیچه به سور فرام شده بود روانه ساخته چون رسد آوران  
شب شب به سور رفته تمامی موازی سامان رسد همراه خود گرفته شب دیگر مراجعت کردند ذاب ازانی  
کل لغائب ایشان نموده محمد علی کمندان شجاع را به چهار ساله بار و اتواب به خیمه قلعه به سور روانه فرمود  
خود بدولت بر سو اندر منخل رسد بر دکان را گرد گرفته شور و محشر و هنگامه طوفان بلا برانجخت قزاقان  
بیباک قزاقی بهادرانه نموده با وصف قتل چند مردان کاری همه کا و پر جوال حتی که راسان توپ خانه  
رمانیده بردند و از بارگران سامان آنجماعت را بسکدوش نموده از اطراف میدان دغا بطریق دغا  
تنگ ساختن نزدیک بود که آفت عظیم بر آن فریوق برسد اما سر دار کرده محصور دقلیچه ویران که نزدیکتر بود  
پناه گرفته از شلک توپ و بندوق یورش کنان را دفع مینمود دران حال محمد علی شجاع و قلعچه به سور تهاذ  
قایم کرده مع سامان و اسیران داخل لشکر گردید بعد از ان از حضور قتل و غارت آنجماعه متعین گشته  
چون شیر غزان رسید و از کیطرف توپ اندازی نموده حصار قلعه شکست و برای حمل و دلاوران خود را

مستعد داشت و آن اثنا جنرل لشکر که در کولار بود از صدای توپ و شلک بند و قیقین دانست که برسد  
 آوران کا سخت روداده است فوجی که بکوک وان ساخت چون بعد دریافت فراوان محنت بد و فوج ملحق  
 شد دست مقدور محاصران کوتاه کردید اگرچه آنها شباشب کوحیدیه داخل لشکر خود شدند اما جوانی از  
 سامان غلات رسیده لشکر انگریز رسید پس نواب از آنجا کوحیدیه که کوه که تها از انگریز بود محاصره کرده از  
 اطشرا حملات بعمل آورد و در آن قلعه بمبرد انخی تمام پیش آمده چند بار حملکنان را بر گردانید و این سر  
 به جنرل فرستاد تا جنرل موصوف از کولار کوچ کرده سمت هسکوٹ راهی شد طلبایه داران از یلغار جنرل نواب  
 بهادر را آگاه ساختند پس نواب تمامی سوار را به سرداری صاحبزاده و میر علی رضا خان بر لشکر انگریز  
 فرستاده خود بدولت بار سالهای موم بار پیاده بکشایش قلعه سمت گماشته کمندان شجاع افرمان  
 و اوتانزد و بانهار است کرده بنایت سعی مرکب مردی بر برج و باره برآمدند چونکه در قلعه جمعیت قلیل بود دست  
 دفع انبوه کثیر نیابورده سپهر انداز شد نواب حمزل قلعه گیان را که داد شهاست داده بودند از جان و مال  
 آنان بخشیده بیرون آورده و تها در قلعه گذاشته معد توپخانه و مردم بار و پیاده بغرم دفع لشکر جنرل مستعد  
 گردیده بود که جنرل موصوف با سپاه کار گذار در ظاهر معمره هسکوٹ رسید بخیاال بنکه هنوز قلع و ضبط  
 قلعی را خود است راه قلعه گزنت نواب بسعرت تمام که خبر سوختن آتش بیکار کاری نداشت توپ خانه را  
 در میدان عمید کاهه قائم کرده چنان توپ اندازی نمود که از صد راتش که سینه زمین تا بناف می ترکید  
 هزاران مردان کار معرض تلف درآمدند تا جنرل لشکریان خود را از جان دادن بیدار و دست و پا ضایع  
 ساختن بجا منع کرده بشیبت مین نشانده و تن برضای آبی داده آرمیده بود و نواب بجا فظان امیران  
 فوج نترنگر و هسکوٹ و غیره اشاره فرمود تا مردان محافظان و دستکس را از بند آزاد کرد و چون کسان منکو  
 فایز خدمت جنرل شده مفصل کیفیت هسکوٹ و حقیقت حال افواج حیدر نگر و نترنگر و هر و گوش گذار  
 ساختند جنرل متال شده از بس تشویش آن روز بهمونجا مانده سر شام بکولار مراجعت نمود و گران اسباب

مع دوسه ضرب توپ قلعه شکن چنانچه منجمه آن یک ضرب توپ بان شکسته که همین جا  
افتاده بود تا زمان حال یادگار بقیت گذاشت نواب اسباب گذاشته را برداشته  
بیشتر کوچیده بر زرسی پور فرود آمده بود که هر کار را معرض کرد که از گماط پتل پل  
بیدر قه دو هزار جوان بار و هزار سوار رسیده لشکر انگریز می رسید بمجرده استماع این معنی نخست  
معه توپخانه سبک رسالهای بار و پیاده در تاخته پیش روی گماط در کمین بود چون  
روز دیگر رسد آوران بر گماط عبور کرده تا بدین چهره رسیدند غازیان به فرموده نواب  
از کمینگاه بر حسب نظر اطراف و جوانب حمله آورده چون گرسنه بر خوان الوان نعمت دست  
نیغا کشاده باندک دست بازی بسیاری مردمان بدرقه را بیدریغ پامال هم ستوران  
ساختند و همه موال اسباب مغرور و داخل مودنجان و تو شکنانه نمود و برگردیدند چون  
این خبر بخیل رسید بسبب اینکه در لشکر رسد و آذوقه کمی کرده بود در وقت کرد و دراز افتاد  
و از فاقه کشی لشکران حیران بود که نواب بهادر جنبل را تسخیر مکانات و تعلقات بالاکماط  
مقیم و جایگیر دید خود بدولت با تمامی لشکر عازم پائین گماط شد پس از گماط ای کوته  
عبور کرده کشیکری گرفت و در نتیجه ترپا تورو و امنباژی ثمانه گذاشته اکثر دیهات  
انبور آتش قهر سوخت و از راه انبور گد و سائگده و رای ویلور و دهوبی گد و آرنی  
و چیث پته غارت کنان به تر نامل رسیده مقام فرمود و صاحبزاده را بطرف مدراس  
و میر علی رضا خان را بطرف تجاور و تهرنگرو غازی خان و مهمامیرا خان و غیره را  
بطرف چتور و نیلور برای تاخت و تاراج شهر و قریات نامزد فرمود چون در اندک  
مدت تمام تعلقات آن سرزمین بجا رب قتل و غارت رفته شد و اکثر خلایق پامال  
هم ستوران گشت جنبل با استماع این واقعه خرابی پائین گماط در گرداب تفکر



فروفت گماٹ کر نیات چار ناچار عبور کرده بسا تگده رسید و از اینجا سمت ای  
و یلو نهضت کرده آسود نواب محمد علی خان چون دید که دوشیزه خوشنویار لغیرت مردی و  
محض بواسطه ناموسی دولت کوشش های نهایت رفعت در میان خونریزی و تاراج  
خلق الله میشود با وجود تلف هزاران مرد و کاری دست از محاربه بر نمی کشند چنان  
معلوم می شود که بهوس موهم ملک بالا گماٹ تمامی خطه پائین گماٹ از دست دادن  
است بعد ازین خطوط متواتر بجزیل ترقیم ساخته صلح رضامند کرد و نجیب خان سالار جنگ  
و دانشمند خان را وکیل مطلق مقرر کرده چهار لک و پیم مع مکاتیب صلح و هدایای نفیس  
بمحضور نواب بهادر فرستاده راه اتحاد و مصادقت پیمود و اظهار و اقرار مودت یگانگی  
نمود نواب بهادر هم که از جنگ انگریزان جز نقصان سودی ندید و تبه بار خرج لکو که از آرمه  
در دل رده آشتی داشت سلسله جنجانی نواب محمد علی خان را از چهار مختنات شمرده  
باقبال هدایا پرداخت برضا و رغبت خود علی زمان خان ممدی علی خان نایطه ابرست  
روانه نمود چون و کلامی ذی هوش بملاقات نواب محمد علی خان فایز شد سوال و  
جواب صلح بوجه حسن درست نمودند و چنان استحکام بنیان عهد و پیمان ساختند  
که من کل لوجه بار دیگر در عهده داران این دوسر کار مجادله و مقاتله روند بلکه ممدو  
معاون یکدیگر بوده باشد و همدین ضمن کلامی نواب بهادر علاقه داران نواب طه یعنی  
و ابستگان چند اصحاب اقرار امام صاحب بخشی مع زنانه ایشان با دیگران محض پس  
قومیت از قید نواب محمد علی خان ربائی بخشانیده کامیاب مراجعت نمودند و تعلقه کور  
همدین صلح از نواب موصوف بضبط گماشته نواب بهادر در آمد سوای این اکثر  
منصب داران و جاگیر داران صوبه ارکاٹ را که از قوم مذکور بودند مثل ممدی خان صاحب



جاگیردار اول کنده و مرضی حسین خان منصبدار گرت پالو محمد تقی خان جاگیردار دوسری  
و محمد سعید خان منصبدار پرموکل گده و علاقه داران محمد علی خان پولوری و حرمت خان  
ساتکدی که بدست نواب محمد علی خان آزرده خاطر و رنجیده دل بودند مساعدت مع باربرای  
فرستاده طلبه شت خدمات معقول حسب لیاقت و بقدر حوصله هر یک یعنی بخشی گری و  
عالمی و قلعه داری مع تشریفات مقرر فرمود و نیز بسا سکنای شهر و قریات و یلو و اراکات  
و غیره که بکساد منزلت حزمین و عزلت نشین بودند وقت قدر دانی را غنیمت بل یادری طالع  
خود با انگاشته سعادت اندوز مجرای نواب فیض بخش قدر شناس گشته هر یک بقدر استعداد  
خود مامور کار و خدمات گشتند چون سلسله فساد و عناد بمقراض چهار لک و پیه قطع گردید

نواب ظفر مند فتح و نصرت مراجعت ببالا گماط فرمود

ذکر لشکر کشی نواب بهادر بطرف کرپه و کنول و بلاری و غیره پیش کش  
شایان گرفتن از حکام صدر مع بیان دیگر فتوحات در آخر بهمن سال  
یعنی یک بهر او یک صد و هشتاد و پنج بهجری واقع گشته آنکه

چون نواب بهادر متوجه محاربہ انگریز بود و عجب الحکیم خان حاکم کرپه وقت قابو دیده سواران  
خود را بتاخت تاراج تعلقات و قریات علاقه نواب تعیین کرد چنانچه دیهات بن منشا  
صوبه سرخراب ساخته بود بدستور و نور خان حاکم کنول بکمال اول و اله طرح موافقت استقامت  
بردم آزاری سعی بلیغ بظهور رسانید و نایک قلعه بلاری که دو پانام داشت نیز بے باکانه در  
تعلقات رای درک و غیره شورشان فرمود اگر چه متواتر این اخبارات بمسامع ملایان  
نواب میر سید اماند و بست آن نواح بعد فراغت از جنگ سرخ رویان خونخوار منظور

نظر کمیا اثر داشت در آن زمان چونکه خاطر ملکوت متناظر از عمر قرار و مدار مصالح طمانیت پذیر  
احمال انتقال فوج راجع متعلقان اهل نواایط و آنه پٹن و مودود خود بدولت بعزم تنبیه  
بدخواهان دولت جمیع سوار و سپاه بار و پیاده که قریب پنجاه شصت هزار مرد و جتر  
باتو پنجاه آتش بار بود خرامان خرامان بر سبیل سیر و تماشای آن دیار سمت کراپه نهضت  
فرمود و چند قزاق را حکم داد تا در حوالی کراپه دقیقه از دقایق خرابی فرو گذاشت نمودند بلکه  
احدی را از دولتخواهان آن بدخواهان را از جان نگذاشتند چون این خبر بحاکم کراپه رسید  
اندیشناک گشته جز پناه اولیای دولت خدا داد صلاح و فلاح حال و مال خود ندیده  
و کیلی را مع پنج لک و پین نقد و دوزنجیر فیل کوه پیکر و چهار اسب مصع زین و  
زیور نذر و عرائض عفو جرایم قلیل و کثیر خود بخاطر و آنکه کرده بر آئینده چنان عهد موثقی  
مؤکد ساخت که بعد ازین دیگر بار پای اقتدار از احاطه اطاعت نواب بیرون نکند و  
حسب فرمان جهان مطاع عمل نماید و بهر استعانت فوجی بواسطه ظهور رست  
باشد همراه لشکر ظفر اثر بکار نواب التماس و مصلحتا بشرف اجابت مقرون ساخته نقد  
مع انشیا فرستاده او را مطابق این مضمون بعیت چیزیکه بے سوال رسد داده حد است  
ز نهارد و مکن که فرستاده خداست نه منظور نظر و داخل تو شکنجانه خاص نموده چند ارشاد  
بر مرید پند و نصایح در صلاح حال و مال که دستور العمل زندگی و آسودگیش می تواند شد  
ترقیم فرموده اخبار نویسی را بهدار المقرش مع خلایع و تشریف الایق فرستاد و بدو زبان  
خان را که سابق قلعه بالا پور خور و بهادر و سپرده خاک خجالت بر فرق اوقات خود  
رنجسته نوکری حاکم کراپه قبول کرده بود بمعرفت علی زمان خان بهر نفس قول نامه فرستاد  
و بعفو جرایمیش پرداخته طلبید و بخلعت معافی تقصیر و بحالی بخش یگرمی قدیم الحمد

سرفراز ساخته راست از آنجا از نواح کنجی کوٹہ کہ در علاقہ کرپہ والا بود گذارشته بطرف  
بیگن پلی نہضت فرمود قلعہ دار آنجا کہ از قوم سادات میر غلام علی عرف کلو بود بلا اندیشہ  
مستعد بجنگ گشته بشوخی و گستاخی تمام جنون جرات پیدا کرده چند گلولہ توپ بطرف  
سواری خاص کہ نواب بر فیمل پون کج نامی سوار بود بے باکانہ پرانید پس جمعیت  
جہان داری اقتضا بآن فرمود کہ آن بے ادب را چنان گوشمال دہد کہ موجب عبرت  
و دیگران شود فوراً فرمان داد تا سرداران شجاع با جمعیت ہای خود حملہ نمودہ قلعہ اش را  
دایرہ وار گرد گرفتہ دست غارت و لیا بیکر کشادند پس و سپہرانداز شدہ حلقہ اطاعت  
و فرمانبرداری بگوش جان انداختہ و کیل را با پنجاہ ہزار روپیہ فرستادہ بجای خود آسود و  
میر حسن علی خان و میر اسد علی خان برادر زادگان شہم در ہمین اوقات بعزم نوکری  
حاضر حضور گشتہ بہ بخشی گرمی دستہ سرفرازی یافتند نواب از آنجا بطرف کدوال  
دو منزل نہضت کردہ بود کہ پالیکار آنجا از ہم حملہ جان ربائی نواب چون بیدر خود لرزیدہ  
و کیلی راع دو لک و پیہ و چیزہی اجناس تحالیف و عریض جان بخشی خود روانہ ساختہ  
از فکر این و آن وارست چون و کیل مذکور مع نقد و سامان نذر و عریض فایز  
حضور گشتہ بعجز و الحاح ادای پیامش نمود نواب بقضای دوزینی و مصلحت وقت بقبال  
نقد و جنس و پرداختہ از آن طرف برگردید اگرچہ از سرحد گئی یعنی بر تعلقات مراراً و مع  
افواج می گذشت اما ہیچ امر مزاحمت بحال عایمی آن ضلع و راوند کور مصلحتاً رسانید  
سمت کنول شتافت چون منور خان از ورود عساکر نواب بہادر اطلاع یافت بعزم  
جدال و قتال لشکر خود آمادہ ساختہ اعلام و خیام بیرون شہر نصب کنانید و شاہ مسکین  
مجنوب مرشدش کہ خان مذکور بسیار معتقد و فرمانبردار ایشان بود کہ دیگری از زمرہ

امرای ذوالاقتدار دولتمندان باوقار بچو اور جمع و معتقد بر شدند ان نبود فرمود که نمی نمود  
 غنیمت ترا نه بریت میدهم شاد باش خان مذکور ازین مشرده خوش دل شده دانست که لشکر  
 قاهره را مغلوب خواهم ساخت چون نواب بر عزم خان مذکور وقوف یافت میمنه و میسر  
 بسر داران شیردل سپرده خود بدولت با فدا ییان دلیر قلعه آراسته توپخانه برود و دوشتم  
 فیل سوار و ظاهراً قلعه ستاد و خواست که در سر سواری قلعه تسخیر و حاکم آنجا را اسیر و  
 دستگیر نماید دران اثنا شاه موصوف بر لشیت فیل برهنه سوار شده به دوشتم صد  
 افغان جانباز متوجه لشکر نواب گردیدند مشاهده این حال بعضی مصاحبین خوانین  
 حضور کرات و مرات عرض کردند که فسخ عزم تسخیر این مکان که زیر پناه و ظل ولی کامل و  
 قطب اصل است رعایتاً باید فرمود زیرا که ظهور این عزم باعث خلل و موجب ضرر و زیان  
 خدا داد می تواند شد مبادا که ملای بخاطر شریف ضرری بوجود فالین ابحود لاحق شود  
 النسب آنست که حضرت لشکر اجای فرود آورانیده اقامت و زید تا خود بخود افغان  
 اینجا دست بسته حاضر و مطیع خواهد شد تعجیل درین باب مناسب شایان ملازمان الا  
 نیست نواب از این معنی که کشتن صاحب عفان بود بهم برآمده بر روی آراکین نگاه  
 گرم کشاده سوال نمود که لشکر بازیر پناه کسی لی و قطب نیست آیا مابی پناه و وسیله هستیم  
 همه بازین سوال و جواب عاقلانه زبان در کشیدند بعضی جرات پردازنده عرض کردند  
 که البته باشد پس سرمود درین صورت لی حافظ لشکر از ولی اینجا مباحثه و مقابله  
 خواهد نمود ما خود بدولت دماغ خیرگی از سر فخر منور خان برآرم و گردن جراتش را بکند  
 خواری کشیده هرگز زنده نگذارم بعد ازین ارشاد چون فیل خاص پیش رانده بانداز  
 تیر و تفنگ رفته بود که شاه مشارالیه که عزم تاخت لشکر نواب است بغتاً برگردیده

به قلعہ رفتند و درون خرم سربلش در حجره تنگ و تاریک زید به بخان مسطور فرمود ای منور  
 هر چه که داری به بهادر سپرده صلح کن ما فقط قلعہ ترا با و نمیدهم مجرد اجتماع چنین ارشاد فرمود  
 خان مزبور دل از دست داده میان استقامت خود به کتکه بهیبت شکسته دیوان خود را  
 مع تحالف و سامان ضیافت بحضور داند کرده التماس فرود آمدن نمود و ارسال نقد زر  
 بر حسب مقدار خود و نفرد اقرار داد نواب نظر عنایت و پیرورش و نگاه رحم خداوندی  
 مبذول حال آن دولت مند قدیم داشته التماسش بخیر قبول آ و رده غریب قلعہ کنار  
 جوی تنگ بهادر اعلام و خیام خاص نصب کنانیده داخل خیمه گردید اما تا ایصال زر  
 دیوانش را رخصت قلعہ نفرمود پس فردای آن روز در محض پنج لک روپیه نقد و پن  
 فرستاده به بخان چرب و شیرین اظهار دوستی و هواخواهی نموده از دست قهر نواب  
 و راست چون نواب بهادر را بند و بست دیگر جا با مطلوب خاطر بیاوون بود مبلغ مذکور  
 گرفته روز دیگر از آنجا کوچیده از راه پستی گنده و پندی کنده و کپیتال حدود بلاری را بر این  
 اراده که با لیکار آنجا را زیر ساخته قلعہش مستخرسازد جرات جهان کشائی خود در دل بست  
 جنگ ناظم دهنوی که او خفیه همراه او در ساخته ترغیب تا راجی تعلقات سرکار خدادامی نمود  
 اندازد و ضرب خیام و اعلام نصرت انجام عسکر فرموده در ظام بهر بانه آتش فروزش در  
 دیهات قلمدرای درک و انموده رسالده مردم بار و پیاده را فرمان داد تا سرداران ذممت  
 ترو دشایان سید بهایش رانده به شکست حصار پائین و کشایش قلعہ کو بهی همت  
 گماشتند و به سعی بهیست روز بروز گونش پائین قلعہ آک ایسان رویه واقع است بر پیش  
 گلوله های اتواب بخته شبی حمله نمودند اما نایک محصور مردانه کوشیده بهیچ رو هراس ابدل  
 راه نداد و بدفع حمله پرداخته کامیاب برآمد نواب از جراحتش بهم برآمده اتواب کلان

زیر دهن کوه شمالی قایم کرده به شکست حصار کوه فرمان داد تا متکفلان مهاجرت ملک گیر  
چند سنگ کلان از توپ بمجل زنان نایک پرانیدند بطور این حال زنان علاقه اش  
فریاد بر آورده استبداد و اصرار این معنی نمودند که هر طور از نواب بهادر اهرصالحه پماید و  
به رفتن رز که افو نخواهد بسپارد اگر آنقدر زرموجودنداری همه زویرهای گران بهای ما  
می سپاریم عیاذاً بالله چونکه او قلعه تسخیر کند عصمت و ناموس سلامت نخواهد ماند پس  
نایک تشویشی پیدا کرده پیام صلح با ایصال دو لک و پیه فرستاده داخل سلسله زنیهار  
خوابان کردید در آن اشنا منمیان اخبار بمسامع اجلال رسانیدند که تا تیار مریه ناظم مرج  
باغوائی گویند راوین امرت را و حاکم کجند رگده بعزم خرابی تعلقات ضبط سرکار خود  
فوج کشی نموده بهنگامه آرائی اطراف بادامی و دبار و است چون نواب را بنید نسبت  
آن ضلع و گوشمال مریه ضرورت داده بود و التماس بایک کار فرور را با جابت مقرون ساخت  
دو لک و پیه نقد از گرفته اخبار نویسی در اینجا گذاشته پیشتر نصرت فرموده از گھاٹ  
کرکنا تندی تنگ بهدر را عبور کرده بکوچه پای دراز بکا پور رسید و که غنیمت از بیچار  
نواب آگهی یافته از ترمن سبزه غازیان لشکرش هوش هواس باخته ناکام طایه مرج طی کرد نواب  
از انجام رجعت کرده بسا و نور آمد حکیم خان استقبال کرده دولتخواهی خود ظاهر ساخته خرمی  
دوروزه لشکر نواب که مبلغ یک لک و سی و پنج هزار و پیه مقرر شدند رگد را نیده فارغ گشت  
پس از اینجا بطون سری هپی و دول و لنگگیری گذشته و پیش کش شایان از پالیکا بان آن سمت  
گرفت به بیجا نگر عرت آنی گده خیمه و خرگاه بیاراست و مراحه حاکم آنجا را بملقات یاد فرمود  
از اینجا که حکام آنجا از اولاد کشن راج و رام راج چتری اند و یکسی سلام نمی کردند و در ایام سلف  
همه ملک کرانگی و دکن بلکه از حصار طواریا کنار جوی نربازیر حکم خود با داشتند آخردولت

رام راج از دست سعی موکب داران بادشاہان اسلام یعنی قطب شاہ و عادل شاہ و نظام شاہ  
در نواح نیال کوٹہ کہ برکنار این طرف جوی کشنا واقع است در سن نصد و ہفتاد و دو ہجری  
تاخت و تاراج کشتہ چنانچہ مرد رام راج روز آدینہ تاسیخ اوست سلطان عالم گیر در عہد فراترو  
خود ستہ محل یعنی حویلی آئی کنڈی و دروجی و کنگاوتی بصرف مایحتاج و البستان ایشان  
گذاشتہ بود چنانچہ راقم سطور مفصل حقیقت عروج و نزول دولت حکام مذکور در کتاب  
تذکرۃ البلاد و الحکام ظاہر ساختہ در انوال او خود را کسبند سخت و انمودہ پسہ خود را مع چیزی  
سامان نذر ولک و پیہ فرستادہ امان خواست نواب بر عہدگی جد و ابائش نظر غور فرمودہ معافی  
پیش کش پر داخت و از حضور خلعت بحالی محالانش عنایت کردہ از راہ بہ بن ہلی جبہ ملکہ  
بنواح جتیل درک سید پالیکار آنجا بہ بیم تاخت و تاراج ملک و خرابی دولت خود وکیل را با ستہ  
لک و پیہ بحضور فرستاد و فدویت خود ظاہر ساختہ مطیع و منقاد شد نواب مبلغ مذکور گرفت بہ پند  
و نصایح اورا رہنمای فرمودہ اخبار نویسن واقعہ نگار دانا را بدار المتقرش و از فرمودہ از راہ  
بوگا پٹن سواد ماگل واری را محل نزول رایات ظفر آیات گردانید و با حضار پالیکار آنجا  
کہ بارہا اوصاف نادانیش بسبع شریف رسیدہ بود حکم جہان مطاع شرف نفاذ یافت  
مخفی نماند کہ پالیکار مذکور بے ریب و عقل و دانش بے بہرہ و از شعور و عرا و فیونی بود ہمہ  
محاصل تعلیقہ خود در خریدی افیون صرف می کرد اکثر اوقات بر بالاخانہ سوار شدہ  
تماشا و نظارہ کوہ و دشت می نمود چونکہ روبروی قلچہ ماگل واری تالابی پر آب و کوہچہ  
آن طرف تالاب است از کار بردن خود می پرسید کہ بر آں کوہچہ افیون خالص بہ قدر  
آب تالاب اگر شیر بہر سد مردم در چند روز تمام خواہ بخورد آدمی گفت البتہ یک ماہ صرف  
خواہد شد او جواب میداد شاید کہ آدم مثل عصفور است کہ قدری قدری بخورد



و قطره قطره بنوشد اگر کسی در هفته این همه فروبرد همین مرد کار است چون بالیدن نذر  
 و شستن و بختی نشیند بعد دوپرو تا مهمان سزاوی دیگر کارکنان فراغت حاصل می کرد  
 غذایش اکثر اوقات شیر برنج مقرر بود پس نش اغذیه اش پزاینده پرستاری طلبش  
 می فرستاد چون پرستار سرباز و لیش از دست خود بزور جنبا ینده می گفت که طعام  
 تیار شده است آن وقت برخاسته اندرون محل زمانه می رفت و طعام می خورد و باغچه بقیه  
 یک تیر و فلنگ بیرون آبادی احداث کرده بود و بسیر آن باغچه گردل میخواست یک هفته  
 مستعد می می نمود و به سزاوی کار پرداز باغ میخرامید بعد یک دو ساعت از می سپید  
 چند روز شد که از خانه نقل کرده باز بچند روز مجمل خاص خواهم رسید و می گفت البته  
 به قطع دو سه منزل اه فایز خانه خواهم شد خندان جواب می داد که ما کبوتر نه ایم بایدین  
 سرعت پر پرواز کشایم غرض اذکار حاقش بیشتر است که در حیطه بیان نمی گنجد چون  
 آن نا اذان محض حسب کم بهره یاب حضور گردید نواب از ناصیه حالش آنا حاقش آشکار  
 ملاحظه فرموده پیش خواند و بزبان مبارک پرسید که چه حقیقت است و چه نذر حضور  
 آوردی او دست بسته عرض کرد باقبال هالیون فال غمیز دو سه من افیون خالص  
 تو شکم نه مهیا و دو صد ماده گاؤ پر شیر هیچ موجود ندارم و قدری زلیور و زر و نقره بر بدن کنیز  
 حاضر است اگر منظور باشند می گذارم نواب بر سخنان میووده اش بے اختیار خندیده خست  
 کرد و دیهی بصره مایحتاجش بر او بحال داشته آئینی را برای بند و بست تعلقه گماشت

به دار السلطنت پٹن معاودت فرمودی

ذکر ادای مراسم هینیت شادیهایی کتبی رانی صاحبزاده و الا قدر  
 و دیگر صبیبه های شهباز صاحب یعنی برادرزادان خود بدولت

و صبیۀ مرضیه در سن یک هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری آنکه

چون نواب بهادر از جنگ انگر نزیو بند و بست پالیکار و غیره فراغت حاصل ساخت  
منظر منصور بهار السلطنت رسید رای جهان کشای در ادای رسومات تنهیت سمات  
شادیهای کتختائی صاحبزاده و صاحبزادیان اقتضا فرمود تا برای بیو سلطان صبیۀ  
امام صاحب بخشی نایطه مرحوم را که از ارکاٹ آورده بود بخوارش و رعیت خود خوشکاری  
نموده اسباب طوی میا ساخت اما مستورات تق عصمت عفت نواب یعنی والد  
ماجد صاحبزاده و اهل بیۀ مرضیه حیدر صاحب کلام صبیۀ نامزده را قبول نموده حسب  
استرضای خاطر نوشته و اهل قبیلۀ رقیه بانو صبیۀ لالی میان شمس چپه کولی را که همیشه  
حقیقۀ برهان الدین سپه سالار می شد مقرر کردند نواب از این معنی رنجبیه خاطر  
شده فرمان داد که در یک شب بهر دوز و وجه عصمت موجه عقد موصلت و مناکحت مستحکم  
ساخته پیوند معنوی بخشند تا متکفلان امور طوی شادایۀ طرب و کوس و دبل ساق تنهیت  
از هر دو جانب نواخته بزم شادی ترتیب دهند و مراسم سور و سرور بطور اهل دکن طرز  
دولتمندان و نشان خسروانه پرداز کنند که قریب یک ماه کوچ و بازار شهر چون حجله عروس  
و داماد آراسته شده صلامی طرب حشین بهایون با طراف امم شایع گشته و محفل عشت  
مشاکل یا ساز و سامان خوشنالی چنان مینا گردید که که موه و ادانی و اقاصی چه از ملازمان  
و خوش باشان دست از انواع اغذیه و اشربه تر و خشک نساخنند و سر داران لشکر  
و دلیران خاص پایگاه و اهل کاروان و رقاصان ناهید طلعت چون عروس و داماد بستیها  
از گارنگ خار حسرت در چشم رنگ آمیزی گلزار همیشه بهار شکسته سر خروشدند و به  
بخششهای در گوهر محتاجان و مسکینان جهان از آرزو نیاز و نیاداری مستغنی گردیدند

پس بساعت سید فرزانه حمید بعد شب گشت نوشته را اول بر در خانه نایطه برده از خطبه خوانی نکاح و دیگر مراسم فراغت حاصل ساختند و دیگر بار نوشته را سوار کرده بر دریا و قافا لال میان حاضر نمودند تا تمامی مستورات محل خاص نواب و جمیع ااقارب جمع شده اجازت خطبه خوانی نکاح داده رسومات جلوه و غیره بر حسب خاطر خواه خود بوسیله مشاطه بلند رتبه ادا ساخته مهر و ماه را قرآن سعادت بخشیدند الحقی طرز اکثر زنان و مردان است که بی بی قوم خود را اگر چه غریب الدیار و مفلوک باشد عزت و وقار بی بخشند و امانت قوم جنبی با وصف اشرفیت و صحیح نسبیش بر فرو کنایه ادا می کنند بالغرض چون از رسوم مهمنیت و تنبیت فارغ گشتند هر دو زوجه ناموس متوجه راداخل محاسری صاحبزاده والا شوکت نموده آسودند من بعد نواب صبیحین شهباز صاحب مرحوم که بعد ترقی دولت نواب بهادر صاحب موصوف خانه نشین بود از مرض جسمانی در کولار انتقال نموده بود و سه دختر و یک پسر عبد القادر نامی داشت و او نوجوان در جنگ انوتی از گلوله توپ خشم شهید شد و دختر کلان را که از لطن بی بی قوم خود بود در حین حیات پدر به لال میان نامزد کرده شد ازین سبب خوشدامن ما محقق قی صاحبزاده گشته بود و دو دختر از زوجه قوم جنبی ناکتخدا بودند بایکی تربیت علی خان نایطه را شرف مناکحت بخشید و ثانی را الیسین صاحب بن یعقوب صاحب جمهدار که عمه از اهل دکن بود عقد موصلت بر آیین دکنیان و طرز دولتمندان بر بسته فارغ گردید سپس آن اخلاق پاکیزه و گفتار و رفتار شایسته و صلاحیت حال و مال حافظ سید علی خلف شاه صاحب کنی که صاحب موصوف مصاحب الوقت نواب بود و بوکالت حیدرآباد در دست سوال و جواب مصالحت و ضوابط اتحاد و مقصد

فیما بین ناظم حیدر آباد و نواب و الاثراد درست و محکم ساخته بلا اطلاع ناظم آنجا و  
 اعیان دولتش بحسن کارروائی خود بسا اسباب شایان دولت و اثاثه ثروت  
 و جواهرات گران قیمت خرید کرده ترسیل داشت و بسیاری مرد باجرت و مامور را  
 فراهم کرده بحضور فرستاده مقبول منظور نظر انور شده بود پسندیده باز دو واج صبیحه  
 خاص خود شرف مناسبت بخشیده سرفراز دارین فرمود چون در عرض یکسال ازین کار با  
 فراغت دست داد در انتظام امور مملکت و تمام دولت مامور و مفید شده فتیله عدالت  
 و انصاف را بر جانبدار ناحیه و آن گردانیده تا هر جا زدی و راهزنی و آنچه باو گره برود  
 بیدار آورده باشد به سیاست رسانیده هر کجا که پناهی و ظلم و ستم ارتفاع یابد بندهم  
 گردانند چونکه خاطر خطیر از نظم و نسق امور سلطنت فارغ گردید معتمدان را با یالت و ضبط  
 تعلقات منصوب گردانیده در گردآوری اسباب شکوه و صولت و سپاه رستم نهاد  
 و اسفندیار نسب صرف اوقات می نمود چنانچه در کمتر مدت مردان جبرج از هر فرقی و اهل  
 هنر را زیر ظل رایت ظفر آیت جمع ساخته سوداگران و کار دانیان اقالیم و ولایات را قولنامه  
 معتمد مساعد فرستاده بسته بسته از قسم پارچهائی نفیس و طویل و طویل را سان عراق و مان  
 و گروه گروه دلیران ایران و توران طلبیده شسته بزرگبشتی همراه ام خود کرد و شویجان چشت  
 چالاک را بترتیب لشکر نامزد فرمود قریب و هنر از جو حسین سوانج نگاران با تدبیر و اطراف  
 ولایات نواحی ممالک محروسه بلکه در حیدر آباد و پوننه چنیا پتن و در دهلی و بنگاله و ایران توران  
 و کابل برگماشته اخبارات واقعی می طلبید و بگوش سرپا هوش می شنید خصوصاً در هر  
 تعلقه بالای کار بلج گذار خود که هرگز از ایشان خاطر جمع نداشت جاسوسان و خفیه  
 نویسان یک ابر دیگری تعیین کرده کیفیت ذره بذره و حقیقت پند ناچهار مفصل می طلبید و آلات

حرب ضرب یعنی توپ بندوق از بنادر فراسیس و لندیز و پرتگیس مع دیگر سالان ولایت  
 آفرنگ لکو که از خرچ کرده فراهم می ساخت ۴۰۰۰

ذکر فوج کشتی تا تیمار بهیسه ناظم مرج و گویند را و بن امرت را و و سورا و  
 کما تکیه غیره سران مرهطه بغرم تسخیر خرابی ممالک محروسه نواب بهادر  
 از طرف پونه و تا ختن ابراهیم خان دهبونسا بهمین غرم از جانب حیدر آباد  
 و اسیر و دستگیر شدن سران مرهطه بدست غازیان لشکر نواب و  
 ناکام فتن دهبونسا و تسخیر کردن نواب بلاری را که در سن یک نهار و  
 یکصد و هشتاد و هفت هجری و داده آنکه ۴۰۰۰

چون نواب بهادر در پٹن چندی به بند و بست خود و گردآوری لشکر و سامان جنگی مأمور  
 بود بسالت جنگ ناظم دهبونی و مراد اوفتنه باز باهم موافقت کرده خطوط بناظم حیدر آباد  
 و کارپرداز پونه متضمن وانه کردن افواج درین ملک و استیصال نهال عظمت اقبال نواب  
 که ترقی جاشه و تمش را به یقین موجب نفع دولت خود میدانستند ترقیم و تبلیغ داشته منتظر  
 وقت بودند اگر چه نواب برفتند انگیزی آن بدکیشان و قوت تمام داشت اما قبل از  
 وقوع واقعه فراهم احوال حدی شدن شایان همت الانمت و مناسب ای جهات کشای  
 دشمن گزای خود ندیده و ظاهراً چون غزال گوش انداز سکوت و زریه لیکن مانند پلنگ شکار گیر  
 مستعد فرصت حیدر بود که ناگاه قاصدان اطراف ساحل جوی تنگ بهدر امتوا خیر بر  
 رسانیدند که ناظم مرج باز چند سرداران مرهطه را با خود متفق ساخته شورش افزای افواج  
 بادامی و دبار و است اگر چه کارپرداز پونه بر این معنی راضی نیست اما او خود و بجای

خود پسندی گردن نخوت و پوچ برافراشته عازم این حد و گذشت و ناظم حیدر آباد حسب  
استدعای ناظم ادیهونی و حاکم گتمی ابراهیم خان دهنوسار که در سپاه گری دم انا و لایعی  
مینزد و بر آراستگی فوج و توپخانه خود می نازد و بوفور سامان محارب روانه این طرف نموده است که  
او چون پیل بدست خرم طوم جرات خود را از ساخته می رسد و ناظم ادیهونی لشکر خود را تسخیر  
بلاری فرستاده چنانچه صف در جنگ سپه سالار شش موسی لالی فرستاد که رستم جنگ خطا  
دارد و بمحاصره اش همت گماشته کوشش می نمایند و نایک محصور مردانه و اسعی تمبیل در دفع  
خشم بطور میرسانند تا نواب بهادر محمد علی شیخ را به پنجزار مردم بار حصار و هفت هزار سوار  
تو خوار مع فوج باجی را و بدفع خصم سرکش نامزد و بطرف دنا و افسر موده پیشتر کوچانیده چون  
سردار شیخ بر سبیل یلغار بعرضه پانزده روز فایز دنا و اگردید شمالی قلعه میدان وسیع و  
نهری خشک مناسب فرودگاه لشکر نصرت ماثر دیده نمرند کور برود داده اعلام ظفر انجام  
نصب می کنند و هنوز خیمه ها نه ستاده و باران شبست گاو ان و شتران فیلان برین بنیان  
که سران خصم که در آن روز عید و سهره بود برای بازی و تماشا سازی و اسب تازی نمر  
به اراده فرود آمدن در همچون میدان که پیش از دوروز از شیران جهانگیر خالی دیده بودند  
بجمع لشکر و سامان خود بر خاسته شد و جوق جوق از فرودگاه خود می رسیدند لشکر  
سالار شیخ را که اندک نابود و او شان قریب ستمی هزار سوار و بیست هزار پیاده با شانزده  
ضرب توپ بودند در حساب خود بجوی در گرفته حمله بیکبار یعنی سران و سپاه حمله کرده  
در تاختند شیخ مذکور چاکلی تمام بکار برده توپخانه پیش رو گذاشته صفوف تفنگیان آراسته  
بدست راست باندازان آتش نشان را قایم کرده بود و چون که ابل غنیم در اندرون پرتاب  
تیر و تفنگ جرات سبقت کردند بیکبار توپها را که از گلوله های انگوری پرکنانیده مستعد

آتشل فروزی داشت متواتر سرگرد و شلکهای بنادلیق بقواعد درست زده همچو سنا بل  
 گندم و جوار که بعد درو منتشر بر زمین می اندازند لشکریان غنیم را بر زمین عدم انداختند  
 و از عقب آنها سواران خونخوار دست و بازوی شجاعت کشاده به نعرهای نصر من الله و فتح  
 قریب بر سر مقهوران خاک مذلت سحبت و بانداران از یک طرف آتش فتنه افروخته  
 خاکنای اهل بیرش را چون چوبهای خشک در نور غارت سوختند القصد و زعید بر لشکر  
 غنیم چون روز قیامت شوم آمده تاتیا که مرد جسم بود بصدقه شلکهای توپ بندوق  
 از پا در آمد یعنی از ان از اسپ بر زمین افتاده جبین خجالت نامردی بخاک تضرع میباید  
 و دیگر سران بے حمیت که از پیچیدن دود توپ تفنگ اده سلامت از ان معرکه گاه  
 مرد آزما می گم کرده از درختندگیهای برق شمشیر شمشیر باز تار یکی در شیم بصیرت فرست  
 آنها را افتاده و بر پرتاب نیزه و ناچ گویا پال تاز دیده عقل و هوش دوخته شده بود پس  
 مجروحان بر کشیده بر تن های سلامت خود با امید جان نبردان راست کرده آه زنان  
 بر خاک می غلطیدند قزاقان منصور بر حسب خاطر خواه دست یغما کشاده هر چه که خواستند  
 برداشتند سپه دار شجاع بر این فتح غیبی که غیر مترصده بود سجدات شکر بدرگاه فتح بخش  
 حقیقه مؤدا ساخته دو گانه شکرانه گذارد و تمامی سران را که ده دوازده کس و سر گروه  
 او شان تاتیا بود و کشان کشان آورده در خیمه علییه بمجا فطان با اعتبار سپه فخره فیلان  
 و شتران و سپاهان مع دیگر سامان غنیمت آن جماعت که پیش از حساب قیاس همدست شده  
 بودند نصف به سحر داران دلیکر که در آن معرکه گاه جان بازی به عمل آورده بودند و بفقرا ی همراهی  
 خود که در سفر و حضر چهل و پنجاه فقیر بر دروازه آن سخنی حاضر می بودند یک یک بخشید و زنان  
 اسیران آن قوم را به جباله تنکح اهل اسلام ارزانی داشته همون میدان نصرت



تو امان حاصل نزول آیات طفر آیات گردانیده فارغ گشت و فریاد داشت نصف باب  
غنایم و اسامی سران اسیر مع عرضی مبارکباد فتح غیبی بخجوه روانه داشت چون نواب مضمون  
عرضی دولتخواه شجاع و افراد حساب استماع فرمود بنخواست سر مجلس بران تحسین بر کار دانی و جبر  
کشاده همون ساعت یکصد و بیست و پنج ضرب توپ شکار از فتح و نصرت سر کنانید و شادایان  
بشارت بر روی جهان نخواست و شجاع موصوف را به تشریف شایان و مکر مرصع و سپ بازین  
زیرین سرافراز ساخت علم قدر و اعتبارش بر جمیع خوانین و عهده داران باتملکین برافراخت

|| ز اقران فزون پاکیه خستش || بتعظیم و تجلیل بنواختش ||

دران آشنا و افعه نگار رای درگ مکر عرضی بخجوه گذرانید که سپه سالار رسالت جنگ مفتوح  
کوه بلاری اگر چه از سه ماه سعه می نماید اما کاری نکشود و نایک محصور بار بار بیو چال شنجون  
زده اکثر سپاه مغول را ته تیغ کشیده و دوهونسا با لشکر نکبت اثر خود سمت کنکیری و کویل  
رسیده است لندار عایای این ضلع از جو رتوش خالیف و هراسان اند نواب بمجد دستماع  
مضمون عرضیش سالار شجاع را با نقاب گونسا مخاطب ساخته عنایت نامه تاکید چنان  
ترقیم فرمود که آن شجاعت نش را بخطاب گونسا سرفراز ساخته بدفع شو شدن هونسا مقرر  
فرمودیم باید که زود تر بر سرش رسیده چنانکه باید و شاید بگو شمال و پر دازد انشاء الله تعالی  
ما هم از راه رای درگ چون مرگ مفاجات بر سر آن اهل رسیده میر سیم و اسیران را روانه حضور  
سازید سر و ارجح بمجد دریافت مضمون عنایت نامه و الا با فوج طفر موج خود آ ماده جنگ شده  
بکوچهای دراز طرف لشکر دوهونسا در تاخت و سباب غنایم مع اسیران حسب کم حضور  
بیدر قه هزار جوان بار و دوهزار پیاده روانه پٹن ساخت نواب خود بدولت از دال سلطنت  
پٹن کوچیده یصوب رتن کیری نزول جلال فرموده بهیر و بگاده و گران است با عساکر کوچانی

قاعه شکر متعین پرنیا مقصدی تو شکستنا که اواز همون وقت سردار بهر مقرر گشت ساخته با سواران  
 اسپت قمچی و مردم بار و پیاده جبریده با توشه خوراک چهار وقت چنان در تاخت که دو شب و دو  
 روز راه کوه و جنگل طی کرده شب سوم چون تیر بهدوف بر سر لشکر رسالت جنگ نازل گردید  
 بهادران قوی باز و حسب فرمان و الا نشان از اطراف حمله صف شکن کرده بر زرش بان  
 و تیر و تفنگ جگر سوز و خدنگ سینه دوز و شتر نال جان پامال و مار تیرگی از روزگار آن عجمت  
 بر آوردند پس سوار و پیاده و سردار و سپاهی لشکر مغول که چون عقد شریا بهیت مجموعی داشته  
 از چنین ارادت بلای ناگهانی و قهر آسمانی بی خبر بودند ناگاه همچو نبات النعش از بهم متفرق گردید  
 بعضی دست ملان بعضی چشم ملان اکثر و شان سر کوبان و آه زنان پای گریز فشرده و گرو  
 کرده آنها بر همون بستر خواب ناکامی دست و پا زده شربت شمشیر خونخواران شیرل بسیری  
 نوشیده دراز خو امیزند و سپهر سردار لشکر بتصور روز بخیزد بهنه پاننان خیزان خود را  
 در گروه موسی لالی که نسبت آنها صورت اجتماعی داشت رسانیده از جان امان یافت  
 تا فراسیس مذکور که بهمت بر میان جرات جست بسته لقبه السیف مردم خود را مع چند سوار  
 کاظم خانی فراهم ساخته لقبوا عد در ست نصف زده دو توپ جلوی پیشین عقب گذاشته  
 شبها شب راه آدهونی طی نمود و جمیع اسباب لشکرش چه از اعلام و خیام حتی که اناث فوج  
 مغول و خدمت شمشیر زنان و عد و شوزان نواب بهادر شدند چون صدای کوس فتح  
 و نصرت و طنبو ظرف و تیرهای بشارت و شاد دانه شادمانی بگوش فلک رسید نایک لطف  
 بهراس بقیاس مستولی گردید مشعلها و قهاب با فروخته کس فرستاده خبر طلبید هرگاه یکبار  
 یلغار کردن نواب در هم شکستن لشکر مغول آگاهی یافت عاقبت کار خود نیکو نگاشت  
 از حمل شیرانه نواب برخود چون بید از ریده حواس شیری و بهمت مردانگی در باخته مع محل زمانه

و چند رفقا با چیری خزان و جواهر گران بهما از عقب کوه فرود آمد و شبگیر زده از راه کوه و  
دشت سمت بجا پور شتافت که تا زمان حال سرش به دست کس نشد و همه سامان را جلی و  
اثاثه خانگی و آلات محاربه و نوبت نقاره که فراهم ساخته نایکان سابق بود بملازمان الا گذشت  
نواب بهادر بر این فتح خوشدل شده تمامه معقول در قلعه گذاشت و در مرت قلعه تا کیل گید  
کرده بالشکر خود سمت آدهونی نهضت فرمود و در میدان کلبا این خیمه و خرگاه آراست و جنگ  
پیغام فرستاد که لشکر سرکار از پس تردد عروسوزی و فاقه کشی از دو ماه حیران است پس مبلغ  
موجب و ماهه از روی حساب ده لک روپیه میشود باید فرستاد تا ناظم مذکور که از فکر تاراجی لشکر  
و سامان ثروت خود خواب و خور گذشته بود آن پیغام و بال جاننش نمود اما بحسب اقتضای  
وقت چیری از ران خزان و چیری برهن لور و جواهر گران بهما جمع کرده ده لک روپیه فرستاد و اطمینان  
دوستی بکر آشتی نموده بجای خود آسود نواب طفرمند از اینجا پیشتر کوچیده بگوشتمال  
دهونسا که ملک بکند رگده و کننگیری بجا روبر غارت رفته بنواح کچین گده رسیده بود و  
برگماشت و محمد علی گونسا هم از راه کرک و سرهتی و دمل بر عقب لشکرش علم بر هزدگی برافراشت  
چونکه دهونسا خبر تاراجی فوج مغول مفتوح قلعه بلاری و گرفتن مبلغ زر نقد از ناظم آدهونی و  
رسیدن برای تنبیه تادیب خود شنید همت مردانگی باخته بطلب مقصود برج المقصر  
مراجعت یحیدر آباد نمود اما قزاقان لشکر نواب تاراجی تو قاقش کرده بسا اسباب  
لشکر یانش و دو ضرب توپ چهل و پنجاه شتر تو شکنانه و ستره بخیر فیل خیمه بردار به دست نموده  
برگردیدند و قتی که نواب بهادر لشکر مغول ابیک شیخون منرم گردانیده بلاری تسخیر کرد  
مراد را و دارالمقصر خود را بحر است بانی خان کارکن خود گذشته نزد دهونسا رفته قامت  
داشت و ترغیب تسخیر ملک بالاگماط بشیر میکرد و حلیم خان حاکم کرطه و پالیکا عقیل در گنیز باغ

همون فتنه انگیز اخبار نویسیان نواب بهادر را شهر بدر کرده با فوج و سامان جنگی به دهنو  
مواقت کرده بودند هر گاه که او بر سخنان عرض گویان گوش رضانه نهاده راه دیار خود سر  
کرده بهر سه شرات کیش فتنه جو نام بهکان های خود مراجعت نمودند و نواب از ان طرف  
معاودت فرموده رونق بخش بلاری کردید که

ذکر تسخیر کوه گیتی و سوندورک اسیر کردن مرار او مردم آزار  
فتنه گیش را روداد همون سال ۱۰۰۰ هجری

مرار را و بار بار در اتصال نهال حشمت و شوکت نواب جمد بلنج داشت نواب من کل الوجوه  
بطرفداری او پرداخته از خود مزاحم حالش نمی کردید بلکه محض تالیف قلوبش چچامی گفت  
اما از غایت شقاوت جبلی جوایای وقت بدش بود بلب بیت نیش عقرب نه در پی  
کین است مقتضای طبیعتش این است و در اندام بنیان دولت خدا داد از ضرب و  
کلمات زبان و اشارات قلم هیچ تصور نمی کرد پیش ازین هم در ایام لشکر کشی ترک ما و کلا  
باهوش نواب از ترک سوال و جواب صلح دایمی مقرر و درست کرده بودند همون عقرب  
صفت نیش زنی کرده تحریص استیصال دولت خدائش نموده صدمه عظیم که عبارت از مقدمه  
چیرکولی است بحال نواب رسانید اگر چه این نکته خم و الا شده وجودش را باعث خلل محض  
و موجب فساد و عناد ارکان دولت خود انگاشته در فکر شکست او بود اما چون در میان  
راوند کور و بسالت جنگ رسته موافقت مخالط مضبوط بود و در رزم و نبرم با هم تکرر  
و مصادقت داشتند ازین سبب اندیشه منید که قول انا است بایت دو دل یک شود  
بشکنده کوه را بهر پرانگی آرد انبوه را بهر الحم رسته شکست لشکر مغول رفیع اندیشه خاش گردیده و قوت  
راوند کور به دهنو نامسک نزول و توش شده چون بخاطر خطیر یقین کلی بود که تا بودن آن فتنه باز

ضبط و بسط این ملک بواقعی صورت نخواهد بست خواست که بهمدان فرصت و ازمین  
بردارد تا بعد بند و بست بلاری تسخیر کوه گتی و اسیر کردن آن فتنه کش را و حبیبه همت جهان کشا  
ساخته آن طرف نهضت فرمود و ملحقاً راوند کور را که از لشکر دهنو سابی نیل مقصود آمده  
در دارالمقررتی به تشویش و فکر دور و دراز افتاده بود بهبانه ملاقات یاد فرمود چون او از دروازه  
نامعقولات خود با وجود سلوک شایسته بی فراجمی نواب آگهی داشت ترسید مبادا که در  
عین ملاقات فتنه برپا شود که وبال جان گردد باین معنی راضی نشد نواب دیگر با پیغام داد  
که تعلقه سوند در وابست بصر فایحتاج ضروری تو میگذاریم بلا عذر کوه گتی و غیره را که  
بحکم است نمایان شهنشاهی بود بکجاستگان دولت خداداد سپرده خاطر خواه در تعلقه  
مذکور کامران باش آن بکنش چونکه سپاه و چشم بسیار برگرد خویش مجتمع دید از صواب دید  
رای جهان کشای پهلوتی کرده مستعرب جنگ گردید نواب فرمان داد تا سالداران  
مردم بار و پیاده از اطراف قلعه را مرکزوار در میان گرفته جنگ توپ و تفنگ در آنجا  
و از هر جانب صلابت کوچ و سید با پیش برده کار بر محضولان تنگ ساختند و سواران  
قزاق حسب فرمان و الا نشان کوه و جنگل را چنان محاصره کردند که آمد و رفت آدم را  
را محال مینمود بلکه نژده را از حصار پر پروانه کشادن و مور و ملخ را از آنجا عبور کردن ممکن نبود  
هر چند را متوجهن خطوط بناطرم پونه متضمن کیفیت خرابی خود و عزم نواب نوشته بدو طلب نمود  
اما طایفه داران بار با قاصدان را گرفتند و آوردند و نگذاشتند که امرای پونه ازین معنی  
خبردار شوند بالغرض تا رسیدن اخبار پونه که آخیز نوشته بسالت جنگ آشوب آهنگ  
معلوم هر که ام شد و دست ماه منقضی گشته و درین مدت کار بر ابل قلع بجايت ستوار و تنگ  
گردیده بود را و محصور چون دید که عنقریب قلعه از تصرف خود بیرون رفته مال منال ابل و

چشمه سال  
و قلع کوه گیتی  
و سوند در آن  
و کوه گیتی  
و سوند در آن  
و کوه گیتی  
و سوند در آن  
و کوه گیتی  
و سوند در آن

عیال است مجاهدان لشکر اسلام خواهند شد علاوه برین آب قلعه کوهی که ایام تابستان بود چون دل مغاس خشک تر گردیده و ذخیره و سر ب باروت مثل بنگام جوانی وفا نکرده لاعلاج دست داد پالی خان کارپرداز خود را بخصوه روانه کرده اظهار اطاعت نمود و از جرائم دایم سابقه عذر خواست نواب چون بر عجز و بونی و استغاثه او وقوف یافت نظر نوازش نشانمانه بر حال بهیچاگریش فرموده عنایت نامه خاطر جوی و دلدار می مع قولنامه منیت جان و مال مصحوب کیش سربیل داشته طلبیده تا او بسواری پاکلی بدو ستم خدمتکار از فرزند کوه فرو آمده داخل لشکر نظر اثر گشت نواب خیمه علییه خالی ساخته او را فرود آوراند و کوه نشان خود فرستاد و محل حاصل یعنی در ولست زنانه اش امع اسباب ضروری و پارچه های مستعمل و زیور زر و نقره کم بها با و از زانی داشته تمامی در و گوهر گران بها و زیور مصرع و دیگر اسباب لازمه دولت مندی و آلات حرب بیکار و اتمش نفیس و گران قیمت ب ضبط خود در آورد و سراسر انجام و اثاثه رقا صان قوم تیلنگه که در عهد حکومتش طوایف بسیار جمع گشته بقدر دانی و بخشش حسب زیور و سرمایه شده بودند بلکه بعضی طوایف را مواضعات جاگیر گذاشته بود و در وقت جنگ همه با بر بالایی کوه و محصل او مذکور سپاه گرفت بودند از رضامندی و ایان آنها بقیمت گرفت داخل نائنگ سال محل زنانه خود نموده بجماعه آن بعضی طوایف را به سهم کهنجام که جنوبی قلع دار سلطنته برکنار جوی کاویری آباد کرده بودند فرستاد بعضی را به بنگلور و آنه فرمود هر چند را و اسیر التماس باریابی حضور و شرف اندوزی مجاز نمودار شد که بالفعل فرصت وقت مکالمه میسر نداریم از شاه و الله تعالی بعذر مرجعت به پٹن ب حصول مدعای شما پرداخته آید پس و را بمجا فطان بهوشیار سپرده روانه پٹن نمود و خود بدولت به بند و بست آنگه سوند و رحمت گذاشت و در آن اثنا جاسوسان خبر رسانیدند که چهل هزار سوار مرهه بکوک مرار را و از طرف پونه رخصت شده در سواد

کو کاک میزد فرود آمده اند نواب از بند و بست آلکه مذکور زود فراغت یافته تبییه شتیا و جهمت  
ساخته بهسبب پیگیری رسیده بود که کیفیت تسخیر گیتی و سوند و رواسیر شدن را و مذکور مستعد گردیدن نواب  
بگوشتال عادی سرداران مرهه شینده مراجعت به پلونه نمودند و همداران اوقات نواب بر محمد علی  
شبیج بنا بر مصلحت مباد که بغور کار دانی و تعظیم و توقیر خود راه شوخی و بیباکی پیاپی بر بهمی و انمود و  
بهانه بخشیدن فیل و شتر لیسیران و فقرای بی اجازت حضور در پیش آورده چندی از  
رساله داری معزول ساخت اما در دل خود مهر و شفقت بر او زیاده تر داشت و هم از حکومت  
رساله دست برداشته تاج و جبهه فقیری بر سر تن خود راست کرد و ستغنی بود و هدرین ایام شنیا  
پردبان رای در قلعچه هر یال را که جنوبی چهار کوهری بلاری است و او از توابع درگ مذکور بود  
مرآه او جبراً و قهراً تسخیر کرده ثمانه خود گذاشته بود و بعد گرفتند آنجا و حکم تنظیم آن مکان به بیعی  
ماه گرفت و اعلقه و نیگٹ گیری که سر راه گماٹ تیل پلی واقع است و آنهم در ایام سابق زیر حکم  
پالیکار چار کل بود را و مذکور نیز برگرفته داخل صوبه گیتی نموده بود و همین زمان انجیبط گماشته سر کار <sup>در آنجا</sup> وارد



بلاد می افراشت موافقت سازش کرده سعی جمیع انجرائی آن ملک بطه و میرسانید و ضرر  
 کلی بحال خلق الله و سکناي آن دیار عاید می ساخت و طریق مردم آزاری باطراف جنوب  
 بیموده در رفع خود میکوشید اگر چه حسب ظاهر تملق بسیار اظهار فدویت و ولتخواهی مینمود  
 لیکن باطناً در از عاج و انهدام بنیاد دولت خدا داد صرف اوقات میکرد چونکه قلع قمع آن  
 شقش سرکش و نخوت شکنی آن غاور برای امنیت رعایا و برای لازم بل واجب بود خصوصاً  
 کشنیا پردهان رای درگ که بار بانی سابقه حرکات مکرومات از دست پالیکار مذکور گوشمال  
 خورده و ملک بتاجش داده بود و ترغیب تحریض بلیغ و تسخیر درگ مذکور کرده بلکه ادای مبلغ  
 وجه صرف شربت باروت بدم خود قرار داده نواب را بر این عزم جزم آورد و دهم در آن اوقات  
 چونکه نواب بکشایش قلیجات کوثری کوزه و جریه و ملکال مژ و در ضبط و اختیار برادران نسبتی  
 آن غاور بود همست جهانگیری صرف نمود و هیبت جنگ را با لشکر گران بتنبیه پالیکار سپهرین ملی  
 و تسخیر ملکش روانه کرد و فیصل آن ماجرا بدو وجه اجمال آنکه در حبشی که نواب متوجه گوشمال را که مهره  
 بود شخصی از کارپردازان سپهرین ملی که نشو و نما یافته نخل آن دولت و جمیع امور را بر رازدن  
 آن ریاست بود شرف ملازمت دریافته منسلک سلک ملازمان عمده و مأمور کارفرمایی  
 پیادگان آن طرف گردیده رفته رفته باتکشاف راز و ما بهیت جزو کل آن دولت  
 پرداخته در فکر و استیصال دولت خداوند نعمتان قدیم خود در افتاد چونکه پالیکار سپهرین ملی  
 چک شوم شکر نامی دانا بود بعد اطلاع بر این معنی بیم تاراجی ملک مال خود و پیش از طغیان  
 آب بند تالاب مضبوط کرده عرضی متضمن روانه کردن شخص مذکور را از حضور بدو القه خود ایصال  
 مبلغ زر پیشکش به غرض قتل اطلاع حضور داشت نواب باقبال این معنی پرداخته آن کارپردازخانه  
 بر انداز را مع یک انجی و اله و ملک نرسونامی روانه نمود و آنها را در بند و بست کارسکار تاکید

آیک نفر موده بود چون نامبر دارشوم شکر ملاقات نمود و بچربانی و سخنان ابلا فربهی  
تسخیر قلبش کرده جلعت خاصه و پدک مرتع و جوماله مرارید و حلقه دست مطلا سرفراز ساخت  
الحال قیام دولت ما برای زرین تست که هرگاه مثل تو ندیده و نمخوانیم بطرف داری ما  
پیر دازد دولت ما را زوال کو پس دل آبله محض نجبین گفتگوی نادان نواز بدتم زور کشیداری

بهیت خاطر نادان فرسیدم در عاقل بهرمان      از طعام و اند شراب از خلع و از زبان

و بیکبار در جمیع امور ریاست و حل و عقد دولت خود و خیل مطلق العنان ساخت حتی که  
در خلوت و جلوت و در محل خاص یعنی در زنان بهار میداد و از اقسام اغذیه و اشربه کام زبانش

چاشنی حلاوت می بخشید از آنجا که قول بزرگان است ۵

از بدان امید نیکی دشمن محض خطا است      پروری در چشم عقرب را اگر نیش زنده

نامبر در بغور علاقه سرکار و ناز برداری پالیکار که محض صلاح وقت بود شیوه ظلم و تعدی بیکارکنان  
آن راج مرغی داشته بدل آزاری غر باور عایا همت گماشت بموجب ایامی سکنا ی آنجا  
را میرنجایند بلکه هر چه که دشمنخواست بی ملاحظه عمل می آورد با وجود چنین مردم آزاری و غر با  
کشی دست شهوت پرستی بر زنان جمیله غیر ملک دراز ساخته بلا اندیشه تاراجی عصمت آنها  
می نمود پس خلق الله از دست ستمش تنگ آمده بجا کم مستغاثی آگشته جواب صاف می گفتند  
که او هر چه صلاح دولت و ملک میداند میکند اگر خنیدی بر عیالش تحمل درید اینجا سکونت وزید و  
الاً راه امینت خود پیش گیرید بطور این حال اکثر ناموس پرستان آند دولت بیدل گشته جلالت  
بر امان و اوطن اختیار کردند و با این دل شکنی های خاص عوام پالیکار مذکور هیچ و متعین  
احوال آن فتنه بلاد نمی گشت بلکه هر روز بانعامات و نوازشات خوشدل می ساخت تا  
آنکه روزی صبحی اسپ خاصه با ساز و سامان طلا و مرصع زرین طلبیده بجه و کد بسیار و بزرگ

کنایه رخصت خانه نمود از آنجا که نزدیک رسیده بود که از ظلم و تعدیش رخصه عظیم در بند و بست  
دولتش راه یابد پالیکار مذکور کرد دقیق بکار برده همون روز وقت ده ساعت چند کس را  
باسلاح در کمین داشته اورا اندرون یوان خانه خاص طلبیده گفت که بخلوت چیزی گفتنی هست  
بطرف حجره که آماده تمام کارش بود اشاره ساخت همین که نادان اجل گرفته آنطرف  
شتافت سر خود را زیر تیغ پاداش نهاد و از مردم آزادی وارست مجبور و وقوع این واقعه  
پالیکار مذکور مصلحتاً گفت دست خود را از قلمه اش چاک نموده و پنجگان انجمنی و الیه حضور را  
طلبیده و گفت حادثه طرفه ناشیندنی داد که با وجود چنین الطاف و خاطر داری و پیروش ما  
آخر آن لایم الطبع طور حرام خوری خود نگذاشته چه بے تکلف خواست که بر من خنجر بیداد  
کشد و خود وارث ملک مال من شود در این صورت ملازمان خیر خواه ما کارش تمام ساختند  
این معنی چنانکه دانی با الفاظ و مضمون شایسته اطلاع حضور باید ساخت تا منظم دیگر  
بملازمان حضور راه نیا بد این گفت و بطریق اخفا جمیع اثاثه خانه مقتول هر چه که جمع  
شده بود طلبیده داخل تو شکخانه نمود و شباشب بغرم خود داری و حفاظت حال و مال تمامی  
زنان علاقه خود را مع خزانه و دیگر سامان ضروری آن طرف جوی تنگ به در روانه کرده جریده  
مع سوار و پیاده خود یکوستان ناراین گیرا شتافت و دارالمقرابحراست خیر خواهان شجاعت  
شعار گذاشت چون عرضی آنجمنی و الیه بطریق مقدمه صد نایر حضور نواب گردید یقین نفرس فرمود که  
البتة پالیکار حلیله برای محومه به بیم انکشاف راز حرکات و سکناات خود چنین جرات کرده باشد  
بغضب تمام و بگرم جوشی داب و عرب ملک اری لشکری آنطرف روانه فرمود فیض الله  
خان هیبت جنگ که به دانائی و کار آگهی یکتائی داشت اگر چه مطابق ام جلیل القدر ملیغار  
کرده بمحاصره قلعه اوجنی و گوئور پرداخت و بعبرت نمای سواران را بتاخت و تاراج

دیہات نامزد ساخت اما به لطایف بحیل پالیکار را بدام فریب خود در کشید و سخنان معقول متناسب ساخته براه راست آورد چنانچه پالیکار اندیشیده دور و دراز کرده بعجز و الحاح دامایان پیش آمده بگذاشت هفتاد هزار روپیه نذر جریانه سوائے زرش کش مقررہ التماس عفو تقصیر خود نموده و کیلی را نزد خان موصوف فرستاد و دو لخواه عرضداشت پالیکار مع عرضی خود روانه حضور ساخت چونکه نواب را بند و بست بلاد درگ منظور بود لصلاح وقت خلعت میعانی تقصیر و سندی بجالی تعلقه معرفت خان موصوف فرستاده مع نقد مقررہ او را برای مدد طلبید پس پالیکار مذکور خاطر جمع بدام مقهور رسیده و دو هزار پیاده و ستمه صد سوار کو مک مع مبلغ مذکور ابلاغ حضور شد بجای خود آسود نواب از تسخیر کوری گوٹ و گن کپتہ و مولکال مرو و دژیری و غیره فراغت یافته تہا بنجات معقول در ہر قلعہ قائم کرد ہر چند پالیکار درگ را بمعرفت دیگر پالیکاران کہ ہمراہ لشکر نصرت اثر بودند برای گذشتن دارالمقهور بمقتصدیان حضور قبول کردن نوکری حضور تقرب جاگیر خجہا ہزار و پتہ ترقیم و ترسیل فرمود بہر گاہ قوت مجاہدہ و طاقت مقابلہ با سپاہ شجاعت و دستگاه حیدری در خیر حوصلہ خود آسان نمیداد علیحہ واقعہ را دران دید کہ قلعہ درگ را کہ بزرگ حصانت و استحکام امتیاز تمام دارد بدخا و ادوات حرب پیکار و اسباب قلعہ داری ملو و معمور کرد و بغرور و نخوت پوچ گوش حقیقت برار شاد و مواعید نواب مکرده بیشتر از پیشتر در مقام مخالفت در آمد گماٹ ہای اطراف قلعہ ابہ پیادہای جرار کہ قریب بسیت ہزار پیادہ و دو ہزار سوار خونخوار تہا جمع کردہ بود و آلات جنگ مضبوط کردہ مستعد محاربہ گشت و سرداران کفار یکے از یک زبان شدہ بر عزم جہل مجاہدان اسلام پیمان را بسو گند مذکور ساختہ جہل شہادہ آقای خود روی بہ ترتیب سامان لازمہ زرم آوردند نواب بالشکر گران و آتشخانہ

عدو بر این بسیجی یک سال گماشتهای اطراف قلعه بعد تلف هزاران مرد کار گرفت چون  
 بجوالی آن حصار متین رسید فرمان داد تا فدا ییان ناموس پرست قلعه را گرد گرفته  
 طرح جنگ در انداختند و هر روز اهل ضلال مسلح و مکمل کشته از حصار بیرون شتافتند  
 باو غازیان عظام کوشتهای مردانه می نمودند از یک جانب خوانین باشو که فوجداران  
 با حشمت با سایر دلاوران در برابر گروه گمراه آمده بضرب تیر خارا شکافت و شمشیر آبدار  
 هر روز جمعه کثیر را بدار البوار می فرستادند و تمامی بیلداران لشکر فیزی حسب فرمان الا  
 شان به تیشه های کار آگهی و تبر چاکدستی همیشه اطراف کوهیچهای قلعه اتراشیده بخار  
 مستحکم بروی محصوران بر بستند و باتریهای توپچیان مستقیم زیر دامن کوهی که غربی قلعه  
 واقع شده است بنا کرده اتوپ قائم نموده بشکست و رنجیت حصار جنگی مشغول گردیدند  
 باندک زمان اگر چه دیوار تلعه بخاک برابر گشت و برج و باره رنجیت شده پناهی نماند اما  
 محصوران هر شب دیوار تازه از گل حادث کرده مستظهر خود می ساختند و از قلعه بیرون آمدن  
 شور قیامت بر نیکداران مورچه میرنجتند و سرهای شهیدان را چون گل سرخ در سن هموار  
 کشیده در گوی خود با نداشتند بر می گردیدند و از سردار خود انعامات شایسته می یافتند چون  
 بر خاطر خطیر این معنی خطور کرد که ایام محاصره با متداو کشید با وجود مساعی جمیل فدا ییان  
 اعدا شکن آن سرکش هنوز زیر نیش محمد علی را بجای گیر و اضاف می دوار ساخته بخصو یاد فرمود او  
 در جواب عرض نمود که از درویش چکار دارید و از تارک دنیا و دنی چه میخواهید نواب کجینین  
 جواب گستاخانه ظاهر بیش از پیش بر همی خاطر و انموده علی زمان خان و بدر الزمان خان  
 و غازی خان را با حصارش فرمان داد تا آنجا نهمانجیمه خاصش فته لبخنان نرم و گرم و افغانید  
 بحضور آوردند نواب مکرر بوفور جوششش پرورش کلمات عتاب آیات بر زبان مبارک

رانده ارشاد ساخت ای صاحبان بگوئید که کمینه ترین ملازم چون شتران و فیلان بخشید  
 مابدولت چه بخشیم ندما عرض کرد بلی تقصیر کبیر است لکن بقصنائی فرید عنایات خداوندی بعفو  
 جرمایش باید پرداخت که **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** اودمان دریده بمیلا خطه باوص  
 اشارات مصاحبین عرض کرد که قبله گامان بخشش محض ترقی دولت ملازمان الابد  
 مصرع که مزدور خوشدل کند کار بیش بگو **قول** انا است بخشش جاگیر است لایات  
 ونوبت و نقاره و اضافت مناصب موقوف بر ذات والاست بالغرض بعد ارشادات  
 کلمات پند آمیز خلعت بجالی سرداری مع پدک وجوامله مرورید عنایت ساخت اودر  
 عوض تشریفات خلعت عرض اضافه ماسیهانه مردم متعین خود نمود از نیکه بخشش لی تمام  
 در کار سرکار سر موقوفه نخواهند کرد نواب بعد رد و بدل بسیار در ور و پیه فی سر آسامی افتاده  
 کرده بگو شمال دشمن و کشایش قلع نامزد فرمود چون کند ان شیع در مردم خود رسید پدک وجوامله  
 و خلعت گرانها فروخته در وجه تمیشتش باب ضیافت طلبیه طعام لذیذ پزینیده بفقر و همراهیان  
 خود خورانید همون شب بر باتری که بنی قلعه توان گفت بلکه مدار نبولست کوهها  
 همین جا بود با پیداکان هر بن بلی و رمی درگ مانند شیر شمشاک حمله کرده گرفت و با چهار  
 رساله مردم بار و دهنرا پیاده و شش ضربتوب قیامت آشوب پای ثبات قایم  
 کرد پس سردار اهل حصار باد و سه هزار کفار بجزم استخلاص آن مکان سعی موفوره بجا آوردند  
 اما هر بار مفرده میسر که الله نصر ابوش بوش سپاه اسلام میرسد چون روز بروز آثار عجز بر  
 صفحات حال سپاه خصم ظاهر میگشت دیگر تاب محاربه بجا دادن غازی نمانده ترس و بیم  
 براو نشان مستولی گشته و دیگر بار فرم از حصار بیرون نه نهادند آنچنان حال اهل  
 حصار تنگ گردید که باندیشته تاراجی مال ناموس جوق جوق از هر فرقی بهانه بهمیوه آب

از حصار بیرون آمده در لشکر نواب می پیوستند تا آنکه پنج شش هزار کس صرف از قوم  
بیدرمانده بحراست کوهی پیرداخته کوشش مردانه می نمودند چونکه نواب بهادر سزار  
اهل شرک و ضلال را شجیع و محافظان برج و باره را قوی دید دانست که سهلاً قلعہ مفتوح  
نخواهد شد درین مهم مفت لشکریان جلادت کمیش خود را ضایع ساختن است پس  
پنج هزار پیاده و دو هزار جوان بار و هنر سوار را به پناه کوهیچهای اطراف در کمین داشته  
آنها را فرمان داد که وقت قابو یکایک در تاخته قلعہ تسخیر کنید و پالیکار سرکش را اسیر و  
دستگیر سازید خود بدولت از پای قلعہ برخاسته شمال و به بفاصله چهار فرسنگ مضرب  
خیام و اعلام ساخت اراده نواب چنان بود اگر اوقلعہ گذاشته بشوخی و دلیری تعجب  
نماید از اطراف بر او هجوم کرده سرش چون کوی عاج بچوگان شمشیر بردارد و یا پرگنه  
قصبات و قربات متعلقه درگ را با یالت و حراست یک یک پالیکار راج گذاشته تقسیم سازد تا  
آنها بامید ترقی خود بهتر تدبیر و حیل که دانند را در دستگیر خواهند کرد و روز کوچ بمصالح  
مورچال که از چوب غیره مبلغ خطیر فراهم آورده بود آتش زرد آن زمان مردم قلعہ  
به بشوخی تمام برکنگرهای اطراف قلعہ برآمده طبل و نقاره زده چون سگان شکاری با گلهای  
عوجو برداشته بودند و میرعلی رضاخان از همون مقامات مع لشکر خود بنا بر ادای  
مراسم شادی کتختانی خود که او در خانه میر غلام علی خان عرف کلو صاحب جاگیر بیگن پلی  
خواستگاری کرده بود نیز بدریافت عزم و طریق رسوخیت جلیلم خان و وصول پزیرش کش  
از و دستوری یافته بطرف بلاد کرد پشته تافت خود بدولت همونجا یک هفته مقام  
فرموده بود در آن زمان وزیدن نسیم فتح و فیروز می بر پرچم ریای حیدری غمگریب  
روداد چه پسران حارس الکدر جبر میله که او حس درگ را می شنید و در ایام محاصره او نیز



متخصص بود از پالیکار خست پشش صنم که دیش زیر دامن کو هیچ که بفاصله یک فرسنگ بود گرفته با چند سپاده و سوار شتافتند غرض گویان این معنی را بالعکس گوش گذار پالیکار مذکور ساختند که برادران نسبتی تو بر حسب اشاره پدر خود باین اراده که سعادت اندوختن نواب بهادر شده سوال و جواب و گذاشت جاگیر ات خود درست ساخته بفرغ خاطر کامرانی کنند رفته اند و نادان بجزو استماع این کلمات لایعنه سوء الظن از آنها گذشته اشاره کرد تا جلادان بیباک در تاخته سر به گناه خسرش ابریزند و خانه اش را آتش غارت در سوختند چونکه اسپرانش را که مشغول پشش صنم سر از سجده بر بنداشته بودند قتل شدن پدر و غارت خانه رسید پس متحیر و متفکر تر گشتند این معنی باعث تغییر مزاج آنها بتازگی شد تا هر دو برادر در صلاح کار خود بایکدیگر مشورت کرده چست تر از برق و باد عمان غنیمت به شکر فیوضی معطوف داشتند و بواسطت وکیل پالیکار هر یکن هلی که آنها از پالیکار مذکور همچون نسبت خویشی داشتند سعادت مجرای نواب دریافته خال ضدل فدویت بر ناصیه عقیدت دلی خود مازده بخلاص و انعام شایان مباحات اندوختند چونکه عنایت سند بجالی تعلقات آن فدویت کیشان بعد تسخیر درگ مذکور مقرر گردید هر دو برادر ترغیب و تحریص بکشانیش حصار درگ بنشسته کرده مزاج و حاج را بر آن آوردند که نواب بر حسب معروض آن دولتمخواهان رازدان باز متوجه آن مهم گشته و سواران با شوکت و فوجداران با صولت بفتح حصار نامزد فرمود تا غازیان شیردل در مدت یک هفته وادع لشکری و خصم افکنی داده از راهیکه سر اعیان یعنی آن دو برادر مذکور نمودند چنانکه چشم قیاس دیده بصیرت و بهم و خیال و الافطراتان جهان پیما گاهی مشاهده نموده بودند حملات اعدا لشکر بعمل آورده باندک سعی سلک جمعیت محفوظان حصار گسیخته چون اوراق شش

و پیرایشان ساختند و بر کوچه باطناب می‌نواختند و سوار شده طبل و دف و طنبورهای  
فتح نواختند و تیغ و سنان کین را بخون ارباب ضلالت آلوده دمار از ریزگار آن تخت  
برگشتگان برآوردند چون سردار قلعه صدای طبل و طنبور در قلعه گوش کرد و سرهای  
مردم خود را چون گوی بازی طفلان بر زمین انتقام غلطان دید نیکو فهمید که دولت  
جواب آخر میدهد یعنی خست میشود و شخص اقبال کامرانی خود کوچ می‌کند اگر چه خود هم  
مستعد با سلاح و چند سپاه بی صلاح بیرون محل سرانستافت اما چون اکثر مردان کاری  
خود را گشته و خسته و معذور و چند را بے آلات پیکار گرد خود دست مالان اشک باران  
دید از پای تدبیر تجریدان نقش دیوار در مانده بود که محمد علی شجاع بادگیر در آن بر سرش  
رسیده او را در سن یک هزار و یک صد و نود و یک هجری دستگیر کرده حاضر حضور ست  
نواب بهادر اوار مع عیال اطفال بمحافظان معتمد علیه سپرده روانه پلین فرمود و هر یک  
سپاهی دلیر را با انواع انعام و خلع نواخته بمناسب از جیند مغرور و ممتاز نمودند  
ذکر توجیه آیات ظفر آیات بصوب بلاد کریمه و اسیر و دستگیر شدن  
حلیم خان حاکم آنجا و تسخیر گنجی کوته و غیره که در سن یک هزار و یک صد  
و نود و یک هجری رو داده آنکه

چونکه نواب از جنگ تسخیر درگ بعد از سال فراغت حاصل نمود و قلعه معنوالعش ضبط گماشتگان  
سرکار درآمد دولت خان نامی متبئی خود را که اسلش از نسل قوم نایبار است در حینیکه ندرج در لواح  
سنی منگل قامت داشت و نواب بهادر خورش غنیمت ببند و بست پالیکاران آن لواح بوصول  
مبلغ پیشکش و زانفت جوان نوخیز به دست شده چون فرزندان بنار و نعمت دولت مندان

پیر و شش یافته بود بجز است درگ و بند و بست در و بست تعلقات من مضاف آن  
 بمختاری کل موزامزد فرمود و خود بدولت با جمیع شکر زیر گماط عبور کرده و رسوا و موضع  
 این مشکل چند مقام فرمود بنا بر امتحان نیکو خدمتی و بهو خواهی فوجداران و سرداران  
 لشکر و آراکین دولت خود و پالیکاران مطیع و امرای افغانه و بامتیاز دوست و دشمن  
 ذات بابرکات چندے خلوت را بر جلوت گزیده شهرت انتقال خود در داد و صدق و  
 پیر از عطر و گل و عبیر وقت شب بمناب جنازه بیدرتوه مولودیان روانه پشین فرمود چونکه  
 شاه به حال آن اخبار رسد و قیام کور گردید در تمامی ملک لشکر شصده گاهای هوس و  
 نعرهای ناله زار از هر در و دیوار و خیمه و خرگاه سرفراک کشیده و بی تکلف و بنیحو است آه  
 جگر سوز از نهاد مرد و زن برخاست و حیرت در دل اکثر سرداران لشکر و قلعه داران  
 راه یافته بود اما در عهده داران افواج و بند و بست لشکر با وجود پیرا کنندگی دلسا  
 ظاهری هیچ امر مقصور و فتور راه یاب نگردید بنای تنظیم و تسبیح و تسبیح و تسبیح و تسبیح  
 صاحب زاده و الا قدر بشی از امر نیابت و تبعیت بامری قدم جرات پیش نهاده بود  
 اما چون خبر کذب مصلحت امیر حلت نواب زنده دل بخلیم خان حاکم بلاد کرمان رسید همون زمان  
 شیرینی شکرانه این بشارت تقسیم نموده نوبت شادمانی و نواخت و اخبار نولیس حضور را  
 به بی تمیزی شهر بدر ساخت قنار را با سوسان هشیار و مغر و مفصل عمل شنیعش  
 معروض حضور داشتند نایره غضب حیدری سر به شعله کشیده عزم تسبیح و تسبیح  
 بدل مصمم داشت چون از ملازمین فدویت قرین و عهده داران کار خانات خود  
 خاطر جمع گردید بر مسند دولت و اقبال جلوس کرده در جلروی این نیکو خدمتی تمامی  
 دولتخواهان را با انعامات و خلایع فاخره خوشدل و سرفراز ساخته رایت طغریا

بجانب تبیه فاغنه برافراخت و موکب های لون کوکب سمت بلاد کرپه حرکت نموده بود  
که میر علی رضا خان از طرف بلاد مذکور عرض داشت ترقیم و تبلیغ نمود که افغان کرپه یا از  
دایره اطاعت و موافقت برچیده فوج خود را بغرم مقابله برآراست و سدی از سپاه  
در سر راه عبور و مرور مخلص کشیده انواع آتش بازی در آن منصوب ساخته نیزه در گذارد  
لشکر است بمجد و موضوع مضمون عرضی شعده قمر حیدری بیش از پیش ملتهب گشته  
با جمیع لشکر ظفر اثر بر سبیل یلغار متوجه آن نواح گشت چون حاکم کرپه از توجه آن  
هشربزیدان شجاعت و تهور بالشکر شهادت اثر واقف گشت از صدمه غازیان  
قوی باز ویش برخود لرزیده همچو غیاث نامی را بام و کالت و استغفای جبرایم خود و بجز  
فرستاد تا دکیل موصوف بعد زمین بوس شرایط جانبداری افغان آنچه که در حیرامکان  
داشت اداساخته دولتخواهی او و نمود و خواست کرنای عداوت و محاصمت را بر  
قانون محبت و موافقت بر غم ایام ماضی مستحکم سازد و اب در جواب ارشاد فرمود که  
سر دارشما در ظاهر با ما دم رسوخیت میزند و در باطن سر نخوت برافراشته طریق فساد و  
غنادی پیاید و خبر انتقال ما شنیده شیرینی شادمانی تقسیم نمود و انجی والد را بحدت تمام  
راند الله الله با این نخوت و متفاوت حرکات ناسعادت امید عفویش دیدنی دارد  
و حقوق نعمتی که مابد و ولت و نوازشات و عواطفات بیکران نهال دولتش را در چمن  
تربیت برومند میداشتم کیس فراموش کرد خوب است مصرع آنچه بیند ز خویش  
خواهد دید نه اکنون بگو تا او مستعد بجنگ باشد ما هم غمقرب میرسیم چون اپلجی بی نیل  
مقصود خصت یافت جو اسیس حضور خبر رسانیدند که افغان کرپه لشکر خود را ترتیب  
داده بسر داری برادر زادگان خود یعنی سپهر کامیان بن مجید خان که حسینه میان

و سعید میان نام دارند بطرف دهور وانه کرد و فیما بین افغانه و میر صاحب چنان پیش  
 سخت و داد که در آن مصاف افغانه غالب بر آمدند بجز دور و در این اخبار نواب یلغا  
 کرده مع پیاده و سوار توپخانه وقت دوپیش چون مرگ ناگهان بر سر او شان رسیده از  
 تیر و تفنگ بان و گول توپ برق نشان سلسله جمعیت آنها را از هم گسخت و بسیاری شهر  
 را لقمه تیغ بیدریغ نمود با این سرداران افغانه اگر چه نا تجربه کار و کم سن بودند اما بلا خوف  
 پای ثبات در میدان مردانگی فشر زدند و نقاره زنان بر فیمل سوار شده بقیه سیف  
 کرطیه گرفتند نواب با جمیع سواران تعاقب شان گرفته تا چهار فرسنگ اهلی کرد چون  
 نزد موضع بالنس بلی رسید شب بسر آمد و سپیده صبح پدیدار گشت تا فراقان سلیمان  
 و دوسته داران لشکر منصوره محاسب کم و الا پیرامون آن جماعه حلقه بستند و از هنر گام میزد  
 تا شیر صبح کوس و کر نای زرم بلند آوازه گشته تا دوپیش باز از پیکار گرمی تمام داشت یک  
 یک افغان بنا موس مردی چنان شمشیر آزمائی کرد که بر صفه در و ز کار یادگار قیست  
 و نوجوانان فیمل سوار از دود ست تیر اندازی نموده آنقدر داد شجاعت و مردانگی در  
 دادند که دو هزار مرد تجربه کار از لشکریان نواب تلف شدند آخر کار صولت و نخت  
 افزاینهای محافلان بجای رسید که ناگاه آنها را نهایت با فغانه تودار گردید ناچار  
 سپر انداز شده قلیچ بلی ند کور استظهار خود ساخته آسودند تا توپ اندازان جا بگرفت  
 حسب فرمان والا از گولهای توپ حصار قلیچ شکسته بجاک برابر ساختند جوانان  
 ساده منش چون تاب سپاه گرمی و دشمن کشی در خود ندیدند با سدی بلال بخشی و سی  
 افغان اسیر و دستگیر گشتند و مجموعه فیمل سوپ و سباب زرم و پیکار یعنی ترکش و کمانها  
 و ناخن و نیزه و مصصام و خیام توده توده بقبضه تصرف ملازمین جیدری درآمد نواب

بعد از آنکه به فتح اختصاص یافت پیشتر کویچه شهر کرطیه را بیک حمله مفتوح ساخت و از فرقه  
 نزول موکب ظفر کوکب خود آنخالی را ریشک افزای سپهر بوقلمون فرمود و خیمه علی متصل  
 خیمه خاص نصب کنانیده افاغنه را در آن خیمه جا داده بود و هر دو جوان شیر صولت را  
 در حویلی خاص شان محبوس کرده روز دیگر حکم کرد که آلات حربی از دست افاغنه سیر  
 گرفته بیارید مباد که نوع دیگر بخاطر جهالت جوشل ایشان بگذرد و تشویش برای فدا نیان  
 حضور آید یا بد چون ابو محمد مرده یعنی سر گروه یسا و لان حضور که شخص اعتبار و متدیم  
 دولتخواه بود نزد آنهارفته بطایف تحمیل درخواست تیغ و سپر آهن با این تمهید نمود که  
 اعلی حضرت بر شمشیر باز شای فرقیته شده میخواستند که سلاحهای شما را ملاحظه فرمایند که  
 بهتر و قیتر از آن از تو شکانه و الا به شما عنایت فرموده بکار و خدمات عمده یک یک نامزد  
 و ما مورساز دهم با جواب دادند تا باقی حیات مستعار شمشیرهای ما هم به دست شما نخواهد  
 شد چون پیام گذر فصل جواب شوخ افاغنه بحضور عرض نمود پس چند بند و قچیان  
 بر این کار دستور می یافتند تا از عبرت نمائی سنان و بندوق سلاحها از دست ایشان  
 بر آرد چون تفنگچیان بر سر ایشان رفته استادند افاغنه بهمین که علاج واقع خود را از نوک  
 سنان و دمان بندوق ملاحظه کردند از آنجمله چهار برادر از اعیان عبد الرزاق خان که دولت  
 نائی که جبار خان و رحمان خان و ستار خان و قادر خان نام داشتند و از سران  
 آن جماعت بودند از روی جهالت نامر بوط دست از جان شسته بیرون نشتاقتند  
 پنج و شش تفنگچی را از جان کشته راه خیمه خاص گرفتند تا نیزه داران و نیزه داران حضور  
 سته کس را بر خیمه خاص کشند شخصی اندرون خیمه خاص حیرت پرداز شده بود که نواب از  
 پنجمه خاص را پرده خیمه چاک زده متوجه دیوان عام گشت چون افغان با جرات

مردم و در این شهر است

و بدست جارا از وجود باجو دخالی دید بر خود لاجول خوانده بر بالش خاصه شمشر می افشود  
که جلادی از عقب سیده سرش از پیکر بدن جدا ساخت پس نوع اب مطابق این امریت

چو از قومی یک سید انشی کردی      نه که را منزلت ماند نه سر را که

سوار الظن از آن مرد گشته بقهر حیدری فرمان داد و تا جلادان سنگین دل از دشته  
بیدریغ و از ه جانربانند دست و پانی افاغنه اسیر قطع کرده تلخ چاشنی های عبرت  
بکام و زبان جرات دیگران رنجند و هر یک را خونچکان در کوچه و بازار شهر گردانده  
بیرون گذاشتند و بعضی از آنها ترس جان خود را بر اسید و شیخ و اموده به تیغ سیاست  
امان یافتند بعد از آن نواب در شهر یزد کدرازان کار از ما گذاشته قزاقان را بطرف  
قلعه سد هوت که حاکم افاغنه در آنجا پناه گرفته بود روانه ساخت چون سواران ندگو  
شب شب باخته شورشن افزای اطراف قلعه مذکور شدند جمعی حاکم مذکور هر گاه بیکه  
جوق جوق شمشر بازان را آتش زنان و غارت کنان دید کس افرستاده خبر طلبید  
تا وقوف یافت که نواب بهادر شکر خود را تاراج کرده و دست و پای افاغنه بطلو  
حرکتی که بالا ذکر شد با آلات قهر و غضب قطع کنایند شهر کرمان را بیک محله  
گرفته و قزاقان را پیش آهنگ ساخته است پس وسعت اندیشناک شده تجویز  
بعضی خوانین ناما قبت اندیش منادی کنایند تا تمامی ملازمین و خوشباش و رعایا  
ناموسهای خود را مع اثاث البیت اعنی نقد و جنس طرف کوهستان نواح چیتل  
در گ شب باشب و اندر کرده قضا را قزاقان نیز بهوش بر این محلی اطلاع یافتند که  
گروه گروه از مردوزن بوفور سامان گران و زر و گوهر و اجناس نادر العصر از قلعه  
بطرف کوهستان میروند کیبار در تاختند و در آشنای راه بر شبگیر زدگان شور و



کناکش نخریه دقیقه از مردم آزاری فرو گذاشت نمودند و مال و ماموس دستخوش تاج سنا  
 بعضی افغانه را که دست و پا بمیدان دلیری زدند قاتل رسانیده برگردیدند بخان نادان  
 باستماع این حقیقت برنجی خدی خود افسوسها خورده نادم برآمد روز دیگر بلا توقف نواب  
 خود بدولت سوار شده بالشکر و توپخانه بطرف سده هوت منصبت فرمود و قلع را مالودا  
 در میان گرفت مقام نمود حاکم نکور چون تاب محاربه با غازیان شیردل ندانست  
 لا علاج شد و باز محمد غیاث را روانه حضور کرده اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمود و بر  
 کرده خود نادم گشته از دایم سابقه عذر با خواست نواب عاجز نواز بر عجز و زبون حالی  
 و الحاحش چون واقف گردید عرق فیض بخشی و رحمت عامش در حرکت آمده لک  
 روپی بصفو تقصیر قلع گنجی کوٹ در خواست فرمود چون که او در خزانه خود لک روپی  
 هم موجود داشت برار شاد در شاد نواب متامل گشته بود آخر سکوت آن مبهوت  
 بآن مرتبه رسانید که نواب بهادر بهم برآمد میر علی رضا خان را به تسخیر گنجی کوٹ دستور  
 داد تا او که جوایسی چنین وقت و منتظر فرمان بود با فوج ظفر موج خود بآن طرف  
 شتافت و کوٹ گنجی کوٹ را محاصره کرده بیعی یک هفته مفتوح ساخته عرضی مبارکباد  
 فتح ترقیم و تبلیغ داشت پس نواب بهادر امینی کار دان و قلعه را پر دل ابظلم و نفق  
 آن قلع و تعلقه روانه کرده میر مودت را بحضور طلبید داشت چون خبر تسخیر گنجی کوٹ  
 بخان نکور رسید از اول زیاده منتشر الحواس گشته عبد الرسول خان دیوان خود را  
 مع محمد غیاث روانه حضور ساخت تا آنها به ترزبانی عبارتی که به آراستگی الفاظ  
 شایسته صداقت و مضمون بایسته مؤدت ملو بود عرض کردند و گفتند که عبد الحکیم  
 سرنجالت در پیش گریبان ندامت کشیده عیال اطفال خود را در یک حجره جمع کرده است

و پیرامون باو گسترده فیتله در دست منتظر حکم استاده اگر جان بخشیش که شخص کار آید  
است منظور ملازمان والا باشد جمیع امور دستگیری فرماید بیت که

اگرم بر حال کس کردن بزرگی است      مراد کس بر آوردن بزرگی است

نواب بر تضرع و تخشع عرض کنان نظر غور کرده بزبان مبارک اظهار فرمود که اصل مرکوز  
همایون ما این است که ادو ساعت و نشان ظفر نشان مع دو جوق تفنگیان بمجنس تکمیل  
نام نامی و نسبت یگانگت باین دودمان گرامی در سلسله شما بدارید تا بر جبریده جبرید  
قلیل و کثیر شما یک معلم قلم عفو کشیده خوابد شد چون و کلامی خوشدل شده نزد حاکم خود  
شتافتند ارشادات نواب را یک یک خاطر نشان ساختند بر غریب و تحریص بلیغ در  
امتنال مر جلیل القدر بیشتر کردند او که نعل در آتش بود بر این مژده گوش رضا نموده  
ملازمان خود را چه از سوار و پیاده که پیاسداری قلع و قمع و جنگ آماده بودند و بار  
بهر شروع جنگ آتش افروزی پر خاشا جازت خواستند بیرون قلعه اند بعضی خوانین  
را که قدم جرات در میدان محاربت قایم کرده بودند تیر شریفی رخصت بر طر فی داده  
منتظر دخول سپاه مظفر نشست نواب زنگ کلفت و مال از آینه خاطر ملکوت میناظر  
زدوده چهار هزار جوان بار شرف و زرد پوش را باد و علم نصر شمیم روانه قلعه فرمود و بهر در  
آن جماعت بطریق اختفا همین مشوره ساخته بود بمحرم و داخلیت در دروازه قلعه نصف  
جمعیت خود را بحفاظت دروازه و فسیل قلع مامور کرده خود بمشایبه تیر سیست و تیر فست  
خان حلیم الطبع را که در دیوانخانه بود اسیر کرده در پاکی انداخت با چند خواص و توابعش  
یعنی مع زمان و مردان حرم سرا و غیره حاضر حضور ساخت تا نواب در و است شهر قوت  
کرده را تفویض میر علی رضا خان کرده خود بدولت خاطر جمع برارالریاست مراجعت نمود

بعیش و نشاط اشتعال و زریه و عبدالحلیم خان را مع زمانه و جیلخانه در معموره گنجام محبوس  
داشته مبلغ خرج معقول از حساب ماهوار بصرت مایحتاجش مقرر کرده بود پیش از این وقت  
سید محمد امدادش مع زوجه خود شبنا شب گرخیته بپاکتور شتافت و داد و گیرش ببلول خان  
نامی که همراه خسر بود پس برور ایام یک بعد یک جهان فانی را پدر و دهنده از گاهش دنیا

ذکر شادی کتخانی صاحبزاده کبیر در دار السلطنت <sup>طین</sup> و <sup>ارستند</sup>  
از صبیحه حکیم خان سانوری و اماند فرمودن گل گلزار عفت و عصمت یعنی  
دختر نیک اختر خود را بخلعت خان مرزوب که دین یک هزار و یک صد  
نود و دو و جبری بظهور رسیده اینک

چونکه نواب بهادر اختر نمیه برج عفت و عصمت یعنی دختر مهدی بیگ را که جمعه دارد و صد سوار  
بود و بعد فو تش حسینی بیگ و مراد بیگ پسرانش مع همشیره خود از ارکاٹ بغرم کوکری ادر  
آن نواح شده بودند بعد مناکحت و موصلت خود بدولت امتیاز بخشید و از پیش سپری  
تولد گشته به کریم صاحب شوم شده و دختری نیز از آن عاصمه بوجود آمده بود و بعد تولد  
دختر مسطوره عاصمه بن مملکت متوجه خلد برین گردید زهره نام رقاصه منظوره خاص سپر  
و دختر را به ناز برداری پرورش کرده بسن تمیز رسانیده بود و خود بدولت نظر تربیت  
و گاه نوازش بر آن فرزند بیشتر میداشت در آنلا چونکه خاطر بهایون از رتق و فتق کل  
مهام قیام دولت خداداد جمع گردید در فکر شادی کتخانی تجویز نمود پس ای جهان  
کشای صواب نما چنان اقتضا فرمود که افغان ساو نو یعنی حکیم خان بسبب کینه خاطر جمع  
نیست اکثر اوقات از جاده خلعت رسوخیت انحراف می ورزد لازم که مخالفی محضمت

طرفین نجوشی و مصاهرت بمبدل ساخته تسلی بخش خاطرش باید شد تا وکلار البغایت  
 تاجات تنیت سمات و معافی پیش کش خصت آن حدود فرمود و بنا بر عبرت نمائی  
 عقب شان لشکری مستعد با جنگی سامان پیشه رت چرای روانه ساخت چون وکلای  
 باهوش فایز ساو نور شدند از حکیم خان ملاقات کرده عنایت نامه سرفراز علامه گذرانیده  
 مذکور ساختند که برای دولت چند روزه که چندان امتدادی ندارد همان بهتر که غبار عناد  
 و فساد را بر لال صلح رشاد فرورزنشایند و بساط محالفت بیگانگی بر چیده بنای محبت  
 محالطت را بقواعد خویشی و قریب مشیت ساخته با اتفاق یکدیگر در دفع ارباب منلال  
 مساعی جمیل بطور رسانید تا جمیع کافه اسلام بل خاص عام هر فریق در مدام امان  
 آسوده حال بوده بدعای دوام دولت روزگار بگذرانند پس سخنان نتیجه وکلای  
 داتا در دل خان عالی شان تاثیر تمام نموده خاطرش را از عجز اتفاق و نزاع شست و شوی  
 دادند تا او بر پیام صلحت انجام نواب گوش قبول دیده است نهاد آخر مصالحت موافقت  
 و مرافقت برین وجه قرار گرفت که دختر او را در سلک سعادت ازدواج صاحب داده آید  
 و از خواهر عصمت شعرا صاحبزاده خلفش را شرف مناکحت پیوند بیوکانی نبشد پوشیده نما  
 جلوه ظهور این امر خطیر از جهت بود که نواب اعلو شان و متمم مکان و کثرت اسباب جاه  
 رتبت و افزونی مواد ثروت حشمت در نویسان والا قدر عدیل و نظیر خود داشت و سر  
 سرکشان و نخوت پرستان اطراف را که سلاطین بشیمن حکام سابق با وجود و قور  
 لشکر و سامان جنگ ایام متمادی تنبیه آنها نمودند کاری نگشادند در اندک روز  
 به تنیع جهانگیری و شجاعت ذاتی برانداخته کسی را سلامت نگذاشت و بمرتبه در ترم فکندی  
 و سرکش براندازی کوشید که نام مفسد در آن بلاد و دیار نماند و هر جا که مفسد را زنی حکم

پایه شنید بنیر می تدبیر یا بدست یاری دلیری و دلاوری منهدم ساخت و ایت  
ظفر آتشش به ز ناحیه که سر عزیمت بر افراخت جز آنکه اعلام اعادی را بجا نکند  
و خواری سزگون بیند از دسرفرو نیار و دلی نده القیاس خرابی حال مراد و نالک  
چیتل درگ و افغان کرده و غیره عبرت انداز و رب افزای خاطرش گشته خصوصاً  
و رود عساکر نصرت ماثرب عقرب و کلا تشولش تمام بهر ساینده و الا شوخی خود پسندی  
افاغنه معلوم هر کدام است چنانچه احتیاج اظهار ندارد با بجمه خان بیدار خبت  
صواب دید نواب را بجان منت برگزیده قبول حسن رضامندی بعبارات تنیت  
سمات و فقرات عقیده آیات آراسته بصیابت و کلام مع خلایع و تحالیف تبلیغ  
داشت در آمادگی سامان طوی و تزئین شادی بهمت گماشت نواب با طلمینان  
خاطر خان مقبول راع متعلقان زنانه و لواحقان یگانه بدار السلطنت پین طلبیده  
بادای رسوم تنیت پسیر سعادت مظله نشان و مراتب جشن و مسو خسر و ی پر خست  
بساعت سعید ترین سعدین را قرآن معنوی بخشید و خواهر نوشته ایهمون مراسم  
و شراط خرسندی در سلک ازدواج عبدالحی خان عرف خیر میان بن حکیم خان  
در کشید بعد از آنکه از طرفین فراغت دست داد خان سرخو دختر و پسیر خود را مع  
فوج بحضور گذاشته بسا و نور مرخص گردید و نواب به دار السلطنت آرمید

ذکر فوج کشتی نواب بهادر کرت ثانی بغرم تسخیر کرنا ناک پایان گما  
باغوائی ناظم حمید آباد و کارپرداز پونه در سن یک هزار و یکصد  
و نود و چهار هجری واقع شده و بیان فتوحاتی که در آن نواح

## جهدست غازیان شیرشکار گشته

چونکه روز بروز اسباب شکوه و صولت حیدری در ترقی و تزیاید بود هر کس از  
 خوانین و سردار جمیع بزمید جان سپاری و اخلاص در رکاب ظفر انساب توسل  
 می جست و صیت جهانگیری و عد و مالی و آوازه ز پرپاشی و غربانوازی حضرت خلیق  
 پرور در اطراف عالم شایع شده عالمیان از خوان نوال و احسان آن الا نشان  
 بهره مند و کامیاب می گشتند و از باران دست زرافشان او ریاض آمال صناف  
 خلایق شادایه ریان شده و جمیع قلاع و قری و بلاد محروسه رونق و رواج تازه گرفت  
 تا آن وقت دیگری صاحب فوج باشوکت غیر از جناب نواب که گردنهای کردن کیشان  
 و رعونت افزایان را به پنجه قهر و جبر قدایر عد و مالی بر تابانید و بصولت حیدری تمامی  
 روباها و بزرگان کفر و اسلام را بدم اطاعت فرمان برداری در کشید باقی نماند پس خاطر  
 ملکوت مناظر بعد از آنکه عروس ملک و مال در آغوش دولت عد و مال چست شست  
 از جمیع وجوہات تسکین یافته در دار السلطنت بعیش و عشرت اشتغال داشت و در  
 گردآوری سامان جنگی و مردان جنگ جو و اسپان عربی و عراقی و فیضان نمودند  
 همت جهانکشا بر گماشت تا کبریت سپاه و اثاثه شوکت و شمش خار عناد و فساد  
 چشم دل حسد منزل ناظم دکن یعنی نظام علی خان و غنیم یعنی مرهه خلیده در شکست و دولت  
 این غر بایر و عالم نواز سعی موفوره بطور رسانیدند هر گاه می که اساس دولت سلطنت  
 حیدری تضاعف پذیرفت و اکثر سرفرازان آن حد و دراکه در شوکت عظمت با فلک  
 و م مساوات میزدند مطیع و منقاد خود گردانید بلکه روز استقلال و سمت از دیاد یافته  
 نزدیک بود که در و بخت مملکت تلنگانه و مرهه بلا جنگ با و منتقل شود و فکرهای

دقیق بکار برده حیل و مایه را بکار گرفته و با تحفه و هدایا و خالص  
 گران بها بموقف سلطنت خداداد ارسال داشته بزبان صداقت اظهار محبت و  
 اخلاص نموده پیغام دادند که اگر نیز خونریز در بلاد ما مسلط شده در ولایت ملک  
 نیگال را که خال چهره بند است ضابط و استیغشته و تمامی کرناٹک پائین گھاٹ را جاگیر  
 خود شناخته روز بروز ترقی میکند و محمد علی خان را بطور مستاجر داشته خود به پناه  
 نامش کامرانی می نماید خصوصاً قاتل سزنده یعنی راگوشقی با عانت نشان جنرم جرم  
 تاخت و تاراج ممالک محروسه تلنگانه و پیشوا اعنی قلم و حکومت مرهطه مصیم کرده اکثر رعایا  
 باج گذاران آن بلاد را خراب و پایمال ساخته و حقوق نعمت خاندان ما زول و شقاق  
 منزل خود بد کرده اما بهین افضال خداوند لا یرای بصولت اقبال عد و مال آن بدخواه  
 مخدول منرای معقول یافت با این بهم نیست که از قیام آن قوم درین مملکت بار بار  
 فتنه تازه حادث شود چونکه شرایط محبت اخلاص فیما بین ما و شما مربوط و مضبوط گردد  
 عادی این دولت خانه ما را دیگر مجال مجادله و فتنه انگیزی ننماید اندا بر ما و شما لازم  
 بل واجب است که اهل آن قوم را از میان برداشته باطمینان خاطر بیرون خل غیر  
 فرمان روالی بکنیم و هر گاه بیکدیگر را مهم ضروری پیش آید باتفاق یکدیگر متوجه شده در آن  
 باب سعی نمائیم اکنون ما به دو بایمان موکد بعزم دفع شر انگیزان نبیای نتایج  
 بمیان هست چیست بسته ایم پس آن فخر خاندان دولت و اقبال درین باب چه تجویز  
 فرمایند و یقین شمارند وقتیکه ما سه دولت مند یک دل و یک زبان باشیم بند و بست ملکه  
 پایان گھاٹ بلکه تمامی هند و دکن با حسن ترین وجه صورت خواهد بست اسبای

منانده گرفتند و رایج راه

بجای چو گردند یک دل و دو شاه



صیقل آفرینندگان چرخ	شود شهری و لشکری با فراغ
و اگر و میدان کین آورند	بلاز آسمان یز زمین آورند
همان به که صلح رو آوریم	طریق مروت بجا آوریم

لازم کردین مقام تامل و تکامل رواندازند مبادا که منت نه انجمنه شود که تدارک آن بسهولت نیست غازیان و فدا یان ناموس را نگردد از اینجا که نواب با صابت رای و زراست عقل و فهم کوی سبقت از سلاطین نامدار و حکام فطنت آثار برده بود بر استماع چنین کلمات نادان فریب کوش رضانه نماده در جواب ارشاد فرمود که این همه مقولات مصاحبه شما ترغیب بانی است نه قلبی لغو باشد کسی که چنین سخنان ابله فریب خاطر جمع شده عنرم ملک گیری کند عاقبت کار خود نیکو نه بنید زیرا که زمام اختیار ملک رانی و مدار دولت شما بدست حماقت کار پردازان نابخشودنی به کار وزیر پرست آرام طلب است و ما پیشتر خود دیدیم و دانیم که اکثر جاها بر وقت کار لغزشی بقیع از اوشان بطور پیوسته و نیز خواهد پیوست آنگاه رشته عهد و پیمان فیما بین شما یکدیگر خواهد گسیخت اگر چه مابعد دولت مقتضای همت عاجز نوازیم **بیت**

بستم من کمر جبهه درین کار کجاست || دارم اسباب عدو مال مهیتا یکسر  
لیکن عقل صواب نماند جویری فرماید و دل نفا منزل تصدیق این معنی نمی نماید که بر اعتماد شکیان خود آرا و امرای سایه پرورش ما غم زرم و خیال ناورد بشیران جهان گرد نماید و بار تر دو کاوش و کاوش بر خاطر آسوده خود گذارد و آن قوم که شما محال از آنها نفرت دارید و باستیصال ساس تسلط اوشان همت گمارید در میان خود اتفناق تمام دارند و یکدیگر بیکدیگر بان هستند ازین سبب همه جا و همه وقت روی بوی نفی و نفی

مشاهده می نمایند اگر درین مشورت که باهم تجویز کرده اید صادق باشید با راستگی فواج  
و شایستگی مواد حرب و ضرب پیکار عازم آن حدود شوید و اینجانب را هم مستعد آنوقت  
شمارید و الا بار دیگر چنین تصدیق ندید چون ایلمچیان مفصلاً جواب باصواب نواب را  
بخداوندان خود بزرگداشتند تا آنها مکرر از طرفین توابعه بیان بغلاط و شداد ایمان موکد  
و مشید ساخته حکایاتی که نظام ملک و محکام دولت احتیاج بآن دارد بکار نذر کرده عزم  
مصمم خود را و نمودند پس چنان مقرر گشت که مرهطه باجماع سپاه و امرای خود بغرم  
تسخیر میبیتی رخس غریت بر تاز و ناظم جیدر آباد بالشکر شهری متوجه بند و بست مجملی پٹن  
و راج بندری گردد و نواب رایات نصرت آیات را بصوب ارکاٹ برافرازد  
چنانکه هر دو دولتند بهمون عزم خیام و اعلام بیرون دارالامارت های خود با نصب  
کنایه با حصار امرای سپاه فرمان داده مبادرت بکار بردند نواب بهادر  
اگرچه یقین تصور فرمود که مغول و مرهطه صادق القول و الجنان نیستند آخر درین عوی  
بسرخواهند بر دایا پاس عزم موافقت و شرایط موافقت مجتهد که نشد و پذیرفت بود  
ملفوظ داشته خود بدولت بغرم جزم متکفلین هم کردید و بعضی بر آنند که گورنر بندر چنای پٹن  
بمعاندت خلاف مرضی خود که بارئیس بلاد ارکاٹ مکنون باطن و مرکوز خاطر داشت  
محکم سلسله تحریب این دیار شد هر دو دولتند حارص را که معامله شان بمصالح  
سالمای دوازده سال بود بار سال هدایا و زر و گوهر و خلایع فاخر خوشدل ساختند  
قضا نهمت بتفلیح بلاد کرناٹک پایان گماٹ برگماشت و بتقریب بمناعت بی سابقه  
امری که خلاف مصلحت باشد بهانه انگیخته نامه موسوم نواب محمد علی خان و گورنر  
مذکور در باب گذشته قلعه نهم نگر عرف تر چنای پٹن موجب راز نامه او که به راجه مسیو

نوشته داده بود و تفصیل این مقدمه از ذکر سابق موضوع شده باشد ارقام فرموده  
ترسیل داشت چون از ان جانب جواب باصواب موصول و موضوع نگشت با حضار  
امرا و خوانین فوجداران و سران هالیون شرف نفاذ یافت چونکه در اندک مدت  
حسب فرمان والا شان سرداران با استقلال با ساز جنگ و جدال متوجه درگاه والا

جاه شدند بموجب قرارداد با سپاه رستم نهاد ربا ع

لشکری ناکشیده قهر شکست

سپه ناچشیده زهر فرار

برزه در زیر شان چو غنای شیر

نیزه در دست شان چو پیاپی

اعلام ظفر انجام بعزم آن صوب بر فراخت و بموجودات سپاه فرمان داد تا متعبدان  
این امر چون فرد تعداد دوازده هزار سوار خاص پایگاه و ده هزار سوار قزاق و پانزده هزار  
سوار خوینوار و بیست و چهار هزار مردم با جلادت شعار و شصت هزار پیاده جبار و هفتاد  
ضرب توپ برق آشوب سوای جمعیت بالیکاران از نظر کمیا اثر گذار نیند باخیل و  
حشم محشم چون خسرو انجم از بیت الشرف سر بزرگ پٹن روان شد منظم

شد از طبل قبال بانگ بلند

به نه کنبه چرخ غوغا کنند

روان گشت لشکر چو غنچه میغ

درخشان تراز برق تابان بر تیغ

هر اول چو فیل علم پیشه و

پراز باد پا عرصه گاه جلو

نقیبان و سر جنگ در اہتمام

روان پیش پیش از پی انتظام

ترنم سرایان دولت سرا

سرایان به لغات لکش نوا

دران قلب گاه شیر گیتی ستان

روان بر عمارنی بری نشان

بنقر اک میر کو اکب سپاہ

زده دست از هر طرف مهر ماه

بدینسان همه کار آراسته	سرا بنجام پیکار پیر آراسته
دم تیز پوئے بره میزندند	بهر منزل بارگه میزندند

در نصف شهر رجب المرجب سنه الیه گماط چنگم عبور فرموده در حوالی کلسپاک  
سراپرده و خرگاه بندر و ده ماهه برافراشت از همون منزل صاحبزاده کمین یعنی  
کریم صاحب اباجمیع فزاقان بطرف محمود بنبر روانه فرمود و خود بدولت از اینجا  
پیشتر کوچیده بالشکر نصرت اثر کو هیچ تر نابل را تسخیر کرد و قلعه چیت پٹ را محاصره  
نموده فرمان داد تا غازیان جهانگیر بسعی مشکو بعبازانکه گرو بخش نامی قلعه را آنجا  
که از قوم سکمه بود و دوسه روز تردد دشایان نموده آخر در دروازه قلعه کشته شد مفتوح  
ساختند از ان پس در تلچر دیو بی گداه همانه گذاشته صاحبزاده و الا قدر را با فوج  
ظفر موج به تسخیر آرنی و تهری نامزد فرموده روی رایات جهان کشا بصوب دارالاماره  
ارکاٹ آورده طرف نمک پیٹ و غالب پوره فرودگاه لشکر مقرر ساخت قلعه و حصار  
عالم پناه را گرد گرفت در تیار می مورچال فرمان داد و سر داران قلعه یعنی اجنا پنده  
بر همن عزت رایجی نایب صوبه که راجه بیر بر بهادر خطاب داشت و عالم پناه بنا کرده  
اوست و نجیب خان سالار جنگ بهادر پنج هزار مردم بار و دو هزار سوار و چهار صد  
اشراف بنی اسپ بدفع غنیمت مستعد شده دارالامارت را ند خایه آلات حرب و پیکار و  
اسباب قلعه داری ملو و محو گردا بنده روی به ترتیب آلات رزم آوردند و دوسه  
هزار اشراف از خوشباشان شهر را از همه قوم که محض پاسبان موس خود با جنگ برستانند  
بقرارداد خرج روزینه و اشرفیات و اعزاز و اکرام خرسند ساخته برج و باره عالم پناه را  
بحراست شهر کا محله سپرده فدائی دار میگو نشینند و کریم صاحب چونکه به محمود بند

شتافت بی فراحت احدی از رعایا شبگیر زده معموره مذکور را گرفت و یک حمله  
 بشیعه خانه های همه سوداگران و ساپوکاران و بیوپاریان صاحب سرمایه اجماع  
 غارت رفت بستم بستم اتمش امتعه و خریطه خریطه زر و گوهر فتوح حاصل ساخته  
 روز دیگر تمامی اموال و اجناس تجار که باراده فروخت بعزت کرد و باز از اطراف  
 طلبیده شده ماده ساخته و یکجا جمع کرده بودند و در ولایت اثاث البیت محمد مکرمانی سر  
 دفتر ارباب تجارت که از قوم بهونه بود و دسته چهار چهار متاع آورد داشت و بهدران  
 روز باسی پنج چاه و فیل یعنی بچه های هشت و نه ساله و شصت راس ناگن میند و پیگو  
 و قماش نوادر و خلعت های نفیس از بلاد بنگاله و بنارس و ولایت چین و کاشمیر و برهان پور  
 و مجلی پٹن و غیره طلبیده فراهم کرده بود یک برداشته برفیلان و شتران و اس  
 کاوان و ببل بار کرده نامبر درامع زن بچه محبوس نموده حاضر حضور نواب شد  
 صاحبزاده و الا قدر چون از حضور پدر رخصت یافت ساحت آرنی را محل تزلزل آیا  
 جاه و جلال ساخته بمفتوح قلعه نمران داد تا بدر الزمان خان نجشی حسب الامر والا  
 غربی قلعه تیر می مستحکم پایه احداث کرده در یک روز چند گلوله توپ قلعه شکن  
 اندرون قلعه رسانید قلعه را آنجا که گاهی نام جنگ در عالم رویا بنم شنبه بود  
 تا بمشاهده اش چه رسد دل از دست داده با سلاح بی ظفر خود را راسته مع کلید قلعه  
 بنخدمت خان مذکور شتافت بوساطتش بهره یاب مجرای صاحبزاده شده کلید با  
 پیشکش ملازمان عالی نمود و بعضی رسانید که در قلعه خانه های سادات بسیار اند  
 بیاس ناموس سیدانیا که مبادا تاراجی عصمت شان کرد و قلعه مع توابع بگانشگان  
 والا سپردم و الا سلامت جان ترد و مینموم صاحبزاده بر سخنان بختلف و بی معنی

متبسم گشته در قلعه ٹھانه گذشت سدی امام نامی مردی تجربه کار را حسب کم خصو  
بحراست آن قلعه مقرر کرده و قلعه را سیر را همراه خود گرفته عازم تهری شد حارس آنجا  
هم به بیم جان ناموس مردی بر باد داده بے صدای توپ و بندوق قلعه سپرد پس از آنجا  
منصت فیه بوده قلعه تر و اتور و کلبه و کاویری پاک مفتوح ساخته تها نهامی معقول گذشت  
مراجعت به لشکر نمود مخفی نماند چون نواب شیر دل عازم پایان گماٹ گردید نظام علی خان  
به بهانه کسل مزاج از جای خود حرکت ننمود و مرہٹہ ہم بعد تگا پوی چندی آخر صلح و آشتی  
را کمور از دست انگریزان بنمای زنده گرفته بجای خود آسود و در هیچ امر تائید نواب مہتی ننمود

ذکر سیدن لشکر انگریز سبزاری جنرل منسرو از مدراس سمت دیار کنجی  
و کرنل بیلی از طرف گوٹور و منگل گیری و تاراج شدن فوج کرنل  
مذکور و مراجعت جنرل موصوف باز بمدراس و مفتوح ساختن نواب  
قلعه ارکاٹ را و بیان بعضی فتوحاتیکہ در آن زمان وی نمود  
ورود او سال مذکور آنکہ ۱۸۵۷

چون نواب بہادر با لشکر گران متوجہ تسخیر بلاد پایان گماٹ شد ہمہ افواج ہر چار طرف  
در اقصای مروجہ بم آن ناحیہ انتشار یافتند و از ہر جای غنائیم بسیار و از ہر جانب  
فتوحات بیشمار حاصلات آنہا آمد تا آن زمان سرداران فرنگ و نواب محمد علی خان  
شہامت جنگ از آنجا کہ زعم تور غشاوہ دیدہ عقل شان بود از قدم جنود ذہولت  
داشتند آنکہ کہ مقداری از سپاہ غارتگر در سواد مدراس شتافتند از انتشار افواج  
خبر یافتند و سر از خواب غفلت برداشتہ در صد و چارہ کار در افتادند و با جماع عساکر

خود کار بستند و از اهل حکومت بنگال مستظمار بستند و نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ  
 که پیشتر باغوا می بعضی بدخواه فوج لاهی را بر طرف کرده سیبندی ضروری که آنهم چند  
 بند و محمی نگه داشته وقت کار عاجز آمده بود و در دفع حملات آن شیر شملین با آنکریزان  
 تجویز و اصلاح بیشتر نمود تا گویند در اس جمعیت که موجود داشت بمقابل نواب برآست  
 و جنرل منور ابرو خاش برگزیده پاشش هزار مردم بار و هزار و پانصد سوار و دو هزار  
 فرزگیان و سامان کارزار پیش راند جنرل موصوف از راه چنگل پیٹ و کمستان سیورم  
 بکجی رسید و انتظار ایجوق حوق کرنل سیلی متعینه کوٹور که سیاست جنگ ناظم آدهو  
 بهر انقطاع اصل دولت نواب بهادر به آنکریزان طرح موافقت و مخالطت انداخت  
 بخرج جمعندی لشکر در ولست محل تعلقه مذکور و اگذاشته کرنل موصوف بمرست  
 آن صوبه متعین گشته بود هرگاه که ضرورت افتاد با سته هزار جوان بار و بیست ضرب تیوپ  
 و چهار و پنج صد فرنگی که از تلمع بند آمده بودند عازم این صوب شده از راه کول  
 و نیلور بر سمت ارکاٹ می آمد می کشید نواب بعد اطلاع این اخبار صاحبزاده والا قدر  
 با سواران خاص پایگاه و سلحداران و چهار ضرب تیوپ لچر بغارت فوج کرنل روانه  
 فرمود و تمامی تفریق و باندار البسار می سدی هلال خان بخشی که پیشتر نوکرافغان  
 کرپه بود که در جنگ با سن هیل اسیر آمده مسلک سلک ملازمان عمره گشته و مرد جبری و  
 دلاور بهر تفراتی کرد و پیش لشکر خبر مانع رسد و سدر راه کوک دستوری داد چون  
 صاحبزاده شیر صولت بر سواد ستویر با فوجی کرنل مقابل و داد راه های سلامت  
 بر آن جماعه مسدود ساخته تیوپ اندازی و قراولی اشتغال و زیره اگر چه کرنل موصوف  
 نبرد و خورد ناموس پرستان هراسان نشده جنگ کنان قریب تعاقه کول که از کجی



شش کوه فاصله دارد در رسید اما از دست بردها در آن منصوب سپاه لشکرش  
 نیم جان شدند و عدم گاه و بهیمه آذوقه علاوه بر آن گشته بود و جنرال موصوف این خبر  
 دریافت و صد فرنگی و هزار جوان بار که در اصطلاح آن قوم گراندیر میگویند از لشکر خود  
 منتخب کرده با ستظار کر نل با چند سر براهی و سامان آذوقه و شیشه های شراب و  
 سر بره و ت و غیره شب شب فرستاد و خود باراده انیکه بعد ملحق شدن کر نل بیشتر  
 نهضت فرمایند بار با بسته مستعد پشست بعد فایز شدن مردم کوک اگر کر نل سبلی  
 قصد میکرد شب شب به تردد و رنج بکشی میرسید اما بنا بر آسودگی سپاه خود که کسل  
 محنت پنج و تردد و سفر دشمن کامی بر اعضای لشکر بایش مستولی گشته بود و همونجا امید  
 نواب بهادر با شماع این خیر محمد علی شجاع و شیخ انصرا معه جمعیت شایسته باموسی  
 جانی سردار چپلی کار و موسی لالی فراسیس که از نزد بسالت جنگ بعد نبر میت یافتن جوشن  
 بر سواد بلاری بر طرف شده خود را فایز حضور نواب بهادر کرده و بد و هزار جوان بار و  
 پنج صد کلاه پوش و یک صد سوار الیمان سرگرم نوکری بود و کوک صاحب اده پیشین اند  
 و همون شب پنجه از سوار را بنا بر تاخت و تاراج اطراف چتور و مستان بالیکاران  
 شمالی ارکا ط تعیین فرمود چونکه سپید صبح نمود ارگردید و خسرو سیارگان تیغ  
 جهانگیری از نیام افق بر آورده سپاه انجم را منظم ساخت کر نل کوچ کرد و صاحب زاده  
 عرضی نهضت کردن کر نل از انجا بسلاست ابلاغ حضور کرده خود در تقسیم سپاه لوازم  
 اهتمام تقدیم رسانیده فرمان زرم داد تا از اطراف سرداران مردم بار و توپخانه  
 میدان گرفتند چنانچه از یک طرف محمد علی شجاع و شیخ انصرا و غیره رساله های چپلی کا  
 بود آتش زرم برافروختند و از دیگر طرف موسی لالی فراسیس بر نیش گولهای قطار بند

وصف شکن میدان زرم بر آن جماعت تنگ کرده نگذاشتند که کر نل با وصف تردد  
وسعی مردانه فایز لشکر خیل شود و با آن صدمه که از شکلهای توپ عدس شوب و تیر  
تفنگ اجل آهنگ و بان برق نشان خرابی تمام بحال لشکر بان اهل بهیر کر نل رسیده بود  
دو فرسنگ راه طی کرد آخر سخت بیچاره وار و مانده سرانگشت خشم گزید و فی الحال در

پناه قریه و قلیع پیر مبارک و باغ تارا استقامت گزید

شود تانه کم جاده ارتباط

همه گرم تار را احتیاط

خبردار و همشمار بوده بجای

همه بخت مغرور و پرل و رائے

نواب بعد اصغای مضمون عرضی ترک محاصره و مورچال رکاٹ کرده با تمام سپاه  
نصرت اشتباه شبانگاه طبل نتهاض کوفته پاشنه کوب و آن شد چون نیمه از شب  
بسرا مد جمعی از دانا یان فرنگ رای زدند که شبانگاه سر برآه کنجی باید نهاد و بهر طریق  
که موافقت کند به لشکر خبر ایاد پیوست کر نل زمین مشاورت سرتافت که مباد اوایل  
شبانگاه سر رشته حزم و احتیاط از دست رود و انتظام توپ بر هم خورد و مصلحتش  
چنان واقع شد که تا صبح صادق بصدق نفس بنی خند و فرنگ دور اندیش قطعاً تقدیم  
نمی پسند آگاه که عقاب شب از نواحی آسمان ناپدید گشت مرغ سحر خیز بانگ بلند  
کوک آغاز نهاد کر نل اسبجیدگی جمعیت که آن روز نهم شهر رمضان المبارک سنه الیه بود  
قدم میدان سعی و مدافعت مدعیان نموده بودند و هنوز کامی چند نفر نرفته نمودار فیصل عالم  
غبار انگیزی خیل و حشم نواب محترم از تقدیم باز داشت مع ذلک از پیکار بیگانه بودن  
ناموس شجاعت شمر و قدم بجو لا نگاه میدان سربازی افشرد تا دوپا من چپا گری روز  
داد جرات و جسارت می داد سپاه نصرت شعار راه سلامت از اطراف مسدود کرد

تزارنه در ارکان مدعیان رسانیدند و موسی لالی فراسیس از دور بین عقل شعور دریا  
گلوله از توپ دو راند از بر صند و قهای باروت لشکر کرنل که بجای جمع کرده بود زد از قضا  
به پریدن صنادیق باروت شیرازه جمعیت انجماعت از هم گسیخته شد در همین فرصت  
از بجان بلیه ان پایگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان روی بهم آورده بریزش  
قطرات تیر و تفنگ برق تیغ آبدار سر و سینه خصم چاک میزدند و از جانب دیگر سلیحاران  
چون سیل بر خرمن جمعیت خصم برهم زده همصام های مینا قام را از خون شمنان قوت میست

منظوم

سپاه زره پوش آهنگ بای	ربو ذند آن کوه آهنگ ز جای نه
بساز سرگردن به برداشتند	بساکله انبار انباشتند
ز بس جوش زرد زهر سوی خون	تو گوئی که سیلاب ز دجوی خون
نهادند زان سر صبحرا نسه	ستادند ناچار هر جا بسه

پس تمامی سردار و سپاه و اهل بیر پاکیال سم ستوران گردید و کرنل مع چند سردار اسیر آمد و  
دو سه هزار مردان کار از لشکر منصور معرض تلف در آمدند نواب بعد فراغت ازین جنگ  
بلا توقف بعزم مقابل جبرل که در پنجه بود پیش نهاد بهمت فلک نعمت کرده برگردید بقالنه  
دو فرسنگ بنا بر آسودگی مردم و دواب مقام نمود و جبرل که با هنگ یاری کرنل سیلی  
فرسنگ راه طی کرده بود در ان اشنا بمعاینه آن دو و انگیزه بی بلا و باز نشیندن دند ز توپ  
زدنهایمان بر در که غالباً چشم خمی عظیم به لشکر کرنل رسید بمقر خود باز گشت و شبانگاه نواب  
کلان و سباب گران در اندرون آب حوض دیر کینچی انداخته با جمعیت خود راه چنگل پست  
سر کرد اگر چه نواب ازین معنی خبر دار شده تا نواح سیورم نظمت شبت عبقتش در تاخت مانع

سودنیده فوجی را بر سرش برگماشت یکی از مقربان را با جمعیت گران بصبط  
و حراست قلعه گرت پال فرستاده مراجعت فرمود و آن روز در مقام لپچی خیمه  
خرگاه آراسته آسود و دیگر باز عنان را با بصبوب سواد اعظم رکات در تافت  
و تقسیم افواج بر جهات اربعه و تاسیس مورچال مستقیم بکاوش مرحله از جوانب شرقیه  
و غربیه در ایامی معدود و مدتی معهود سرانجام یافت توپ زدن از طرفین اشتداد  
گرفت و نوایر کارزار از هر سو باشتعال آمد نظم

تو کوئی که ز دحش جوش و بال  
صفارت ز آینه روزگار  
تزلزل بفرسنگهای منگند  
نمودی چو باران قمر از شرار

دو جانب که شد زرم درشتغال  
بر آن گنجهت از بسکه دود غبار  
چو آوازه توپ گشته بلند  
ز ابر دخان شلک شعله بار

غرش توپهای شیردهان هر ساعت زلزله در اندام حصار می افکند و وقوع گلولهای گران  
از خارج علی التواتر در روز نشات قدم از جامی برد و عروج حقه های ثقیل و خفیف از نعل  
از فراز حصار و نزول آن در مرحله و مورچال در شب یاد از شهاب ثاقب میدهد و دود انگیزی  
باروت از بالای حصار و دمدنه مورچال چیزی بر هوا بسته و غریزین توپ با صدای  
رعد توامان افتاده و بوارق ز بجکهای آن معنی یگاد البرق یخطف ابصار هم  
بصورت آورد اما حاصل از طرفین کوشش و تردد با بمرتب بکار رفت که داماد نواب یعنی  
سید حافظ علی خان در مورچه غربیه بضر بگول توپ شمر بت شهادت چشید و اکثر  
سران و سپاه لشکر منصوره در آن معرکه جان نثار شدند و از انجانب سید فریدالدین خان  
کروڑه شکر مر و جمیع و با تدبیر بود بپسینه کوئی گلوله توپ مرحله حیات مستعاری متقاضی

قضا سپرد تا آنکه در قلع خلقی از شدت جوع و اضطراب مخصوص بجان آمد و غوغای های های و  
 نوای وای وای بلند و سکون قرار از تلبوب محصوران بر طرف شد علاوه این حال  
 شهرت قتل عام کپییده دلان حصار را رنگ بر رویها شکسته ازین رود مشتهی عظیم  
 در دلهای قلعه گمان جا کرده آخر کار گذاران مرحله بجای الامعروض داشتند که امروز  
 نقب هر دو مورچال بسپایه دیوار رسید و ماده کار ماده بختگی گردید پس و ممشه ذلیقه  
 سن الیه فرمان قضا و دعان عز نفاذ یافت که تا بیست نهار جلالت پیشگان تهور شعاع  
 در مرحله داشت بنگاه متواری باشند صبحی فردا بر صدای بان طفر نشان بکنان لبان  
 دار بازان شک زان بر فراز دیوار و بر فوج بر آینه همچنان با متثال مثال است تعال  
 و زیدند چون تیغ دودمه سحر از غلاف شب بر آمد روز چهارشنبه بانانان تصعید بانها  
 مامور گردیدند و مستحفظان قلعه بعبادت معهود همه شب بیداری و پاسبانی بر آورده  
 بامدادان سر بخواب گذاشتند ناگاه صدای شورا نگین بان در گوش شان خورده سر  
 از بالین برداشتند و فلک ابکام خیم دریافتند ناموس فتوت را وداع گفته به جوی  
 به طرفی گرخیته و آبروی مردی ریخته عرصه خالی کردند بجمعتان مرحله بجای و چالاکا بدیوار  
 قلعه برآمده چون مقر ایشان را مفر یافتند بدنبال شان دویدند و برخی از پشت دکانها  
 بسرای بدلی و نمک حرامی بر تیغ بیدریغ کشیدند نواب بهادر هم پاشش نهار مردم  
 دلاور از راه فیصل متوجه شهر شدند و نوای سزا و کراداران روز طاقت سوز از یوم میفر  
 فی الصو نشان داد و دهل کوبی شادایانه چوبی بد لکوبی اسیران شهر نیز در نظم

چو بر پشت آهوی رم خورده شیر  
 بسیر نیجه زور خنجر زدند

دویدند در پی سپاه دلیر  
 دمان گلگیران بسی بر زدند

مجموعت شان و سنگند فرق      آت آب شمشیر کردند غرق

اچنانکه شد که بجان خود خوابیده بود و ارشد بیگ خان بخشی سوار و حیثیتی یا خان دراز  
 بی اسپان و سید حمید خان و تنبو نایر رسالداران مردم بار و غیره اسیر و دستگیر شدند و  
 در آنوقت دشمن کامی نجیب خان در ارک قلعه خزیده ابواب بند ساخته از بس ساده لوحی  
 و نا تجربہ کاری بلکه شدت خوف بی اختیار بی با جوانان انگریز که پیش ازین چهار  
 جوان بار و دو صد نفرگی بجنایات قلعه دارالامارت از دیوار آمده بودند متحصن گشت  
 نواب برخوابی حال بیچارگان شهر نظر ترحم کرده منادی امنیت خلق الله چنانکه احدی  
 از لشکریان خود باز دست جبر و قهر بجان ناموس شهر بیان دراز نکنند بر کوچه و بازار  
 گردانده تمامی غراب و مساکین از جان و مال مان بخشید و بعد دو سه روز با حصار  
 نجیب خان و سردارانگریز که متحصن گشته بودند فرمان داد تا پیشکاران با ادب قولنامه  
 بمرحضور حبیب عامی شان رسیدل داشته طلبیدند چونکه او بر اعتماد استمالت ناهیه نمود  
 مع جمعیت مردم بار و کلاه پوشان سعادت اندوز مجرای نواب گشت و ارامع چند  
 جوان بیدار قزاق و خلایع خاطر جمع کرده روانه چینیا پٹن نمود و راجه بیر بر از جمیع ارکان  
 و همگی اعیان مغرور و مکرم و استجارت ملک بوی مسلم فرمود و خوانین صدر با و دیگر عمدی  
 انجارا فرخو سلیقه و حوصله هر یک خدمات لایق بدرابنه معقول عنایات خلایع و مساعدت  
 انعام زر و گوهر تفویض نمود و سید حمید رسالدار که مرد شجاع و نامور بود لبس زرین چهار  
 هزار تفنگی و چهار صد روپیه مایهانه و عنایت منزل پالکی سر میامات برافراشت  
 و میر محمد صادق که نبسه میر احمد خان جاگیر دار تعلقه بلکو و او یکی از منصبداران صوبه  
 بود همیشه و نامت میر مذکور بکو توالی رکاب بازار لشکر نامزد شده بکفایت شعاری

و جز سی لیسری برد بصوبه اریغنه کر و طرگی شهر ارکاٹ مامور گردید

ذکر اسیر آمدن عبد الوهاب خان نصیر الدوله بن انور الدین خان عینی  
برادر خور دنواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ تعین افواج طفر امواج  
تفتیح قلعات غربی و جنوبی و شمالی ارکاٹ و قایع فتوحاتی که در آن  
آوان حاصل غازیان جهانستان گشت شوق بهین سال آنکه

چون نواب بملاحظه لطیفه ربانی و عنایت یزدانی مسرور الحال و مودی سپاس  
قادر ذوالجلال و مقتدر متعال گشته بروج و رسوم جهان بنانی و ضوابط کشورستانی  
قیام و استقامت میساخت و به ترتیب بزم و ترغیب بزم بارعایت شدت غم و استکمال  
درجات احتیاط و حریم طبل نشینی خوش و عشرتی دلکش مینواخت بعضی از اعیان معروف  
حضور ساختند که عبد الوهاب خان برادر نواب محمد علی خان قلعه چتور ابحر است  
دیوان که رای بهو جنگ نام دارد و مولوی عبد القادر و محمد کریم الدین برادر زاده  
مولوی مذکور گذاشته خود که چند رگیزی را بدخالت و آلات حرب و ضرب مضبوط  
کرده بنگدشت سوار و پیاده صرف اوقات می نماید اراده او این است که بعد  
فراهمی سپاه خود بچینا پین شتابد و از لشکر انگریز ملحق شده بمقابله ملازمان والا  
بمست بر گمارد و بجزر و استماع این خبر کوچ آن سمت تقریباً فته بود میر علی رضا خان که  
وقت آمدن خود از بلده که در پی مع لشکر در حدود چتور یک شب مقام کرد و ضیافت از  
عبد الوهاب خان تناول نموده بخیرواهی تمام پیغام فرستاد اگر اراده ادراک شرف ملازمت  
نواب بهادر در اندیش از آنکه فوجی تعیین شود داخل لشکر فیوز می شوند و آلا راه



عاقبت خود پیش گیرند و گرنه عزم رزم دارند عاقبت تاراجی ملک و مال و خرابی حال  
عیال و اطفال خود یقین شمارند و در اندیشه دور و دراز افتاده قلعت حقیق را  
بدولتخواهان سپرده کوه چندگیری اقامت گاه و پناه خود ساخته نفس شماری میکنند  
و بر صوابدید میرمروت تخمیکار بند نشده بود محض پاس نمک چست برخاسته نواب  
عرض نمود که عبد الوهاب خان از برادر خود رنجیده خاطر است اگر چه اراده مشرب  
ملازمت دارد اما از چند روز سخت بیمار است لهذا حاضر حضور شدن نمی تواند بیچاره چه  
مقدور و استعداد دارد که بچنگ بر خیزد و قتی که حضرت یاد خواهند فرمود بلا توقف  
حاضر حضور خواهد شد بعد دریافت حقیقت حالش کوچ موقوف گردید و میر معین الدین  
عرف سید صاحب که برادر زاده میر موصوف می شد و به بخشی گری دسته سر عزت  
برافراخته بود با جمعیت گران با حضارش خصمت آن حد و دیانت و میر معز البی مع لشکر  
خود به بند و بست بلاد شمالی ارکات مطیع ساختن زمینداران باج گذاران آن صوبه که  
عبارت از نایب کالشری و ونکٹ گیری و براج و خراج است حسب احکام بخش غزیت  
دواند و پیش از ورود عساکر قاهره زمیندار کالشری و براج و غیره بمعاذینه قهر  
سطوت جیدری شیوه مخالفت خلاف رای صواب اندیش سنجیده ناکزیر عقد  
مواصلت بستند و باستیلام عتبه علیاش فرارسیدند مگر زمیندار ونکٹ گیری  
که باختیار تعلل و تساهل غارت و تخریب را در محال متعلقه خود صلا داده بازن و بچ  
و چند سوار و پیاده خود را بدارالامان مدسرس رسانید و صاحب زاده والا تدر  
به پنج هزار مردم بار و دو هزار پیاده احشام و هزار سوار به تسخیر قلعات غزنی و نیرتی آفتاب  
و ضبط آن حدود حسب فرمان والا در تاخت چون سید صاحب از موکب حضور پیشتر

کوچید شبگیر زده قلعه چطور اگر گرفت و در سپردن قلعہ پیام فرستاد که چون حاسان  
آن قلعه عند حکم ولی نعمت خود در پیش آورده ضد جنگ گردیند پای مردانگی در میدان  
تسخیر آن حصار نهاد و روز دیگر بر کوهیکه جنوبی قلعه واقع است اتواب کشیده گولها سرخود  
و بعد ده روز بزور بازوی شیعیان محصور کرده حصار بدان استواری راجب را و قهرا  
مفتوح ساخت و قلعه را و غیره را بجای محبوس کرده قلعه کجای طلت پر دلان کار آزما  
سپرده سمت چند رگیری کوس نهضت گرفت و آن روز در خطا بر معمره فرود آمده بجان  
محصور دعوت کرد که نواب بهادر شمارا یاد فرموده اند اگر عاقبت مطلوب است زود بیایید  
خان ند کوچه چو نکه نیارای ستین و نه امکان گیر داشت متخیر نگشته در جواب آن اذن  
فرزند و خوانین سعادت مند استمداد بسته توقف نمود قضا را سواران لشکر فیزی  
برای کاه و بهی طر شکر کوه فرافتند قلعه را تا عاقبت اندیش چونکه آنها را اندرون پر تاب  
گوله یافت بلا اطلاع خداوند نعمت خود بگلوله زدن از غفلت بمبالات شان متنجمود  
اما پسندیده فطرت اجمند آن بود که محصوران کاش در آن روز ازین تندی غماض  
میکردند آری بسلاطین روزگار و امرای ذوالاقتدار از نادانی و بی کار آگهی کار پردازان  
نا تجربه کار روی خرابی مشاهده نموده کاسه گدای یافتند پس بمعنی اسیر لشکر شاق  
آمده یقین است که او را ده جنگ دارد همون زمان مشر و حاحقیقت و داد آنجا و عدم  
جواب بدعوت خود بخود عرصه داشت نموده در دامن آن کوه جای گرفته تو پی قلعه شکن  
محاذی حصار مجرا گرفته چند گلوله بالای کوه روان ساخت از قضا گلوله اول اندرون محل  
زنانه صدره سخت رسانید چنانکه فغان و اویدا از محل برخاست چون خان محصور است  
توپ صاعقه بار و شالیستکی پیاده و سوار گرفتن جای دامن کوه در اندک مدت مشاهده

کرد همت چون و چرا در باخت و چنان هوان بر اسیر رگ و پیش سرایت کرد که مرض  
خفقان نمودار گردید پس در اندرون محل زنانه خریدیده در حجره نامرادی بر بستر ناکامی  
دراز گشته بود که گلوله دیگر مبتلایه و دود آه بکیسان از زیر بیالار سیده دریا ورجینانه  
دیک طعام خاصه لشکست غرض از پیانی پریدن چند گلوله قطار بند خان محصور از  
طرف بیگم صاحبیه نامه فرستاد مضمونش اینکه مزاج صاحب نعمت ماکسند است تو بچیان  
را حکم باید داد تا دست از توپ اندازی کوتاه دارند اگر مکرر کوثر خاطر بفتح قلعه و ضبط  
ملک ماست مبارک و مهنا باشد بگیه ما را جز انقیاد فرمان چاره نیست سید صاحب  
قلعه مع توابع بضبط خود آورده فوجداری تجربه کار را به بند و بست آن ناحیه تعیین  
کرده خان محصور را مع زنانه بحضور آورد و لوب بهادر بعد چندی بید رفته فدایان  
خان مذکور را مع زنانه روانه سرریگ پٹن فرمود و لپسرش را که عبد الصمد خان نام و  
دایر جنگ خطاب دارد بد رماه سید صدر و پیه و دار و غلی سلیدار کچری سرفراز فرموده بود  
و صاحبزاده جوان نخت و جوان سال در عرصه یک ماه ماهی مندل گداه و کیلاس گداه  
که متصل قلعه برای ویلور مسملی بحسین آباد است مفتوح ساخته با لشکر فراوان و ساز  
جنگ عنان توجه بجانب ساکنده که یکی از مغظات قلاع کرناٹک پائین گماٹ مانند  
هفت چرخ برغت و حصانت امتیاز و شکوه تمام دارد معطوف داشت لی محمد خان  
قلعه دار آن حصن حصین و سینه مخدوم رسالدار و محمد موالا که به دو هزار مردم بار بجا است  
آن حصنها می متین نامزد و مامور شده بودند اگر چه ذخایر حرب و باروت و غیره اسباب  
قلعه داری مهیا داشتند اما بمقتضای مصرع بر خنث سلاح جنگ چه سود که کوتاهی کردند  
هرگاه یک صاحبزاده در ساحت ظاهر که فیل سواره کوسن کرنا و طنبور زرم نواخته دوخته

ساعت بمیدان استاد وصف های جوان بارو پیاده و جلوداران خود را در دشمنها داده جوق جوق سواران را در میدان کاوه زده عبرت صولت جهانگیری در دل قلعگیان انداخت بقاصد یک فرسنگ آن طرف جوی مقام فرمود چنانچه شخصی حساب استعداد بدیه سواری و نشان تزویر و صفوف افواج باین درست درخشیدن بیرقها و علمهای زر نشان معاینه کرده بے تکلف این رباعی بر زبان آورد رباعی

فلک تو سنت راتر پاست گویا	نشانهای منخیش ثریا است گویا
علمهای فتح تو در روز بهیا	الف های انا مفتحا است گویا

سخن مختصر چون سردار و سپاه قلعه شایستگی افواج و آمادگی تو پنهان و کثرت سوار و پیاده مشاهده کردند ترس و خوف بر آنها غالب آمده همت مردانگی در باختند هرگاه بیکه تاب مقابله و مقاتله با غازیان طاقت سوز نماند کلیه قلعه پیش کش ملازمان صاحبزاده منظر کرده امان خواستند و همچنان زنهار خواهان بپامن سلک ملازمان حیدری خیزیه و جمعی ظاہر و باطن یافتند و قلاع و کوههای رفیع بنگهبانی قلعه دار و پیادگان احتشام شجاع از سر آبادی گرفت صاحبزاده بعد فراغ ازان مهم متوجه تسخیر آنبورگده که از آنجا سه فرسنگ جزیبی فاصله دارد گردیده سپاه خود را تحریر بر قتال و تشدد مورچال کرد تا ملازمان کار گذار حسب الامر جلیل القدر بر کوه چیم شمالی آنکوه که بهم چسبیده شده است مورچال حادث نموده بغرب توپها حصار قلعه شگشتند فرنگی قلعه دار آنجا پانزده روز داد قلعه داری داد بعد شکست ریخت حصار عاجز آمده دست از جنگ برداشت با چند رفیق خود اسیر آمد وزیرین العابدین خان دادنی نایطه را که داماد اسدخان مکرری فوجدار کشن گیری بود بکلم حضور ایالت آنجا و مرمت حصار کوه باز گذاشته شرف پای بونچ

در یافته بنوازش و عواطف بیکران سرفراز گشت و میر موصوف محمد علی شجاع بکفایت مهم  
 قلعداری و یلور که شش کام دیوار سنگینش سنگ سخت بر دل مبارزان با غم می زد  
 و دور پر کو طعنه محکمش دست جرات هست را زد و در تر کوتاهی ساخت مشار الیه معتمد علیه  
 گردیدند و شجاع مذکور با مردم بار و توپخانه برق کردار تیر خیز قلعه کوه ساجره موکل و متکفل  
 گشت تا کار آزمايان عرصه نادر دهنگاه نور در کم ساخته بخفر حله شکم کوه ساجره خالی  
 و جمیع جمیع مواد قلعه گیری مبتلی کردند و بتهدیم بنیان قلعه توپهای گران سنگ در محاذ  
 برج نهادند اما گلوله توپهای دمدنه طرف حصار هرگاه از هدف مبتی اوز می شد خود را بزرگ  
 شهاب ثاقب بر سر قلعه گیان پابین می رسانند و اکثر سنگهای شهر از صدمات گلوله  
 خرابی میدیدند تا شب اهل قلعه بیابانه از زمینگاه مشتافته به قتل اهل مورچه دست  
 سعی کشا زد و بسیاری را کشتند پس از آنکه صاحب زاده والا قدر بکشایش آن حصا  
 مامور گردید بیورش قلعه ساجره حکم فرمود هر چند که شاطران زور آور و همچو پیلان  
 شکسته زنجیر و شتران گسته مهار هنگام نیم شب هنگامه آراسته رخ سوی برج منهدم  
 آوردند و شمشواران بساط عرصه مردانگی اسپان گذاشته پیاده در تاختند و منصوب  
 محکم از آغاز این بازی درست کرده بدیوار بالای قلعه اوختند لیکن چابک دستان قلعه  
 که درازی آن برج منهدم آتش خانه جان سوز جهان افروز آماده میداشتند به برق  
 اندازی توپ و بندوق راه جان بردن بر پیش آن نندگان مسدود کردند و غرض  
 عجب مهره باب به مری برهم انداختند که فرزند بندهی آن حریفان بزم زرم شکست  
 یافته از آن معرکه طرح دادند و چند انکه از برون پیش دستی می نمودند اندرون خانه مات  
 دیده پس پامی افروزدند آخر سعی جلادت ایشان مشکور نیفتاد و کر نل لانگ مرد شجاع

که حاکم آنجا بود هول و هراس در دل خود جاندا و صاخزاده بیدار بخت چون آن مهم شد  
انجام را به سهل تر سرشدن ندید مفصل بن حنی بعض حضور پرداخت نواب بعد دریافت  
این خبر که کرنل رای و یلور قوی دل است و در اندک زمان زیر نخواهد شد مفت شکر بیان  
میدان آرای را بر یک مکان مناسب در جنگل که کوها ضایع ساختن دور از صلاح نیست  
سرداران را مع فوج بحضور طلبیداشت مگر برخی آغشی هزار پیاده و سی صد سوار طلبید  
بچند جهات جهت سد باب قلعیان بجمع ابواب برگماشت سپس جوق جوق  
سوار و پیاده را به بخشیان کار از اذعان فرموده به تفتیح و تسبیق بلاد جنوبی ارکاط و  
فرمود چنانکه رستم علی خان فاروقی هزار سوار و دو هزار پیاده و یک ساله مردم با تسبیح قلل  
کوستان چنچی پان رخصت یافت و روشن خان شته دار باده هزار پیاده و یک ساله  
جوان بار و هزار سوار و سه ضرب توپ قلعه شکن بتفتیح حصار کوه پر موکل مامور گردیده  
روسی توجه بدان جانب آورد و سردار انگیز که کیپتن جوسف نامی با مقلعداری آنجا بخت  
و دو صد جوان زیر حکم خود داشت کوه را جنگلی ساخته مستعد گشت روشن خان غربی  
قلعه محل نزول فوج کرده و از سواران گرد کوه حصار کشیده پیغام بقلعه دار فرستاد که اگر قلعه  
کوه را بی جنگ با سپاری نایان جان و مال بحضور سفارش کرده بسپرداری فوجی مثل  
موسی لالی مامور کرده آید سردار قلعه اسماعیل کوش برضایش نه نماده در مقام منازعت  
در سه مدت بسته داخل حکم کرد که پیادگان بر طرف شمال آن کوه عبور کرده بر کوه هیچ که متصل  
است بعد از آنکه یک حمله بر آبدی تاخته آتش غارت سوختند قایم شدند و زیر دهن  
کوه هیچ جنوبی که اندک فاصله دارد در ایام سابق حصار مع برج و باره بران کشیده شده مسمی  
بچهار تیرگی بود و تالابی بآن پیوسته است بند تالاب شکسته چند ضرب توپ

نصب کرده شکست حصار کوهی مساعی شدند باین قلعلیکان زیر نشده باره باره و چال  
افتاده فتحیاب گشتند چونکه سردار لشکر منصوره مدبر بود محاصران چند بار بر کوه یوش  
کرده بهر میت خوردند آخر دست تعدی دراز کرده زنان علاقه محصوران را در قریه و قصبات  
که بضبط عمالان حیدری درآمده پناه گرفته بودند گرفته کشان کشان به لشکر خود برد و مجبور  
ساخت و بزبان آن زنان شوهران و برادران آنها را که دست به بود خبرانی حال گفته ستاد  
بلکه تاراجی ناموس عصمت زنان خود حق نمک عظیم ترانکاشته بهیچ وجه التفات بحرام کلی ننمودند  
ورستم خان که با جمعیت گران بطرف چغچی شتافته بود بهیچ یک هفته همه کوهها یعنی کشن گن  
و حیند گده و راج گده که سر آمد همه کوهها است چه از یک سنگی مدور سر بالا کشیده و سخت  
قلب واقع شده و باندربنده و دهبوبی بنده که متصل یکدیگر اند و کالاکوٹ یعنی پایین قلعه  
مفتوح و محافظان آنجا را مع یک سردار فرنگی و سید محی الدین نامی قلعه دار و الا جا بهی اسیر کرده  
بمحافظان دولتخواه حواله نموده بطرف ترنامل و سلف گده و غیره شتافت صاحبزاده علیه القله  
ظفر نصیب حسب الحکم و الا با جمعیت گران و توپخانه و سامان جنگی به تنظیم و منسج پو لور و فتح  
کرناٹک گده که ظاهر ارتفاع کوه دست تصرف جرات کوتاه میکرد و مدنگاه طول امل  
در نیمه راه خیره می نمود بلکه قیاس بهوس تا بهوای کمر گاهش راه نمی یافت و تیاک گده  
و راوت نیلور و غیره عنان خروش غریمت در یافت چون از راه دهبوبی گده و علی آباد  
و باگ مار پیٹھ و پو لور بر کرناٹک گده رسیده در میدان محاذی باب آن کوه فلک شکوه  
حقا که در جمیع بلاد کرناٹک پائین گھاٹ بخصانت و استقامت عدیل خود ندارد و فو گده  
لشکر ظفر اثر ساخت و روز دیگر دامن کوه گرفته پیا دگان آفتنگی و کماندار محاذی راه  
عبور کوه نشانند و چند گوله توپ از زیر سیال پانید ما به سبب بندی کوه آسیه بخصا



فلک نمون نرسید چون دو سه روز همچنان منقضی گردید روز چهارم صاحبزاده چند اسیر  
 ارکاٹ را که همراه لشکر بودند بجهت آنکه از احوال مفتوح ارکاٹ و تخریب لشکر انگریز و عدم  
 امید کو مک و حکم قتل عام مجبوران آنجا تفصیلوار بیان سازند فرستاد چون پیام گذران  
 بر کوه صعود کرده به دروازه در پیوستند ذره بذره کیفیت متحصن شدن نواب محمد علی خان  
 و خرابی لشکر انگریز و مفتوح ارکاٹ اظهار ساخته ترسانند که زود تر قلعہ بملاذان  
 صاحبزاده فیض بخش سپارند چنان نشود که بعد یورش مفت جانهای خود را در یازند  
 قلعگیان بجز دشیندن مقولات عبرت انگیز دال از دست مردانگی دادند و قوت مجاہد  
 در حین قدرت خویش ندیده بالضرورت مع قلعہ دار و رسالدار التماس گذاشت قلعہ بشرط  
 امان جان مال ناموس خود نمودند صاحبزاده که جویای چنین وقت بود همون زمان  
 قولنامه فرستاده بدانچه مدعا و مطلب آنها بود و آری سید همه مارا بظلم پناه خود گرد آورد  
 و قلعہ را به اسینه کفایت شعار و مردان کار سپرده بیشتر کوچید و در اندک مدت به بند و  
 آن نواح پرداخته کوه را دست نیلور اگر به رفعت سرفیلک میساید سعی دور و مفتوح حش  
 کوس غریمت تبخیر تیاک گده نواخت قلعہ را آنجا که از قوم انگریز بود و دوصد مردم بنده  
 همراه خود داشت بمانعت و مدافعت خصم مساعی جمید بطور سیانند صاحبزاده لشکر را در  
 الابی که غریبی کوه واقع است فرود آورد و وقت شب بیک حمله جهالتیری معموره گرفته  
 تیری بنا ساخته یکشایش آن کوه فرمان داد چون سردار پیاده و مردم بار بتوپاندازی  
 و نجیق پزالی در ایام بیست و شش روز حصار قلعہ شکسته مستعد یورش گردیدند قلعہ را  
 آب حوض کوه چون دل مغلس خشک شده آمار گل بهم نماند به قلعہ اگر چه ذخیره و دیگر  
 اسباب لوازم نبرد آماده داشت اما از بی آبی که مد از زندگی انسان و حیوان بدان

منوط و مربوط است علاج واقعه در آن دید که قلعه بلا زمان سلطانی واسپارد پس التماس نمود که یک شب دست از کوشش باز دارد و صبحی فردا قلعه بگاشتگان جناب والا حواله کرده شود صاحبزاده شیردل غزال سیرت بر الحاحش نظر غور کرده بگولنداران فرمان داد تا دست از ریشی حقه های آتشین برکشند اگر چه عرق ترجم رجال سوختگان قلعه بے آب بجرکت آمد اما محافظان مورچال را همو بخا قایم کرده بود اتفاقاً همین شب باران بے موسم چنان نزول حمت کرد که حوض مذکور و دیگر برکه های کوه همچو چشمای عشق زار پر آب شدند چون شب سپری گشت و در تبرق آفتاب برج مشرق بر افروخت سردار قلعه کلاه گوشه نخوت را بهوای بسارت برداشت و خاک ناخبر به بر فرق عمد و پیمان خود بخته اتواب از قلعه بجانب مورچال سرگرد صاحبزاده لبطولین امر بسیار غضب آورد شده تاکید مزید در باب تفتیح آن حصار فرمود پس گولنداران از صدمات اتواب کوه افکن حصار کوه را چنان در تزلزل انداختند که در عرض ده روز باز حوض آب چون روی بد عمدان بے آب گردید تا هر چند سردار قلعه بر کرده خود نادم گردید و بعجز و احوال بیشتر بابل مورچه و مرحله پیغام صلح فرستاد اما هیچ وجه تخفیف پیش رفت نشد پس بهون شست بهادران حسب الحکم لورشی کرده بخلق اکثر تشنگان شربت خون فرو ریختند و بسیاری بیگناگان را بسزای واجب القتل رسانیدند و سرداران قلعه را زنده اسیر کردند حال کلام آنکه بعرضه دو ماه قلاع و قصبات آن نواح یعنی ورد اهل و سلم و وینکنا پیر و بهون مری و غیره که مفتوح شده بودند بسرداران و عمال معتمد سپرده با اتفاق خوانین عمده با متوجه درگاه آگاهانه

ذکر رسیدن خبر لکھنؤ به سار

و کشتن میر علی رضا خان را ندن نواب مظفر متعاقب شکر  
جنرل صدر و توجه رایات کشور کشا بصوب تجاور و تهرنگ و بیان  
فتوحاتی که در آن زمان روی نموده واقعه سن پچهار و یکصد و نود  
و پنج هجری آنکه

جنرل کوٹ نامی سپہ سالار لشکر انگریز که در جنگ آزمانی و داناتی یکتائی دشت چنانکه  
بارها از فراسیس پچلیپی در کراناک جنگیده بتدبیر شایسته غالب کامیاب کشته بعد  
چندی بولایت خود رفت باز بنا بر نظم و نسق ملک بنگال که تو تسخیر شده بود از ولایت  
متوجه آفتاب شده بود باستماع فوج کشی نواب بهادر بتفقیح بلاد کرناٹک پایان گماٹ  
و مفتوح قلعه ارکاٹ و تسخیر و منسحق اکثر قلعات و تعلقات و غارت شدن فوجی  
به سبب نخوت و استکبار سرداران جوان سال بند و بخت آن ضلع را ملتوی داشته  
باشش هفت صد کلاه پوش و دو پلٹن مردم بنگال بسواری جهازات برق شتاب  
بر سبیل یلغار فایز مدراس گردید و از نواب محمد علی خان سراج الدوله که تر ملک طبری گذارشته  
در میتال پیو سکونت داشت ملاقات کرده پرسید که لشکر شما چه شد سراج الدوله جواب داد  
که ما بر اعتماد لشکر شما از وجه اعتبار بر افتادیم چله بعضی سرداران انگلستان اکثر اوقات  
بجوزیر و ترغیب این جنی می نموده که یک مرد ولایت ما از عهده جواب بیست مرد این ملک  
یعنی ملازمان شما می تواند بر آید چنانچه بارها همین مشاهده افتاد بچین مردمان نادان  
چرا از ضایع می کنند نظر بر چنین سخنان چرب شیرین فریب خورده فوج بر طرف کرده  
مبلغ خراج مابیان سیبندی بشما میدی نمایم و چشم بر تدبیر دشمن فریبی شما میداریم

جنرل برین مذکور بنیم کرده گفت این سخن از روی مزاح کسی مرز ظریف گفته باشد لیکن  
 دولتمندان را بقدر ضرورت حسب المقدور سپاه و حشم لازم است والا کاسه گدائی  
 در پیش غرض سراج الدوله سرتاقل در گریبان نزد زده بر کرده خود نام گشت و دست برآ  
 تفنگچی و پنج صد سوار که مستحق آن دولت بودند متعین جنرل موصوف ساخت و گاوان  
 بهل کش را از تمام شهریان و بیوپاریان بکرایه گرفته برای توپ کشی داد و دو لک همون  
 نقد که در خزانه موجود داشت ببار برداری لشکر پیشکش نمود پس از آن جنرل موصوف  
 تنبیه بهادران و جبهه همت ساخت و تبدیل و تبدیل بهیر همون لشکر هول زده را تعلیم  
 شیرین نموده در صحرائی فزنگی کوه بیاراست و لکوها را از خزانه کمپنی صرف کرده تا  
 مدت سه ماه در بند و بست لشکر و گنبد شست سپاه و گردآوری ساز و سامان  
 که از بنکال کشتی کشتی غله میرسید و سایر ادوات رزم و پر خاش یعنی سرب و  
 باروت و توپ و بند و ق مامور بود و گاوان توپخانه و خمیه بردار و جزان از نواح  
 و کل و نیلور و مچلی پٹن که آن خطه از دست قمر و غضب قزاقان و شتم ستوران غارت  
 سازان مصون بود طلبیده شسته بهیت اجتماعی درست پیشته نهضت نمود چون آتما  
 خروج نواب حیدر دل از بلده ارکاٹ در شکر خود گرم دید از مهابت جنود عظمت  
 مخالفت جیوش حشمت عنان غریمت ارکاٹ معطوف ساخته سر برآه جنگل پٹ  
 نهاد جو آیس حضور خیر ساینده که جنرل کوٹ سپه سردار تازه وارد بالشکر گران  
 مردم بارتا به وند و اسی اقدم نمود درین اثنا طلایه داران معروض داشتند که لشکر  
 انگریز در نهایت تعلق و منظر اربادیه پهای پهلپی شده است نواب بهادر بدین نوید  
 سراسر امید از حضرت ظفر بخش امیدوار تر گردید و علاوه این ابشارت اشارت رود

جہازات فراسیسان موکہ مساعدت اقبال رحبند و مؤید موافقت بخت بلندش  
 شد پس از آنجا آستین ہمت بر ساعد جزات پھپھیدہ و دامن مبارزت برسیان  
 مبارزت زد و لوای اعتلا بر آسمان افراشت و کوچ بکوچ بر سر شکر انگیزہ در رسید  
 بانہدام اساس حیات آنہا مستعد گردید و پیش ازین سدی ہلال خان مہماں خان  
 و ایشار علی خان و نورالابصار خان و غلام علی خان نجشیان را با تمام سوار  
 قزاق بآن سمت روانہ فرمودہ بود جنرل موصوف از انہا شہر رسیدہ قلعہ کرکٹ پالہ  
 کہ ٹھانہ نواب بود شب محاصرہ کردہ پیش از میدان سپیدہ صبح بچند و طناب و نرد بانہا  
 بران حصار برآمدہ بضرب تیر و تفنگ سنان جمعی را کہ در بر جہا مانع دخول بودند قتل  
 آورد و بعد از انکہ تعداد حیدری تاکیک ساعت داد شجاعت و شہامت دادہ  
 جام شہادت نوش کردہ تھیاب گشت و ذخایر انجا بلشکریان خود تقسیم نمودہ پیشتر کوہ  
 و آن روز اچرواکم را مضرب خیام و اعلام خود ساخت روشن خان دستہ دار کہ  
 یکشایش تلخہ کوہ پر موکل گدہ صرف ہمت می نمود و در ستم علی خان فاروقی نیز کہ پیش  
 متعین شدہ سعی موفورہ بجا آوردہ فلعلگیان را عاجز ساختہ بود دفعہ مورچال  
 باز گذاشتہ فایز لشکر شدند و جنرل رفر دیگر از انجا کوچیدہ از پناہ جنگل کوہ ہسابہ  
 پر موکل گدہ رسید و در ترفع مراتب سردار جمیع انجا کوچیدہ ہمراہ لشکر گرفت و سردار دیگر  
 را بجا است آن کوہ مامور ساختہ رفر دیگر را پھلچری سر کرد اگر چہ بہادران لشکر فیزی  
 گرد و پیش جماعت کوہ اساس انگریزہ تکتازی می نمودند و سیاب و اثاثہ پس ماندہ  
 می ر بودند اما میدان نیافتند تا بمقابلہ در آیند چون جنرل معزالیہ فایز پھلچری  
 گشت از فراسیسان بجا کہ سوداگری مستاجر شہر بود غلہ و آذوقہ لشکر قیمت گرفت

از انجا که چیده رونق بخش سواد گور لور گردید و صلاح و سداد در قیام مقام مذکور  
اندیشیده آنرا مستقر و مستودع گردانید و مطلوبات هر جنس بحال سفاین جوارى  
از مدراس جزان نوبت نبوت می طلبید و روزی چند دفع الوقت در انجا متمکن بود  
اوقات بسر می برد و حفظ احوال از دست برد معاندان مغتنم می شمرد سرفران لشکر  
فیروزی بفاصله دو فرسنگ برد و جهت لشکر تیر بهایا بنا ساخته اتواب آماده کرده مستعد  
بجنگ بودند چونکه جنرل جایگیر شد نواب بهادر میر علی رضا خان را با جمعیتش و سید  
بلال را با پنجاه سوار و غازی خان بیدرامع سرداران دیگر بمحاربه و مقابله داشته  
خود بدولت بتامی لشکر و توپخانه متوجه تفتیح محمود بندر و دیگر قلاع آن طرف گشت  
و صاحبزاده والا قدر را با هفت هزار سوار و چهار پنجاه نفر مردم بار و پیاده و توپخانه بطرف  
تجاور و تنه نگر پیشتر کوچانید چونکه صاحبزاده طفر اشتباه پای جرات در ملک تجاور  
پیش نهاد سپاهیان رستم نوالش حسب الفرموده در اطراف آن بلده که بخوش آبدی  
و سرسبزی نظیر کشمیر توان گفت و تمام آب جوی کاویری کور رم در همون سرزمین  
بچلتوک زار ریخته شده بدریای شور نمیرسد دست بتاراج کشاده بنیاد معمر و متجانه  
که غیرت افزای نگارخانه چین و نمونه فردوس برین بود بازین برابر ساختند و شش  
در اکثر عمارات و اسواق و دکانین انداخته تمام آن ملک را خراب ویران ساختند

ز در حلقه بر زد و در سوختند

نظم در آن بوم ویر آتش افروختند

بیک لوطیه زیر و زبر که و دشت

ز رسم ستوران اسلام گشت

و جوال جوال غل و گله گله مواشی معه دیگر اسباب که لایق نذر و الا بود روانه حضور نمود و بیچ  
ترکاٹ پل و شا کوٹ را که ضمیمه آن صوبه بود مرمت کرده استحکام داد و فوجی بجزاست آن لوا

برگماشته بجانب تنه نگر خوش غرمت جهان دودر معمره الیا نور و دیار پاره عمان  
 قلعه داران مستقل مأمور ساخته شب شب سمت سیزنگ و جهکی سرکه مابین جوی کاویری  
 و کورم واقع شده و دیرستان قدیم و معبد شرک هنوز است بل بتانگی و افتاد  
 بے نظیر در ربع مسکون بیت ۴ دیر با سنگ صنعت هم صنم بازی در زیب  
 مهویشان شمع و شنگ و لعبتانی انزبیا در تاخت و قزاقان را بعبانی غارت  
 فرمان داد تا دلیران بے باکانه سپانرا در آب زده بسان آتش که کوزه آب سرد بخوابش  
 تمام میگیرد عبور کرده دست یغما برکشادند و جنگلی اجناس نفیسه زرد گوهر گرانیاه ایچ  
 مطلب بود همدست نمودند و جوانان حسن پرست عیناش دوشیزگان شکیده و کینه زان  
 ماه پاره از قوم برهمن لویان و غیره مع زردیور بر حسب خواهش و آرزو گرفته آغوش  
 عشرت را گرم ساختند و بنجله اسباب غنائیم ربع حصه عاید سرکار نمودند و روز دیگر  
 صاحبزاده تاجور هر دو جو عبور کرده بطرف کلی کوٹ که شرقی قلعه ترچنا پالی شش سنگست  
 رفته بود که نواب خود بدولت با فوج پر شکوه تبصادم اطراف ترچنا پالی که علت  
 غایبه اینهمه اعمال جدال و قتال است و برهم زدن نظام آن محل متوجه شده بود صاحبزاده  
 در آشنای راه شرف بساط بوس دریافتند و دو سامان غنیمت نذر گذرانیده یک یک داخل  
 تو شکخانه نموده سرخر و گشت چون قزاقان و سوار بهر اول لشکر ظفر انتر صبحی کرد و قلعه  
 شورش فرازند حتی که معمره جو قلعه که گویا هر دو بالذات متحد و بالا اعتبار مختلف  
 بود و بغارت زده اکثر زن و فرزند رعایا را به اسیری بردند در آن حال سرداری مستر مال  
 نامی که روبروی دروازه قلعه در آراستگی نو ملازمان چند تو اعدی نمود و پیش قصد چون  
 شایسته و دو ضرب توپ اراده مدافعت خصم پیشوای همت خود کرد و توپ زنان



تعاقب غارت سازان گرفت هزار نامدم شهر باقتضای جہل مرکب بجایئے صورت  
 محاربه ہماہنش شدند چون سواران قابو جوتم قدم راہ چرکل پالکہ شرمقی قلعه بقاعہ  
 یکت فرسنگ جریبی واقع شدہ پیش از ان نواب خود بدولت با جمیع تفنگچیان و توپخانہ  
 رسیدہ آسودہ بود سر کردند چونکہ سردار مذکور سواران را گریزان دید پے ایشان گرفت  
 و بانداز پرتاب توپ پیش آہنگ گشتہ ایستادہ بود و باز قزاقان برگردیدہ شمشیر کشان  
 و نیزہ باز ان بر انجماع سپان براجنختند سردار مذکور تیر خوردہ اتواپ پیش و  
 دشتہ شک زنان باز استقبال نمود ہمینکہ در میدان پالہ مذکور رسید از یک طرف  
 احشام خون آشام در رسالہای تفنگچی حملہ کردہ تیر و تفنگ و خندگ خاراشگان  
 جرات دران را از بساط حیات برداشتند و از دیگر جانب سواران خونخوار سپان  
 جہاندہ در افتادند اگرچہ سردار مذکور جمعیت خود را بقاعدہ درست مستعد دشتہ بود  
 اما از شور و غوغای نظارگیان بوالہوس کہ در صفہای افتادند فرصت شکب نیافتہ  
 دست جزئت بر زمین ناکامی زد و نو ملازمین او ہیبت ناک گشتہ بنادیق بر زمین انداختہ  
 در گل و خلاب شنالی زار فرو ماندند و برخی در خانہای رعایای آن قریہ پناہ گرفتند پس  
 باندک زمان سواران بشمشیر و تیر و پیادگان بنا چرخ و گوپال و تفنگچیان بر سنان یک یک  
 دوختہ از خون دشمنان ساحت آن زمین را چون صحن آسمان رنگین تر ساختند  
 قضا را سردار آنجماع کہ از چندین ستبازی چرخ غافل بود بدلا اندیشہ راہ متلعہ سر کرد  
 در الوقت جان بازی از ملازمان حضور علی نواز نامی از جمیع سوار سبقت کردہ شمشیر  
 بر سرش زد اتفاقاً ہوا ی شمشیر تا بمومی سر رسید و او بسلامت داخل قلعه گردید  
 بالغرض چند بقیہ السیفان را اسیر کردہ معہ اسباب زرم آنجماع حاضر حضور ساختند

نواب ظفر کاب سرهای مقتول بچند سبد کلان بار کرده بنا بر عبرت به اندرون قلعه  
فرستاده پیغام داد که اگر زود قلعه بگماشتگان حضور سپارند بهتر است والا سربائے  
قلعیان در اندک مدت بهمن دستور خواهم برید پس بمون میدان پالاند کون نصرت گاه  
انگاشته مضرب خیام و منصوب اعلام طفر انجام فرمود و حال آنکه قلعگیان از احساس  
این حال نقد حواس باخته با طرف بروز و حصار نقش یوار و دست بیکار بودند و در هر  
قلعه همچنان کشاده بوده و از سبادی حیرانی چنان پنجه تدبیر دور از کار داشتند که با وجود  
قریب جلادت پیشگان عرصه نرم نه یاری دفع و انتظام و نه رای منع اقدام میسر  
غشاوه غفلت جیشمیشان گذشتاده شده بودند نواب بهادر که غافل از وقایع چنین  
حال محصوران بود و صاحبزاده را با موسی لالی نامزد ساخت تا به سعی دوستانه و در مصاحبه  
مورچال و سباب یورش یعنی نزد بانها و پشتاره گیاه و پشته های شاخ اشجار  
صحرائی برای پر کردن خندق جمیع کند کرل لکسن بهادر و شادی خان تحصیل را آنجا  
و مستر مال اسبب عدم فوج که از پنج ششصد مردم زیاده نبودند لا علاج شده همه  
شهر این را چه از هند و اسلام بقدر مایهانه و روزمره فراهم ساختند و آهنگران  
وزرگران رتوب اندازی مامور کرده در هر برج و باره هیئات مجموعی داشتند و ابواب  
مفتوحه قلعه امفضل ساختند و افواج قاهره در ملک تجاور و اقصای شهر نگر که هجوم آورده  
بودند قطع نظر از رعایت رعایا و حمایت بر ایاب سیاست خصام شتغال و رزیدند  
چون تغییرات حوادث دوران دران سرزمین شایع و زایع گردید جنرل کوٹ بهاتماع  
این همه خرابی آن دیار به نظیره و رود جهازات بنگال با جمع کثیر و هم بعاینه تصادم  
طوفان کاری سپاه نصرت فرجام گشته طناب خیام استقامت آن مقام

برخت قامت بر سبتن صلاح اندیشیده بطرف محمود بندر و سلمبر کوچید هرگاه که هم لو از مات  
یو رشل ز راه چیر کل پالہ متصل دروازه انبار با جمع گردید و از طرفت در در پالہ تردد در گاه  
نتہر ولی سمرست کنعانی تودہ تودہ فراہم گشت فدائیان دولت خدا داد در فکر یورش  
بودند کہ بیگ ناگاہ عرضی میر علی رضا خان و عرضداشت دیگر سرداران بمسامع جاہ حلال  
رسید کہ جنرل کوٹ بو فور سامان جنگی عازم محمود بندر است اگر آنحضرت با سپاہ کینہ خواہ  
توجہ فرمایند بہ سہل ترین وجوہ بزودی دفع و رفع ارباب نفاق گردد نواب خود بدولت  
ہمون زمان باتمامی لشکر و توپخانہ برسبیل یلغار در تاخت و صاحبزادہ ہم مصالح موچرال  
را آتش زودہ از عقبہ وان شد چون جنرل موصوف از جای خود حرکت کرد و ہر اول  
لشکرش کہ در اصطلاح انگریزان پکٹ نامند در سواد قریہ ناگور رسید سدی ہلال بخشی بر  
آنجماعت اسپان انجمنہ در آویخت و باستعمال تیرو کمان و نیزہ و شمشیر بران آویزش  
سخت روداد و اکثر مردان کاری طرفین بمعرض ہلاکت و تلف درآمد قضا را بخشی مذکور تیرو  
تفنگ و زخم سنان بسیر جنان قدم کشاد و لال خان کا پجانی ہمون روز از جادہ سعادت  
منحرف شدہ طریق حرام نمکی پیو دچہ مع رسالہ سواد خود گیرختہ بہ لشکر جنرل پیوست پس  
جنرل زانجا راست محمود بندر رفت آن روز مقام کرد و شب بر قلعہ سلمبر یورش کرد قلعدار  
انجا یوسف خان نامی کہ مر و شجاع بود با ستی قصد پیادہ داد قلعداری وجوانان دی داد و  
بر ریزش تیرو تفنگ و بان و حقہ ہای آتشین بدفع حاکمانان پرداخت چنانچہ دوسہ صد  
مردم از لشکر انگریز جانہابی مطلب باختند بعد از ان جنرل بہادر بحسب اتفاق وقت  
بے نیل مقصود برگشتہ مراجعت بہ بندر مذکور نمودہ بود کہ نواب پاشنہ کوب در رسیدہ  
سراہ گرفت و از ہمین بسیار محیط جماعت انگریز خونخوار و در معبر آنها حصونہ چند بہ آلات

حزب محکم بر بته ستره و مانع گذرگاه شان گردانید و خود بدولت در میدان بی پناه  
 ریگ توده بکسی نزرگار چون آفتاب عالمگیریک تنه جلوس کرده بنظاره حسن تردد  
 و کوشش فریقین همت گماشت و میر علی رضاخان بفرمان ترک تازی بحقوب آن لشکر  
 مامور گردید جنرل کوٹ چون بجز بلا گرد خویش جو نشان دید بسیر داران جهازات فرمان داد  
 تا بمجاذات لشکر هنگام کوچ برابر آیند و در حوادث جنگ اعانت نمایند پس از راه  
 ساحل روان شد و تمامی بهیر و بنگاه را متصل بموج دریا داشت و بملاحظه عرض  
 تحلل این موانع پامی سعی در میدان مبادرت نهاد و با بجهل بمبارزت مخالفان  
 از پیش رانده بران حصار بادست یافت دران حال صاحبزاده و موسی لالی سندهاش  
 گشته بار سالهای محمد علی شجاع و سید حمید و شیخ عمر و غیره بشکست اعدا سعی موفوره  
 بجای آوردند تا تفنگچیان و گولندازان راجمی بجال آن لشکر نموده بانواع آتشبازی  
 سر و سینه های زمین گیران می سوختند و بانداران حسب الحکم و الا یک یک کس از پناه  
 اشجار کیوڑه که دران نواح بسیار بود در بیربان با پرانیده بیچارگان را بهر اسان و  
 زیر و زبری ساختن عرض تا دیو پر آتش کا زار بر شعله کشیده بهر طرف از گشته با  
 کشته مانود اگر گشتن جنرل بعد فراوان محمل و رایگان و تلف شدن اکثر مردان جنگ و اهل  
 بهیر چونکه دو منزل جهاز از طرف کوٹ کور رسیده برابر لشکر در دریا ایستادند بر گردید و بقوا  
 درست صفوف آراسته بطرفیکه نواب آرمیده بود راهی شد بهر چند سوار و سالهای  
 مردم بار که بغض سعی کردند آخر تاب حملاتش نیاورده ناکام برگشتند و بضرر گلوله های  
 انگریزی اکثر مردان کاری مجروح و مقتول شدند نواب چونکه جرات سپاه خصم مشاهده  
 نمود منفعت خونریزی خلاق نامنظور جناب والا بود فرمان داد که اتواب عقب کشیده

میدان وسیع بگیرد پس سپاه ناموس پرست همچنان لعل آوردند درین اثنا میر علی  
 رضا خان از راه ساحل دریا با جمیع سوار سپه جهانبنده خواست که هنگامه رستخیز  
 بر سپاه خصم و اهل بهیشت گرم سازد و داد ستیز در دهنگاه از جازمی گول توپ پریده  
 بازوی همتش شکسته از فراز مرکب بر زمین آورد و سر رشته حیات مستعارش گنجیت  
 و ساقی قضا شر بت اجل در کامش برنجیت همراهیانش هجوم کرده خداوند نعمت خود را  
 در پاکی خوابانیده بحضور آوردند نواب را اگرچه از معاینه حالش وقت عظیم دست ادا تا  
 بمقتضای وقت بمصابت و شکیبائی عمل کرده چپین ابرو نشد و برقع پالکی بدست  
 برداشته دید که شاهباز و وحش بیک جنبش تبسم بسیر چنان پرواز کرد و از گشته نشین  
 در حشرگاه نواب بهادر در یک کونه نشری روداد پس همون زمان لاش بصند و  
 سپرده روانه سرینک پٹن رفت فرمود تمامی لشکر و خزانه و جواهر و دیگر اسباب و اسباب  
 و فیالش بموجب فرمود داشت حواله صاحبزاده والا قدر که حقیقه همیشه زاده اش میشد  
 نمود و قمر الدین خان لپشش را که به سن تمیز رسیده بود اگرچه او از بلطن حرم عاصمه متولد گشته  
 اما لیاقت تمام و شان سرداری داشت در حضور طلبیده بآئین تسلی بر سرش دست  
 بادولت گذاشته بجناعت مائمه سرفراز ساخت و نوبت و نقاره فیل و عمارمی و غیره  
 اسباب جلوس و ولت و لوازمات شوکت پدرم خوش بر او بجال داشت و بنا بر  
 تربیت و تش بدست صاحبزاده والا قدر سپرد چونکه تفرقه عظیم بحال منصوران راه  
 یافت دران روز صلاح در جنگ ندیده عنان توجه بصوب نیگٹا پیشه در تافت و  
 لاشهای فدائیان خود را بمهر زمین سپرده مجروحان را در دولی و پلنگ برداشته  
 روانه ارکاٹ فرمود و سید صاحب از همون مقام مع دست خود و چند پیادگان

به بند و بست مواضعات و قلعات متعلقه تجاور و فترت نگر دستوری یافت چون  
 جنرل از ان زرمگاه کامیاب برآمد باز به پیچری آمده از انجا از راه پرموکل گده جنگل  
 داخل فرنگی کوه گردید و هرگز کسی جا توقف نه نمود و قراقان جلادت شعار اطراف آن  
 لشکر شور زور باز پرس رخنه ناسخ داستان رستم و اسفندیار گشتند نواب هم از  
 فرودگاه خود نهضت فرموده از راه تروادی و بیلپور سواد معموره تنڈی و لم ا مقرر  
 ریات ظفر آیات ساخته مقام فرمود اتفاقاً چند سوار صطبل برای گاه و بهیمه در جدو  
 پرموکل گده نشاقتند و در باغی که از کوه یک فرسنگ فاصله داشت بکار خود اشتغال  
 داشتند سردار آن کوه از بالای کوه گاه کرده چند تفنگچی را با یک جمعدار دستوری دد  
 تا او از پناه بند تالاب آن قصبه بیابغ مذکور رسیده بران جماعه شلک پراگندگی سخت  
 چون آنها به خیر بودند از صدای شلک برهم خوردند و بعضی اسپان گذاشته راه فرست  
 سر کردند و بعضی بے نیل مقصود جان بحق تسلیم نمودند جمعدار مذکور سپان آن جماعه  
 گرفته مراجعت بکوه نمود همین که اقلیدان لشکرین خبر سماع شریف ملازمان حضور رسانیدند که  
 درین نواح یک کوه بضبط قلعداران سرکاریا مده قلعدار آنجا بحال اکثر رعایا و لشکران  
 تصدیق میرسانید چنانچه امر فرزند سپان پایگاه بعد گشته شدن را کبان غارت برد  
 به استماع این خبر نایره غضب دیر می ملتب گشته سپاه کینه خواه را به تسخیر آن کوه مامور فرمود  
 و خود بدولت هم از انجا حرکت کرده در میدان فرودگاه که روشن خان خیمه خرگاه  
 بیاراست چون سرداران شجاع از دو جانب هجوم کرده کوه را مرکز وارد میان گرفتند  
 و صاحبزاده ظفر اثر و موسی لالی از عقب کوه سیبها پیش رانده گولند از ان شکست  
 حصار مامور ساختند پیادگان باوصفت ریزش گلوله و تلفت جانها از پناه سنگها

صعود کرده در پائین حصار قایم شدند اگر چه در قلعه سیصد مرتبه جنگی مع اسباب زرم و ذخیره بود اما قلعه آن قلعه شیفته حسن و جمال فلحشہ نام مسلمانہ بود بہرام دل شکنیش منظور نمیداشت چونکہ آن فاحشہ را مستبد و مصر در صلح دید و زوال زین معنی ہستوتی ساختہ پامی بمیدان مردی فشر در روز دیگر آن فاحشہ از روی ناز بیجائی دست الحاح بدامن التفاتش زدہ گرہ کنان گفت اگر ارادہ جنگ دارید اول مرتقل کنید بعضی مردم نیز درین مشورت با وی موافقت کردند پس خاطرش عزیز بود صلح کردن خواست در آن حین صوبدار یکہ شیخ عبدالقادر نام داشت عمدہ قلعه داری بد مہ خود گرفتہ شش و نو جنگ کرد چونکہ او از زخم تیر و تفنگ اہل مور چال کشتہ شد روز ہفتم کہ دیوار قلعه ریختہ شدہ تاب مردی از دل قلعیکان رفتہ بود و سر در قلعه دست ارادت بدامن اعانت نواب زدہ قلعه بہ فدائیان دولتخواہ سپرد پس نواب آن کویہ را بحفاظت بندگان عقیدت سرشت گذاشت و بہرمت آنجا فرمان دادہ سمت قلعه وند و اسی نخست فرمود مخفی نماید کہ خزل موصوف خبر محاصره پر موکل گدہ شنیدہ دور سالہ چنگی موسان رسید و سرب و باروت توکمان را روانہ کرد چنانچہ آن مردم تاحد و دایچہ واک رسیدہ بودند بر تسخیر شدن آن قلعه واقف گشتہ از آنجا شبگیر زدہ داخل قلعه وند و اسی گشتند قلعه را استحکام دادہ آسودند چون نواب بدان جانب شنافت ستہ چار روز مقام کرد تدبیر با بکشایش قلعه بظہور آورد و حملات و ہشت انداز بجار برد سودمی نیافت و بہ بند و بست بعضی امور دولت کہ اہم ترین مہمات بود متوجہ ارکاٹ گردید و موسی لالی و سید حمید و شیخ النصر با افتتاح آن قلعه مامور کرد پس فرامین دیگر سرداران از اطراف مور چال زدہ اتواب قایم کردہ بہ شکست و ریخت حصار قلعه ہمت گماشتند



چنانچه در اندک مدت دیوار هم شکسته شد و حمله های اعدا شکنجه هم بعلجل آمدن این سردار  
 قلعه دل از دست نه داده مردانه وار میکوشید و هر بار بدفع یورش کنان پرداخته کامیاب  
 برآمد در آن حال موسی لالی چون دید که ایام محاصره بامتداد کشید و کاری دست بسته  
 بطور نرسیده و سردار قلعه بامر قلعه داری تجربه تمام دارد و دیگر سرداران تجویز کرده چنان  
 مقرر ساخت که فوجی را مثل لشکر این انگریزی آراسته از لشکر خود جدا کند و شب شب  
 بفاصله یک منزل بر راه کرکٹ پاره و چنگل پست بفرستد و سردار فراسیس را که در زبان  
 انگریزی نوشت و خواند آن قوم مهارت تمام داشت متعین آن فوج نماید تا بطور کومک  
 اندرون قلعه داخل شده قلعه تفتیح سازد پس همچنان کرد و سردار مقرر را تعلیم فرمیدین  
 کرده بدستور مرقومه وانه نمود و او خط انگریز موشومنه قلعه را بدین مضمون ترمیم و تبلیغ ساخت  
 که من جمعیت گران از مدراس مع سامان رسد بر گوشمالی معاندان نامزد شده ام شما  
 خبردار باشید که فردا پیش از هشت ساعت روز برآمده داخل قلعه میشوم و غنیمت را شکست  
 میدهم چون خط مذکور بصحابت جوڑی هر کاره بسردار قلعه موصول گشت اگر چه بجز وصول  
 خط سردار قلعه التماس روداد و بدیاریافت مضمون زبانی نامه بران اتار نباشت ظاهر گردید  
 اما از اسم کاتب که بران خط مرقوم بود متامل و تمکیر گشت زیرا که صاحب آن نام بنابر فراهی رسد  
 گاوان توپ کش بطرف سیکا کول و گنجام رفته و این معنی بسردار قلعه نیکو ظاهر شده بود بعد  
 اندیشیده دور و دراز بفراست که العقل نصف الکرامات واقع است  
 دریافت اغلب که موسی لالی فتنه برپا کرده و شعبده تازه برانگیخته باشد پس در رد و قبول  
 این معنی بود که روز دیگر آواز شلک و صدای توپ بر راسته مرقومه الصدیر خواست سردار  
 قلعه به تملع آن از دور بین گاه نیز کشاد چمی بیند که شلک مادر میان دو فوج با هم متصل

می‌پزند و طرفین مجروحی و مقتولی بچشم در بین مشاهده کرده نمی‌شود بلکه صرف صد باروت  
 بے گلوله بر می‌خیزد و دود بر هوا چتر بر می‌بندد تا رفع منطنه اش گشته شاہ یقین بر وی نمود  
 و یقین دانست که فوج است پس همه جمعیت ابر همین طرف نشانند و چند ضریب از گولہ  
 انگوری پر کرده مستعد داشت که جماعه مذکور غرقیت سید سرداران جماعه نربانی هر کار با  
 پیام فرستاد که الحمد للہ مانجیریت رسیدیم باید که باب قلعه اکنید تا ما همو بخا آمدہ باشما  
 ہم کلام و ہم طعام شویم قلعه را در جواب گفته فرستاد که جمعیت خود را بیرون قلعه  
 یعنی آن طرف خندق فرود آورده تا او اگردن دروازه که دیوار استحکام عقبش بر داشته  
 شدہ است شکستن آن دیوار افرصتی می‌باید شما همو بخا آرام یا بید القصة چون آنجا  
 بجای مذکور بیا سؤد سردار قلعه بجزی آمده حرکات و سکنات لب ایچہ آنها بغور  
 مشاهده کرده حکم داد تا تو پچیان و بند و قچیان شک با از بالای حصار ریخته دار خیرگی  
 و دماغ شجاعتی از روزگار آن جماعت بر آوردند چنانکه بحال سردار و سپاہ تزلزل عظیم  
 روداد تا آنکه بر پشت بنادیق و دیگر اسباب فرست نیافته فقط از جان فایز لشکر  
 خود شدند غرض بفرست تمام سردار قلعه از اعدای فریب نخورده نظرفر آمد چون نوا  
 خبر بے تدبیری قلعه کشائی و نہریت لشکریان خود استماع فرمود خشم آلود گشته فرست  
 با دیگر سرداران مع فوج بمضو طلبد شد و محاصره سوار اطراف آن قلعه بود

کیفیت رسیدن فوج از صوبه بنگاله بمدراس و کوچیدن جنرل کوٹ  
 بقصد بردن رسد بہ قلعه رامی ویلو و تعرضات نواب بہادر واقع  
 شدن جنگ با و دوبار معاودت کردن جنرل موصوف بمدراس

و آخر رسانیدن رسد کرت اولی فوج کردن انگرزینان قلعه چتور را و  
وقایع جنگ فوج سونگر و ترپاسور و گشتن میندار کالستری میراج  
از نواب بهادر و تاراج کردن صاحبزاده فوج انگریز را در سواد پانیلو  
متعلقه تجاوز مع دیگر کیفیات روداد سن یکم از یکصد و دوشش جبری انگر

هرگاه که جنرل کوٹ بعد جنگ محمود بند مراجعت بمدراس نمود از بنگال جمعیت شایسته  
یعنی پنج هزار جوان بار و دو رساله فرنگیان با ساز و سامان اعدا کش و گادان توپکش  
و خزانه مع شخصت هفتاد کشتی پر غله رسید جنرل موصوف عجب عجبی بکثرت فوج  
بهم رسانده لشکر بسیار است از فرزندان محمد علی خان سیف الملک نامی را همراه خود گرفته  
بعزم رسانیدن رسد بقلعه رای و یلور از راه تروالور طاهر خانی مانند پلنگ شکار جو  
پیش آهنگ گردید طلایه اران خبر کوچ جنرل نواب بهادر که رونق پنجش بلاد و لیسور و  
وال پندل بود رسانیده ندرا انجمن لشکر و توپخانه از راه کندهاپور عرف کاویری پال  
بدانجا نبضت فرمود و جنرال تیل از انکه مقابل با عساکر نصرت ماثرو دهر از تروالور  
شبگیر بازده در سواد شمالی معرکه گاه کرل بیل فرار سیده مقام کرد روز دیگر چونکه شیر  
فلک ربه کواکب ایک حمله فرو برده بادمان و پنج خون آلود از صحرائی مشرق برآمد جنرل  
از جای پیشتر حرکت کرده بمیدان وسیع و عریض رسید همون زمان فدایان لشکر نواب  
باسمندان بادپا انگیزه کرده دل از برستی خویش بیگان بر داشتند و پیش مستعد شده هنگامه  
آر گردیدند و درین مصاف که از صبح طلوع شمس تا دو پاس نوایر دشمن سوزی علی الاصل  
گرم التهاب بوده چه صواعق محرقه که زبان زبان بنده و در اظهار حاجت سوختن دراز داشت

و چه بوارق خاطفه که سیر قلندازی توپ بخمر من سستی خان بیکار خنده نزد و صاخره  
از طرقت میمنه آهنگ ستیز روز اخیر نموده کفر قه تمام در اهل بهیر و سپاه چند اول فرنگ خست  
و هزار بار در وزن رات تیغ و تیر کرده بیک حمله متفرق و گریزان ساخت بعضی از سرگردها  
فرنگ نیز پای مردی بکار برده بی محابه جرات سعی کردند و بر سر آن لشکر انبوه بی سرو پا  
تاخته بجهت بازی سوزاندند و به دو دانه گیری هلاک از پیش رانند و القصد سر داران فرنگ  
بغور و مدافعت عارضی آن خاص نوع سافل در عرض گاه عام خوشحال شادان مقام  
آنها قیام کردند چونکه درین زد و خورد اکثر سامان رسد خلاصت پامال سم ستوران عساکر  
فیروزی گردید و بهر سایندن آن ضرور بود معاودت بمدراس نمودند و بگردآوری زاد  
و مواد مهم جدید اشتغال ورزیدند و مرت بعد اخیری به میرین منطایمی مردانگی براه قصد  
اول نموده راهی شدند و در میدان تریا پور بجاده و مقابل باد لیران حیدری واقع شد

تبیینش به هیئت مجموعی این است منظم

کمر بسته بر کین بهمن جا ستند  
دران سوی گردان رستم نهاد  
بخون بر نیمی یکد گزاختند  
ممیز نشد از دوشکر گاه  
دو سیلاب رنگین خون نختند  
نلسه سرکشان را سرانختند  
تب و لرزه دران شعله گرفت شرق  
که در شش حبت داده آتش نشان

دولشکر مقابل بر آراستند  
ازین سویلان غضنفر شراده  
دورایت به بیجا بر افراشتند  
چنان مجتمع گشته با هم سپاه  
به تیغ و رسیان بسکه آهینختند  
چو شمشیر بر منقر انداختند  
ز میغ عروسک برون جست برق  
ز لبس گوله گردید آتش نشان

<p>شدی ہستے کینہ خواہان تلف سپیدی زنجبت بدشان رسید</p>	<p>ہر آن گولہ کو آمدی از ہدف سیاہی ز سیما ی اعداد مید</p>
<p>ازین طرفستان خمخانہ تھوڑے کیف و کم تکلیف نشائی سر بازی از شعور بیگانہ و از ان سوشیران بنیہ شجاعت بے بنشین کم با پیشہ پیش دستی آشنا گاہی از بنیانہ مرند ز گلولہ خارج آہنگ گلولہ ساز پردہ سخت جانی سوختگان میشد و گاہی از ان صوب بر ہم شکنے نستان سنان و سنبستان تیراجل پیکان بقانون صدای موسیقار زخمہ زن تالفس نالہ پرداز سینه های زخمی سپوختگان میگردد چون آن نوبت نیز از ہیچ جانب تقصیری و تفریطی واقع نشد و کارزار خصمین از ہر قسم فنون جنگ آوری عے السویہ بمنیران معادلت و مقاومت راست آمد با این تزلزل عظیم در لشکر انگریز و داد چنانکہ گلولہ توپ از ان طرف رسیدہ پایہی تردد کر نل سٹوٹ بہادر شکستہ سپہ سالار لشکر در تشویش نہاخت علاوہ بر بحال آنکہ از صدمہ گلولہ دیگر اسپ خاص سیف الملک از پا درآمد و دل دلاوریش و پارہ گردیدہ الحاصل در آن حال شب بر سر دست آمدہ جہان را تیرہ و تاریک و جنگ دوشیر دلیر موقوف گردانید سپہ سردار لشکر انگریز از شب بصد فکر و کاہش بروز آوردہ صبحی بآئین درست از ان مقام کوچیدہ خود را باز بسر حد تر و اورسایند و سیف الملک سایہ پرور و جنگ نادیدہ را کہ بصد مہ گلولہ ہول زدہ گرفتار تب و لرزہ گردیدہ بود سلامت بہ پد رسایند بعد از آنکہ لشکر انگریز فایز تر و دلاور شد نواب از انجا کوچیدہ رونق بخش شہر اکاٹ و بحسب دلخواہ ما مور نظم و نسق آنجا گردید و ہمہ دین اوقات جو اسیس حضور خبر آہ جہازات فراسین یعنی عبور موسی ہوسپی سپہ سالار فراسیس و ساخہ لشکر انگریز کہ از ترجیا بلی و تجا و جمع شدہ تفتیح قلعہ ناگ پٹن و تنبیر</p>	

ولند زیر آنجا شتافتند بود یک یک معروض شد آشتند مخفی نماند چون پیشتر نواب بهادر  
 با سپاه و حشم متوجه نواح تجاور بود و ولند نیز ناگ پٹن فی الفور کس بحضور فیض گنج فرستاد  
 راه مصداقت و موافقت درست ساخته مطیع و منقاد گشت نواب بعد از تمهید قواعد  
 عمود در مقام خاطر دارش آ مدہ آلات و ادوات جنگ یعنی توپ و بندوق و لوازم  
 آن صندوق در صندوق و دیگر سامان ضروریات مستم بلور و جزان بقیمت لایق از دست  
 و دو هزار سپاہ احشام بکوک اور وانه فرمود هرگاه جنرل کوٹ عازم مدراس شد نواب  
 بهم در قلعه تیر کاٹ پلی و شا کوٹ و کاٹ مینار کوٹ و فوجی قویدل دشتہ بتعاقب لشکر جنرل  
 معز الیہ متوجه این نواح گردید سرداران ترجیا پلی و تجا و حسب کم گوزر بنبر مدراس بعد  
 اثبات تقصیر پذیر چو نکند و بحضور سامان جنگی گذرانید و بود و بغیر اہمی پنج شش ہزار  
 سپاہی و اتواب کران سنگ در تاختہ تلچہ پٹن مذکور و محاصرہ کردہ یعنی بیشتر کباشش  
 آن حصار بعل می آورند و ہر چند در صد منع نرم و سپردن قلعہ صلح بنصایج پیش آمدند  
 پیام شان منفید نفیقا و تا کار بدان انجامید کہ حارس قلعہ دال زہستی خویش بر پشتہ با سپاہ  
 خود و پیادگان مدد حق مردانگی و دلاوری ادا میکرد در ان اثنا جنرل منرو کہ از ایام معطوف  
 کردن عنان غزیت از سواد گنجی بعد بر ہم خوردن جمعیت کرل بیلی ذیل کار کمپنی نہ شدہ  
 خانہ نشین بود حالیا بحسب صلاح و صواب بدید جنرل کوٹ باد و صد فرنگی و سواری جہاز متوجہ  
 الصوب گردید و بعرضہ دہ روز بعد تلف ہزار ہا مرد طرفین متاعہ مذکور فتح کردہ مع اسیران آنجا  
 باز از راہ دریا مراجعت بمدراس نمودہ بود سید صاحب سپہ سالار اگرچہ بکوک ولند نیز جہد و تبلیغ  
 نمود اما نتیجہ ب نگر دید پس ازان کرل بر کفہ بچار ہزار مردم بار و ہفت ضرب توپ و چند  
 سوار ترپ از طرفین پٹن مذکور بعد بند و بست آنجا برگشتہ چونکہ آن میدان از وجود شیران

جهان گرد خالی دید بطرف کاری کل و تلنگواری رسیده بود که صاحبزاده اعدا شکن با  
 بهادران شیران فکن نظامت آن طرف دستوری یافته مانند تیر که از ده جسته بر سر پند  
 میرسد بر نزول بدان بلاد انداخت کرنل مذکور از انتشار خبر آمد جهازات فراسین اعانت  
 نواب بهادر و تها و آمده بغرم حراست قلعه کوڑلور مبادا که فراسین در آنجا عبور نماید  
 بیشتر کوجید و در سواد پنا نیلور که شرقی تعلقه مکران بر کنار جوی کوررم واقع شده در باغ  
 نار جیلی فرود آمده بود که طلایه داران مفصلین ساخته مسبا مع صاحبزاده رسانیدند تا  
 آن شیر میدان شجاعت بر سر اغش دودیده شبها شب گرد باغ مذکور طلایه حاضر داشته  
 مستعد بود صبحی چون که سردار سطورطنیور کوچ نواخت صاحبزاده از دو جانب به توپاننداری  
 فرمان داد پس گولند از ان چنان شست اندازی نمودند که تا اجتماع آن مردم از  
 صدمات شکست درختان نار جیل نصف جمعیتش پامال حوادث مرگ گردید با بجه بعد  
 صفوف آرائی رزم مع اتواب در میدان آمده یک دو ساعت داد مردانگی چون عبور  
 از اطراف آن محل صدیم و خطر داشت و شخص خیال سلامت و امنیت از آنجا بفرستگاه  
 شتافت از کردار خود پشیمان گشته دیری کمند را که در آنجا بود مستطهر خود ساخته آسود و ستر  
 طامس نامی سردار سوار از یک طرف بر فشقون نصرت مشخون زده بر دانی راه بجاور سرگردان  
 پایگاه تعاقبش تا خسته چند سوار راع اسپ سلاح ایشان اسیر کرده آوردند و سید غفار صوبدار  
 هم بهمن روز دستگیر شد القصد سپاه نصرت شعار بضر اتواب یوار دیر شکسته پناه  
 گرفتگان را بپناه کرده و وقت تیغ بید ریغ ساختند و احدی را زنده از جان نگذاشتند و صاحبزاده  
 ظفر آمده جمیع انتا به و سامان آنها برداشته از راه لعل پطیه بکوڑلور رسیده مغربی قلعه بفاصله  
 یک فرسنگ فرود آمده بود که جهازات فراسین و تقرر نگذایز شده است و اسپه دار



فراسیس قلع بعد از آنکه زیر پیغام سپرد قلع فرستاد و حارس قلع جنگ مناسب وقت ندیده  
 فریاد داشت اسباب و آلات احزاب جزو کل تفصیل ذره به ذره نزد سپه سالار موصو  
 فرستاده رسیدش گرفت و خود حسب الحکمتش سواری کشتی باراهی شده بر قلع صدنگ  
 پٹن که در استجارت و لذت بود فرود آمد اتفاقاً قاسم داری باد و صدم مردم بارود و ضرب توپ  
 و چیزی اسباب جنگ بغیر نم تسخیر آن قلع از قلع چنگل پٹ رسید به بود هر دو اتفاق  
 کرده فرنگی آنجا که اراده جنگ نداشت بر صلح با خود گرفته و قلع را شکسته باز به چنگل پٹ  
 مراجعت کردند چون سپه سالار مذکور مع جمعیت خود که چهار هزار سپاه اهل لایت بودند  
 در حصار گور لور فرود آمد صاحبزاده بعد دور در از سپه سالار مسطور ملاقات کرده تجدید بیانی  
 اتحاد و میوی رستخام ساخت فرمود میباید که زود با سپاه خونخوار و ششم عدو گذار متوجه  
 گشته مدد و معاون با باشند تا سهل تر به صلح و جمع اهل نفاق و خلاف پرداخته هر یک  
 ببلاد قلم و خویش مراجعت نمایم سپه سالار مذکور کسل راه دریا و بی تیاری سایر ادوات  
 رزم و پرخاش را وسیله ساخته چندی مهلت خواست و نواب هم از رسیدن خواست  
 به گور لور بموجب قرارداد و ملاقات صاحبزاده و الاثر ادیان و ترغیب تحریص در دفع  
 اهل فساد و عناد آگهی یافته سمت بیلپور بر راه گور لور رونق افزاشده بود که صاحبزاده فائده  
 حضور شده مهلت خواستن بفرستاد و دیگر کیفیت مشهور و عامه عرض داشت آنجناب بالا  
 چند راس گاؤ و توپ کش مع دیگر سامان ضروری و انان داشته مراجعت بطرف ارکا  
 فرمود و بموکلان نواحی و لیور مجدد فرمان از ویاد تنگ عیشی ساکنان معموره خراب نمایش  
 صد دریافت نامحاصران آنجا علی الله و ام بر سر رودخانه یعنی خندق و مسافات قریبه  
 که از مضافات قلع بود بقریه طلایه استحضار و شنید چنانکه مؤضعیف ببردن دانه نعل

بستقر خود از بردن مجال نبود و طایری با گوشت طعمه خود بعلت بیم جان از بالائے  
 برقند از آن آنجا بال پرواز نمی کشود پس در ایام معدود چند آن قحط در آن خرابه وی  
 داد که از نایابی قوت و افراط ناداری آشوب شهر بمضمون شهر آشوب مطابق افتاد  
 و قحط اجناس غله و غم و غصه عدم ساز و برگ و پاس سامان قوت معاش مردم شد یعنی  
 بقالان شهر بسودای تهی دستی سود خود در زیان انداختن سنگ و میزانی میزد و تنبویان  
 از بے برگی بجان سپاری دست از ورق گدانی ساز و برگ زندگی بیرون چون بیرون پان  
 پر داشتند و طبخ بیدینوائی نان در شکم تنور نیافته جز آتش جوع در نور شکم تنافته و زر گراز  
 بے زری با ضبط نفس ساخته لجبوس گذارش زرد بوته هر دم جان خود را گداحتند از سر و  
 مهری روزگار آهین مراد در کوره آرزوی سرد دیده شیوه دست به سینه زدن چون سندان  
 بر تپک برگرنیده و مسکرتینای برنج سفر قناده تیره فروش از نایابی آبروی سبزه بختی دست  
 از تربات سنجی بر بسته سر خود چون کدوی بیغیر شکسته و قصاب بے پایگی دشمنه بر گلو  
 آورده دوکان خود فروشی مسلخ واکرده و صقیله بکدار فتان خود را سرگردان نموده آخر بمقتله  
 صبر زنک کلفت دل زده و حجام صحل متوراشی یک سر مورد ر بساط محقر خود ندیده بسان سیکر  
 آینه سر اسر چشم حیران گردیده و حبیلغ از شرم بے رنگی و شور بختی رنگ سرشک ارغوانی از پرده  
 دیده پر بخت آب چهره معصفر چون زرد آب فرو ر بخت و عصار چون کاوش همه روز بکاوش  
 جگر و کاوش دل بکارگاه گردشهر میگردد کینچه داری روغن چراغ در شبستان تیره روزی او  
 نمی نمود و باد چربی به طمع خام هوس بخت طعام رنگ از ته دیگ می ترشید و بغفان ناداری  
 دماغ قناعت می خرمشید المرام اکثری نه استیطعان بے استقامت چون کشتی طوفانی در طوفان  
 هلاک افتادند ازین علت جوق جوق از دایره آن مملکه بیرون جریستند و بهر ناحیه که توهم سلامت

رهنمون شان کشته راه خود با پیش گرفتند و برخی بسرخوشی باده بی خماران مع العسر و یسر  
 نشسته همت رسایافته عاقبت همان مضیق را توشه عافیت پنداشتند و بدیل کرم کریم  
 مطلق که قاضی الحاجات و کافی الملمات است تشبث نمودند و در حینیکه بلال سلخ  
 شمر شوال بر مطلع شام غره ذی قعدہ نمایان شد فرستاده کرنل ویلور که مہام حکومت  
 انجا بومی مستحکم بود انگشت نمای خاص عام اہل مدرسہ کردید و از احوال زار و نزار  
 منجیان قلعه ویلور اشارت بہا کرد کہ از چند ماہ درین سال غره زاید النور طلعت روشن  
 جبینان آنجا بہا محاق روز تبرا انقلاب سال و ماہ تحت الشعاع آمدہ و بیاض روز منسفان  
 تیرہ تحت سیاہ تر از شبہای دیجور کشته جنرل کوٹ از معاینہ اینحال تنگ عیش گردیدہ  
 چارہ کار در ماند و آن فرستادہ دل از دست دادہ را با بد رقبہ بنشاست قدم شکر  
 باز براند و خود پس از اتفاق راہ ویلور سرگرد تار فتر رفتہ از پناہ جنگل نا کلا پور و سولنگر  
 و کوہستان چتور قلچہ چتور را کہ ساکنان و محافظان آنجا خبر تاخیر جنرل موصوف با بہت  
 شنبندہ پیش از ورود لشکرش تسلیہ خالی کردہ پناہ کوہستان بردہ بود مذ مفتوح کردہ بود  
 نواب بہادر بقلاوزنی بہت و توفیق با تمامہ جنود بیباک و سفاک بر کرد آن گروہ پر شکوہ  
 برآمد بعنوانی کہ کوی بحر محیط با تلاطم امواج بطوفان کاری لنگرزدگان کشتی با شکوہ تصادم  
 کردیدہ یا ابری گرانبار با صواعق عزم جدال با کوہ پر تمکین و ہوش یعنی قوم تہور جوش بر سر پید  
 و از غریدن ابر توپ و خندیدن برق بندوق و سندی باد مخالف بان سببہ نامی اہل  
 زمین می لرزید و دلہای وحوش و بیاع در اغوش طاقت می طپید بکہ از دندہ این صدمہ  
 با کوف و فرکوش اہل آسمان کرمی کشت و فغان شورش فواج بقدر تلاطم بحار و امواج ازین  
 کاخ لاجوردی می گذشت تا جنرل کوٹ درین کوفت و کوب و فتنہ و آشوب ناخوب

افتان و خیزان بدستگیری استقامت و مددگاری همت بولیور رسید نظام هر شهرت  
 به اصل مراجعت لشکر انگریز به دست ارکاٹ بغرم تسخیر قلعه اسباب پشمانی پشتیمان لشکرنا کام  
 مدعیان بر خلاف داعیه شان گردیده بودند نواب بهادر بجرم و احتیاط توزیع افواج بر طرف  
 ارکاٹ ارتباط بخشید عینی سید حمید شیخ الصغر موسی لالی را با جمعیت آنها بخواست ارکاٹ  
 ریخت فرمود و میرصادق را نیز بحفظ و حرمت قلعه مستقل گردانید و کریم صاحب بچار نهر  
 سوار و دو هزار پیاده بطرف مدراس بنابر اینکه راه رسد غلات و کومک لشکر خصم مسدود سازد  
 نامزد نمود و بعد چندی چون جنرل کوٹ عنان غرمت بسوی مدراس که معاد و بودارابی  
 کرده بود معطوف ساخت نواب بهادر بر کشتن لشکر انگریز مقتدره شده باراده مقاومت  
 باز بر فقای آنها تاخت و بهیچو بازی بصید می رخ بال پرواز کشود چندی آنکه دانست در  
 هوای امکان بچکیل تعارض زد و برد نمود اما آنکه سپاه انگریز بمنع اقدام مخالف ملاذی  
 منبع و بلجای رفیع از کوستان سواد سونگر بدست مجال استقامت دید چندی در آن  
 محل قامت و زید و روز کوچ لشکر مبارزان مضمار سربازی و سربازان معرکه کیه تازی عینی  
 سپاه فیروزی با طهارت و دات شایسته و ابراز مجاہدات بالیسته فردی یافتند توپچیان جیدر بر سر راه لشکر  
 معاندان توپخانه نصب کرده آتش کارزار و شعله پیکار برافروختند و مردان تفنگ و پیادای اشنام خون  
 اشنام نایره پر خاش و رزم را بد تفنگ بان مشتعل ساختند جمیع کثیر را مت بدست در و خندند این در آن روز  
 اهل فرنگ استیلا آوردند و زمیندار کالستری و بمراج عقد موافقت نواب ظفر انتساب  
 گسیختند و آبروی مرافقت و وفار رنجیده دریافت وقت فرصت از عرصه معرکه بپلوتی  
 کرده به لشکر انگریز ملحق و متصل و برسانیدن سامان رسد بلشکرش متکفل شدند و بهیچ  
 پیروی نظام سستان خود با نکرند سپاه لا موصوف در آن حال را می زد که قتل را

درین زمین خالی از ارتکاب الوف مصاعب و صنوف متاع غنیمت پس پاره از بهر خود  
 با جمعی قلیل و زمینداران مذکور در پناه جبال شامخ و اشجار متراکم نواح براج پال کرده خود  
 با سایر قوچ به سمت مدراس معاودت نمود نواب بهادرنحس نراغ راه غفی و احوال کوہ  
 دشت پرداخته شبانگاه بر سر اجل گرفتگان به تیراخته مهم ایشان با انجام رسانید و چند از  
 اسپ فیل و شتر و خیمه و خرگاه و جزآن و توپهای گران سنگ بسیاری از بند و ق و تفنگ  
 غنیمت کرد و همدین روز با تاراج تعلقات کالستری و بمراج فرمان داد و هر چه که از  
 غنائم آنجا هم از فیل و شتر و اسپ و بقرات گجراتی و جویش پر واری و غیر آن مویشی  
 بیشمار پستل فتاد جنس دی آن بمساکین شهر و لشکر تصدق کرد و جید آن باریها  
 در آورد و همدین ایام بصلابتی که دوام دست بسته خدمتش بوده است قلع چتو  
 بیک حمله بار دیگر از دست کسان انگریز بود و جوق جوق قوم فرنگ از اسیران  
 عرصات جنگ نوبت نبوت به بالا گهاٹ راندند

ذکر بازرسد بر دن جنرل کوٹ به قلعہ رامی ویلو و واقع شدن  
 جنگها فیما بین هر دو لشکر در میدان معرکه گاه پیشین نواح آرینی و  
 معاودت جنرل کوٹ باز بهد راس فساد انگریزی انگریزان بند  
 بمبتی بطرف کورک و کلیکوٹ باتفاق نمایان مفور و سناخ  
 انتقال جنرل موصوف روداد سن الیه آنک

بسکه صیت جلالت نواب بهادر بمجامع مجامع هندوستان رسیده بود در هر قلمروی  
 بهر محفل از وقایع تفتیح کز انک پایان گهاٹ دستا نابر زبانه میرفت و روس

مدعیان دولت خدا دادیکسر سرنجیوب حرمان و خمول می کشیدند و مجال مقاومت از  
 اقران و امانت منتهی می گشت انگلریزان مدراس شیهما ز خبر صل غارت بهیر لشکر و تاراجی  
 ملک میند اران صدر و جوق گران تر نواح تجاور از شروی و سواس تمام گرفتند  
 و مشاورت آنها ز منار خست خروج از دیار شان نمی داد و بوسوسه عدم رسد غله  
 اندیشه مقاتله به مجابا و مجادل به تحاشا در خواطر آنها متکلی گشته از آهنگ مبارزت  
 ممنوع و متعذر میداشت که درین هنگام نوشته از ویلور بازرسید که مطبخ سکنای ویلور  
 بل گلخن سرداران فرنگ و تنور شکمهای اهل جنگ با نفاس سردشان خنک تر از باد  
 شبگیر و کزند ترا کره زهر پر کرده از نایابی قوت سیر و نیم سیر طمع شان از تمنای زندگی  
 سیر و مردمان قلع لبعی و تلاش برنج و ازرن قاصر همت و نارسا تر از زن شده اند جنرل  
 کوٹ تصدیق واقعه استمالک آنها رسد گرانبار برداشت و بار دیگر بر قاعده مضبوط  
 ربط لشکر داد و قدم بقطع مسافت پر مخالفت که محل کونه احتمالات آفت بود بر راه نهادن  
 چون متصل به ویلور بمصافت پیشین و عریده کاه نخستین رسید جهان حوادث زمانه اش  
 در پیش آمد و همچنان برق کار زار شعله بلا بالا برافروخت و خرمن هوس زندگانی نخته از  
 بوالهوسان طرفین بسوخت ترک فلک بچولان خنک و وزنگ انقلاب بید رنگ دران  
 مصافت کردی از زمین برانگیخت به تیغ بازی بید رلغ بران سوزین خون بسیاری از  
 قاتل و اسیر فرو ریخت مقارن این حال جمعی از لشکر فرنگ بسان مرد میدان مبارزت  
 دران زرمگاه محشر نشان بدافع خصم کمر همت چست بر لبست چون نر ادد هر درین  
 بازی سر بازی مهر پیش دست فرنگیان از بندر ششدر بیچارگی برون آورده ش  
 حد و جهد شان بر نماد شست و به تحمل خنبدین مرج و مرج به قلعه ویلور در پیوستند و ایضا

اقوات عزیز الوجود که از بدلیح اتفاقات بوده باهل آن مودی نمودند و روزی چند از تعب  
 کوفت و کسل راه همونجا برآسودند چون خبر خروج لشکر انگریز بطرف دهوبی گدّه و آرانی  
 در لشکر نواب انتشار یافته بود صاحبزاده ظفر مند با فوج نصرت پیوند حسب الحکم غری آرانی  
 خیمه و خرگاه آراسته خود بدولت سواد دهوبی گدّه را محل نزول ریاست ساخته بود و مخفی  
 مانند که بعد جنگ نواح سولنگر محمد علی شجاع را به تمت اغماض و پشت دادن هنگام صحت  
 دشمن شکنی از حکومت و سرداری سپاه معزول کرده بیک سپه سوارى همراه رکاب  
 ظفر انتساب داشته بود و دهمدرین روز با بنجارهای لشکر فیوزی بر چهار پنج هزار راس  
 گا و غله برداشته از راه آرانی بارکات میرفتند سپه سالار لشکر انگریز باطلاع این معنی  
 فوجی را از گهاٹ گنم و اڑی عبور کنانیده بر سر سراغ بنجار با فرستاد چنانچه سرداران فوج  
 شبگیر زده آنها را بیک شلک پریشان ساخته همه راس پر غله را را مانیده می برد صاحبزاده  
 خبردار گردیده با چند دلیران تعاقب نموده دوسه هزار راس ازان گروه مستخلص گردانیده  
 و از پیادهای تفنگچی و گماندار راه گهاٹ چنانکه دیگر بار عبور آنها نشود بر بته حسب الحکم حضور  
 بطرف چنبار گدّه مضرب خیام فرمود و هر روز در اطراف کیلاس گدّه و لشکر انگریز سوار  
 نموده به شکست دولت اندامیر مای نمود و روزی از طرف و انبیاڑی و ابنور گدّه غلات  
 رسد به لشکر صاحبزاده از راه پلی گدّه و بلنجیومی آمد سرداری از لشکر انگریز تا چهار صد تفنگچی  
 بر عزم برگردانیدن رسد دوسه فرسنگ راه در تاخت طلایه داران آگهی یافته بصاحبزاده  
 خبر کردند تا او همون زمان چون گرسنه در تاخته بر و سر خنجه دلاوری عبرت مشیت بران  
 جماعه انداخته همه ازنده اسیر کرد و اکثر ایشان را دست و پایی بریده گذاشت بعد یک ماه  
 سپاه را موصوف لشکر آراسته از راه چنبار گدّه بطرف دهوبی گدّه برآمد نواب بهادر مینیمه و سپه



و قلب بفدائیان ناموس پرست سپرد و بیهوشنگاه را از خود جدا کرده با چند دلیران رستم توان

و آتشخانه عدو بریان مستعد جنگ گردید نظم

روان گشت لشکر چو ابر سیاه  
بباریدن شرالهاست فتن  
برانگیخت چون سیل خارا شکاف  
سنان چون شر آتش افروز تر

چو غریه کوس حیل سپاه  
سوی وادی خصم شد قطره زن  
بطوفان دشمن کشی در مصاف  
بشمشیر چون برق جان سوز تر

چون شرریزی توپ و بندوق بهنگامه نرم گرم کرد و نواب در باغی زیر درختی برکزی  
جلوس فرموده ملاحظه آتین جنگ جان سپاران می نمود و کمندان مغرول همه بپناه  
تنه درختی استاده بود اتفاقاً قضیه جنگ منعکس گردید چه نسیم فیروزی بر پرچم ریاست  
انگریزی وزیدن گرفت چنانکه حملاتش شیرازه مجموعه پیش آهنگان حیدری از هم گسیخت  
و او راست طرف باغ مذکور مانده گرد و بطونان صولت رنجیت بوقوع این واقعه نواب  
سرداران و بخشیان خود را فرمان داد تا کار کدازان امور محاربه توپخانه از پناه باغ بر کشیده  
بر عقب لشکر انگریز آماده ساختند و تفنگچیان و کمانداران از میمنه و میسر به است اندازی  
اشتغال و زیریند و خود بدولت هم پاره پاره سواری خاص و بر و طلبید کمندان بکوه  
از پامی درخت صدای برداشت و گفت که وقت مرد آزمانی همین است نواب نظر کمی اثر  
بآن طرف دوخته ملاحظه فرمود و بنیم کرد سواری موقوف نمود و سواران خاص کوتل  
و دلیران فولاد پوش را برفع سپاه خصم مأمور کرد و میدان تنومند را بسلاح گوناگون ار است  
پیش رو سدی کشید تا غازیان شیر سریریت دست تهور به تیغ و کمان و نیزه برده انبوه  
کثیر را براه عدم فرستادند باین سپاه انگریز و سواران خود را به داده به تفنگ و سنان می کلم

آتش نشان ابواب آفت بلا بروی مخالفان کشاد و صحن معرکه گاه مانجور فدا یان  
 گلزار ساختند در آن حال صاحبزاده و دیگر سرداران هر چند عرض می نمودند که اقامت حضرت  
 در اینجا هرگز مناسب نیست که غنیم بجز است تمام نزدیک سیده است اگر چه غازیان موس  
 آشنا بدفعش جهد بلیغ نموده اکثر با معرض تلف رسیدند چنانکه از خون کشتگان طرفین بین  
 رزم سیر گشته امید که ناله غضب حیدری را بر لال ترجم انطفائ بخشند چو که ابواب هرگز  
 از جای خود حرکت ننمود و سدی دیگر از تفنگچیان و کمانداران و خبرال برداران بر رو  
 کشیده آسود و دولتخواهان را علاج شده کمنده ان شجیع را به اندر زو چشم نمائی هر اسان  
 مضطرب ساخته آوردند تا او مرد جان باز دست ایستد بر پای مبارک افتاد و عرض کرد  
 که حضرت سوار شوید و این باغ ویران را بموم و زاع باز گذارید یک امروز در صاحب آرئی  
 ما بچه رایت طفر آیت با وج هر ماه رسانید انشاء الله تعالی فردا غنیم را چنان بهر میت  
 داده شود که اقامت نشان بتیش و دیگر کس باز بخوید پس ابواب سوار شده متوجه  
 آرئی گردید الحق ناز برداری و خاطر داری مر شجیع بر صاحب دولتان ذی شوکت همچنان  
 لازم و واجب است فی الجمله که ان مذکور از اینجا تنها سپ جمانده مانند برق در خرمن صفوف  
 غنیم خرید و با وصف ریش نهرا با تیر و تفنگ طنبور نوازی و علم برداری را به تیغ خاreshگفت  
 از هم گذارینده با آنکه تیری از تفنگ پریشانی شجاعت نشانی و نوک از سان بر بازوی  
 صلابت تر از و خورده بود علم انگیزی گرفت حاضر حضور گردید و علم را بنذر ملازمان والا  
 گذاشته بزبان بے ریا عرض کرد که کار بی جراتان چنین است پس در جایزه آن نهرا را آن  
 و تحسین یافته از پیکر آن بها و خلعت فاخره با کمرهای مصرع و مال مروارید و دو شالاه  
 مسر فرار گردید و به بحالی منصب حکومت فوج نیز سر افتخار برافراشت بدفع غنیمت برگماشت

القصه چون نواب بساحت آرنی مقام فرمود و سپہ سالار موصوف بردھو بی گدھ آن وزیر فرود  
آمده و وزیر دیگر از آنجا کوچید و بتحمل انواع صعوبات که سپاه منصور از اطراف هجوم آورده  
کوشش رستمانه بعمل می آوردند و از قولی و بان پرانی پای قرار و ثبات اهل نفاق از  
جامی ربودند و علی آباد رسید چونکه جنرل سواد علی آباد را مضرب خیام نمود نواب دانست علیکم  
اراده اش طرف کماط چنکم و بارامحل باشد یا از پناه کوه و جنگل عزم چنپلی دارد پس  
خود بدولت از مقام آرنی کوچید بطرف باگ مار پیته رایت نصرت برافراخت و قزاقان  
و بانداران را بمعافی غارت اشاره ساخت تا آنها بنبأ سحاب بر سر معاندان نخواستند  
و قطرات تیر و بان بر اطراف آن لشکر باریده شور طغیان طوفان برانگیختند و اکثر مرد  
وزن بکال و سامریان کرناٹک را مع گاوان و شتران پر بار ب بندگی و اسیر آوردند  
چنانکه تمام لشکرش زیر و زبر گشته پناه ساحل جوی انونکم گرفت و تا شام بهو نجا آرمید  
و شبانگاه پیشتر را می شده بر پیش منقله میدری که بجانب آرنی احتیاطا چند ساله تفتنگچی با  
چهار ضرب توپ سر راه گرفته بودند و شب پرده غفلت و ناکامی بر سر روی جسارت آنها  
فرو بسته بود یکایک شیخون زده و مضرب توپ گرفت و از انجمله از جماعت حیدر علی بیگ  
رساله دار که در آنوقت پیش آهنگ شده با سپاه خصم در آنوقت حرب عظیم و داده مردم که مقبول  
و مجروح گشتند و دیگران از آن جنگ کناره کشیدند در همین فرصت سپه سالار انگریز عازم  
پیشتر گردید و قلعه آرنی را احاطه نموده در معرض تفتیش پای ثبات در نهاد چونکه رسالهای  
انگریزی کوشش جمیل و تردد و موفوره بطور رسانیده شکست نان تا در وازه قلعه رسیدند  
قلعه را آنجا که سدی امام نام داشت سعی رستمانه بدفع اعدا ظاهر ساخته از زیرش توپ  
بندوق و جنرال و حقه آشبار و سنگهای سرکوب حمله کنان را برگردانید بلکه خود با چند

شتمین نیران جانباز از راه دریچه پیرون شتافته کارزاری نمود که دستا نهامی جرات تهم  
 و اسفندیار در پیش آن منسوخ گردید و جوی خون ازان معرکه گاه روان گشت لقصه پیدار  
 موصوف هم از روی انصاف بردلاوری و جانبازی شان آفرینا خوانده بغتاً  
 برگشت و بلا توقف راه قلعه هندوآسی سرگرد اگر چه نواب تعاقبش در تاخت امانست  
 وقت اعتدال شگنی یافت بنا برین در میدان ترواتور مقام نمود سپه سالار موصوف بعد  
 دوروز از هندوآسی کوچیده بمدراس راهی گردید و نواب از اینجا بصوب تملیضت کرده  
 چهارونی فرمود و هدران سال فوجداران ترجاپلی و تاجا و رجوق جوق سپاهی را بمواضعات  
 و قریات کومیتور و پال گماشت و دژ کل و غیره فرستاده غلات و مواشی می طلبیدند و رعایا  
 و برایی آن اضلاع خراب و هلاک می شدند بعضی از عبدا و ثمان و اصنام آن مقام در ساجد  
 و مساکن اهل سلام آتش غارت و تاراجی افروخته اعلام شور و شر برافراشتند و انگریزان بنسب  
 سورت و بمبئی از راه دریا جهازات بسواحل اضلاع کلیکوٹ و پلجیری رسانیده با اتفاق قوم  
 نایماران ریشیه فساد و عناد تا تعلقه کوٹر که یکی از فسحت آباد قلم و نواب بهادر بود و انبند  
 دست تدبیر و تصرف در بنیتهر محال اطرافش در انداختند و باختیار شیوه براندازی خانه خلوش  
 پرداختند و درین ضمن فرصت غنیمت دانسته نایماری و پلجیری پالکها هم جاده انحراف  
 پیموده سر نخوت و پوچ برافراشتند و فوجی انگریزان را از هر طرف طلبیدند و شتمین نیران  
 الله میکوشیدند نواب بهادر بدریافت این وقایع احوال و حوادث اختلال فوج سنگینه  
 به سپه سالاری صاحبزاده والا تبار تهور نشان مجتهد اتصال تدبیر شان برگماشت و منتظلم  
 انتساق آن حدود بر حسب مصلحت دید و می باز گذاشت و چهار هزار سوار بسرداری لال چنبیای رام  
 مع رساله سلطان سنگ سلی در تاخت و تاراج بلاد نیلور و گردآوری رسد غلات و مواشی خصوصت

فرمود و مہامیر را خان بخشی و نورالابصار خان را با پنج ہزار سوار ضبط احد و دکانستری و ونگت کری  
 بمرج و غیر آن زمینداران منحرف مأمور شدند و ہمدان آوان فرمان قضا جریان بنام محمد و موصی  
 کہ با یالت حد و دجنوبی پٹن لینے دار السلطنت خوش غریمت تاختہ بود و دیگر حوالداران آن سرحد  
 عراضدار یافت کہ بہ جمع ہمایون مارسید کہ نامیاران شقی سر از حلقہ بندگی و فرمان برداری پیچیدہ  
 از خرابی آن نواح خود را معاف نمیدارند باید کہ بدینچہ مقدمہ و باشد کوشش نمودہ نگذارند کہ  
 من بعد آسبے از بد بختان گمراہ بر عایا و مساکین آن نواح برسد چون فرمان قدر نشان  
 بصاحب موصوف رسید افواج را جمع کردہ با حوالداران و مینواران بدانصوب توجہ فرمود و خبر دہ  
 ظفر مناقب چونکہ از حضور پد رخص گردید بر سبیل استعجال از راہ تیاک گڈہ بہ او مٹا تو ر رسید  
 جاسوسان خبر رسانیدند کہ فوجی از ترچنا پلی و تجاوز جمع شدہ عزم متخلص قلعہ ترکاٹ پلی دشا کوٹ  
 و کاٹ مینا گودی دارد اگر چہ سپہ صاحب حسب استعداد و مقدمت خود دفع آن فوج سعی جملہ  
 بنظم میرساند البتہ فطرتی سپاہ نا تجربہ فتویاب نمی شود بلکہ بمحض نا تجربہ کاری از دست کلران  
 و نونان و مرد و ترب سواران تجاوز شکست فاحش خوردہ ہول زدہ است شاید کہ تا حال  
 قلعہات مذکور مفتوح اعدا شدہ باشد بجز دستماع این خبر بشید بر غریمت بدان صوب جہانہ چون  
 قضای ناگمان در رسید اتفاقاً پیش از ورود آن نواح شبی از ترچنا پلی گروہی بعزم تسخیر ترکاٹ  
 پلی و جوقی ہمون قصد از تجاوز فرار رسیدہ بلا اطلاع یک دیگر از دو جانب بر قلعہ مذکور ہجوم  
 کردند و از طرفین نردبانہا را است نمودہ بیک حملہ بر فراز برج و بارہ سوار شدند و محافظان قلعہ  
 چون قوت و قدرت مالفت دخول آنها در نہاد خود ندیدند از راہ دیچہ بیرون آمدہ متصل قلعہ  
 در جای آسودن غرض گروہی از یک طرف بر حصار قلعہ شاک سر کردند مردمان دیگر طرف دانستند  
 کہ ایساں قلعہ دفع حملہ کنان مستعد ز گمشتہ پیش آہنگ اندیکبار ہمہ شاک ریزان بیشتر شدند

چنانکہ تا نیم گڑی بی تیز کید یکدیگر جنگیدند و داد بهادری فیما بین خود دادند تا چهار پنج صد  
سپاه طرفین تلف شدند و آن اثنا سردار یک طرف را و از بلند در اصطلاح انگریزی مردمان خود را  
گفت که پیش روید و سپاه خصم را مقهور سازید چون مردان طرف ثانی اصطلاح خود معلوم کرد بانگ  
برزو که آن دست بردارید انگریزان، سیم پس برو و مردار صاف کرده به نا تخر به کاری خود داد گشته  
انچیکه از ذخیره و جز آن در آنجا هرست شد برواشته بطرف شا کوٹ شتافتند صبحی باز پیادگان  
محلان در قلعه آمده سکونت داشته بودند چون صاحبزاده در آنجا رسید و کیفیت شب ریانت مانند  
صبح بی اختیار خندید و نهان برداشته قلعه خالی کرد چون سپاه انگریزان آنجا برگشته چند کلر  
نوزمان را با خود متفق ساخته بر قلعه شاکوٹ یورش کردند نهان در آنجا که شجیع حمید نامی  
صوبدار بدو صد جوان بود برج و باره را قایم کرده داد و مردانگی داد و به طور تمام از اعصابی  
فریب و هول نخورده چنان شلکها مع انواع آتش بازی از بالای حصار قلعه نیت کرد یورش  
کنان تاب تحمل آن نیاورده هزیمت خورده پریشان گشتند و سرداران منظم روز دیگر باز  
آراستگی سپاه خود پرداخته و فکر یورش بودند که ناگاه آواز کوس و کرنای سواری صاحبزاده  
بسمع آنها رسید معلوم کردند که گامی آید پس به پناه کوه جنگل بطرف شیو گنگا شتافتند صاحبزاده  
در ظاهر قلعه آن روز مقام کرده بعد از آن آفرین و تحسین صوبدار مذکور را در جایزه آن فدیوت  
و دلاوری بعد رسالاری و زرجواریای حلقه دست مطلقا و یک در دانه و جواهر فرار ساخته  
همراه خود گرفت در آن حال از کاٹ مینا گڑی جنرل رسید که دشب فوج انگریز بقصد تفتیح این قلعه  
در حالیکه پاسبانان آنجا بگردآوری مویشی و ریش جز آن در مواضعات شیو گنگا چون بنات  
الغش متفرق شده بودند و نایک آنها با نیست مرد جنگی و چند زنان علاقه آنها و قلعه ستاره  
شماری میکرد و بان گردش روزگار در تاختن چون وی از آنها وقوف یافت کلران آن فواح

تصور کرده دروازه مضبوط ساخت مستعد دفع خصام میگشت و همه زنان آنجا جمع شده سرگین  
 گاو در آب خیسانیده ظروف بر دیگران گرم می ساختند تا آنکه یورش کنان نزد بانها زده بر  
 حصار صعود کردند یکبارگی عورات غوغای مهیب برداشته ظروف گرم بزرگ شهاب ثاقب  
 بر سر آنها ریختند و سنگ پاره کلان که بر دیوار تعبیه کرده بودند بی محابا غلطانیدند و از یک طرف  
 پاسبانان دود و دغ و منع آنها آمده می مردان بعمل آوردند و سر دسینهای اکثر حمله آوران را به تیر و  
 تفنگ دوخته باری هزیمت دادند و پیادگان شبگیر زن صدای شلکهای بنادین لطنه قلعچه  
 شنیده بالینار رسیدند و بواسطه تنگ و ناموس حیدری بر عقب آنها برهم ریختند  
 الغرض یورش کنان از آنجا محروم بگشتند صاحبزاده ازین معنی خرم گردیده ایشان را  
 نیز بحضور طلبید و همه کس را در جلدوی نزد دشایان یک یک حلقه دست از نقره و نایک را  
 یک جوڑی حلقه طلا عطا کرده بطرف تروپاله نصفت فرمود و در اثنای راه خبر رسید  
 که پالیکار تروپا جمعیت خود معه و دود جوان آگرمیز و نوکران اعتبار خان تحصیل از ترحینا پلی  
 بدار القرق خود شتافته از آنجا سامان رسد و مویشی بسیار معید و فراهم ساخته به ترحینا پلی  
 مراجعت نموده است صاحبزاده بدان جانب و تاخت چون که سران آن جماعه بعزم عبور جو که  
 آب بطغیان بود سامان رسد کبشتی با وسع بد با میکروند بر سر ایشان چون ابر غلیظ رسیده  
 حکم غارت فرمود تا نمازیان از اطراف بازوی جلادت کشاده باران تیر و بان و تکرک  
 قرونی و برق شمشیر چنان باریدند که فقط سرداران آنجا بصد محنت کشتیها را زده بر ساحل  
 نجات پیکستند گر سپاهیان بشنا به جباب خود با راد آب انداخته دست و پای نرد و میزدند  
 در آن حال بعضی شنا و بجز شجاعت چون سیل اجل و بصفت رعد لغره زنان آب در پیوسته  
 بعضی را بدست غضب غرق ساختند و اکثر ایشان را بزرگ ابیان از آب کشیده بیرون انداختند



پس سامان رسد غلات و غیره بر سر آنها برداشته حاضر حضور یافتند القه صاجزاده مظفر در  
 قلچیز تروپال طحانه معقول بقلعه داری محی الدین خان حجت نامی را گذاشته بقطع مسافت دراز  
 در ایامی معدود بر سر مفسدان چیره دست و خیره سران نواح کلکیه فرار سیده بسی مجاهدات  
 با کار و کارزار آن جماعه بغاوت شعار مقتضای شهادت و مردانگی ندای مرحبا از عالم بختیاری  
 و فرزانی می شنید و سروریکه با فوج انگریزی بعزم تسخیر آن بلاد بطن در مهار پور رسیده بود مجبور  
 دریافت خلیفه را صاحب زاده جمیع اسباب را بنابر کفر ابراهیم کرده بود و گذشته شب شب در اصل  
 کریم گردید و از آنجا ششی با هنگ شب خون بر جماعت طلایه داران و دارا پور خوش حرات تاخته  
 بود و قضا را و اشراف را راه آتشیکه شخصی حقه میکشید بزور باد پیریده بیک صندوق باروت که پشت  
 گاه بود در گرفت یکبار ملتب گشته همه صندوقها افزون شده و قریب هزار مرد جنگی از صندوقها  
 چون زلغ و زغن بر بالای هوا پیریده سوختند و از صندوقها و دوشش طلایه داران منصفه خبردار  
 گشته از اطراف انگیزه کردند و اکثر مردمان آن جماعه را هلاک ساختند و بعضی را بر دوش سپاهی  
 بهزار خواری و تبااهی خود را از آن مملکت بیرون زده به ترحینا پلی رسانیدند و مخدوم صاحب چون  
 با جمعیت گران بعزم تنبیه ارباب نفاق قطع منازل نموده متوجه آن نواح گشته بود و بهر جا که نزول  
 و ارتحال واقع میشد بغارت و تخرابی مال و ناموس بغیان شتی مبادرت میکرد و اثری از انبیه و  
 عمارت آنها نمیکذاشت و گروه گروه سپاه را بقلعه و قمع فتنه انگیزان اشاره ساخته اطراف  
 تعلقات اهل شرک و عناد منتشر کرد و خود بمعدودی چند در قلچیز سکونت ورزیده بود که روزی  
 جمعی از ارباب ضلال فتنه آل با فوج انگریز که از مدتها رسیده بود اتفاق کرده در تاخت و قلچیز  
 محاصره کرده جنگ تیر و تفنگ انداخت صاحب موصوف که ایام حیاتش اسیر کرده بود باد و سر  
 جانباز متوجه رزمگاه گردید سپاه غنیمت چرب قرار داد خود را و او را در میان گرفته خواستند که

و ستمگیر نمایند آن جهان پہلوان کہ غیرت اسلام و منگیہ حاش گشت پہنچ وجه تو ہی از آن گروہ  
 انبوه بخاطر راہ نداده مانند شاہ بازی کہ در حلقہ دیکو ترمی افتد با ہمین جانبازان حملہ آور گشته  
 و رانک زان بہ تیغ و نیزہ از خون مخالفان فزائی روان ساختہ جام شہادت پیمود و ہم در آن  
 سال نواب ظفر کاب میر صادق جہت اخراج خاص عام برایا و رعایا بلکہ ارکاٹ و راندن  
 شان ببالا کماٹ فرمان داد تا سر ہنگان غلیظ القلب در ہر کوچہ و بازار نادای شدند۔ کولاً  
 کتب علیہم لجماع فی الدنیا لآخرہم۔ و محلہ محلہ خانہ شماری ستم اندیشان و کلو فشاری ایشان موجب  
 نفس شماری محضران و طریان شتاب برانیان شد کہ براختیار شتاب این سفر شدہ اید سقر مقدم  
 ہی شمرند گویا کہ قیامت این امم محشورہ در ہین دنیا برپا شد و نمونہ یوم النشور از شور و غوغای  
 این اقوام محشورہ پیدا آمد و بر ہم شکستن دیوار و پریدن بر وجہ حصار عالم پناہ برخیزند از ہی لقب  
 و پر کردن بدوت شمر پناہ معنی اذ السماء شکفت بصورت می آورد و در خوشی این بھی از تقدات  
 ان کانت الایمئتمہ و اجدۃ عبارت میگردد و در آن روز ناچار غارت و دست بردی کہ نصیب پہنچ  
 بیدین مباد و پہنچ شو بخجی شور آن روز بینا و دامندگان بیدستگاہ بطلع شوم خود ندیدند  
 و کدام ظلم و ستمی کہ بر جان خود ما از دست جابران نہ کشیدند بیت

نہ کسی دادخواہ را دادی

نہ کسے را مجال فریادی

چون خوش انجمنان عشرتگاہ ارکاٹ بساط عیش و نشاط در نور دیدند در آن خطہ گلشن نشان  
 کیسہ خارتانی در دیدہ عبرت کشیدہ روزگار خلیلین گرفت عندلیب از داغهای مطیبہ ویرانی  
 این چمن باکسوت آوارہ دشت کربت غربت گردید و قمری در بند این لال طوق حسرت در  
 گلہ انداختہ وفاختہ دل از عیش این خرابہ پر داختہ با مشرب قلندر ی دیباختہ شاخسار وختان  
 این مرز و بوم آشیانگاہ چنہ و بوم و صحن چرا گاہ حیوانات اہل آرامگاہ وحشیان شوم و چندان

دشت دیرین سرزمین روی نمود که جنین پرکاهی کوه هول جانفرسای و دشت هوش ربای  
برسینه بقیه آفت رسیدگان که خبر عثر آبادی آن هم بدین خرابی باقی مانده بود می افکند و برخی از  
اهل لبد که درین صدمات روزگار باحوادث و روزگار میکشیدند بعضی بوسیله عجز و الحاح و بعضی  
بزیورش فقره و طلاشگاه از سر تنگان و گجه بانان دروازه رمای یافته بدر اس راهی شدند  
و بهمان زمانه به صدق آیه کریمه کل شیء الاک لا وجه جنل کوٹ برضی از دافناخت زندگی بربست

ذکر سفر آخرت یعنی متوجه شدن نواب بهادر بخلد برین شرح اخلاق گزین و

وعادات و کار دانی و دستور و علمش مع دیگر کیفیات آنکه

چون نواب بعد جنگ نواح آرنی بزرگ دید و مضروب گرداوری سامان جنگ و اشغال مهم تسلیم  
مدراس بقیتم و تحویل خراج ممالک فرنگ و ارجاع بعضی مخرفان جاده تسلیم بدت العزم و لبر آورده  
ازین سو به آن سو یعنی چندی در میدان تهری و چندی در نواح رانی پیٹ و چندی اطراف ماهی  
منڈل گده انتقالات میکرد و انتظار ورود فرایسان موعود کوٹ و لور میکشید که ناگاه سلطان  
بحر محیط اهل لشکرتن کشتی حیات آن غواص بحر شمامت و تهر حباب آسا در برابر کتف سر  
بر آور و روز بروز رنج و الم بیشتر مستولی می شد چند آنکه اطباء حاذق و جراحان فایق خرویش  
از فساد بخارات معده و امعادات به منقبضات و سملات تصفیه اش نمودند هیچ فایده بر آن  
مترتب نشد غرض شدت و حبش صلابت طبعی او ستمناک ساخت و از سندنکن بر ستر ناطاقت  
انداخت و قوت جسمش شکست و کام و دبالش از قوت لایموت بربست تا از ان جایگاه مخوس  
سختی کرده در ناحیه پونا که شمالی ارکاٹ دوکرو می است نیمه خرگاه بر آراست چون دست

تذیر و معالجه اطباء و فضا و هند و دکن ازان دلش که توجیه برایت باطن داشت بسته شده بود و جراح  
 قوم فرامیس بروفق رای حذاقت سگالش آن بایه مواد و بال جان بسگانت و چون شان  
 عمل چندین هزار روز نه ناسور جگر تراش و نشترکاری فیش ز نور و در سینه خراش در باطنش  
 پیدا یافت و مردم کافور نهادن بر آن ریش سر ایش لبوخت و از هر بن موی رشته شمع در تن  
 او برافروخت القصه چون حضوریان از زندگی آن سرایه حیات عالم نا امید شدند طلبید اشتن  
 صاحبزاده کراهه و مرآه عرض کردند جواب داد که برای چه تکلیف این معنی نماید که از طلبید نشس  
 کار سرکاری نظام خواهد شد اگر خدا خواسته باشد بروقت خواهد رسید بهر آن آوان جوایس  
 معروف داشتند که جنرل کوٹ سپه سالار لشکر انگریز از جهان فانی جهان جاودانی انگیز کرد نواب  
 با صنای این معنی آن حالت تباہ آهی کشیده فرمود که خوب شخص دانا بود تجربه کاری تمام از  
 سپاه خدمت اشتباه ما فریب نخورد پس نشی را بحضور یاد فرموده فرمان جهان مطاع موسوسه  
 صاحبزاده بدین مصنون ترقیم فرمود که زود بوجه حسن بند و بست آن طعنه بنموده مراجعت  
 باید کرد و نظر غور بمال اندیشی بر جزو کل لوازمات دولت و ثروت باید گماشت اگر فوجی ضرور  
 باشد بهر خود باید طلبید زیرا که در امور تنسیق و تنظیم کل مهام دولت ما شمار مختار کردیم زانی بل  
 آنی در کار سرکار تجاہل و تغافل رواندازند پس روز دیگر خود بدولت دیرزان واکرده تمامی سپاه  
 چشم را بتفصیل هر کمپری موجب یک ماه انعام تقسیم فرمود چون روز سلخ شهر فوج پدیدار  
 حاضران پرسید که امروز چه تاریخ است عرض کردند آخراہ فوج و مشب شب بلال شهر محرم است  
 پس فرمان داد که برای غسل آب تیار سازند اگر چہ پیب دین امر تجویزی نداد و او را برون خمیه  
 رانده نسل کرد و لباس پاک و خاصه پوشیده بر لقا دادا گشت چیزی می خوانده دست بر چپ  
 مبارک مالیده و همون زنان و دوزخوار را باز بتاخت و تاراج ملک پالیکاران شمالی ارکاٹ

و پنجه از سوار بنابر عجب افزای لطافت مدراس را ندو بعضی مردار را بحضور طلبیده در بند و بست  
کار خانات تاکید آکید ساخت آخر الامر بقضیه کان امر الله مفعولا طلوع بلال شرب غره محرم الحرام  
اول سال کبیر از وی کصد و نمود و هفت هجری که آن روز آخر سال برات حیات و شب اول ماه  
جائگاه حلول موت او بود و ساقی اجل ساغر عمر شرب در دو سیستی پر کرده و مادوم نفس شماری  
کج می داشت و بر خاک مرده دلی و انسوده خاطری اما در کما بخین میگذاشت تا در آخر شب که چند  
جرعه او غذا و شور با فرو برده بر بستر خواب دراز شده بود و شدت سکر سگرات و هجوم خاریاس  
احیای بود و اع این خنجر از بی کیف و انشه بدستی سر اسر حیف چشم المانی و مالش برست و مینای  
باوه عشرت جوشش اینک حسرت بشکست آری لموافق لفظ

اگر باشد که ایشاه فیروز	بیاید رفت زین کاخ دل افروز
تن کز ناز دولت پروریده	شود در خاک آخر آرمیده
ازین امر اند عا جز یار و احباب	زن و فرزند زلی جرات دین باب
اجل از صاحب حشمت نترسد	ز دولت مند با صولت نترسد
چو انفاس کشته تکمیل یابد	بتاخیر می قدرت نه دارد
چنان گردش ز چرخ چنبرین رفت	بیکدم حمید رو هم حمید ری رفت

الفقه خوانین عمده ارکان دولتش مثل محمد علی رسال دروغا زینجان و هما میرزا خان و برال زبان  
خان و غلام علیخان و ابو محمد مرده که سر رشته داران توشک خانه و غیره که آثار طلال نمکی و دود  
خواهی از ناصیه حال و قال شان دران حال پدیدار بودا شاعت این حادثه و اعلان این واقعه  
خلاف مصلحت نظم مملکت اندیشیده صنوا بطراسم محمد حیات بعد موات نیز بصورت اصلیب  
بحال داشتند و سر رشته روابط نظام تو زک از دست فرو نگذاشتند و ضد متنگذاران واقف

امرار را بهر اخفای این ساخته بر همین ملک و دولت بلا اطلاع یکدیگر جدا جدا محبوبس ساختند و در هنگام شب که بر چشم ستارگان و تاریکی سیوم پاس شب بیدار نبوده به تجویر سفر آخرتش پروا نداشتند چون گنج مخفی در کنج صندوق جنازه که به عطر و عسیر و گلوون و مینبیه آماده داشتند مودع ساختند و شب بانگاه بادر قه معتمدی چند و درود خوانان هوشمند به کولار فرستاده به تودیع مرسته معین بنجاک سپردند و کریم صاحب پسر کهن نواب مرحوم را بر سرند و یووالی حضور نشانده مهمات دولت بصلاح جهانبانی بجال داشتند تا بعد از اتمام عشره محرم محترم از آن محیط مهیب رحل اقامت بر بستر متصل آرنی فرود آوردند و با قصه غایت و حفظ مراتب حرست و مراعات مراسم کیاست بجلی کوشیدند و بداد و دبش مشاهره خیل سپاه تجویر و صواب دید صاحب دیوان سر کسبه خراین واکرده بالعکس قانون قدیم بابداء رسوم جدید جوشیدند و مبلغی بطریق صدقات کفاره لذنوب الموتی بر فقرا و مساکین صرف کردند و هزار سوار لطیف نیلور و دوهزار سوار بهر طلائع لطیف لشکر آگریز روانه کردند و همایون را خان را بنهایت صداقت و اخلاص دولت خواهی معر الفض حقیقت این واقعه روانه حضور جابه و جلال آن نتیجه دولت و اقبال ثمره شجره شوکت و شان خسرو گیتی ستان جناب طیب و سلطان که متوجه مهم کلیکوت بود کرده در باب تقسیم عزیمت بصوب لشکر تعجیل تر تر اثر الطیما بالغه بالغه و انواع روحیت و الحاح بطور رسانیدند اگر چه ذکر اخلاق و عنادات و بیان حسن تدبیرات آن مرحوم و الاصفات از حیطه قلم و زبان برین و افزون است لکن بر حسب ضرورت از هزاران کی بمعرض تشریح می آرد که نواب مرحوم در اصابت راسه و وفور دانش و تدابیر گوی سبقت از سایر سلاطین و امیر و وزیر و دران سلف بوده بعلو شان و کثرت اسباب جاه و شمت و افزونی مواد ثروت و کمندت عدیل و نظیر خود نداشت مهربان سپاه و مستجمع بر و احسان بود و محفلش شان عالی داشت و جزا و کم کسی حرف میسر د آنچه میخواست خود

به دولت می فرمود و دیگران را جز نعم خواهی نبود زیاده گوئی خوش نداشت بیشتر اوقات  
 ذکر مجلس تنظیم و تفریق ملک و اقالیم و واقعات جنگ و تفریق و جواهر و فیل و اسب خوشترنگ  
 بود و فراستی غریب تر و پندار سرداری و بلند پروازی با طرفه در سر داشت و در هر شهر و قصبه و  
 مواضع قلم و خود سوای اخبار نویس خفیه نویسی و جاسوس شب گردی علیه نامزد ساخت  
 اخبارات می طلبید و از صبح تا شام لمح بیکار نمی ماند و در بند و بست کار خا بخت خود مقید و مامور  
 میبود و از عمده واران و حواله داران کارخانه هر کس که هستی میکرد و غفلت می ورزید فوراً او را طلبید  
 سزایش در کنار عیش می نهاد و می فرمود که کار سر کار بدیانت و اعتماد تو سپرده بودیم چرا خراب  
 کردی و قتیکه بفرقه می نشست از هر قسم طعام که حاضر باشد تناول می فرمود و ابر نگین و درشتی زیاده  
 رغبت داشت و بردال و خشک ختم طعام می نمود و بر شیرینی راغب نبود و در سفر اکثر اوقات  
 بر بخود بریان و بادام و نان خشک برنج و خام و ششخاش سرخ کردین ملک راگی می نامند قناعت  
 می ورزید و لباس سرخ و نفران و چینی بران پوری هر حال دوست میداشت و هر وقت میوشید  
 و دستار سرخ و نفران بشمار صد و سی بر سر مبارک می بست چون بسند می نشست بخود براق مرصع  
 قبضه و پیش میگذاشت و مقدمات جزو کل محلات مملکت پیش خود فصول میداد حتی که چرم و چشمو  
 جوال و صفوف رشته بچشم خود مشاهده کرده در توشاک خانه می گذاشت و سوداگران و بیوپایان  
 و سایر کاروان را بنوازشات شانانه خوش میداشت و متاع ایشان را بخوابش تمام قیمت  
 اگران خرید میفرمود و اسب فروشان را سوای قیمت راسان شان زراغام با خالص عطا میکرد  
 چنانکه احیاناً در آشنائی راه ممالک محروسه اگر از قضا اسی سقط شد بعد رسیدن دم دیال معده  
 کو اغذا سناد و عالان و حواله داران آن ضلع نصف قیمتش میدادند و زراغامده اش بزرگ  
 ریگ در اطراف جهان منتشر گشته و قدر و عزت مرد و لیر و جری و تجربه کار از هر قوم که باشد نزدش



بیشتر بود و کسی که کار نمایان و نژادشایان بطهور رسانید بدل نظر پرورش بر او مبذول داشته در ترقی مرتبه اش میکوشید و شخص کاروان جهان دیده را به عالی و فوجداری و امینی نامزد می فرمود و دشمن آرام طلبان و آسوده مزاجان و نفس پرستان می بود و پشت و پهلوی ملازمان تغافل منش و عریض کش باران ضرب قیچی مانع میکنانید و شخصی را که از یک خدمت بعد ثبات قصور و فتور در کار سرکار و ظلم و ستم بر خلق الله و تغلب و تصرف اولشواهد کارکنان معسر وول می ساخت باز او را بران خدمت امور بنی فرمود و با بل دیانت و کفایت و اشرف کارهای عمده تفویض می نمود و در هر کارخانه ملکی و مالی و حضور و غیبت اخبار نویس و هر کار را و خفیه نویس و عدم اطلاع یکدیگر بگریگاه شتابت نیک و بد بر امر دریافت می نمود و گاه در پرده شب کلیم سیاه پوشیده تنها بنابر دریافت اسوال اهل لشکر و غراب و مسافران و بر شهر و کوچ میگردید و در لشکر هم همچون معمول داشت و اکثر سال و ماه در محرم صرف می نمود بلکه نتیجه زندگانی خود را منظم امور دولت منحصر در سفر میداشت اگر چه نواب محرم در لاهور می بود و هیچ از نوشت و خواند بهره نداشت لکن از دانت رای وقت پسند او و بر دانشوران و شوار پسندان و هر در ترجیح میداشت و در تعلیم و تدریس صاحبزادگان سنی جمیای می فرمود و کلم گوب یا خوش گو بود و مردم با تمیز با تالیقی صاحبزادگان متعین و خدمتکاران حضور بر خدمت شان مقرر میشدند و صبح و شام دره بندره از گفتار و رفتار و کردار و جواب و سوال آن روز و عرض حضور میشد چون که صاحبزاده والا قدر را بمنفع اعادی و کسالتش قلاع بهزاجید که دستوری میداد او را بحضور طلبیده بزبان فیض ترجمان ارشاد می فرمود که شمار جمیع امور لایق و دانا دیده بر این کار امور میایزم و انیقدر لشکر سوار پیاده و توپ خانه و خزانه بشما می سپایم باید که در کار سرکار قصور کرده بهوشیاری تمام سرخر و باید آمد و در غیبتش سردار و سپاه معینش را پیش خود خوانده سو که می ساخت که صاحبزاده جوان است

اورا نگذارید که از شاجده جرات بی تدبیر نماید و خبر داری و نگهبانیش بر آن وزان بر دهنه  
فدویت خود قرار داده باشند و تنگیکه صاحبزاده از بند و بست کار مر جوعه فراغت یافته منظر  
و منصور بحضور رسد باز بهین دستور که سابق ذکر یافت مقید می نماید الحق مودبان و میزبان  
والا فطره نمی پسندند که اولاد خود هم بازی ارازل بی تمیز و او باش پستیز گردیده از مناصب

و مراتب جاه و اعتبار معرا شوند آری **فرد**

احتر از از انست بدیرتان کردن خوش است | صحبت انگوزه ضایع مشک و فز می کنند  
بار ما شایده افتاد که فرزندان اکثر صاحب تنست و شوکت سیب مطلق الغانی و ناز بر داری  
پدر آن صاحب تنست اهل چنان از پای شرافت و عزت بر افتادند که هرگز مرا اعتبار باز نه برداشتند  
الحاصل بعد چهار روز شبی صاحبزادگان را اجازت استراحت بجل زنانه میداد و اکثر اوقات  
در مجلس بر شوخی و گستاخی مرو شجیع میداشت چنانکه روزی در مجلس حضور متذکره جنگ  
چه کولی در میان آمد نواب مرحوم بزبان مبارک فرمود که در آن روز همه لشکریان ما طریق حرام  
نکلی پیچوده از روی و بروی ما گریختند و احدی دست بشمشیر برده فدای و از نکوشید ازین رو بهمه  
جانهای خود مفت برد سیاهی و باختند از حاضران آن لیسین خان و منی که در آن معرکه  
گاه جاده حلال نکلی پیچوده تمام بدن و چشم خود را وقت شمشیر و نیزه ساخته بود و جواب داد حضرت  
راست فرمائید که ما هم گریختگان را دیدیم اگر چه این همه از نقد رات است باغتیا کسی نیست لکن  
بفرمائید که این چشم از چه آفت و از بهر کدام مرد ناحق شناس تاب بصارت که نتایج زندگی حصول  
لطف نظاره حسن و قبح جهان رنگ آمیز است و رباخته شد نواب تبسم کرده فرمود که ما بر شش  
ایراد نمی کنیم و روزی محمد علی کندان را بجفایت مسمی فرماد و او بسر انجام آن مهم خزانه درخواست  
نمود خود بر او خشمناک شده فرمود که همراه زر جیاب مثل مهر او را خود از سر کار میگیری و میراف

مینائی ناخوب میدانیم بروقت کار باز رزمیخواهی نمیدانی زیرا که تا این مدت خراب کرده از روی حساب  
درم درم بازیافت خواہیم نمود و نیز اخلل و سلسل خلل جرکہ سرامیان واجب القتل خواہیم فرمود و آشوب  
منش رواج از آن طرف گردانیدہ بمقتصدیان توشاک خانہ می گفت کہ فہمیدگی سرکار معلوم شد فقط  
بر عقل و رای پیر و نازیدنی است مرا بتقدیم این امر زرباید والا کار سرکار ابرتر خواہد شد ہر چند کہ  
عرض گستاخانہ اوسبغ شریف میرسید اما بشان سرداری و صفت ناز و برداری برگستاخی دولت  
خواہش نظر نمی نمود و بمقتصدیان توشاک خانہ و خزائن حکم می فرمود بدہید ہر چہ کہ او او باشش منش  
می خواہد و امثال این اذکار بار بار بطور آمد و در فہم علوم قیافہ و نظر بازی سرآمد وقت و یکتای زمانہ  
بود چنانکہ از یک نظر و الا نظرت چندین کار را کہ مثل مشاہدہ نو ملازم و ملاحظہ اسپان نو خرید و تقرر  
قیمت آن و معاینہ اجناس نجفہ اقسام اقسام و شناخت جواہرات و انتخاب بی اجرام آن و اجتماع  
مضامین عراض ملکی و مالی و افراد اخبار قلمی و سوانح زبانی و صد و جواب باصواب بر محل برخلاف  
تقریر یکدیگر و جواہر شناسی و آلات و ادوات حرب و پیکار بی رنج و زور و درست می ساخت و حافظ  
حقیقی با وصف تحصیل علوم سلاطین و عرا و دولتمندان و قدارا چنین نوہن و کاغذ انفرمود و بر قوت  
حافظہ وند رک اش ہزار آفرین بل لکوک تحسین توان خواند آری بیہی

ہر کس را ہر کارے ساختند      میل اوراد و شش انداختند

روزی فیما بین یکی از فرقہ شیعہ و اہل سنت و جماعتی مباحثہ دینی رود و دو کار از سخن و زبان گذشتہ  
بدست و خنجر رسیدہ بود کہ جاسوسان مفصل این معنی معروض حضور داشتند پس ہر دو را طلب فرمودہ  
پرسید کہ چہ بحث و دراز کاری کنید و چرا مثل سگان عوفای بی معنی می نمایئد سنی عرض کرد کہ قبلہ عالم  
این مرد پیکرین در حق خلفا جناب ختمیت آب صلی اللہ علیہ و آلہ و صحابہ وسلم کہ نجوم فلک ہدایت  
اند جرات پرواز است بلکہ زبان طعن می کشاید کہ بندہ را شنیدن آن خار و جگر میشکند پس از شیخ ہم

استفسار فرمود تا او بطور مذہب خود عرض نمود که ابو بکر صدیق خلیفہ اول رضی اللہ عنہ از مر قنقی  
 علی کرم اللہ وجہہ چنان کرد و عمر خلیفہ ثانی رضی اللہ عنہ در جناب ائمہ السادات فاطمہ الزہرہ  
 رضی اللہ عنہا چنین کرد و بار بار بنجانبید پس پاسبانان آنها بر سادات بنی حسین حمیت خود بدولت  
 عدم دل شکنی ہر دو محبت منظور داشتہ بزبان حق بیان از شیعیہ پرسید کہ تو در حق کسانی کہ  
 حرف میزنی زندہ ہستند او عرض کرد نہ تا بہت تاب حیدری خطاب کرد مرد آنست کہ عیب ہنر  
 کسی رو برویش ظاہر کنند کہ بر قضا بزرگان گفتہ اند کہ غیبت حرام است شاید تو نسل حرام ہستی  
 کہ درین امر اقدام نمائی اگر کسی بار دیگر چنین بحث سیئی الادب اوقات ضایع سازد و محل کار سکار  
 شود و شلیطہ و میج کوب برای خود آمادہ بداند و روزیکہ محفل حضور اہل ہر دو فرقتہ حاضر بودند یکی از  
 اہل سنت و جماعت نقلی گذرانید کہ مسافری بر اسب سوار شدہ راہ میرفت قضا را در اثنای راہ خطاب  
 بود ناگاہ پای اسپش در آن گل فرو رفت را کب فرو دآمدہ عنانش بگرفت و بیرون کشیدہ گفت  
 کہ با ستاننت صدق جناب صدیق اکبر بیرون آئی نیامد باز گفت با ستقامت عدل حضرت فاروق  
 اعظم بیشتر خرامی حرکتی نہ کرد باز گفت از قوت فرست حضرت عثمان بیرون شتابی از جانیہ بنید گشت  
 بر زور بازوی شجاعت مر قنقی رضی اللہ عنہم جمعین بہشتی گذاری بہون زبان اسپ آبخا جستہ بیرون  
 آمد سوار شمشیر کشیدہ گفت ای اسپ تو را فنی شدہ نزد من کار تو نیست پس بیک ضرب پیش قطع  
 کرد نواب بجز و شنیدن نقل تبسم کردہ جواب داد کہ وی عجب نادان محض بود و جاہل سخت نہ آنست  
 ہر کہ زورمند بود اسپ را از گل بکشید و میدانی کہ ازین نقل صریح سراسر عجز و انحراری صاحبان  
 پیشین ظاہر میشود پس گویندہ بسیار خجل شد و بعضی اوقات مزاح و ظرافت ناقلانہ از مصاحبین  
 خصوصاً علی زمان خان می نمود چو کہ صوبہ سمر فتح شد روزی سوار شدہ بہ تماشای شہر از یک  
 راستہ خزانہ گر دید و در بعضی کوچہای آن شہر اکثر بقویش خانہا واقع شدہ اند از حاضران



کیما اثر و مقبول سواری خاص بود ناگاه سقط شد و ازین معنی بجنور تا سفت تمام دست داد  
تا شگلش بفرایدار بر فلوس مضروب گشت دیگر سکوک نه فرمود و بهر آن روز بار و زیاده بر عسره  
داران و حوالداران کارخانه دولت به تحریب او غضب آورد و بود و قتلها را از او غم و ناراضی  
بجنور عرض کرد که بر فلوس نو که امضی بر او شده و در حالت خشم فرمود و شکل گیر ضرب کن پس او  
همچنان چهار پنج بار فلوس در آن روز مضروب نمود و چنانچه چندین فلوس مذکور مروج شده بعد  
از آن بعضی و انایان بجنور عرض کرده همه آن فلوس را جمع کنایه که گذاشت و شب یکشنبه  
در سفر و حضر قضیه را به جنیان تمطعت میدید و در ایام و سهره که عید اهل مرط است اگر چه رسم  
کفار است و بدل از آن متفرجی بود لکن بعضی پاسخ خاطر تالیف قلوب میسور آن که عبارت از اولاد  
چک کش راج و دیگر و کارپردازان آنجا است بنابر اینکه حضرت مرحوم هر دل عزیز بود حکم آنکه تقلید  
کفر کفر نباشد ده یوم جشن میفرمود و فرزندانش را جشن راج و مندر راج را به محل عالی بار داده و در سه  
ساعت اوقات به این به نظاره آتش بازی و جنگ آهوان و زور آزمائی جوایس و حمایات  
فیضان کوه شکوه با یکدیگر و پیچ بازی مصداق تیلان تن و عند که در کن جبهی نامند صرف میفرمود  
خران را بجای آب شراب خمر به سمری تمام نوشانیده و پیش صحیح جبهی محل عریال کشیده بر شیر و تخمیر بند  
میگذاشت و حمایه و لکد زنی و غوغای خران مشاهده کرده تبسم می فرمود و بهشتیان خفتان کلیم  
پوشانیده با لکله ای صندلی از و سان می چکانید و بعضی ملازمان قوی را جر بسا زودی  
آنها انتخاب کرده بهر کشتن شیر مردم در درهین عریال روان میفرمود نواب در شست اندازی  
بندوق عدیل و نظیر خود داشت چنانکه در وسط ساحت عریال درخت موزی نصب کنایه  
شیر زن را ارشاد می فرمود که گرد آن درخت با شیر در آویز و اگر آن مرد دلاور بر شیر غالب آمده از  
جان بخت او را بالغام زر و خلع و اعلاف از آونیا و نیاستن ساخته چون که شیر غالب شد

مرد بر زمین آورد و تنگ برداشته چنان میسوخت که تیرش از سر شیر میگذشت و مرد سلامت  
برینجاست و در اوایل و آخر عمر سلطنت خود بنابر عرب افزای بقطع گوش و بینی و دست و پایی  
اسیران مرهت و دیگران فرمان میداد و در مهمار کاظم تجویر و اعزای بعضی خواجہ سرا بان مردم آزار  
و عاقبت خراب اکثر دشمنان شکیبای هر قوم را خواه برضامندی و لیان آنها خواه بجز طلبیده  
آغوش عشرت بانها گرمی نمود و کنیزکان مہ پاره نابالغہ را نیز بدستوریکہ مذکور شد رجم سازندہ دغل  
تا آنک سال محل زنا میفرمود و در پیش و بر دست و موسی ابر و در ترکان می تراشید بعضی اسود الفام  
گفتند و قوی جبهه و میان قدر بود و نقش مهر و لوانش کلان مدور این بود همیشه

به تخیل زبان شد و تخت تیس در آسکار || لا فتا الاعلی لا سیف الا ذوالفقار ||  
نقش مهر حبیبی نیام فتح حیدر بود و بدجنت شاق یک حسه جاد و اثر گونه بنابر و تخط که لازم از باب  
ریاست است مشق کرده بود و باین شکل کی غرض از ابتداء عروج دولت تا وفات در مہوشیاری  
و زعم و احتیاط و تجربه کاری و دانائی تمام بر برده شخصی تیاری حلتش درین فقره یافته - آه مردے  
حیدری دل نیت و دیگر باین فقره که جان بالا گھاٹ برنت + + + + +

ذکر جلوس خدیو و ایشان سحر و المکان جنبا پیشو سلطان و ترمیج و تنبیق هم  
سلطنت ادا و بیان لشکر کشی جنرل لاگت جنرل سٹوٹ سمت ندوہنی و مرا  
شان بکر اس ر و داون کنزار و یک صد و نود و هفت ہجرت آنکہ

ہر گاہ کہ خان فدویت نشان یعنی ہمایرزا خان فایز حضور سلطان گیتی شان گشتہ احوال پر اختلال



انتقال نواب محرم و ضبط و ربط لشکر و خلوت بفضل معروضه داشت و باقسام قسمیه طمانیت کلی از دران  
لشکر خصوصاً از کریم صاحب برادر خود که جلوسش میسند و یوانی خاطر و الا را کمدر کرده بود حاصل  
کردید و بشتر اقبال بگوشش پوشش آن جوان بخت جوان سال این مضمون رسانید ریاض

مشغول از کسبانی دولت را بنده اندر رکاب	تا دو اسپه پیش پیش آید تراستخ و طفره
شاهباز از صعو نه هراسد میندیش از عدو	کی غضنفر یا بدازد و باه شل بر گزیند

جسب معروض دولت خوانان صمیمی که بدرجه اجابت مقرون شده بود بی آنکه از مهم مشغول فارغ شود  
خود را با سپاه در قفای معتمد علیهم به لشکر رسانید آن زنان که بشیر سعادت این خبر رحمت اثر بر دولت  
خوان قلبی رسانیده زبان روزگار باین ابیات مترنم گردید

بیا که ایت منظور باد شاه رسید	نویز استخ و بشارت به مهر و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت	کمال عدل بغریا داد خواه رسید
فلک نوید یمن و اواهل دوران را	زبان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید

کیسر سروان و عمده داران فدویت شمار مع کریم صاحب استقبالی شتافته بزمین بونی جناب  
عالیان آب سعادت اندوز گشتند و بتالیف قلوب تمجید الخد متان وراثت دولت را کرسی نشین  
ساخته بساعت سعید روز شنبه بیستم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و یک صد و نود و هفت هجری صدر  
آرای جاه و جلال و وساده پیرای عز و اقبال گردید چون اوزنگ حشمت و مملکت از زمین قدم آن  
خورشید اوج سلطنت و فراز روی در علو قدر و منزلت از سپهر برین برتر آید و ملک و دولت  
رواج خسروانی و رونق جوانی یافت بخت نیکو خدای و مهر خواهی همه فدویت کیشان را بنوازشات  
شاهانه بنواخت و بمناسب بهیه سرافراز فرموده بزم شادی اجلاس همایون را بترتیب مجلسین

و سور فرمان داد

بیاراست بز میسایون که اورا به بهشت و بهار است مولی و چاکر

و در آن مجلس شعری فصیح زبان و ندای طبع بیان از بر طبع و در آید از نظم و نثر تبار کرده از خوان احسان  
سلطان کشورستان بهره مند میشدند بعد از آنکه بساط مجلس سرور و سرور در نور و دیده شد قدم با  
میمنت بر سر نظام امور جهان بنائی نهاد و فرامین ضبط و ربط به جمیع قلع و داران و حوال داران و  
تحصیل داران ممالک محروسه فرستاد و بر اقتضای مصالح رای صواب اندیش خود عزل و نصب  
کارپردازان ممالک و لشکر آغاز نهاد و هم کنان بر خط فرمان والا شان گذاشته بتقدیم خدمت  
که سعی بر بستن همه چنانکه حلقه گبوش طاعت نواب مرحوم بودند غاشیه القیاد خدیو و الا نشان را در  
دوش گذاشتند الا آن یک نمک حرام ایاز نام گرفته اندیش طریق نامحمود و مخالفت سپرد و با در  
انگریز که بجوار بلاد نگر با اتفاق قوم نایار ریشه نهاد و مشرور و وایده بود و موافقت کرده در شیخ  
قلعه بندر کوئیال ترغیب نمود پس از آنکه سرزارانگریز قلع و کوره بدست آوردند که اسم مستور  
باقتضای نقاض دلی و بیوفای قلعه نگر بوی سپرد و بهر آن زمان سپه سردار فرامیس و دو هزار  
فرنگی اسب داری کون تلمیس مستعد با اسباب جنگ بجنور لامع النور روانه گردید بعد چندی خود  
بدولت یعنی سلطان والا شان که از سردار و سپاه حبش عسکر خا طبعی دست داد و لشکر لفرقه پیکر  
کوچیده ساحت کادیری پاک را از فر نزول رایات و اعلام ظفر آیات رشک فرا می سپهر لبو قلمون  
ساخته بود که جنرال اسطو و جنرال لانگ از راه چنگل پست بعزم مقابل سلطان کبیری متان تا وند و ای  
لشکر کشیدند خدیو مظفر با اجتماع این خبر لبان غضنفر با تمامی عساکر ظفر با اثر از راه دوشی المور بدفع  
اعدان حضرت فرمود و بفاصله گریه و ندای محل نزول رایات جاه و جلال نمود و روز دیگر  
فرمان محاربه داد تا سپاه داران میمند و مسیره و قلب با همین دست آراسته توپخانه پیش رو  
گذاشته معرزه فرامیسان صف آرای جلال و قتال گردید و سرداران انگریز با سپاه خود بمیدان

اہل ہرن پہاڑ رسیدند وہی کہ الحاق جمعیت فرامیسان بہ جنود رزم آراسی سلطان جنگ آزالیقین  
 و انتہی پابرجا ماندن نتوانستہ آن روز صلاح و جنگ ندیدند و در استعطاف عنان اقبال صلاح  
 حال و رعایت ال شرف و ہمون شب از گور رزم در اس فرمان مزجت رسید بنا بر این صحیحی فروای آن  
 روز قلعہ و ندوہی شکستہ با تاجی شمت خویش بہ در اس عاودت نمودند سلطان نیز از آن جانب  
 کوچ کردہ بر سواد تروال نور مقام فرمود بجا سوسان معروفند داشتند کہ بلادگر و کوٹریال بند متصرف  
 انگریزان بند رہبمی رفتہ بہر قریہ و قصبہ آن نواح انگریزان مسلط شدہ اند و بعضی تختہ جویان  
 نیز کہ منتظر فرصت بودند از ہر گوشہ سرخوت برداشتہ و در مقام عناد و فساد پاشدہ اند چنانکہ  
 اپنی شامیاز تاردار سرفراز اخبار نویسان کہ در دار السلطنتہ است با قلعہ دار آنجا یکدل و یک زبان  
 شدہ در فکر خرابی خانہ بہاہ و جلال مخدوم بہان در افتادہ انگریزان سلطان آن نواح را طلب داشتہ  
 است رسید محمد خان داماد عبدالجلیم خان افغان کرطیہ وقت را غنیمت انگاشتہ چند پیادہ  
 و سوار جمع ساخت و محمد موافقت و شراط موافقت با انگریزان مچلی بند را راہہ تسخیر و کرطیہ

با ایمان موکہ ساختہ عبد افزای آن سمت است

ذکر متوجہ ریایات ظفر آیات سلطانی بصواب عبادی و استخلاص ہلا و دگر و کوٹریال  
 بند و غیرہ و غارت شدن جوتی از لشکر انگریزان بنمای بہت غامیان  
 و سزای محمول یافتن داماد جلیم خان از دست قمر الدین خان و تقرر صلح  
 فیما بین سلطان انگریزان و انتقال محمد علی شہجی بطور جہالت نامطہوع و

## روداد هجدهمین سال آن که

چون علی التواتر اخبارات بنیان فساد است فتنه انگیزان و تسلط انگیزان در آن ملک بسج شریف رسید عزم قلع و قمع میان ایاز ناما قبت محمود و دیگر شرارت کیشان آسخت و دست کرده بدر الزمان خان بخشی را با هفت هزار تنگی و مسالمت خان بخشی را با شش هزار تنگی از میر غلام علی بخشی آباده هزار پیاوه چشمه سبز خلی و سپه سالار معین الدین عرف حیدر جبار پریان گماشت گذشت و خود بدولت با تمامی سپاه خو بخوار و فراسیسان تهور شعار باستیصال ریشه خص و خار لواجی نگر حضرت گماشت و ساهله در پاداش عمل آن بخت که الاخیر فی عبیدی صفت کاشقه او بود و بعد از آن بین هوشیاری و دور از ضبط سرداری دانسته بطریق یغادر و دید و در کمترین مدت مسافت دراز تا بخوار رسید و در آن حیل اشارت بر آوردن صندوق جنازه نواب مرحوم از بنفش کرده بود و در نزولش به مقام معلوم ورود و صندوق نیز معاً اتفاق نمود تا مقصدان بارگاه حسب الحکم با خراج صدقات و کفارات جنازه را بر سر برگ پٹن بردند و در لال باغ که جنوبی شهر کجام بر ساحل بن طرفه جو واقع شده نواب مرحوم وقت لشکر کشی به تیغیر پایگاهات به تعمیر مسجد و مضجع منوره فرمان داده قلعه را آبخا بآئین بسین احداث کرده بودند اندرون مضجع مذکوره بنجاک سپردند و محمد علی شجاع راع جمعیتش به بند و بست دارالاماره و عزل بدخواستان و نصب فدایان حلال نمک بیشتر کوچانید و قمر الدین خان را با لشکر میر صاحب مرحوم بدفع فتنه سید محمد خان مختار کل کرده است که او به حضرت فرمود و خود آئین محبت ای بلند و از مسکن خدمت ای با حیدر آن مویکب کوکب شکوه بصوب ولایت نگر سطوف گردانیده از راه دیلون ملی و دیگر وی و صوبه سرحد و حیدر گدگ را مضرب خیام حضرت اعلام ساخت و در آن خان فوجدار آبخا از راه دولت خواهی مع تواج حاضر حضورش و شرف زمین بوی محال ساخته مورد الطاف و لوازمات سلطانی گشت و از سر فطمت بجای فوجداری یافت و روز دیگر از آن جا کوچیده

بادیه نوردی راه دور و درانه باز منته مقصور اعلام استقلال و استیلا و فتح تنبیه آیار بر افروخت  
و چون شیر قضای بر قفای آن خرگوش غفلت کوش بتاخت و درین راه که تاسمه مرحله غیبر از  
اشجار مترکم که هر شاخ سر آسمان کشیده و روی آفتاب جهان تاب در آن ظلمات کم کسی دیده هر  
قد میکفر پیش می نهاد بنیان سبقت جسارت به خوانان اعی جماعه ایازمرد و در براد هزیمت میداد  
تا بدین عنوان دو باب محکم کتل سدر راه بدست یاری نفیر مفتوح و احوال منهران مقبوع ساخته پیر لوت  
نزول ریات زیر گماط سیورم انداخت و پیش ازین بشهره قادم لشکر ناسعد و آیارمرد و دبا  
سرایه مبلغ خطیر بدست آویز بهانه رسد رسانی ازان دائره کوهستان مضیق الحال برآمده لقلعه  
کو طریال رسیده بود و محمد علی چونکه از حضور خصمت دار السلطنه گرفت بر بیل المینار از راه بنگلور  
شتافته در دامن کوه چپه گری کسکه بر کنایه جو فرو داد و بر مضمون این بیت

ازان که تو ترسد من ترس ای حکیم      و گر با چو او صد برای بختک +

ملاحظه داشته مقتضای دوران پیشی از راه گرگ آشتی جاوه یگانگت و مصادقت با قلعه دار  
بعنی آنجا پیو و و بعد استحکام بانی محبت و و داد پیام فرستاد اگر اجازت باشد یک شب  
تنها بخانه خود می آیم و بلاقات مردمان خانه و دیدار فرزندان مسرور الوقت شده صبحی حسب  
الفرمان والا نشان به بند و بست خطه نگر از راه کو ترک میشتابم قلعه دار مذکور بسنجان خوش آمد  
و البته فریبش هیچ مزبور از جبار فتنه کوشش رضا بران نهاد و به محافظان باب قلعه اجازت  
و اگذاشتنش و او چون او کار حسب مراد و آرزوی خود دید وقت شب جمعیت خود را مستعد  
کرده عبور جو نمود و متصل دیوار قلعه مردمان را در کمین داشته تا یک ساخت هرگاه بیک من در اندرون  
قلعه تری حملات خواهم نواخت شما بلا توقف اندرون بیایید و بر تفصیل و برج و باره یزک بندی  
نمائید پس خود به در قله پنجاه مرد کار گذار و دلاور اندرون در و از راه رسیده تری نواخت

و بالا تا اخیر محافظان آنجا را دست بر پشت چنبر کرده بهر امان خود را بر دروازه قائم نمودند و بجز دامن آن  
صدای تری کین داران چاکمی بکار برده بیکبار داخل قلعه شدند و اطراف یک بندگی نمودند  
خود شجاع دلاور پیش رستی کرده بمنزل قلعه دار و نمایانش و آنچه شامیاد و شرکانش رفته او را کردن  
چشم بغاوت از خواب غفلت کشان کشان بیرون آورده مجوس ساخت صبحی پنجویز و الده  
ماجره سلطان بعضی حرام خواران را از توپ پرانید و شرکاء شامیاد اگر کشیده او را باطوق و بنجر  
مستحکم در قفس آهنی که جزای بد کردار ایشان همین بودین کرده قلعه داری و السلطنت بمیر محمد خان  
مهر روی که رفیق سلطان بود تفویض نموده حراست قلعه بزمه اسد خان پسرالدراکه مرد شجاع  
و مدبر و دولت خواه قدیم بود گذاشته با فوج خود از آنجا راهی شد و باکو چای دراز مخطوط  
والده سلطان و کیفیت نامه بدولت دار السلطنت بهر دران مقام شرف اندوز اقدام بوس  
جناب سلطانی گشته بفضل حقیقت معروض حضور ساخت و فراخور فدویت خود بجنابیت پدک  
و خلعت سرفراز گردید و روز دیگر سلطان و اناشان فدائیان را فرمان عبور گهاٹ و اتاسپاه  
ناموس پرست بزور بازوی شجاعت و مردانگی راه کشی که جوقی انگریزی با توپ و تفنگ  
سرا راه گرفته بود گذاشته از جانب دیگر صعود کردند و عقب محافظان آن طرف فرار سیده  
شکلهار بختند و جماعت فرایس با مقداری از جوق رکاب ظفر انتساب بدر و ازده اخیر گهاٹ  
بهجوم آورده طرح مجادله بنویس و بندوق با هم جنسان افکندند و خود بدولت بدر یافت سر غ  
راهی خفی با مردم بار و پیاده بی شمار لیان سحاب بر اطراف جبال برآمد و بختت بر سر آن اصل  
اگر فتنگان چون مرگ ناگهان برآمد و چند آنکه دست یافت جیوب بهمت خصمان بشمشیر بزان شکافت  
چون جماعت انگریزان و جوانان بغی نکیبت نشان از عرصه محارک واقع دروازه پهلوتی کرده  
بسیست مجموعی در قلب آبادی و قلعه پناه گزین شدند فدائیان جلادت نشان و غایبان کشورستان

از هر جهت راه امان بر خصمان بستند و در هر سر راهی مستعد قتل و حرب شدند و تو بچیان مورچال قایم کرده  
 بشکست و یخت حصار قلعه مهت مردانگی صرف کردند هر چند که به داب متهوران پایی استقامت و مردانگی  
 کرده باشکوه انگریزان و جماعه منخران از جان رفت اما نزد و خاطر و تشویش حواس باطن و ظاهرشان  
 در غایت ناامیدی و نهایت زبونی آواره وادی غم فاندوده اسیری میداشت و انگشت تخییر بلب و

و این سخنر نهان میگذاشت و طال بدین مقام انجامید است

نیا ای رمید نهانه رای آر میدینسا      مرشک چشم حیرانم میدانم چکیدینسا

علاوه این حصار نایابی جریه آب که چاهی مدار زندگی قلعه کیان بدان وابسته و پائین دیوار بروچی  
 واقع شده بود و صده سنگی که از مورچال بمنای شهاب ثاقب بر زمین دیوار واقع چاه نزول نموده  
 حصار از پای خود جدا شده در آن چاه افتاد آب روی خود ریخته بود در آن سرالستان بی آب آبدیده  
 جرات ایشان ریخته و قحط نیم سیر آردنان گرد و کوچه ملت بفرق مترودان سیر از جان بختیه جز کباب  
 جگر سوخته سیجی برشته نمی یافتند و کار دباستخوان رسیدن همان گوشت پزی میدانستند  
 و برای یکداز بنج باریک و کمنده و در حسرت و ملال می افتادند و هر دم می خوننا به نمننا غم نا دیدینسا  
 می آشامیدند با این شبی قریب هزار مرد تفنگچه باد و سبز از مزدور و دیگر سکنای آنجا با خنما می  
 مسی و کلی بیرون قلعه آمده از تالابی که متصل قلعه واقع شده است سب طاقت آب برداشته بودند  
 طلایه داران بر این معنی اطلاع یافته شب دیگر از اتوابی بنا دلیق و جزال مبتالاب گرفتند چنانکه قلعه  
 گیان را با آب و تاب طاقت و مجال آب بردن مانند هر چند بامید آب چون ابر گردنده قطره زن  
 ساحت ترو گشتند اما از دست طوفان کاری برفتد از آن رغی صولت یعنی غرق بحر خون شدند  
 و بعضی دست جرات از آب یاس شستند و ظروف قسمت خود را بنگ فرا شکسته به پناه قلعه در شدند  
 چون عاقبت الامر سرور از قلعه و نائیش بر گرفتاری بچه قمر و غضب خود را رنج دیدند مضطربانه نشیبت



ذیل عافیت دویدند اعی بوسلیت محمد علی شجاع شهر و قلعه تسلیم گماشتگان درگاه والاگردن چون بیکار  
 طالع روز افزون جناب والا به جده روز قلعه مفتوح گردید شخصی تاریخ بدیده گفت که - حیدر نگر گرفته  
 سلطان محبت جهان مکافات اعمال سخر فان بدشنام قبیح و نفر نهایی و تیج رسانیده همکسان را  
 و سلاسل اساره سلسله برپا و سلسل گردانید و جماعت انگریزان را علیچی در امان محروسه محبوس  
 فرمود و یازک از سر حاضال محمود و وفاداری و حق گذاری خدمت ولی نعمت بیرون تاخته از آثار  
 غرق شدن فرعونیان بی سالان گهمداشته خود مع عیسویان غریب الدیار در نیل ناسازی نیل  
 مقصود متبینه گردیده فی الحال با گنج قارون که از اموال سرکار خداداد با خود داشت بسواری چهار  
 از بند کوریاال سمت بند بسورت و بقول بعضی بند ربنای بگرخت و با فرنگیان آن حدود  
 بسازش و نوازش و ابداال مبلغ خطیر در آمیخت و آن حال جا سوسان هشیار و غرور سنانیدند  
 که جوقی بسخیلی کرل کمیل نام بکوبک قلع مع رسدگران می آید بسک نایره غضب سلطانی مشتعل گشته  
 چون برق خاطفه در تاخت و سواران پاگاه را به عافی اموال غنائیم آن جوق پیش آهنگ ساخت  
 و قزاقان و سلمی ران را صدر و پیله دیت اسپ سقوطه مقرر کرده براند و به میدانیکه دو تالاب پر  
 آب بفاصله نیم فرسنگ بود و حسب الحکم و الارسالهای تفنگچی و پیادگان شیر توامان و بانداران برق  
 نشان توپ خانه را برین تالاب قایم کرده مستعد آتش افروزی شدند و در گرفته فرمان رزم در داد  
 و سوارچوب و کاکرا اگرچنین قوم داخل گروه پنداره اندام در امر قزاقی بر آنها سبقت می بردند و در  
 فنون مردم آزاری و غزب آشی مشهور و هراند چنانچه با خدنگ بی نیشکر مفت جان شیرین خود میاژ  
 و دیگر اهلک میسازند بر پیشانی بهیر و بنگاه غنیم سلسله صبنان گشتند کرل مذکور چون بجا است  
 و غارت گرد خویش متلاطم دید پڑای آب نه کرده بدلاوری و آب و تاب تنور پاد و سر استان  
 رزم قایم داشت آخر بسبب کمی سرب و باروت و بی آبی چاره کار خود بر مخالفان گذاشته

و با دو سه هزار مردم بار و هفت ضرب توپ و هزار فرنگی اسیر گردید حسین علی خان بخشی پاگاه بهادر اسد  
 علی خان بیگن پل و الکر در شروع این جنگ دو ضرب توپ بمخالفان سپرده بدست تلف اکثر مردان  
 کاری از معرکه گاه پس پاشده بود چون مزاج و لاج والا را بر این معضه ناخوش و بر هم دید باز پیک  
 ناموس شرافت و جمعیت با مقتصد مرد جری کوشش نمایان در اندامی آن لشکر بطور رسانیده  
 بانی قتل و غارت آن جماعت شد و آخر یازده زخم نمان و تیر و تفنگ برداشته مجروح و مظفر گردیده  
 بود لبیک شعله قهر و غضب سلطانی بجیش تند بادفته نمک بحر امی آن مردود بالا گرفته بود و باز خصم  
 سوزی ملتعب فرمود و جنود قاهره و حیوش مابره چون صاعقه شربار ناگهان بر سر قلع  
 کو طریال بند در آمد و لبان طوفان در چشم استقلال اعدا خاک باریدن و بر پرا نیدن جنس  
 و خوارات غصبه دیده خصم خاریدن گرفت مقارن این حال موسم بهشکال که مقدمه الجیش  
 حوادث آسمانی بود و لشکر کش سحاب طوفان خیز و باران مرگ انگیز گردید و با تیغ بازی برق و کوس  
 نوازی رعد و تیرباری قطرات بر آن سرزمین قطره زن در رسید و چندان فلک ناساز لب و دهن  
 جوشید که در آن خطه زهریر آسائش مهر و درت دراز گشتی چشم تصور نمی دید و در آن ساعت لرزه  
 سطح آب چتر خنیا و لشکر کم از باد بانهای سفاین بحر بجای نه نمی آمد بلکه بر روی آب ثبات اینم قباب  
 با حباب بی ثبات همسری میکرد تا آنکه رودخانهها بریز و جریات آنها عظیمه طیلاطم انگیز شد و کثرت  
 عفونات مردگان لشکر با آن هم جریان میلاد علی اللیالی و الایام محال انتقالات محل جدید تنگ  
 آورد و حضرات ملائکه اعی میسائیل و عزرائیل علیه السلام هر یکی بنفس نفیس بر قد قصور از اوق و جن  
 ارفع متوجه شدند مع هذا مجاهدان لشکر از بهر دفع معاندان با توجیه بلوغ تزلزل کردند و محم مرحله  
 و موچال بانند ام حصار بر وجه قلع بحفایت رسانیدند و بچین منزل کشتی که هست نموده بالات  
 حب و ضرب آراسته بودند راه دریا از آمد رسد و کوهک مسدود ساختند و قلعگیان نیز که

بتمثل شایده مجاد و صعوبات محاربه شهر بود و ندر برج و باره هجوم کرده داد نیروی بهادر  
و کوششهای مردانگی داده چن راه جنگی ندعا قبت الامر از مرامت را دایم محاصره و کمی آذوقه  
دست بدامن عجز و استکانت در زده مهلت چندی خواستند و اسباب جنگ بصورت صلح  
آراستند تا بعد از انقضای مدت میعاد علم اعتلا پرچم فتح و فیروزی سلطانی به زر و هه حصار انتصاب  
یافت و آفتاب حکومت و دولت آنحضرت باز از افق جلالت تریافت کیهن حصون چنان ازل آید و چنان ازل  
فرنگ هوشیار به پناه و امن دولت آن جناب نوازش انتساب در خریدند و هر یک فراخور حال خود  
منصب نوکری عمره یافته ناصیه اروت را بنقوش فرویت متجلی گردانید چون سپاه رستم نهاد قلعه سنگلور  
و ههنا و ر غیره بسملتر وجود متخلص منتظم نمودند رایات ظفر آیات سلطانی بجاه و جلال شادمانی  
سمت بلاد کورک و لواح بل برافراخته شدند از قضا محمدر علی شیع بمقتضای جهالت و خود پسندی  
و بکویت و لغزش نا بخودی از جان خود در گذشت تفصیل این ماجرا بر سبیل اجمال آنکه قاسم علی  
نام نوکر نواب مغفور بحر است قلعه نگرا مورو بود در آن حال که ایاز نام محمود الخصال از جاده حلال غلای  
برگردید با او موافقت کرده قمر به میدان بغاوت و شقاوت فشر چون سپاه انگریز انبهای  
آن سمت رسیدند قلعه بی جنگ با آنها سپرد و خود نایب قلعه را انگریزی شده بود و وقت تفتیح قلعه  
چون که از اطراف راه سلامت و امنیت خود مسدود دید به پناه شیع مذکور رآمده با میدامان جان  
و مال و خیمه اش سکونت داشت روزی سلطان قلعه را مذکور را حاضر کرده از رومی غضب بزبان  
مبارک ارشاد فرمود قلعه نگرا با وجود پیری ذخائر و آذوقه و آلات حرب و پیکار جمعیت شایسته و درستی  
کار خانات بدست مخالفان چرا سپردی اگر چه غلامی کم ظرف راه بغاوت و کفران نعمت پیمود لاکر  
تو که اشرف و مجرب است چنان حصن حصین نامزد شده بودی چرا قصور کردی و مفت ناموس قلعه  
داری بر باد دادی او در جواب عرض نمود اگر چه در قلعه آلات حرب و ضرب و اسباب جنگ ذخایر

بیشتر بود لکن نایکوارایان و هزاریان احشام باشاره ایا ز فتنه باز خلافت مرضی فدوی ساخته  
 و خفیه به مخالفان سازش کرده بی اطلاع فدوی اندرون قلعه بار و اندامه الاصلحی دست داد  
 چونکه بنده بعزم مشرف اندوزی جناب عالمیان آب مستد گشت معانه ان گذاشتند باز پرسیده  
 شد که بصدق این معنی چرا از نایک و ارایان چنان بجنجور بودی و پیش از ان هیچ از چنین سوا نخ  
 اطلاع حضور پذیرا ختمی و نه صورت میرح حرام خود هستی الحامل حسب مشاوره و دو تنخواهان سزای حرام  
 نمکیش بدار کشیدن تقرر و فدوی آن روز زین العابدین خان بخشی باز کچری بن اسد خان همکری  
 فوجدار کشنگیری بتقدیم این امر دستوری یافت و دیگر سرداران سوار و پیاده نیز بر این کار مورشند  
 چون همه با بموجب معهود و در جای قرار و منسوب ستون دار رفته مجرم را که در بزرگ کمندان شمع بود  
 طلبه داشتند او جا بل آن واجب القتل را با خود حاضر کرده گفت که این شخص پناه گرفته من هست او را  
 باید بخشود و بعد مقدور این امر اول مرا بدار کشید بخشی موصوف و دیگر سرداران مفصل این واقعه عرض  
 حضور داشتند بر ان ارشاد شد که هر و بیاس خاطرش مجرم را از دار معاف دارند و بزرگداریان حضور  
 سپارند ایشان هم چنان عمل آوردند پس سلطان والا شان محمد علی را در خلوت طلبیده در مجلس  
 اصرار بشیر نمود و فرمود و همچنین امر بایل شدن در امور نظم و نسق ریاست محل و عقد محامات دولت رخنه  
 عظیم و مقصود فحیم در ساختن است اما از روی شرح مشربف بیادش عملش می پردازیم تا دیگر فوجداران  
 و قلعه داران مالک محروسه بار دیگر چنین حرام نمی کنند قطع نظر ازین نهیب رانی که سیاست شایان ریاست  
 است و برای انضباط و ارتباط ملک و لشکر تنبیه را بقرار کردن و بکافات بر اعمال پرداختن لازم بل  
 واجب است غرض تا دو ساعت به پند و نصایح و عدم مزاحمت بسزای مجرم معلوم پرداخت او از روی  
 جهالت قدیمی که جلیش بود با این وقت اخیرش رسیده دست اهل کوس حلیش بر قفا میکوفت  
 بر ارشادات حضور متنبه نشد و بی خصت برخاسته داخل خیمه خود گشت آری

نصیحت را کج طبعان اثر بر گز نمیباشد

اگر چه سلطان را این ادوی او ناخوش آمد اما از روی قدامت و کار نائیش اغراض برگستاخیش فرموده خاموش ماند روز دیگر باز تیغ غضب سلطانی از نیام تال و تحمل سر بر آورده به بخشیان همون حکم نفاذ یافت چون مجرم را بقتل گاه بردند جبال مذکور بعضی نادانی و جهالت بیجا بدانت که سمیت

خلافت رای سلطان را می بستن

بخون خویش باید دست شستن

فیصل سوار در رسید و مجرم را از آن هملاکیر آورده فیصل خود نشاند و باگ بر زد کیسه شریک وقت و معاون حال من باشد با من میاید پس دوسر صد تفنگی از سالد متعینش با او ملحق شدند تا با اتفاق راه سریزنگ پلن گرفتند بحد وقوع این حرکت بعضی معاندان که از مدت العمر دشمنی قدر و منزلتش بهمان می بستند اینغض را بالعکس معروض حضور داشتند که محمد علی از راه بناوت مجرم را گرفته بطرف کچی بندر راهی شده است یقین کران بخا بصوب بنای خواهد رفت درین صورت او را زنده گذشتن تمامی مالک از دست دادن است باستماع این ماجرا سوار پیاده بر سر اعش روانه داشته خود بدولت هم مضطربانه سوار شده متوجه گرفت و کیش گردید و سید حمید سپه دار کافی را که شخص قومی سیکل و زور آور و بد بود مع غازیخان با احتیاطش فرمان داده پیش راند پس هر دو با اتفاق با سپاه کثیر و تاخته برکتلی که چهار که روی از فرودگاه کاشک ظفر پیکر بود در پیوسته بلخنان چرب و شیرین و کلمات رعب افزا فریفته براه راست آوردند چون که جبال مغرور از فعل خود نادم گشته همینکه از فیصل فرود آمد سپه دار مذکور دستش گرفته مع مجرم و حسب القتل و شتر کا بیدانش محض حاضر حضور ساخت سلطان بلا توقف آنی وزمانی مجرم را بدر کشید و کمندان مغرور را باز یور طوق و زنجیر آراسته در پاکی بقیع پویش نشانده روانه سریزنگ پلن ساخت و خود بدولت مراحتت بخیمه خاص فرمود و بعضی شریکان او را با ثبات جرم اخراج بقتل رسانید و بعضی را دست و مینی بریده اخراج نمود چون مردمان

از شترانش بخوابی رسیده بودند تا دو منزل تقاب کرده بر این طوق و مقید با نگهبانان بر زدند که ای  
 خانه بر انداز بساوش تو باین خرابی رسیدیم و بهوای تو دست و پایی باقیم هرگاه که این شور و غوغا  
 بگوشش رسید گریخت غیرتش بگریخت آمد و تا شب خون جگر خورده شبانه چهارت کرده چون چسب  
 صبحم زبان خود کشیده جان داد و بعضی گفته اند که در انکشتش حلقه طلایی الماس سپیده بود بر آورده  
 الماس بیک سنگ کوفته فرو برد و مرد شخصی تاج بدیه چنان گفت که رکن دولت به افتاد چون  
 بدرقه صبحی او را در پایکی مرده یافتند برداشته مع اسبابش حاضر حضور یافتند و بحقیقت حال مفصل  
 اطلاع دادند تا آنکه تمامی اثاث البیتش یک یک بنظر کمیائرا گذشت از آن صندوقچه مقفل کرد آن  
 چند خطوط را در آن انگریز که در محم پایا نگه داشت بنابر الحاق و موافقت با خود و تقریر با غیره تقسیم  
 و ترسیل داشته بودند در کاغذی پیچیده داشت برآمد اگر چه آن دولت خواه با گراه انیضه جوابیکه  
 شایان حلال نگی بود با ایشان بر نگذاشت اما بساده لوجی خطوط را پاک نه نموده بودند ناگاه فرطال  
 آفت اساس بنظر قهر منظر در افتاد و بجموع مضافینش شخص مرده نشانه ملامت گردید و گمان  
 بغاوت و تمتم فتور بصدرق انجامید پس فرمان داد تا لاشش را کشان کشان بیرون لشکر  
 انداختند و پسرنش را داخل زندگان ساختند و خادمه یعنی نکلوش را بر وجهیت کی بنده پاکدل  
 و نیک خصال بخشیدند و نیک مرد با تمیز تازندگیش از نام مادر میخواند و خدش چون فرزندان استاد  
 منبجای آورد و والدۀ سلطان با شماع این خبر افسوس و مأخوذ و بر زود برنجی آن حضرت  
 نفرینیا کرده زوجه اش را که در دار السلطنت بودند نزد خود بجرم سر اطلب داشت اگر چه کسند آن مرحوم  
 مرد سفاک و بیباک بود اما بسخاوت و فقر انوازی شهر گشته و سال و ماه بلکه همیشه چهل و پنجاه  
 درویش و خیمه اش سکونت میداشتند و بارها اسپ و نیل و پالکی بفرق قهر میداد چنانکه نواب مرحوم  
 اکثر اوقات بنشیند او را از فقر البقیت گرفته باز بروت کار باو عنایت میفرمود و وصیت داد و خوش

بحدی رسید که اگر گاهی بر دیواری خاص نواب بهادر در ایشان جمع شده آواز میگردند تا حکم  
 میشد که ایشان را بگویند که نزدان او باش منمش بر وید و او از این معنی بسا خوشدل شده از نقد و  
 جنس و ظروف و پارچه هر چه که موجود میداشت بآنها میپسرد و بعد فوتش چون جستن در صندوقچه  
 خاصش با وصف موصول هزار روپیه با هیای از خزانه و دو هزار روپیه از موضع جاگیر بغیر از چند  
 پارچه متعل و یک کلاه و دلق فقیرانه که بخشیده این شاه صاحب مرشدش بود و چهل کاس  
 فیلی چیزی میافتنند القصه بعد از آنکه قلاع آن نواح بجاست و دو تنخوامان ناموس پست سپرده شد  
 و بدر الزان خان که از لشکر سید صاحب بعد جنگ بذر گوطر و حسب الحاکم حاضر گشته بود  
 بفوجهداری و ایالت آنکه نگران مرکز و دید سلطان گیتیستان از آنجا الویه عالی خود را بصوب  
 قلمر و کوڑاک که نایما طران و کوڑاکیا شقی در آن سوی و در بشیر شیخی مرکب جرات بودند و بعلت فساد  
 انگیزی تمامی سواد آن معموره خراب نمودند متوجیه فرمود چون بلای ناگهان آسمانی بر سر اهل فساد  
 جنگل مرحدل و شقیان نواح کوڑاک که در ضلای جبال شامخه مخفی و متولدی بودند تا خست  
 آورد و چندان که در آن دشت و کوهستان و دستگاه رسائی یافت سرهای مخرغان و قحاط  
 و تا چون مار بنی نیزه و نوک رنان بکوفت و خس و خاشاک خلل و فتنه آن ملک پاک بروفت  
 و قلعه بل را بمنظر آباد موسوم ساخته حواله قلعه را در لیر نمود و بایالت در و سبت بلاد کوڑاک زین العاقرین  
 خان ممدوسی را که دولت خواه قییم بود و تشخیص کرد و بنا بر تنبیه و نادیب و غل و لصب شرارت  
 کیشان و لعینان آن نواح موکه و مکان صوبه نشین را که مرگراه نام داشت بطرف آباد مسیه ساخته  
 مامور فرمود و خود بدولت بجاه و جلال بامو کب ظفر کوکب بدال السلطنت سریرنگ پٹن رسید تا اکابر  
 و اشراف دار السلطنت از سادات و موالی برسم استقبال بیرون شتافته بسعادت تقبیل رکاب ظفر  
 انتساب فایز گردیده بالنواع عنایات و تشریفات سرفراز گشتند چون صدر سلطنت و فرمانروای



بنور جلوس آن مهر سپهر کشور کشای سمت اضمارت پذیرفت بعضی مفسد از آنکه بانی مبانی فساد  
 بودند بفدای قدم از راه سیاست که ضابطه شیوه کیاست و قاعده کلیه ریاست است بدار کشید  
 و بتو پیرایند و رقبه بسیار از نمایانان بلاد بل و کو طرک که متدین بدین ترس بودند در رقبه اسلام  
 و آورو و لشرف ایمان مشرف گردانید و لیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا برافراشت  
 هرگاه که لوکب دولت و شمش در عروج به معارج رفیع و فرو شوکت و ترقی به دارج علیه فتح و نصرت  
 بود نقش انتظام در چارسی ملکش برادر نشست و پیر تو هر جهان افروز را عظم عظیم شان و خرم  
 و نیز شجاعتش بر چارح اطراف ممالک قریب و بعید و افتاد و ظلمات شبستان فساد اعاد  
 و حساد و تحریب عدم در کشید و چکسی را از اقزان و می حمال مقاومت و امکان منازعت با وی  
 نماند و بطیران شهباز طنطنه شهرتش در هوای مبارزت هر ذی بالی چون دراج بال و پر طاقت  
 او غای مسوات نیفتادند لاجرم آنگریزان مدراس بمقتضای نامساعدت ایام از همه سودست  
 قدرت بسته و همه جهت سر پنجه زور شکسته میباشند قطع نظر ازین و روح جمعیت کران فراسیسان  
 بند موریس با ستان آن خدیو و ادرس خلل عظیم دولت خود میدارند و صلاح کار خود و معا  
 بالکلیه در آشتی انگاشتنه سرداری را از اعیان حکومت آنجا بایستد تلایز و کز لؤلؤ السطریق المچی  
 با چندری از تحفه و هدایا بحضور سلطان و الا نشان فرستادند و ابواب امان و عافیت بتحرک سلسله  
 مصالحت بر روی خلافت کشادند تا وکیل صلاحتیت سیل ابدال علی مسامت و تحمل شداید و آفت  
 شواغ غیر مطروق بمرو ایام فایز حضور شد و دستوری باریابی و پیام گذاری محفل سطون مشاغل یافته  
 و دایع بدایع پیش نظر صفای نظر گذارین و لبخنان سنجیده و گزیده از خاطر اشرف عجا که نینه و زرشاخ است  
 و شوداده اتخا صاساره اگر یزی و اتباع شان و واگذاشت تعلق طرفین که عبارت از امانکن و  
 قلاع مضبوط باشند تا نمود و چون التماس سعادت النفاس المچی بغیر اجابت رسید بمیر معین الدین

خیل لشکر پادشاهان تبرک تعلق از ضبط فرمان و او و کسان اگر نیز از ان قلع متصرفه بالا گهاط  
 رخت اقامت بر بستند و گروهی از اسار پادشاهان گهاط مع عبدالوهاب خان و قوا المعاش نیز  
 رانی یافتند و بسیاری از صناعت پیشکامان آن جرکه مغبون مغضوب گشتند بعد محمد قواعده صالح  
 و شرط و پیمان بر بنویسند فکر سابعداث اختراعات کما رست و وسایر العمال با احکام قطعی مدعی قضایا  
 هر سر کرده متکفل نظام و متعدد مهام امور متعلقه دیوان ملک از ذکر و ناچنانکه در ایام سابق و حین حیات  
 نواب مرحوم دستور جنگ و آراستگی مردمان بار از اصطلاح و آئین فراسیس بود و در عهد خود قلم ابراد  
 بران رسوم بر کشیدند و بتجویز میرزین العابدین شستری که برادر خرد حقیقه میر ابو القاسم خان  
 حیدر آبادی الخطاب بمیر عالم شستری میشد قوانین مسطور به اصطلاح فارسی و ترکی بدل  
 نموده کتابی سبب تفریح البجایین ارقام فرمودند و بنحله سپه در خطاب دادند و فی قشون چهار سال  
 پیاده و یک رساله سوار مقرر فرمودند و جماعه تصد نفر با جوق میگفتند پس سرور رساله رساله دار  
 و سرور جوق جوق از امیده شدند و در یک جوق دو و شریل و ده جمع دار و ده و فعدا مقرر گشتند  
 بدستور چند سوار را بر قاعده ارباب فرنگ آراسته عسکرش نام نهادند و بشمار سی صد مردم از ان جدا  
 کرده پشپ و نو و سوار آبخاء را بر یوز مسله ساختن تا سر کرده پشپ و نو و پشپ و نو و یوز را بر یوز  
 آبخاء که در اصطلاح فراسیس و انگریز مسطور و جیٹن گویند بر خلاف نقیب قشون و رساله که به سیاحتی نامیده  
 شدند لشتر با شرن موسوم و حاکم چهار پشپ به موکب دار لقب شدند همچنان جمیع کارخانجات  
 با خترع و ترتیب تازه زینت پذیر گشتند که آینه بر محل لاحق خود مذکور خواهن شد و شستری مذکور  
 سپه دار قشون محمد علی کمندان مرحوم مقرر گردیده رفته رفته بچپ گیر و کم زبان زد عالم گشته بود  
 بهمدان آوان بار کچری بحیش کچری و سوار کچری و عسکر کچری و بنده کچری باشد اللہی کچری  
 نامزد گردید و بهمدان سال طرف و شوارع منتهای حد و قلم و خود که بر نرخ باطل و حد فاصل بوده از همه

جست بالکلیله از عبور رگدزان جانبین مسدود فرمودند

ذکر تردد و تکاپوی میر حسین الدین عرف سید صاحب په سالار سلطان که در  
پایانگهاط بود و کیفیت جنگها که نمایان سپه سالار موصوف و انگیزه فرامیس  
پیش از تفریح صلح رودادن کنیز او یکصد نو و دشت بحر جی حضور طاشبدن  
سپه سالار صد مع لشکر و ارفع قلاع پایانگهاط و سال کنیز او یکصد و

نو و دشت بحر آنکه

چون خدیو گیتی نشان متوجه تخلص ملک نگر گردید سید صاحب مع فوج خود بر جوی وال پندل مقام کرده  
بود و جاسوسان خبر رسانیدند که کرنل لانگ مع لشکر از طرف تر چنپالی لیغا کرده بفتح قلعہ کروند و کل  
و غیره هست گماشته است بجد اطلاع این معنی فوراً بدر الزمان خان را با تمامی رساله های تفنگی و اتو پ  
بدفع شورش خصم پیشتر بر اند خود هم عقبش با جمیع سپاه کوس خضت خواست چون خان مذکور لیغا کرده  
فایز تر و پال شده بود خبر رسید که عثمان خان ترین قلعہ را کرور با وجود کثرت سپاه و وفور ذخایر  
و استعداد جنگ دل از دست داده بصلح قلعہ را حواله کرنل مذکور کرده خود نزد روشن خان و سرپ  
راؤ دسته داران که بجهت تنبیه یا امان شرارت کیش فواج پالگهاط نامزد شده بودند رفته است  
کرنل مذکور ثمانه در آن قلعہ گذاشته پیشتر کوچید و قلعہ را و اگرچی را محاصره کرده بخشایش آن سعی  
می نماید خان سطور از آنجا شکیزده بر سرش رسیده این طرف جوی را و اگرچی محل نزول عسک خود و نو

کرل مذکور از رسیدن سپاه منصور خبر در گشته بزرگ موچال پرداخت و آن طایفه جمعی مذکور  
آن روز مقام کردند چون روز دیگر نظر دوزین جمعیت سلطانی را اندک دیده خیال جنگ از بجانب  
برداشتن بی اندیشه بستیخ قلعہ است گماشت و بتیزی احداث نموده توپ اندازی شروع نمود  
خان مسطور از رسالداران تجویز کرده قمرالدین نامی جو قدری رافع جوش با آلات حرب و پیکار  
و انتخاب و مستعد بتبعیت قلعہ روسی در دفع اعدای تاکید کرده به بدر قمر رساله است خان بختی  
که همیشه زاده پاینده خان می شد و رساله بر علی بیگ وقت شب روانه نمود چون به رساله دار  
رخت یافتند بر دواگی تمام حرات پرداز گشته از یک جانب پیش منتقلای انگریز زده جو قدر را  
مع جوق بقاعه رسانیدند و قلعہ را بخارا بر رسیدن افواج قاهره هر کوک قلعہ خبردار نموده و  
ترغیب جنگ بیشتر کرده برگردیدند هر گاه کرل مذکور از رسیدن کوک و قلعہ خبر در گشت بغضب  
تمام سپاه خود را فرا نهاد و تا توپچیان و تفنگچیان شصت انداز صبح تا دوپروزی و اوار قلعہ از یک  
جانب بخاک برابر ساخته حمله کردند و محصوران بر چند دفع لورش کنان پیش آمده و دو ساعت  
داد و جلاوت در داد و انداخته دست اجل بر قفای شان کوس میدلوتی و هزیمت می کوفت فیتاب  
نگشته همه از جان در گذشتند و سپاه انگریز نظریات شد بعد تیغ قلعہ بطرف فوج خان مذکور و آورند  
در آن حال جو قدر مذکور زخم از راه بدر و آب قلعہ خود را بر زده خونچکان فایز لشکر گردید  
و صورت حال قلعہ و قلمگیان باز نمود پس خان مذکور طاقت مقابله و مقاتله با سپاه انگریز و همایان  
خود مشاهده نموده شبانگاه است و چهارپو خورد ستافت و روشن خان و راوند کور مستعد بعزم  
قزاقی و قراولی گرد لشکر خصم بودند پس سالار موصوف بعد چهار و پنج روز آن سمت رسیده عثمان خان  
ترین قلعہ را که در راه با ثبات تقصیر با هر جنگ و حرام کلی بدر کشیده و لشکر را بجهت مقابله با فوج معاند  
بیاراست در آن اثنا خط از موسی بهوسی سپه سردار فرسید که تمامی لشکر انگریز بعزم جنگ بگور لور

میر شد شام جمعیت خود و دعوادت نمایند و بعد دفع سپاه غنیمت کرش باوشا اتفاق متوجه بندر دست  
نظم و نسق آن نواح و تنبیه فتنه بازان بی صلاح شویم پس سپه سالار بمجروح و وصول نامبر و دوست  
دار را بدان صوب باز گذاشته تا کید نمود تا بدایچه مقدور و مجال باشد کوشش نموده گذارند  
که بعد از آن آسیمی از سپاه خصم بر بایا و سکنای آن ضلع برسد خود از راه تائیکار پٹی به توکم مسلی رسید  
یک روز مقام کرد در آنجا با سوسان خبر رسانیدند که چیزی سامان رسد و آذوقه لشکر اگر نیز در قلع  
که کرم آماده است و معدودی چند از نیزه داران نگهبان آنجاست تا فقط رساله را با بندوق بنان  
همراه خود گرفته بمحاصره آن قلعه پرداخت چون که قلعچه مذکور در میان نهرهای جوی که لمب روان بود  
واقع شده و چلتوک زار با غلزش بسیار پیرسون آن انحصار سرسبز گشته پای تزد و حمله آوران را به کل عجز  
فرومی برد کوشش نشان مفید نرفت و اهل حصار که از چهل و پنجاه نفر زیاد نبودند بر حملات مردم هجوم  
تاب آورده مانع دخول گردیدند و غایت سعی در دفع ای لفظ مور رسانیدند سپه سالار همه روز کوشش  
کرده شب لغز و کاه خود مراجعت نمود و چند قزاق را بجهت اینک فردای آن روز مع القاب و نزد بانها  
باز رسیده حصار را تسخیر نماید و بعضی پلمان داران اردو اگرچی اگر نیز از آن تیغ کشد گذاشته بود و مصححان  
چون عاقبت خود فردا نیکو ندیدند همون شب بحسب طاقت خود چیزی سامان برداشته ابقایا را  
آتش زده راه ترجیا پلی که از آنجا پنج فرسخ فاصله دار و گرفتند پس سپه سالار از آنجا کوچیده از راه  
ورد چهل فایز گوط لور شدند و بد الزمان خان را با رساله های تفنگی و القاب بکوک موسی بهوسی  
بقلعه فرستاده خود مع سوار و پیاده بطرف سلمه شتافت القه لشکر اگر نیز بسیر جلی جنرل اسطوط  
یلغار کرده از راه پلچیری و ناگور رسیده غربی قلعه گوط لور بجوی موضع گورٹ فرو آمد و فراسیس  
پنج صد جوان خود را بد و از ده توپ مابین لشکر اگر نیز و قلعه منتقل داشته بود و رساله های حیدری  
بحکم خان مسطور بردست راست منتقل گاه فراسیس بتیر بریا اصدات کرده پای ثبات قایم ساخته بودند

که بعد دو سه روز کسان انگریز بر کوهی که پیش روی آن دو جماعت واقع شده بود وقت شب  
 توپها قایم نموده مستعد آتش افروزی داشت تا صبحی در اول ساعت چهاری از طرف مدراس  
 رسیده گاه بجانب قلعه پراپین و اهل بتیریه بتاشای جهاز متوجه شده بودند که ناگاه ازان کوه  
 اتوپ وادم سر شدند و در جنبت های انگریزی بر جماعت فراسیس و پلیٹن مابرسالهای حیدری  
 شاک زنان و تراختن بوقوع ایحال جمعیت فراسیس توپها گذاشته بطرف قلعه برگردید و رسالهای  
 مذکور فرصت بر کشیدن توپها نیافتند حتی انتظار حکم سردار بارکشیده طرف دریا و بر کوه بر نساوند  
 و بهادر خان نامی رسالدار و بر علی بیگ به بهادری و دلاوری تمام توپهای رسالهای خود گرفته  
 پس پاشند و چرخند قلعه رسیده آسودند و انگریزان بتیریه گرفته مظفر بر آمدند در آن حال سپه  
 سالار فراسیس هزار و پانصد مرد و فرنگیان خود را بی توپ بسرداری موسی گون تپلیس موسی لر مبعو  
 کمر بل بمجار اهل انگریز نامزد ساخت چون فراسیسان خست یافتند باین درت صفوف آراسته  
 و بنا و این راست کرده قدم حرات در میدان رزم نهادند و سپاه قوم انگریز که مجموعاً سه چهار هزار بودند  
 صف بسته بر پیشش گلولهای توپ اکثر ایشان را بمعرض تلف در آوردند با این سردار و سپاه  
 فراسیس هر اس را در خاطر خود راه نداده نزدیک اعداد رسیده شاکهای صف شکن مر و ادند پس  
 کارزاری سترک روداد که تا دو ساعت باز پیشکار گرمی تمام داشت چنانکه بهادر کوشان و جانبازان  
 طرفین از تنگ گذشتند دست و گریبان بسان و خنجر کشتند معاذ الله از هر دو جانب چنان جق پیش  
 سخت گردید که از معاینه آن زهره توان فلک سیم آب شد و از صد مرد نزد رستاه آن فولاد تمان  
 زمین بسته آمده زمانه با وجود جفا کاری پدید کرد در حال کشتگان آن معرکه زار را گریست و بهرام خان شام  
 از بیم خونریزی دلیران و چپم حصار منیا فام گرخت و تا دو ساعت عمار دو باروت و صدای شاک  
 بچشم و کوش نظار کیا خبر عدد و منیع مسموع و مرئی نیفتاد و مردان انگریز تاب نیاورده پسپاشند

در آن حال پلطن های کرنا لکی از مینمه و مسیره سبقت کرده پشت آنها را با عانت خود گرم ساخته و روان  
 و اربازی بودند تا فراسیسان که چهار پنجه مردم باقی مانده بودند برگردیده فایز قلعه شدند و هزار جنگلی  
 که در نخوت و شوکت دم مساوات با فلک میزدند دیگر با مستعد رزم بعزم مدافعه خصم از قلعه برآمدند و آن تنها  
 سپاه انگریز معاودت بفرودگاه خود نموده جنگ بر فردا باز گذاشتند و جمعیت فراسیسان بقلعه  
 پرتاب تیر از قلعه قیام ورزید و بعد دو سه روز که انگریزبان در فکر موچال و فراسیسان در عزم دفع  
 آنها بودند شایان بعمل می آوردند صلح نامه که فیما بین انگریز و سلطان رستم انگریز مقرر شد مع فرمان  
 بادشاه فراسیسان که مشعر بر عدم تقدیم جنگ از انگریز و مرجعت کردن موسی به موسی بولایت خود بود رسید  
 پس هر دو سپه لاریان قوم یک شدند و پر خاشاک از میان بر خاسته سردار و سپاه طرفین بر یک شیلان  
 و میز با گل طعام و مشرب پر داشتند القصه بدر الزمان خان و سپه لاریان شده متوجه تعلقه و تروادی  
 گشتند و بعد سه چهار روز سپه لاریان معزالیه با جازت سپه سردار فراسیسان بیشتر کوچیده حد و بیل پور  
 را مضرب خیام مسکین و ساخت بعد یک ماه باز از آنجا کوچ کرده بر جوی دال پندل که آب و علف  
 بوفور بود اقامت ورزید و آنجا روزی ناکاه باد و باران بی موسم طوفان بلا بر لشکر حمیدی نیت  
 و آب جواز یک طغیان کرده تلف ال و متاع غراب و میوایان پر داخته خاک یاس و چشم  
 حرص و نفخ آنها بخت بلکه چند مرد و زن را بیدریغ آب کشیده بدریارسایند و اکثر ارباب پیشه  
 از آن صدمه فقیر شدند بالغرض همون زمان عازم پیشتر گشته شمالی قلعه آرنی فرودگاه مقرر ساخت  
 و بهری سنگ نامی رساله اسلحه را بر همونجا از دست رفقای خود بسبب تاخیر زرشا بهر شان بقتل رسید  
 و بدر الزمان خان حضور طلب شد و همدران روزا محمد را دعایل رای ویلو شصت هفتاد و دو تن  
 صد پیاده جمع ساخته در اطراف شش شصت گروهی می تاخت و دست تخریب و غارت بر کشاده بارها  
 آتش میداد و راکن و ساکن رعایا و فقرامی انداخت و عمارات و زراعات تعلقات محروسه



اعمال حیدری و سلطانی با خاک راه برابر ساخته رسد و مویشی غنیمت می آورد و روزی از راه کویت  
 گویا اتم بعزم تنویر سات گدازه لیغا کرده شبگاه بیک حمله کسانش را در وازه قلعه رسیده بودند قضا را  
 در آن وقت زن پیاده برای بختن طعام پنج شسته فبضیل در وازه ایستاده آلبش از حصار  
 فرو میریخت ناگاه صف حمله آورده دیده صدای آمد آمد برداشت و همون ظرف پنج بر سر آنها  
 شکست پس خفستان از خواب غفلت باز بسته پتیز و بندوق و جزال و بان پیش آمده بدفع  
 حمله کنان پرداختند چنانکه یورش کنان بی نیل مقصود راه فرار طی کرده به محمود و بلنج پور رسیدند  
 و بر دیر آن محمود که چند طلا می داشت را و رسال را حارس آن نواح بودند حمله کرده از آنجا  
 هم محروم برآمدند مگر محمود غارت ساخته مال و متاع کثیر بهرست خود نموده بر جوی بلنج پور چندی  
 توقف در زبیره بودند که بیک ناگاه رسال را در مذکور که طفره آن بود که سکونت میداشت  
 بر او و اشکاک با سواران خود دستگیر شده بر سر آغ آنها در تاخت و بر کنار جو کر و گرفته بیک حمله  
 جهانگیری تزلزل تمام در سپاه خضم در انداخت و اکثر ایشان را تینغ کشید و همه را مان فرام ساخته  
 آنها بتصرف خود در آورده پس محمد را و نام او با پانزده بیت سوار خود داخل قلعه ساخت همدان  
 اثنا منشور لامع النور متضمن و گذاشت ملک پایا نگماط به انگیزان و کیفیت تفرص صلح و معاودت  
 کردن او بدار السلطنت عز و صدا بخشید پس بموجب فرمان قضا جریان همه قلعه را ران و هزاریان  
 و اعمال را از اطراف آن ممالک جمع کرده بعضی قلعه کوهی و زمین و وزی را شکسته با تمامی سپاه  
 و ششم گماط جنگم عبور کرده به نرپا تاور رسید و از آنجا از گماط هولی درگ و بگلور فایز حضور  
 ملازمان سلطان گردید و همدان سال میر صادق بسبب خبر سی و کفایت شکاری کرد و ایام کو توالی  
 ارکات و اشکاف بطور رسانیده منظور نظر کیمیا اثر گشته بود بیک مرتبه صاحب دیوان مقرر گردید همدان  
 اوقات خطوط کا پر و از پونه و ناظم حیدر را باز متضمن مبارکباد و جلوس و ابلاغ داشتن ز غل بهای

دو سال مع خلایع و جواهر گرگان به اصحاب و کلاهی و انا نایز حضور شدند و ایلچیان مفصل کیفیت زبانی  
معروض داشته و مبلغ چوتنه درخواستند سلطان گیتی ستان از روی غضب و کلا را مخاطب ساخته  
ارشاد فرمودند تا ندانید که حضرت مرحوم باغوا و اشاره شام تا می خزان سابق مع ز تحویل سال  
ممالک محروسه در هم پایانگهاٹ صرف کردند و در جهان کشای سعی جمله ظهور رسانیده آخر الامر از سر بی  
سلطنت بخت آخرت قدم نهادند و با این شما بموجب قرار داد خود هیچ امر امانت آنحضرت منظور نشدند  
الحمد لله و الله اما این مدت منت کش هر کس نشدیم و ظفر بخش حقیقه و هر معرکه مظفر و منصور داشت و بعد  
وفات اعلی حضرت مرحوم ایاز نک پرور و قدیم سبب عنایات شالانه و نوازشات خسروانه اقتدار  
تمام یافته آری طایق نا محمود و پیود و بقضای بد طینت و حرام نکی اندام اساس دولت مخدوم خود خواسته  
و از بسیاری مال و متاع و زر و جواهر و وفور استعداد جاه و شمت بخا پندار و نخوت بدما شس  
راه یافته تمامی قلاع و قری و قصبات بلاد حیدر زگر با نگر یزان سپرده بود و خود بدولت و معجون و نعمت  
ایزدی باز که سعی آن بلاد و سر آمد آباد باز به تسخیر خود آوریم و سپاه غنیم را غارت و مقهور ساختیم  
چنانکه بریم کنان اینجی ظاهر شده باشد که از حضرت مرحوم جز چند توپ و بندوق و تیغ و سپر  
میراث نیافتیم و خزانه هرگز موجود ندانیم تا بادای ز فضل بهای شما پر دایم آئند و اگر خدا خواسته باشد  
بعد آبادی و بندوبست ممالک محروسه البته با سال زر شما به خازنان گنج خدا و احکام داده خواهد شد  
بعد این ارشادات هدایت آیات بنا بر مصلحت ملک داری محمد عثمان نامی را که یکی از یاران  
قدیم نواب مرحوم و مرد صالح و باتیز بود و در عالم مجلس و آیین حق گذاری مهارت تمام داشت مع چیزی  
نقد و حسن و تحایف و نوادرات ولایت اگر یز که بکر نا ملک غنیمت یافته بود و بعضی استحکام میان خلعت  
و دود و عبرت نمائی همراه ایلچے برپا و رخصت فرمود

ذکر ادای رسوم شادی که خدائی برمان الدین سپهسالار که از ارشاد سپهران

الامیان شهب چرکولی بود و برادرستى آنحضرت میشد بصید بالزمان  
 خان فوجدار بلاذکر و روانه کردن او را تسخیر کوه نرگونده و بیان شرارت  
 پالیکارنیکینو متعین شدن تشنات تنبیه و استیصالش و مرگ یافتن جصاصا  
 رحمان گرده و روداد <sup>۹۸</sup> آنکه یزار و یکصد و نود و هشت هجری آنکه

بعد رسیدن پادشاهت و نظیر و نسق ملک و لشکر و فکر شادی کتخیانی بران الدین راسی عالم آرای  
 زوده تجویز و مشاوره بعضی اعیان دولت و اقبال و بانوی حرم مرای عصمت و اجمال صبیبه الزمان  
 خان نایط صوبدار ملک نگر را که دولت خواهش منظور ملازمان و الا افتاده بود پسندیده مقرر فرمود  
 و خان مسطور را از سمت نگر طلب داشت چون او قایز بسا ما حضور گردید به تشریفات شاهانه نواخته  
 و خلوت مرکوز خاطر قدسی مناظر خود ظاهر نمود خان مسطور در عدول حکم جهان متاع کساد منزلت  
 و کسر شان خود و تصور کرده با وجود عدم رضامندی زوجه و فرزندان و اهل قرابت خود باقبال آن  
 مستعد گشت تا استعفاء آن کارخانه طوسی و متکفلان محفل جشن خسروی حسب الحکم و الا بزم شادی ترتیب  
 داده در اندک مدتی بتقدیم مراسم میمنت و تعینیت ممنون شکو گردید در آن اثنا جوهریس و سواج نکالان  
 ساحل جوی تنگ بهر او غیره معروض داشتند که اکثر باج گذاران درگاه دین پناه طریق بغاوت پیچوده  
 منزهه اخذ ملک و مال مستعد فتنه انگیزه اند و دست تطاول و میدان آستین کفر و عناد برآورده  
 کاف و عباد الله را از جوهر و ستم خویش پریشان و الا ان گردانیده اند بلکه از غایت شقاوت جانی خیال  
 حرام خوری و دل دانه چنانچه کاپا دیسان یعنی سرگروه بلاد نرگونده ابواب مکر و غدر و تنگی بر

بر روی غرباور عایاکشاده و دود آه و نغان اهل آن سرزمین را با سامان رسانید و روز بروز پائے  
اقتدار از حد گلیم خود و از میکند بستور پالیکار نکپور باغواى شیطانی آتش شر و فساد را در آن  
نواح برافروخته زرشکیش و ساله نیز عاید بندگان درگاه و الا نمود و بر قلچو سدم که داخل سرکار  
گرم کنده است بی مهاباد تراخته و بیات توابعش را غارت و تالاج کرده چند بار بر قلچو مذکور  
حملات ساخته اکثر عمارت داران حضور را جام شهادت نوشتانیده است و پالیکار مدین پلي نیز با او  
یکدل و یکبان شده باعث فتنه و فساد گشته پس با شتاء این اجنارات شعلای قهر و غضب سلطانی  
لمنتب گردید و وفا هیت و آسودگی رعایا و برای بر فتنه همت قضا نهمت خود قرار داد و همون  
زمان سید غفار سپه دار رابع قشونش دریافت ماهیت کالپاد لیساین اسنمت رخصت فرمود  
چون سپه دار مذکور بعد از طی مراحل و قطع منازل دران حدود رسید و کمای احوالش  
در یافت پس نیکو ظاهر گردید که آن شرارت کیش بخت بتانید و اغواى پیرام غنیم ناظم صوبه  
مچ که دخترش را بپسر خود نامزد کنانیده است خیره شده سرافقت را لبلاک میساید و هوای سردای  
و هوس ریاست تعلقات مابین جوی کشنا و تنک بهمداد سردار و دوجز نزول فوج خلفه  
موج شنیده از غایت بد اصلی راه حرام خوری پیش گرفت یعنی لعزم جنگ برخاست و لشکر بالات  
حس و پیکار بیا است سپه دار سطور خود محل قلب برای سکونت سپاه بست آورده بجنو غرض  
داشت رود و حقیقت آنجا ترقیم ساخت همون زمان بران الدین سپه لار با پنج هزار سوار  
خونخوار و سه قشون شجاعت مشحون که سپه داران قشونهای حمید و شیخ الفرواحم بیک بودند و لیکن  
کوه نرکونده و اسیر کردن حاکم شریر آنجا را دستوری یافتند کوحید و شیخ عمر سپه دار رابع قشون  
دود هزار پیاده احشام و شش ضرب توپ قلعه شکن با ستیصال پالیکار نکپور مدین پلي نامزد  
فرمود چون شیخ مذکور از راه بجلو رو دیون پلي راهی شده در کوستان کیوار که شرقی نندی درک است

محل نزول فوج ظفر موج نمود بزبان بعضی عمال وزمین داران و مینواران سرکار شنب که درین کوهستان  
 کوهیت رفیع که بر بالایش میدانی است وسیع چشمه آبی دارد که نقش از رس خرد غیر معلوم بران  
 کوه پایه دیوار سنگی بچشم قیاس یافته میشود یقینیکه بزبان سابق قلعه بود و از مدت ممتد خراب و  
 ویران افتاده است اگر تاز به حصار کشیده شود مستطیر سپاه منصوره گردد و هر آئینه بند و بست این  
 نواح بواسطه صورت بند و تاسپهر در مذکور مع چند خواص ملتسان بر بالای آن کوه رفت و چشم  
 خود را ملاحظه کرد و جارا پسندید و مفصل حقیقت آن کوه و التماس فدویان خیر خواه آن نواح حضور  
 حضور ساخته خود پیشتر نهضت نمود و بسرحد نیکنور رسیده هر چند بر بند و تضایح او را رهنوی  
 فرمود آن شقی نگون بخت سرانقیاد از خط فرمانش بیرون کشیده بقدم مخالفت پیشکش و بد و از ده  
 هزار پیاده سرکشش گرفته مستعد رزم گردید چنانچه دوسه روز و سه ادرام سدرم که سرحد او بود  
 بین الفریقین آویرش سخت رود او تا آنکه هر روز غازیان سلطانی چون برق لامع بر خرمن  
 جمعیت کفار زده بقطرات تیر و فضاگیل شمشیر آبدار کشگمان را غرق جوی خون عدم نمیدوند  
 بالاخرت سپهدار شجاعت آثنا بیک حمله سردار آنجماعه مقهور را بضرب تیغ اثر واپسگرا پای در آورد  
 و سرش را همان لحظه از بدن جدا ساخت از شاهده این حال پاسبان ثبات و قرار کرده مشرکین  
 از جای رننه رو بوا دی فرار نهادند و کوهیچه بهوی کنده را که پیر مولش بیابان عظیم و سخت قلب  
 است مستطیر خود ساخته آسودند عا که منصوره آغاز قتل و غارت نمودند و بیک حمله رام  
 سدرم مفتوح کرده بطرف بهوی کنده روی توجه آوردند پس بسی پیچ و زانجا را هم از حصار  
 گرفته سرخز و گردیدند و گروه کفار را زیر و زبر ساخته پیشتر کوهچیدند پالیکار آنجا را کسک رایل  
 نام داشت بجزو استماع شکست سپاه خود هراسان شده قلعه نیکنور را بدولت خوانان دلیلان خود  
 سپرده خود بالای کوه اول پل که چار کوهی و المقدور جنگل مهیب واقع شده پناه گرفت و سه چهار

هزار پیاده جرار فراهم ساخته مستعد رزم بود چون سپه دار بران گروه ثقاوت پزوده فتح یافت  
 نقاب آنها کرده بمحاصره قلعه ننگنور پرداخت و در اندک مدت جعفر صلابت کوچ و احداث  
 مورچه اشتغال داشته بضر توپ ری آثوب حصار قلعه شکسته مفتوح ساخت و قلعه را  
 بدویران کار گذار سپرده مانند شیر شمناک رو بمیدان مبارزت نهاد یعنی بتسخیر کوه مسطور همت  
 برگماشت چونکه اطراف آن کوه دشت هولناک و کثرت تراکم اشجار بمبر تبه که هر جان دار را عبود  
 از آن طاف صید می نموده بود و سپاه خصم از اطراف سر راه گرفته از بروج بنا ساخته  
 باتیر و تفنگ مستعد و آماده جنگ شدند و از هر دخت و سنک صدای بند و ق کاری میخواست  
 سپه دار مذکور تا یک ماه می موفوره و تفرقه بیشتره بظهور رسانید بسبب جمعیت قلیل شاہداد  
 رخ نه نمود تا ضرورتاً بحضور عرض داشت کرده کومک درخواست پس امام خان نامی سپه دار  
 مع قشون خود کومک کش آمد و دید بعد فایز شدن خان مذکور هر دو سپه دار مشورت کرده  
 بر بنهونی سکنای آن نواح از دو جانب جنگ کنان به بیابان درخزید و بر سپاه غنیم  
 شور قیامت ریختند چون تفرقه و پریشانی تمام جماعت ارباب شرک و ضلال انداخته کوه را گرد  
 گرفته و بکوشش بسیار و تحمل صعوبت بشمار در عرصه هفتاد و روز کوه را مفتوح ساختند و پالیکار  
 آنجا با معبودی چند و خیلان پیش از مظفر شدن مجاهدان اسلام از جنگ کنار کشیده و تعلقه  
 پالیکار علاقه چطور پناه گرفته از دست غضب و تادیب سلطانیان و راست چونکه بعرض سه ماه  
 هر دو قلعه مستحکم پالیکار مفرور یعنی قلعه ننگنور و اول درگ مع قصبات توابعش بقصد درآمدند و  
 کفایت شماران حضور ساخته هر دو سپه دار بشرف بساط بوتی مباہی انداختند و سایر غنائیم  
 و فیل و اشتر بنظر مالون در آورده مورد عنایات و نوازشات سلطانی شدند چون حقیقت کوه کیوا  
 از روی عرضی سپه دار سابق روشن جناب شده بود و در آن حال رای و الایه ملاحظه آن کوه

امتنافز و فوژا سواری خاص معین خواص جلو دار و رولق افزای بشکلو شده بعد یک هفته  
از آنجا پرتو نزول بر آن کوه انداخته بنظر هالیون مشاهده فرمودند چون پسند خاطر اقدس گردید  
بیلاران سنگ تراشان معماران چیره دست و القین حصار بندی و تعمیر عمارات نامزد فرموده  
بر حمان گداه موسوم ساختند پس از آنجا معاودت کرده بفرزول قدوم میمنت ازوم نندی که راه  
را رشک افزای سپهر برین فرموده کوه گردون شکوه نمایدند و روی توج بجانب قلعه دیون  
هلی آوردند هرگاه که مکان مذکور جای مولود خود بدولت بود و بقول شخصی که بیت

حب الوطن از تحت سیاهان خوشتر | خار وطن از سنبل و ریحان خوشتر

آن مکان را از همه بلاد برگزیده یوسف آباد نام نهادند و قلعه اردولت خواه را به حرکتش  
باز گذاشته در مرمت آن حصار از سنگ و گچ و تعمیر عمارات موکد ساخته بسبیل تفج در عرض  
یک ماه و پانزده روز داخل دار السلطنت گشت مخفی نماید چون پالیکار ننگینو بسبب شومی

طالع مطابق این مضمون بیت

با ولی نعمت اربرون آئی | کر سپهر تو سرنگون آئی

بدست سپاه منصور بنزای محقول یافته آواره دشت اوبار گردید و پالیکار هردن پل نیز عاقبت خود  
نیگونیده همون زمان طریق فرار پیچید پس تعلقات او هم ضمیمه ممالک محروسه شد

ذکر انشاح کوه نر کونده بزور بازوی شجاعت قمرالدین خان و حضور

طلب شد نش مع دیگر کیفیات روداد همون سال آن که  
چون برهان الدین سپهسالار سلطانی از حضور مرض گردید از راه چیتیل درگ و ساو نور راهی شده  
و در دودار و ارب سید غفار سپهدار ملحق شده میمند و مسیره بغداد میان باجرات سپرده و درود



کوه نرگونده مضرب خیام و اعلام ظفر انجام خود نمود و سر کرده آبخارا از رسیدن خود بنا بر تسخیر آن محال بلا توقف متبذنه ساخت و بزبانی جاسوسان پیغام فرستاد اگر یوسن منیت ملک مال داری زود کوه را خالی کرده حواله قلعه را سلطانی نمای و خود بوساطت این جانب پیشانی عقیدت را بسبب است بندگی نور آگین سازی تا بحضور سفارش کرده دولت خواهی تو و انموده از سر نو ملک و دولت بر تو از زانی داشته خواهد شد و الا رایگان جان خود را بالک یزدان پس پری چون از آن جانب جواب تند و تلخ استماع نموده شعله قهر سپهر دایش بهشت حال آمده پیشتر کوچید پنهان که غزنی و جنوبی کوه بفاصله دو فرسنگ جاری است محل قیام عسکر کرده فرمان داد تا سپه داران دولت خواه یعنی سید حمید و سید غفار بدلاوری قدم ایبر اعدا شکنه سبقت و چستی بجای آورده کوه را نقطه دارد در میان گرفتند و از دو جانب جنگ در انداختند و به توپ و بندوق بشکست حصار اشتغال ورزیدند حاکم کوه نیز مردانه و ارمیکو شید و نوکرانش بار بار بموچال زده اکثر مردان کاری را از جان می ربودند چنانکه شب دست قابو یافته چند پیادگان با جرات از کوه عبور کرده بر طلایه داران عساکر سپاه لار که زیر دامن کوه بودند شبخون زده صلابت خان بخشی را با دود و سوار شربت مرگ چشاندند سپه داران شجاعت توانان هر چند بجشایش کوه تدبیر انگیختند اما سعی شان پیش رفت گشت و چند بار حملات هم بعمل آورده روی ظفر مشاهده نمودند چنانکه آن ایام تابستان بود قحط آب به مرتبه آن چنانکه سقما بر گا و و شتر از نهر فردگاه لشکر آب بموچال میرسانیدند و بی عیب مسافت وقت کار مدو نیز از لشکر باطل مورچه نه میرسید با این سپه داران کار آزا و سر داران احشام زرد نشانان بعمل آورده موچال تا پای حصار رسانیده بودند که حاکم کوه هراسان شده بناظم صوبه مرج و کارپرداز پونه احوال عجیز زبونی خود ظاهر ساخته مدد طلب نمود چنانچه ناظم مذکور

پنجهار سوار روانه داشت چون سواران مسطور بر نهر آبیکه در طغیان بود و مقام کرده انتظار ده هزار  
سوار که از پونه بکوک همین کوه رخصت یافته بودند سیکشیدند سپاه را با استماع این خبر از غنیم  
زور آوراندیش کرده مفصل حقیقت معروض بساط بوسان حضور ساخت و وکلای سلطانی که در  
پونه سکونت داشتند نیز از ین معنی بعض حضور پر و اخته بودند پس از حضور بنام قمرالدین خان  
منشور لامع النور مشعروانه شد نش مع جمیعت خود بدید سپاه سالار و تنبیه فوج غنیم و کشایش کوه شرف  
نفاذ یافت مخفی نماند چونکه سید محمد پیرزاده و اماند عبدالحلیم خان حاکم کرطه پوشت فرصت یافته  
برهن زیورگران بهامبلغ خطیه گرفته بفرایمی چهار خنجر سوار و دوهزار پیاده پرداخت و به انگریزان  
مچولی بندر موافقت کرده یک لپٹن و دو ضرب توپ از گورلور همراه خود گرفت و لغزم استخلاص  
بلاد کرطه و تسخیر قلعات آن نواح همت ورگماشت و در قلعه کهم طمانه گذارشته دست قتل و  
غارت برکشاد هرگاهیکه بدوایل رسید نیز کداریان سرکار خدا وادار که در قلعه بدوئل بودند بانعام  
ز خوشدل ساخته بر صواب دید ایشان جوتی را از طلا و مان خود در آن قلعه فرستاد و شیر بطرف کرطه  
راهی شده بود و قمرالدین خان از حضور سلطان و ستوری یافته وارد آن نواح گردید و بدو  
گردی بدوئل در سواد پهل امرا مین الفریقین آوینش نمایان و بر دست ر و داد و از صبح تا  
دو پیر روز بازار پیکار می تمام داشت و بهادران هر دو طرف سعی مردانه نمودند آخر خان مذکور  
بفریب داون اعدا همت گماشته یکایک با سپاه خود از پیش غنیم برگردید و در جنگی که بر یک جانبش  
تالابی پر آب بود و کوچه در وسط او واقع شده پنهان گشته بر فرصت وقت نگاه میداشت  
سید مذکور بران فتح نازان شده همونجا خیام و اعلامش که خود مضروب کنانید و سردار  
انگریزی هم خاطر خود از وسوسه تر و غنیم خالی کرده بجایال اینکه غنیمت با مقابله و خود نیافته  
رو بگریزند و عقب آن جماعت آرمیده بود و بعد و در ساعت سواران سید مسطور بر پشت اسپان

بنی زین سوار شده بنی صلاح بهر نوشانیدن آب بتالاب آمده آب خورانی و بدن شوی اشتعال  
داشتند که یک ناکاه قزاقان خان دلاور فرصت وقت غنیمت شمرده اسپان انجخته در آوغینند  
و به تیر و شمشیر و نیزه سینه های اعدا را چاک زدند پس آنها بطشت لشکر خود گریختند و صدای آمد  
آمد برداشتند و قزاقان پاشنه کوب و تراخته تمام سپاه خصام را پایمال سم ستوران ساختند  
چنانچه احدی از آن معرکه گاه جز سید مزبور و سردار انگریزی که بهر از محنت از آن مملکه برآمدند  
جان خود بسلامت نبرد و خان ظفر منقذی بدو بل و کم هم باز بضبط خود آورد و بند و بست واقعی  
آن فواج نموده با سامان حرب و ضرب مستعد کو شمال اعدا بود و مجبور رسیدن منشور همایون  
با جمعیت لفرست مشخون لینار در تاخت و با چهار هزار سوار و خوار عبورجوی کشنا نموده بیک  
شبحون لشکر مرط را که بهر عبورجوی تیار بود و غریق بحر خون ساخت و اکثر ایشان را اسیر کرد و مظفر  
و منصور عازم کوه کردند و باین لشکر برهان الدین و کوه مضرب خیام نموده شیخ امام نامی سپهدار  
خود را بکوک سیدان دولت خواه فرستاد چون کمر و کوه از رسیدن سپاه نامی و سپه سردار  
کرامی و شکست مرط خبردار گردید کمر همت خود چاک زده لباس مردانگی و جرات باتش غم و هراس  
بسخت آخر الامر چون که اکثر مردان کاری کفا کشته و خسته شده بودند و دیگر قوت محاربه و مقابله  
بالشکر اسلام نداشت دل زلک و مال برداشته بعد یک هفته پیغام صلح و سپردن قلعه بجان مذکور فرستاد  
و او برهان الدین را بر این معنی اطلاع داده رضامند ساخت چنانکه هر دو باتفاق یکدیگر فدای آن روز  
کرده عجز آاده را قولنامه بصحابت سید حمید سپهدار و مرزا حمید علی بیگ رسالدار فرستاده  
از کوه فرود آورند و پس همون زمان مع عیال و اطفالش محبوب ساخته به رقه قشون احمد بیگ  
و مرزای مسطور بحضور روانه داشتند و بعضی گفته اند که دختر حاکم کوه که در حسن و جمال سرآمد وقت  
بود بعد عطای تشریف دین اسلام و ادای رسم عقد بنا کمت داخل حرم سرای خاص گردید حال کلام

چون مزبور بضبط درآمد قلعہ و تعلقہ بمحکمہ امینی دولت خواہ شد سپہ سالار مذکور در ظاهر اگرچہ  
باخان دلاور موافقت و مخالفت داشت اما بسبب کہ از دست سعی لشکر یانش باوجود افواج کثیر  
سردار مژگہ شکست یافت و مفتوح قلعہ ہم لعبرت تمورش بطور آمد خود درین امر باوجود سعی شش  
و مہفت ماہ بی ظفر برآمد قاضی ملی پیدا کردہ خواست کہ در شکست جاہ و حشمتش جلیلہ را نگیزد و او را  
باخراف از حضور مہتمم ساختہ دولت خواہی خود ظاہر سازد بحضور عرضی نوشت کہ عزم قمر الدین خان  
نوع دیگر است و چنان معلوم میشود کہ خفیہ منتہی ملک عیسی خان عرف عیسی میان ہمدومی کہ  
دیوان و شیرکار و بار است بناظم حیدر آباد و شیرال ملک سہراب جنگ راہ مرسلات مفتوح دارد  
سواى این علانیہ در چدرکھاٹ حیدر آباد حویلی عظیم الشان بنا مینماید شاید کہ عنقریب از حضور  
منعش خواہد شد سلطان دلیشان بیدریافت معاملات دوست و دشمن بمجہد وصول عرضی  
سپہ سالار خان مذکور ارفع دیوان و لشکرش بحضور طلبہ شدت اوفادان دیوان خود را در حضور  
آوردن مناسب نہ دید زیرا کہ نامہ در ایام دیوانی کارنامی ناشایستہ و شیوہ مردم آزارے  
و غریباکشی بمرتبہ اتم بطور رسانیدہ بود بلکہ تمام کافہ عباد و رعایا از جور و تمش نالان گشتہ بیدار  
دیگر روی آوردہ بودند و اکثر مہمات ملکی و مالی را بی رضای آقا صاحب خاطر خواہ خود فیصل  
میرسانیدہ و از ینغی سلطان نیز آگاہ بود ہر گاہ خود حضور طلب شد ترسیدہ بادا کہ آیسبے بتدارک  
اعمالش کہ کارش را محض دولت خواہی خود تصور کردہ بود بجانش راہ یابد لک روپیہ و راہ النعام  
داوہ بلا اطلاع احدی شبشب خست حیدر آباد نمود و خود مع لشکر کوچیدہ فایز حضور شد  
چونکہ آن حضرت دیوانش را یاد فرمودند عرض کرد کہ او خست گرفتہ برای آوردن متعلقان  
برادران خود و حیدر آباد رفتہ است پس ظن سابق بصدد قیامیست تا خان دلاور را محبوب  
و لشکرش را داخل لشکر حضور فرمودند

ذکر مخالفت و طغیان اهل کوژک و توجه رایات ظفر آیات سلطان گیتی  
 ستان بنییه شرارت کیشان آن نواح و اسیر آمدن هشتاد هزار مرد  
 وزن مع دیگر کیفیات که در سنه یک هزار و یکصد و نود و شصت هجری واقع شده آنکه

چون که زین العابدین خان مهدوی فوجدار بلاد کوژک از مصاحبت و اعتبار قدست حضوری  
 مختار کل شد جمیع آن ملک را پرفته ساخت و محلات ملک داری را به دعای هوای خود انتظام  
 میداد بلکه از لوٹ سیرت و خبیث طینت دست شست و پستی بر زنان رعایا دراز میکرد و بجز آنات  
 تشکیل را هم بستر خود می ساخت و لفظ و چنین عمل ناشایسته تمامی اهل کوژک قدم بمیدان مخالفت  
 و مخالفت نموده مخفی و مستی جنگ شدند و موقوفی نایز و رخنای طارک را پیر و از ان پالیکار  
 آنجا که فرصت وقت می جستند همه رعیت را فراهم ساخته ظفر آباد را گرد گرفتند و اطراف آن  
 تاراج نموده احوال بمحصوران چنان تنگ ساختند که ایشان روز و شب هرگز طاقت و مجال  
 بیرون قلعه آمدن نمیداشتند چون که ذخیره و اسباب جنگ زیاده فراهم نگرده بودند پس هراسان  
 شدند تا خانه بانی فساد که بوقوع این واقعه از گروه خود ایشان شده قلعه بند گردیده بود جاسوسی  
 را بتبدیل لباس مع عرضی حقیقت حال و شرارت مفسدان آن نواح روانه حضور ساخت چون  
 جاسوس عرضی مذکور حضور گذرانیده فصلاً کیفیت فوجدار را یوس معروض داشت سلطان گیتی  
 ستان سزای اهل کوژک را که بارها از سر کار مخفی شده طریق فدویت را بخارهای فساد و شرارت  
 مسدود می ساختند و سپاه منصور را بار بار تضییع میدادند بر بهت قضا نعمت خود قرار داده فرمان  
 دادند تا میر منزل خاصه اعلام بهری و خمیر زنگارگون لبان فلک بوفلون بدالضوب برود سلطان

پنڈیہ کہ ابھار لیک و نیم فرسنگ غری دارالامارتہ احدات میفرمود بر آراست وزین العابدین  
نخان شستری سپہدار راع قشونش بنابر عبرت بو فور سامان رسد و دہزار پیادہ کھاشام  
نصرۃ انجام بدن ناحیہ پیش را ندہ ارشاد فرمود کہ شما بلا توقف و تامل بالیغار داخل قلعہ طغر آباد  
شدہ شرات کشیان را چنان تنبیہ نماید کہ تا رسیدن خاص سواری چندی صورت امنیت  
بدان صوب واقع شود و فوج دارنا تخریب کار آنجا را از مزوہ توجہ مابدولت طمانیت ظاہر باطن  
بخشد سپہدار مذکور حسب الحکم حضور بر جناح استبحال راہ گیر کردیدہ اگر چہ تادروازہ کھاٹ  
رسیدہ بود اما مردمان بغی برآیننے اطلاع یافتہ از اطراف هجوم کردند و بہ تیر و تفنگ حواس  
مردانگی اور منتشر ساختند از آنجا کہ او گاہی جنگ مردان نیازمودہ و تمامی عمر بہ تلا گیرے  
صرف کردہ بود دفعہ بہت و باختہ زیر کتل سدالپور جای بند کردید ہر چند رسالہ داران و سپاہیان  
ہمراہیش کہ تربیت یافتہ محمد علی شجاع محوم بودند ترغیب پیش رفتن مینمودند سپہدار  
مسطور ہول زدہ عارضہ تپ و لرزہ و وحیش را وسیلہ ساختہ یک قدم پیشتر نگذاشت آری  
کار سپاہگری از آرام طلبان و نفس پرستان کجا بطور میرسد چون این سانحہ معرض حضور گردید  
بر بی حوصلہ کشی نفرہا کردہ بعد دو ہفتہ خود بدولت از آراستگی لشکر و تقسیم ماہیان فارغ  
گشتہ با جمیعت بیست ہزار مردم بارود و دوازہ ہزار پیادہ و دہ ہزار سوار جرار و بیست و دو ضرب  
توپ بہ پانزویہم شہر پنج سہ ایہ کوس امتحان نواختند چون متصل خار بندہ کوٹاک نزول را تا  
فتح آیات گردید ہر سوار را بطش پر اپٹن و سدالپور و نظر آباد گذاشتہ فقط پایا و گان و  
قشونہا و سامان جنگ عبور کردہ چون شیر غران و ہر برتریان قدم صولت شہم در آن دشت

دشت ناک نہاد نہایت

چرگویم ز احوال دشت عجیب

کہ لرزد قلم از هجوم نہیب

سرازم نستان چون زلف مسلسل ز کلبان و راه ما پیمونشان پریشان کمکشان بیوکان و نشیب و  
 فرازان سرزمین چون بهمت ارباب سخا و خیل ضد همدگیر و سپت و بلند اطراف جوانب، همچو  
 اوج و حقیض غروج و نزول نا بهنجار تر و نشیب آن همه مرز و بوم شمالی را تا کمر بالیده چپا نکه  
 فیل خیال و اندیشه دور بینان بر گل و لالیش تا بسینه چست فرو رفت و شاخهای اشجار  
 اقسام دران نواح مثل ساکوان و صندل و رال سفید و عود خام و غیره سر رشته رفت و خسل  
 طوبی رسانیده و چپا لهامی پرچ سیاه دام فیبر بالا می بردخت و شاخ کسترده و زراعت  
 قاقایه یعنی الیچی همچو جوار و گندم اطراف کوه و دشت سر سبز گشته و درخت دایمی چون طام  
 افلاک سایه طراوت بر نباتات زمین افکنده و ثمرات باغستانی مثل فالسه و موز و سدر و سن  
 اناس بهر و انزک و جام بوقلمون و سفرجل و گُل و بهل و جامون و غیره در مذاق تلخکامان چاشنی  
 شده و شکر ریخته و انهار دران سرزمین چون چشمه چشم غمناکان همیشه جاری و آبشار  
 حوضها و آگیرها و آشنای راه بنایه اشک مجوران لیل و نهار ساری و عروس بی طازمین  
 غرق عرق حیا گشته حجاب دامن اشجار بر روی آفتاب فرو بسته و تخته تخته بو طاسی گل  
 مندی و مخملی و مدبرک همیشه بهار و نسیرین و سوسن و چنار هر مثل شوخ چشمان نقاب حیا  
 از پیش نظر برداشته و فیلان کوه پیکر چه از ماده و نر بر یک جو امیس کلک جمع شده و چپه  
 فیل چون زنگی تراوان و یو بهیئت بدشت پیمای مطلق العنان گردیده بچوکان خرطوم کوئے  
 بازی روده و مهور جات آن دیار و بلاد زیر کوچه او اندرون اشجار پنهان و پیرامونش  
 حصار استوار و مفصل و بروج کشیده و خندق عمیق به حفاظت سقف و حجره که اکثر اوقات  
 و شب تا فیلان و تراخته مواضع از غارت تاج میکرد و گرد آن حفره کرده شده تا ذکر  
 و انات مع اسباب زندگی دران خانها سکونت و زبیده همه ذکر کنندم گون و بعضی سیاه فام



لبند و بالا و لباس شان یک پیرهن دو تاست از گلوتاشتا لنگ و خسته شده و جز پاره پاره  
گشتنش کسی فکر پیرهن دیگر نکرده همه در سپاه گری دم مساوات با بهیم و ارجن و رام و  
بلچمن میزدند چو اگر که سوامی تفنگ فیتله دار و دونه پنهان و کر که کشته نامند بر میان می آویزند  
بیرون حجره و حصار نمی آیند و کلاه چرم بر سر نهاده یک و مال سیاه یا سفید در میان  
می بندند و اناناش پرمی تمثال با حسن لطافت جمال که رشک هو شان چین چگل اندو  
براست قاضی و سیم تنی و نرکت لب لجه آن فتنه جهان باج از خوبان ترک و تاجیک میگیرند  
دران ویرانه فردوس نشانه همزنگ حوران میخراشد با اینهمه خوبی آه بد لباسی و بی تمیزی که  
یک پارچه پنج شش دستی از ناف تا زانو و یک رو مال سفید و دو دستی بر سینه مهر گنجینه  
دارند و رونق و رواج حسن روز افزون آنها شکسته است اما شب به نسبت مردان آنجا که  
همه کور بار و مزاج اند حرارت غمریزی زیاده دارند و روایتی از مورخان چنین رسیده که در ایام  
سابق نبواح عقب نادر و غیره سی قبیح و دستوری قبیح در مذہب نامعقول آنها جایز و  
محض ثواب میداشتند چنان بود چه اگر در خانه کسی چهار برادر حقیقه باشند یک را از انجمله  
بازنی تخت می شد دیگران یک یک شب بان زن هم بستر شده آغوش مبستر می شد  
گرم می ساختند بعضی کس مقر این معنی اند که هر شب یک بعد یک بهین زن را بر لبستر جماعت خود  
می کشید تا تسک خاطرش می شد و در اولادش فیما بین برادران تقسیم بعمل می آمد چون اب  
مرحوم بر آن مرز و بوم مسلط شد این رسوم مذموم را از میان آنها برداشت و اکثر زنان  
آن قوم را گرفته بر شکران خود بخشید القصة شرح و بیان برودت و سرما که سرتاپای قلم  
پیش از شروع تحریرش در چشمه زهر بر عرق میشود و زبان آفرینش قبل از بیان با وجود  
پوشش پوستین لبان بلرزه بهیئت حیرت نخب بند نظم



عمیق حفر کرده بر شش دیوار کشیده بتیر و تفنگ سرباه بسته بودند حمله کرده آغاز جنگ نمودند و در آن روز اهل شرک به دلاوری و جانب‌پساری کوششش مردانه نموده تاب حمله آوردند بلکه سپاه هردو قشون را از پیش خود راندند و اکثر جوانان نصرت تو امان مجروح و مقتول گردیدند سلطان گیتیستان با سپاه منصور از راهی که گذر بادوسیل دشواری می نمود بعزت برق و مصرع بر خرمن جمعیت کفار حمله آورده خلق بسیار را از شرکان بهارالبوا فرستادند و از یک طرف فرزگیان موسی الالی و رسالهای اسداللهی یعنی بندگان که پوشش یافته نواب مرحوم و تربیت کرده شاه دین پناه بودند از باب ضلال راطعه نهنگ آفتنگ سنان ساختند و از یک طرف پیادگان جلودالو شجاعت تمام یک یک خصم ابر سر نیزه برداشته سرنگون بقعر زمین در انداختند و اکثر کفار را بزور مردانگی با سیری آوردند و این کفار ثبات قدم و رزیده چند مرتبه حملهای کوه شکوه بر سپاه منصوره آورده متفرق گردانیدند تا شجاعان خاص کوه و بعضی سپهبدان چون جرات کفار مشاهده نمودند با بقیه فدایان ناموس پرست بجایات متواتر کشتن و سوختن اعدا را ثواب دانسته فدای وار برهم ریختند پس بطرفه العین شیراز جمعیت کفار از هم پاشیده چنان شد که پای قرار و ثبات از جای افتد قدم در بادیه انحراف نهادند فوراً سپاه نصرت تپاه تعاقب بجماعت مخدول نموده گروه انبوه از آن تیره روزان را بتبع بیدریغ گذرانیدند چون سلطان گیتی پناه بر اعدا طفر یافتند پیشتر کوچیده بر سواد بهلکلی نار مقام فرمودند شتری مذکور چون میدان از سپاه غنیمت خالی دید بنابر دفع و رفع خجالت خود در موضع خوشحال پور تاخته غارت ساخت آتش زده جمع کثیر از اهل ضلال را با زنان و فرزندان اسیر کرده فایز حضورند پس از اینجا حسب الحکم حضور چهار ساله مردم را بهار باد و فورس امان رسد و ذخیره و اسباب جنگ بستاند ظفر آباد وقتن حضرت خود بدولت تا انقضای سیزدهم شهر محرم الحرام بر سواد مسطور آسوده

به پانزدهم شهر صدر که سن یک هزار و یکصد و نود و نه هجری شمرع بود از رامیکه امر او خوانین محبوب  
 فرمان قضا جریان بآن پیشه در رفته به تیر و تیش به روز قریب و کوسل اه جنگل را بریده از آتش  
 سوخته باندک روز چهار پنج کاوزمین را میدان ساخته کار بر اهل پیشه تنگ نموده بودند اهل  
 ضلال یعنی پیادهای کفار محاربه و مقاتله کرده دو سه هزار نفر تلف گشته بودند نهضت بر موده  
 بعد طی منازل شرقی دارالمقرضیه خرگاه بیار استند چون کار پردازان مذکور عنی ممولی نام  
 و در کنار علامت عجز بر ناصیه حال مردم خود مشاهده کردند و قوت محاربه و مجادله بالشکر  
 اسلام داشتند اطراف کوه و دشت منتشر شده یکو بهستان و جنگل سخت قلب پناه  
 گرفته بودند پس سلطان جهانگیر امر او خوانین خود را بالشکر باسی کران بقصد گوشمال و توبه بلاد  
 نامرود فرمودند چنانچه موسی لالی را بطرف کوه الایچی بنابر تنبیه شرارت کیشان رخصت  
 و قشون ششمتری را بادیگ قشون بسداری میر حسین علی خان بخشی بطرف عقب بامر  
 و غیره روانه نمودند و میر محمود و امام خان را بجانب تهل کاویری و خوشحال پور مخص کردند  
 حضرت خود بدولت دو سه ماه بموخرجا مقام فرموده بودند چون بخشی مذکور از پیشگاه حضور  
 رخصت غریمت دو ایند بسن تردد سعی نمایان بر بغیان آن صوب هنگامه آراشته در عرصه  
 قلیل تباحت و تاراج چند مواضعات بهشت هزار مردوزن رابع اطفال سیر آورد  
 بدستور موسی لالی از اطراف کوه مسطورانبوه کشید چون روه گو سپند و گاوا و از خوشی سیران  
 آن نواح فراهم ساخته بحضور معاودت نمود پس آنحضرت پیشتر نهضت بر موده جنوبی  
 کوه تهل کاویری که منبع جوی کاویری است رایت نصرت آیت افراخته باز سپاه منصوبه  
 را بتنبیه بغیان و اسیر کردن کار پردازان مذکور پیشتر مخص فرمودند تا سپاه داران عجبت  
 پیشه از اطراف هجوم کرده نسل فساد و تبار عناد ایشان را بالکلیه منقطع کردن صلاح دولت



اسم گیتی فیض حصار بلاری ثمر پش پشوکنده فخر آباد پاوگده ختمی صوبه را  
 رستم آباد اگرچه نام قدیم است اما همون نام پسندیده بحال دشتندندی گده -  
 کردون شتوه دیون ایل یوسف آباد ننگور دارالسور ماکری درگ ساون گده  
 قلعه بل منظر آباد کورک ظفر آباد کلیکوٹ اسلام آباد کومیتور سلام آباد -  
 دندگل خالق آباد سنگلی درک منظر آباد کشمیری فلک الاعظم  
 میسور دارالسور نظربار و امثالہ آن مقرز فرمودند و ہمدان سال از سایر  
 ملازمان شش ہفت ہزار مردم را از قوم شیخ و سید منتخب کردہ بہر آبادی الکہ کورک  
 روانہ نمودند و از انہم بہ سبب اختلاف آب و ہوائی آنجا بعضی گرفتار تیپہ ازہ گشتہ  
 بارہا بحضور عنداشت کردہ بجای خود باز رسیدند و بعضی بموہجا کہ آب و ہوا  
 ایشان موافقت کرد بہر بردند کہ

ذکر طغیان مره‌ط و ناظم حیدر آباد و اشکر کشی او شان بجز تمسخر مالک  
 محروسہ سرکار خدا داد و مفتوح کردن آنہا چند قلعات آن نواح  
 و متوجہ شدن سلطان گیتی ستان برفع اعدا از راہ صوبہ آدھونی  
 و افتتاح آن صوبہ کہ در سن یک ہزار و یک صد و نو دہ ہجری  
 رودادہ مع دیگر کیفیات آنکہ

چون وکلای سلطانی کہ پیش ازین با سامان تخالیف و دہ لک و بیہ نقد بہ پونہ فرستہ  
 بودند بملاقات سرگردہ آنجا و انا پرنیس کارپرداز رسیدہ اسباب و غیہ  
 گذرانیدند و او شان باقبال آن بہر داختم یک یک مترو ساختند و جوانندان شکن

سلطان که چند توپ و بنادیق از میراث پدر موجود داریم چون خار در دل نشان خلیفه با  
نظام علی خان درین مشوره یکدل و یک زبان کشته بفرایمی امرای خود تاکیدات روانه داشت  
چون در اندک مدت جمیع امرای پونہ با سپاہ و سباب جنگ جمع شدند و نواب نظام علی خان  
هم بحسب ارادہ با مشیر الملک و سیف جنگ متوجع جنگ و غیره امرای دولت خود و سایر لشکر که  
چهل هزار سوار و پنجاه هزار پیاده مجتمع بود از حیدر آباد کوچیده از راه شهر سید و بطور  
بادامی که قلعه سرحد سلطانی بود رسید و در پناه با هشتاد هزار سوار و چهل هزار پیاده و پنجاه  
ضرب توپ کلان و دو فور سامان جنگی آماده زرم شده خوش بهمت رانند و نیزه نصرت بردین  
و کلامی سلطانی از انجانی بطلب خصمت گرفته فایز حصار گشتند و هر دو دولت مند بملاقات  
مشاوره یکدیگر پیرواخته بپیشگیری قلاع سلطانی بهمت بر گماشتند و قلعه بادامی را که محاصره مدتی  
کرده بفتحش فرمان دادند تا امرای هر دو سلطنت سعی جمیع بکشانیش آن بنظر آورده و چنان  
مرحله احداث کردند و بشکست ریخت حصار شتغال و زرمیده بیورشهای چند بعد تلف  
هزاران هزار شجاعت مند آخر بقضای ایام نه ماه تا بهم بصلح تسخیر کردند پس هر دو دولت مند  
چون بادام توام خود همو بخاک سکونت و زرمیده امرای خود را بفتح قلعجات و ضبط قصبات  
بر جانب و ناحیه کوچانیدند چنانکه امرای مذکور بالشکر کشیدند و ناخسته قلعه دمار و ورجالی هیل را  
بگذاشت سی هزار روپیہ انعام از دست قلعه داران حیدری ضبط خود در آورده مخفی نماند  
حارس آن هر دو قلعه و قصبه حیدر بخش نامی را فغنی که پیش ازین چندی خانسان امیر الامرا  
بن نواب محمد علی خان سراج الدوله بود و اعتبار تمام بهم رسانیده آخر الامر تصرفات بیاد کار خانجات  
سرکار کرده و مبلغ خطیہ بغبین تمام و خیانت تمام به دست خود نمود باندیشه گرفتاری تلف جان  
گر بخیت به پناه دامن دولت ملازمان سلطان خرمیده بایالت انصوب نامزد شده بود او



طریق حرام خوری پیچوده قلعہ باخذ مبلغ مذکور بخالفین سپرده خود معه اعمال و ائصال به پوزنه رفت غرض  
 بهمون دستور کجندر گدہ و نو لکنڈہ و نر کونڈہ و غیرہ بلکہ تمامی قسم و آن طرف جوی تنگ بہدر  
 کہ تسلط داران حرام خور و ناموس شکن بامید نوکری عمدہ و چیری نقد نمایان با خصم یک شند  
 بضبط غنیمت رفته بود و پالیکاران آن نواح مثل سرہٹی والہ و دوتل والہ و کٹلیگری والہ و راجہ  
 آئی کندی با غنیمت سازش کرده بودند چون جاسوسان تسلط و خدا و افضل این ماجرا معروض  
 حضور ساختند و امر او خوانین و تنخواہ بہدافعت خصام نافرجام تر غیب کردند تا حضرت دین پناہ  
 باجماع سپاہ وادوات حرب و پیکار فرمان دادہ پشتم شہر شجاع المعظم سنہ الیہ  
 بالشکر جزا یعنی ششش قشون مردم بار و ستہ موکب عسکر و دہ ہزار پیادہ و ستی ہزار سوار شجاعت  
 آثار و بیست و دو ضرب توپ قلعہ شکن رونق افزای نیکو گزشتہ با حصار پالیکاران فانی داد  
 تا منشیان چاکہ دست و الافطرت حکم انجاست تضرع حاضر شدن ایشان با سامان جنگی و آذوقہ  
 لشکر معافی پیش کش تا انقضای ایام مجادلہ و مقابلہ با غنیمت ترقیم و تبلیغ داشتند تا پالیکاران  
 اطراف یعنی راسی درگ والہ و ہر پتن ہلی والہ و غیرہ جمعیت خود موافق معمول روانہ حضور ساختہ  
 خود را بہمانہ مرض بجای خود ماند غرض بعد انقضای عید لیلۃ البرات از تقسیم ماہیانہ تمامی  
 لشکریان فارغ گشتہ از راہ بالا پور کلان و ہند پور و پاؤ گدہ بر جوی ہکری رسیدند آنجا دور و  
 مقام فرمودہ ہمہ بہرہ و باب لشکر و جزآن و غیرہ بخواست پرنیاسرشتہ دار تو شگنائہ گذارستہ با تمامہ  
 سوار و فیل و شتر بہرہ گذریغا پیش آہنگ گردیدند و آنہ وزیر و سوار بہ نور مقام فرمودہ روز دیگر از آنجا  
 پیشتر کوچیدند شب دیگر سواد کیکل - اگر دو کردہ ہی شرقی بلاری است از خیام و اعلام نصرت جام  
 آراستہ از انجاد و تاخند چون ناگاہ بدیدن صبح چہارم در نظام کوہہای آدہونی ہراول لشکر  
 رسید و سواری خاص در محل کلبا بن آسود مہابت جنگ خلف الصدق شجاع الملک بسا جنگ

حاکم ادیهونی که از دختر نواب نظام علی خان که خدا شده بود مع زنانه بکومت آنجا نافر دلو  
از ورود عساکر منصوره هراسان شده اسد علی خان دیوان خود را روانه حضور ساخت و درین صورت  
سامان و سرانجام جزو کل دولت مع زنانه خود بر کوها رسانید چون کیل حاضر حضور گشته بزبان  
ناظم مسطور عرض منسوخ خمرانی دولت نمود سلطان بزبان مبارک ارشاد فرمودند که ما  
هرگز بشما نقائص دلی و عداوت جانی نداشته ایم چونکه نواب صاحب شایم موجب سبیل خصومت  
و کین باز نادران متفق گشته در مقام ستیصالین دولت نیز وال شده عجب است از  
موافقت و وفاداری ما و یوفائی و مست عمدی اوشان قطع نظر ازین پاس دینداری  
و اسلام گذشته بختم قدیم انید دولت در ساخته با سپاه بسیار بر دیار مسلمان استیلا یافته  
کار بجای رسانیدند که عمده عبادا و ثانی و اضماع در مساجد و معابد و مساکن اسلام و غربا  
آتش زده و غارت ساخته علم شر و شور و تلم و خدا داد بر افراشتند صلاح نیست که ما و شما  
سر رشته یگانگی مستحکم ساخته مجلس یحیی آراسته بی میانجی غیر می بر کمزوات یکدیگر واقف شده  
در دفع و رفع آنها که محرک سلسله نفاق اند متعهد شویم درین باب تا هم نخواهیم گفت که شما بالشکر  
همراه باشید مگر فوج شایسته با ما بگذارید زیرا که ما خود بدولت کنون بجهت تقویت دین متین  
خوشنودی حضرت رب العالمین رسول امین صلی الله علیه و آله وسلم و منیت خلقی الله مکر غزا و  
جهاد در میان همت عدو سوز چیست بستم ایم چون حاکم موصوف بر ارشادات حضور کار بند  
نگرید و بشرف ملازمت فایز نگشت و بجنب مستعد شد بنا بر عبرت نهایی و اظهار عیب صحیح  
فردای آن روز فرمان دادند تا سپه داران حمله کرده شهر را بجزوه تصرف خود در آورده  
بجای و ب غارت رفتن باین حاکم آنجا راه مصداقت و مخالفت نه چمید و پس از هر دو جانب  
آتش کا زار را فروخته شد تا سپاه منصوره و داو غه آتشیانه روی توجبه تسخیر آن حصا کرد

آنها آوردند و از دو جانب مرکز و در میان گرفته مورچال حادث کردند و صلابت کوچه پائین  
برده از طرف باغ مقبره بسالت جنگ از تالاب دروازه تمل هجوم کرده بتوپ اندازند و  
گرنل پرانی اشتغال ورزیدند اما هرگز اراده تسخیر آن حصار مکنون ضمیر مرحمت تخمیر سلطان  
گیتی ستان نبود محض استنباه ناظم حیدر آباد بمحاصره آن حصار سپهر اقتدار فرمان دادند و غرض آنکه  
شاید که بدین وسیله و پاس ناموس که محل زنا نه برادرش مع صبیح چشمش محصور گشته است راه  
آشتی سپاید و از غرابت کشتی باز آید اگر دین کار غم جزم میداشتند همون روز اول بی تردد و تاقل  
محصولان رازیر میکرد و حاکم آنجا را بطرفه العین مع زنانه و اثاثه دولت دستگیر میزد و زیرا که چون  
صبحی سپاه منصور حاکم کرده داخل شهر شدند و تادروازه قلعه شک زان رسیدند دیدند که دروازه  
بر روی حلق الله کشاده و شهریان که بخوف جان بطرف قلعه میگریختند چون زباغ و غن  
صدای فغان و مای هوی برداشته بر در هجوم آورده و اثری از محافظان قلعه بهرچ و باره  
نبوده و ترس مجاریه غازیان شیر توان بر محصولان مستولی گشته بود بمشاهده آن حال بعضی  
هواخوانان و امرای دولت بحضور عرض کردند برای تفتیح این حصار وقت همین است دشمن را تاوقت  
بیدار شدن از خواب غفلت ماییدن چشم بصیرت نباید داد اگر حکم شود قلعه بضبط خود عملی و  
و مهابت جنگ را جبر اوقه را حاضر حضور میسازیم و در ستم جنگ یعنی موسی لالی و فراسیس هم  
در این معنی مکرر عرض نمود سلطان با غماض این معنی پرداخته فرمود که هرگز اقدام نمائید  
انشاء الله تعالی کاراموز فردا و کار فردا بهفته و کار بهفته بعرضه یک ماه دست بسته خواهد آمد فردا  
شکستن کمروه قاف چندان نیست

مبور هر که مدارا کند سلیمان نیست

چنانچه راقم سطور هم در آن معرکه حاضر بود القصد بعد دوپرو روز حاکم محصور بند و بست قلعه  
فرمان داد تا ملازانش که قریب هفت هزار مردم از سوار و پیاده بودند عمده تعدادی بزرگ

خود گرفتند و لعل خان اسد اللہ خان سرخیل کاظم خانی چار صد جانباز ہمارہ خود دستہ دروازہ را  
 قائم کردہ بدفع حملات سپاہ منصو مستعد گردیدند چون از ہر دو جانب کوشش خدا فرہی بطور سید  
 ناظم حیدر آباد بر این معنی وقوف یافتہ خواب و خور بہر خود ناگوار دانست و از یغار آن  
 شیر بیشہ شجاعت دلاوری و محاسنہ آدہونی ہوش و حواس خود دراختہ کار پرداز پونہ را از  
 انمعی آگاہ ساختہ ہر دو درین باب مشاورہ کردند بعضی عقلا و اذکیا گفتند کہ ہر گاہ یک قلعہ  
 سرحد یعنی بادامی کہ چند ان استحکام نہ داشت بسعی نہ ماہ کہ با وصف ہجوم سپاہ دو مملکت  
 ویریش گولہا کہ از دود توپ و بندوق و داغ چرخ خشک شد تا ہم بصلح مفتوح گردید و در مدت  
 یک سال ہیچ بند و بست اقمی خود صورت نہ بست آیندہ چہ خواہد شد چونکہ سلطانینان در  
 غیبت پادشاہ خود در امر مجاہدہ و مجادلہ قصور نمیکردند در حضورش چہ سعی جمیلہ بطور نحواہند  
 رسانید ان سبب آنست کہ چند امرا را با فوج شایستہ بہ تہذیب آن ملک نامزد فرمودہ ہر دو  
 دولتمند والا شان بدار الزیاست نامی خود مراجعت فرمایند چون رای امرا پندہ ایشان گشت  
 بر فطرت آنہا آفرین خواندہ ناظم حیدر آباد شیر الملک سیف جنگ وغیرہ را با لشکر کران  
 بکوہک ادہونی نامزد ساختہ و کار پرداز پونہ بسونت راوہو لکرہ بابا پرس رام بجا و ناظم  
 صوبہ مہر پنت پیر کیا درایتہ مرہٹہ با دیگر امرا و تہامی سوار و پیادہ و توپخانہ بمعانفت  
 امرای حیدر آبادی و تاراج قلم و سلطانی دستوری دادہ ہر دو دولتمند بہ بہانہ کسل مزاج  
 بدار الزیاست نامی خود با معاودت کردند سلطان باستماع این خبر خاطر جمع شدہ عزم تنہی قلعہ  
 ادہونی کردہ و گوشمال حاکم آنجا کہ گوش رضا بر اشادات حضور نہادہ بودند بدستہ خود قرار دادہ تا یکد  
 فرمودند تا عہدہ داران از یک ماہ و بیست روز اگرچہ شکست حصار از گولہای توپ صرف اوقات  
 نمودند اما وضع آن حصار کہ بنا نہادہ مسعود خان عادل شاہی بود چنانچہ را قم سطور مفصل

احوالش در کتاب تذکره البلاد و الحکام در روزگ سیوم بیان ساخته است از اینجا مبرهن خواهد شد بنوعی واقع شده که از صدمه توپ قیامت آشوب گردی بدامن تگمیش نبیست و فیصلش به چو جبهه انجینیک و ارباب شکسته نمی دید تا شاید مراد رخ نمود بعد از آنکه بعضی جا قدری حصار از ضرب توپ رعد آشوب روی بشکستگانهاد حسب حکم حضرت سلطانی شیران بیشه شجاعت از اطراف جنگ انداخته حمله کردند چنانکه از طرف مقبره بیسالت جنگ نواب سید صاحب قطب الدین خان دولت نای میر لشکر و از طرف دروازه تمل موسی لالی و اما خان سپه دار و از بالای کوه هزار زین حسین خان بوزی و محمد علیم در بانها راست کرده آهنگ تسخیر حصار کردند و مردم حصار که تحمل شداید و صعوبت اعدا شکنجه موصوف بودند بعد از مدتی دخول خصم هجوم آورده بنیر و می شجاعت کوشش های مردانه نمودند چونکه نزد بانها که بتجوز و اشاره هرگاه با تیار ساخته بودند از بلندی حصار کمی کرده سپاه منصوبه نزد بانها گذاشته بطناب عروج کردند اما آخر بحضیض نبر میت افتادند آن روز اهل حصار از ضرب تیغ و تیر و تفنگ سر راه عبورشان گرفتند تا آنکه قریب و بنر از سپاه رستم شهباه را از هر سه جانب بمعرص تلفت آورده ظفر یافتند ازین معنی غبار که درت بر خاطر اشرف ملازمان حضور شسته چند هرگاه را ته تیغ انتقام مغالطه کشیدند غرض چندی دیگر سپاه منصور را جزا فروختن و افراختن آتش پیکار و رایت کارزار کاری نبود و از صبح تا شام باره جلال التهاب داشت هرگاه که نزد بانهای بلند و ستم بهم رسانده باطناب کینه مستعد یورش گشتند مشیر الملک سیف جنگ مع لشکر مرهطه بکوه یک قلعه رسیدند بد ریافت این معنی سلطان و الافطرت جنگ و طرف مناسب ندیده ترک مورچال فرمودند و نیز از اینجا حرکت نموده کوستان سیاه دژ و دژ را بر پشت لشکر داده خیمه بارگاه بسیار ستند و اطراف

و جوانب لشکر پیش منقل با و طلایه قوی داشته مستعد زرم بودند اتفاقاً قار و زرد و نیم فیما بین طلایه ارسل  
 سلطان غنیمت آویزش سخت و داده حیدر حسین بخشی سلیح السبب تجربه کاری و خود پسندی و دهنه  
 و پانصد سوار غازی خان و ولی محمد و رستم خان و غیره بی تجویز آنها بر انبوه کثیر و در تاخته بودند  
 آخر تاب محاربه نیارده پس پا کردند ضرورتاً غازی خان همون جمعیت که حاضر داشت میدان  
 قایم کرده بیان نه از کس تا دو ساعت را در مردانگی و شجاعت در داد و کوشش ستانم بنی یار و مرد  
 بجای آورده و مجروح گردید لا علاج از معرکه گاه برگشت بل غنیمت تعاقبش کرده چند رفقایش را از جان بودند  
 و دو سه صد راس اسب مع سوارا سیر کرده مراجعت نمودند قدر خان بن غازی خان با دو صد  
 جوان باز بعد فایز شدن بخشی مفور و بعضی طفره بیکر بر اهل خصم در تاخته رفتند و سوار از برادری خود  
 پنجاه سوار غنیمت برگردانیده بخصم رسید و همدان زد و خورد و و نیم قزاق و مناچودهری چپو قزاق  
 کرده و وزیر خیر فیل و بهشت همارشتر و پنجاه یا بواز لشکر مغول آوردند سلطان بعد اطلاع این معنی باتمامی  
 سپاه کوس جنگ نواخته پاشنه کوب در تاخته و اتواب پرانیدند که طلایه داران خصام بلشکر خود  
 در خزیند چنانکه هر دو لشکر از صدمات توپهای سلطانی زیر و زبر گشته پناه بشهر قلعه در گرفتند  
 باز روی جرات میدان معرکه نهاندا آنحضرت تا شام افواج آراسته انتظار مقدم خصم می کشیدند  
 چون اثر معاندان در میدان پدیدار ندیدند و قشون ظفر شحون را بطور پیش منقل بر روی اعادی  
 گذاشته بفرودگاه معاودت فرمودند و صبحی فردا کی روز شیر الملک غیبه با هم مشورت کرده حاکم آنجا را  
 بعد رو و بدل بسیار ارضی ساخته مع زنان و سامان ضروری بقلاع رله پور بر بردند چون جاسوسان  
 این خبر بحضور رسانیدند همون زمان میر صادق را با جمعیت حضور ضبط قلعه و اثاث دولت آصفیه  
 رخصت فرموده خود بدولت تا ساحل جوی تنگ بهدر آکه بهشت فرسنگ فاصله داشت سرلغ  
 آنها یلغار نمودند و چند و اما نندگان و جزو سامان پس مانده را گرفته معاودت کردند و شمالی

قلعه آدهونی محل نزول رایات جاه و جلال ساختند میرند که قلعہ حویلی خاصش ضبط کردند  
همه اثاثه ولو از همه شمت ثروت که گذاشته حاکم مفور بود مع چند صند و قماش مقفل برشته ان و  
فیلان بار کرده روانه حضور نمود چون متصدیان تو شکخانه صند و قما و اگر دند جز کنه پاپوش و  
چرم پوشیده دران چیزی نیافتند گمان برزد شاید که حاکم اینجا کسب چرم دوزی هم ننمود  
یا از خانهای چرم دوزان این تحفه خراج باور سیده یا بهر فروخت با بلاغ حیدر آباد جمع  
کرده است عرض این معنی بحضور عرض کردند حضرت فلک مرتب بر نادانی و دریافت میرند که  
بهم برآمده ارشاد فرمودند که همه اسباب آنجا را جزو کل بخشیم خود دیده از اموال اثاثه انجیکه  
الایق درگاه باشد روانه سازید و اسباب چرم دوزان و سامریان باز گذارید پس دره  
بند زده اسباب تو شکخانه و سلج خانه و فراشخانه بسالت جنگ اخل تو شکخانه حضور گردید و  
بعد فراغ این کار حصا پائین متلع و کوه با شکسته قطب الدین خان دولت زانی را بایات

آن صوبه مقبره ساختند

ذکر توجیه رایات نصرت آیات بصوب گوشمال مرطبه که آن طرف جوی  
شورش فرا بود و میان تسخیر نچین گده و کیلی و عبور جو کردن سپاه  
منصور و محاربات با غنیمت منصور روداد همون سال آنکه

چون از تسخیر آدهونی فراغت دست داد سلطان گیتی ستان بجز تم بنیدیم مرطبه از راه نچین گده  
نهضت فرمودند و چند سوار را بنا بر اسیر کردن زن سر کرده آنجا که شوهرش پالیکار قبل  
ازین درگذشته بود و او تنگنا نام داشت بکومت انجامی پرداخت و دران آوان  
پا ز دایره اطاعت و انقیاد آنحضرت دین پرور بیرون کشیده پیش ازین جواب سوال



تعلقه خود بامید ترقی ملک مال از سزار لشکر غنیم معرفت هری نپت پیر کیه درست کرده بود  
پیش آنهنگ ساختن چون زن مذکور برین ماجرا و قوف یافت شبها شب خود را مع چند  
پرستار ملازم از آب تنگ بهدر ابد زرده جان بسلامت برد و پیش که دوازده سال سن  
مدم کوره نام داشت در تلچ سر کپه که دارالمقرش بود اسیر آمده مشرف بشرف اسلام محتون  
گشته بعلی مردان خان نامزد شده چنانکه مفصل احوال خاندانش را قم سطور بکتاب تذکره البلاد  
و احکام در او نگ هم علیقه ترقیم کرده از انجا روشن خواهد شد چون کوس نهضت سلطانی بطرف  
سوندور نواخته شد حاکم آنجا گویند را و نامی برادر زاده مرار را و که بعد اسیر شدن را و مذکور  
نامبرده به پونه رفته احوال خرابی خود بسبب دار پونه و انموده التماس نامه سفارش موسوم ملازمان  
حضور نواب مرحوم صحل ساخته فایز جناب گشت نواب مغفور تبر خمداتی و نظر پرورش  
پاس خاطر ناظم پونه منظور شده بعد گرفتن محکم که از سرکار هیچ امر مخرف نکرد و تعلقه سوندور برادر  
بحال داشت در آن زمان از جاده صواب انحراف مزید با غنیم موافقت کرده بود چون بر بلینا  
سپاه سلطانی و آوارگی زن مذکور و کیفیت پیش آگاه شد هوش و حواس در باخت مع  
نوک و علاقه داران خود سمت لشکر مرهط رو بگریز نهاد پس تعلقه مع توابع بی نزاع بضبط  
سلطانی درآمد بعد بدو بست آن مکان حضرت فلک نعت با سپاه انجم شمار سمت کپلی نهضت  
فرمودند قلعه را آنجا که از خولیشان پالیکار بغی کننگیری بود قلعه را مضبوط کرده بجناب تعد  
گشت هر چند امرای سلطانی به پند و نصایح او را بهمونی نمودند لکن او بغرور بیعتی از  
طریق فدویت انحراف وزید تا حسب کم حضور سپه داران تهو نشان و موسی لالی و سایر  
از دو جانب محکم کرده جبر او قهر قلعه تسخیر کردند بنا بر عبرت دیگر شقیان بغارت معموره و  
تاراجی عصمت زنان کفر و اسلام پرداختند و نقد و جنس بیشمار از خانهای بیوپاریان و سایر کاران

و حلا جان اهل اسلام که مؤمن می نامند گرفتند و اکثر زنان آن قوم باند نشسته تاراجی عصمت خود ما را در آب جوی تنگ بهدره که طغیانی تمام داشت زده از جان در گذشتند و قلعه دار نیز کشته شد و آنحضرت خبر تاراجی عصمت زنان شنیده سپاه خود را برای معقول دادند و آینده از نیکار منع فرمودند و از اینجا پیشتر کوجیده بر سواد ترس پیچیده متعلقه پالیکار هر بن بلی چهار روز مقام فرمودند چون شهر مبارک رمضان شریف در همون مقامات تمام شد بعد ادا می دو گانه عید الفطر و مراسم سور و سرور از اینجا طبل نهضت کوفته بر ساحل جوی تنگ بهدره در برابر گماث کرنیات مضرب خیام عسکر نصرت پیکر نمودند چون موسم بارش و بهنگام طغیان آب بود چندی در عبور جو توقف روداد در آن فرصت غنیمت سامی ملک آنطرف جو را بخوزه تصرف خود آورده بغیر مقابل در رسید و بر ساحل آنطرف جو نزول را یات نکبت آیات خود ساخته سر راه عبور و گداز اسلام تبو و تلفک گرفت و سرداری را با جمعیت گران بهر افتتاح کوه کوئل بهادر بنده نامزد ساخت چون سردار مستطو در تاخته محاصره هر دو کوه پرداخته بسی دو ماه بهادر بنده را که چند ان استحکام نداشت مفتوح نمود مگر قلعه دار کوئل از سپاه غنیمت فریب نخورده مردانه و ارمی جنگید و بار بار بر مورچال زده اهل شرک اپر ایشان می نمود اتفاقا در آن سال طغیانی جو چنان ترقی کرده بود که سبدران یعنی ملا حین جو را عبور میسر نمی شدند محل عبور سبیت سپاه اسلام نیامد پس از طرف تعلقه هری هر و هورل و غیره سی منزل کشتی و چهار صد عدد سبدر کلان و فراهم کرده تا دو ماه انتظار پایاب جوشیدند تا هم آب جو کم نشد بلکه روز بروز ترقی می نمود در آن زمان آنحضرت فرمان دادند که بیست و یک مضرب توپ گران بر کناره آب داشته ده خر طیه بار و ست از یک یک مضرب پیرانید چون گولند از آن حسب فرمان عمل کردند از همون زمان

آب جو روکجی نہاد چنانکہ بعصرہ دوسرے روز با تقدیر کشتی و سبب عبور تو ان کو در سید و طرفہ  
آنکہ غنیم از صدای شلک تو پ گمان برد کہ سر شدن تو بہا از دو حال خالی نیست یا کو کاف و فرس  
فائز لشکر شدہ یا قزاقان لشکر منصورہ ہمت حیدر آباد تاختہ ناظم آنجا را زیر کردہ باشند  
پس قامت آنجا مناسب شایان ہمت خود ندیدہ از آنجا کوچید و دوازده سوار را بہر  
ساحل جو گذاشتہ بطرف شاو نورشتافت چون آب جو کم شد سلطان گیتی شان عبور  
آن فرمان دادند اول دو قشون جیش و دویہ را سوار وقت شب بسوار می کشتیہا کہ با در مراد بود  
مع تو پچانہ عبور کردہ ہمون زمان بر سواران غنیم کہ غافل بودند درافتادہ بہ تیغ و تفنگ ماراز  
روزگار آہنا بر آوردند و ہفت صد راس سپ مع فیل نشان و کوس شتری غنیمت یافتند  
و بقیۃ السیفان غنیم سپان خود و اموال و ادوات محاربہ گذاشتہ بطرف لشکر خود گریختند  
و از عبور سلطانینا بسر و رخ خود واقف گردانیدند پس فردیگر حضرت خود بدولت مع سپاہ  
رستم شتباہ عبور کردہ بر ساحل آن طرف خیمہ و خرگاہ افراشتند و پیش روی لشکر تبریا  
بناساختہ یک ماہ ہمو بجا اقامت داشتند درین عرصہ سد غایہ و تو پچانہ و سامان جزو کل  
لشکر و تمامی اہل ہیر و بگاہ عبور کردند و غنیم ہم بغرم مقابلہ مع لشکر و تو پچانہ رسیدہ بفاصلہ  
چہار فرسنگ فرود آمدہ بود کہ روزی شاہ دشمن گذرا با تمامی سوار چہار قشون بہ باب  
نرم و تو بہا بہر امتحان زور مند می اعدا از مضرب خیام بفاصلہ دو فرسنگ پیش آہنگ  
گردیدہ میدان گرفتہ قزاقان را پیش راندند ہمینکہ غنیم مطلع شد بروتلاف و گداز  
بر روی تہو ز تافتہ از غر و شہست و جوانی کہ لازمہ جنگ نادیدنی بود با سپاہ مسلح و تاخت  
و سپاہ داران موکب سلطانی بمشاہدہ ورود عساکر خصم حسب کمالات فکری ان را در  
زمین نشانندہ تو بہا از گولہای انگوری پر کنانیدہ مستعد داشتند و سوار ی خاص با شان

و تحمل با سواران پایگاه و جلوداران شجاعت و سنگا در بر فراز زمین استاده بود پس سرخیلان  
 بیدار یعنی غازی خان و ولی محمد و ابراهیم خان و غیره حسب فرمان و الاصفوف آراسته بجهنگ قزاقی آن  
 کازا کردگان را بدنبال خود چسپانیده روی لطیف لشکر خود آوردند و بی تمیزان را پیش رو آتشبازان  
 رسانیده خود از یک طرف بر پشت شان عطف عنان نمودند تا کمین در آن برخاسته اقدام کردند و بریزش  
 توپ و تفنگ ندانهای جرات اهل خیم را ترش و کن رسانند سواران از عقب آنها رنجیده سر و سینه  
 مخالفان را با سرگرمای آنها عطف تنیع بیدار یغ و نیزه جان ستان نموده از پشت زین  
 بر روی زمین غلطانده اسپ پیراق همه حق استعی تاخت خود غنیمت بردند و عین گرمی بیکار  
 بانداران آتشبار بهوای تهور با آنها افروخته جمعیت اهل فساد را متفرق و پریشان خستند  
 و توپچیان از یک طرف جمع کثیر را بضرب توپ با چون اوراق اشجار بباروت  
 پراکنند و سواران لشکر نیز میت اثر چون آثا و عجز و علامت شکست بر ناصیه حال سپاه  
 خود مشاهده کردند راه فرار پیش گرفتند و سپاه منصور تا دو فرسنگ تعاقب کرده گروه انبوا  
 ازان تیره در و نان را اسیر و تسبیح نمودند بعد این فتح شاه ظفر پناه ظفر منصور پیشتر  
 کوچیده بر چهار فرسنگ جریبی بمیدان وسیع راست نصرت آیت و خیام ظفر اعلام برافرا  
 و نقشه معسکر ظفر پیکر آن روز چنان بود که اطراف بطور قلعه قشونها مع توپ و در قلعه گاه  
 خیمه خاص بارگاه در زمینه موکبهای عسکر و دسته ها و در مسیر سوار و قزاق و پیادگان بپایمون  
 سرپرده و بارگاه قشونهای اسد اللہی احمدی و در خنڈ اول پیادهای کنداچار و بیلداران  
 و لشکر بالیکاران و غیره و سواران پیش منقله اطراف بفاصله یک فرسنگ با مرتیاتی می پرداختند  
 غنیمت نیز با سپاه خود مستعد نرم گردیده بر نهر کرک که هشت فرسنگ فاصله داشت فرود آمده بود  
 که سلطان جهان ستان بعد چهار پنج روز شبی بهر شخون قشونها آراسته شیخ امام شیخ عمر و امام خان

سپهبداران را با سامان جنگ توپها و باند و غازی خان را باد و هزار سوار بسپرداری  
 حسین علی خان بخشی و هم از خان بر شکر غنیمت مانند و خود بدولت هم مع سوار پاگاه و سکر  
 در وسط دو لشکر آمیده بودند چون سپهبداران و بخشیان از راهیکه هر کاره نمودند و چپا  
 شده بوقت سه پیر شب اگر چه متصل لشکرش رسیدند اما راه غلط کرده بر طلایه داران غنیمت  
 جا بجای آتش فروخته پاسبانی قیام داشتند در افتادند و شیخ عمر سپهبد که پیشرو صفوف بود  
 همون لشکر غنیمت نکاشته بی اطلاع دیگر سردارون توپ سر کرد و بانها پراپند پس از صدای توپ  
 و بان تمامی سپاه خصم خبردار شده راه عافیت پیش گرفتند بعضی امرای خصم بر حمله کمان  
 در تاختند بامتی حال بخشیان و نا فوراً برگزیده از سپاه جنگل و کوه اعدا را فریب داده فایز  
 حضور شدند و متصلین ماجر ا معروض آشتند پس نایره غضب سلطانی ملتهب شد و شیخ مذکور را  
 معزول ساختند و قشونش بقال خان نامی سالان ا مقرر فرمودند و دیگر از انجا پیشتر کوچیده  
 جوی بالا پور را کامیاب نزول جاه و جلال ساختند غنیمت هم برابر لشکر طفر پیکر ایفا صله شد و فرسنگ  
 جنگل بر پشت داده فرود آمد بعد دو روز شب یکرام خان و فاضل خان و میر محمد سپهبداران  
 را با سامان جنگی مع دو هزار سوار قراق و هزار باند را بسپرداری ق ر خان بن غازی خان  
 بتاخت و تاراج لشکر غنیمت خصت فرمودند تا سپهبداران باهوش سپاه بهر بی خود را کسل  
 پوشانیده چون مار سیاه هیچ با خورده بعد تحمل فراوان پنج شب تاریک بطی مسافت  
 بعید از عقب فوج غنیمت در رسیدند چون طلایه ا ران خصم خبردار شده سده را گشتند انیشان  
 بزبان مرهٹی کومکیان لشکر مغول و آمدن خود از رایچور و انموده اندرون لشکرش خیزیدند  
 و هنگامه بدرگرم ساختند از تیر و تفنگ و بان و شمشیر نشان شیرانده جمعیت آنها از هم میخفتند  
 و بریزش شکلهما کاربران مخدولان چنان تنگ ساختند که سردار و سپاه برج القمقه

بر پشت اسپان بی زین نمد سوار شده بطرف توپخانه خود که از آنجا فاصله داشت گریختند و توپها کشیده از آنجا هم پای جلادت بودی گریز نهادند سپهداران دانا بر همین فتح الکفا کرده نقد جنین سیرادوات جنگ افراست و فرزند سران کفار را اسیر نموده حاضر حضور شدند و بجلدوی سعی مشکور خود بنوازش انعامات پدید و جوماله و حلقه دست سرفراز گشتند و سلطان رحمت نشان زنان اسیر را با خلع و چادرهای عصمت پوش درپالکی ها نشانده بدرقه بانداران به لشکر غنیم فرستادند و نیز چهار زنجیر نایل و هفت اسب صبار رفتار با نقد نمایان بسبیل خفا بنام بهری بنت و رستمیه و ماد بویانی معرفت زنان روانه داشته آنها را بنده فرمان و شرمنده احسان ساختند القضا

غنیمت از آنجا لوی معاودت بطرف سرزمینی برافرا

ذکر عطف عنان سلطان کشور گیر بنا بر مصلحت و تعاقب کردن مسم باجرات رسیدن برهان الدین سپه سالار با سپاه شجاعت شعاع و رسد آوردن بدر الزمان خان فوجدار از بلاد دنگ و ضبط آوردن شانزده و فرار حکیم خان میانه و ذکر محاربات که در میان لشکر کفر و اسلام واقع شده در همون سال آنکه

آنحضرت بعد جنگ شنجون باز وقت شب عنان ریات جهان کشای بضوچی تنگ به دره معطوف داشتند و همه فرورد در جنگ مضرب خیام ظفر انجام فرموده شب دیگر نیز کوچ کرده بر سوادیکه جوی بالا پور از تنگ به دره ملحق میشود مقام نمودند تا پوشیده نماند که کوچیدن شب ازین ممر بود که از عقونیت فضلات اسب گاو سقط شده و حیقلش شکر

ملکها پیداشده تمامی لشکریان را تصدیع میدادند بلکه کیسه سر در سپاه وقت شب هم از بختین  
و خودن بازماندند اما آنحضرت فرمانی دادند تا همه مردم پیش خیمه با قند و انگبین در آب حل کرده  
باندازند پس همه صاحبکم بجاء آوردند چون ملکها بر آن قند جمع شدند از باروت سُوخت  
پیشتر نصفت فرمودند و برهان الدین سپه سالار از طرف انوئی مع شکر خود فایز حضور گردید  
و بعد از زمان خان نیز با و فور سامان رسد و غل از نواح نگر رسیده شرف آستان بوسی  
دریافت چون خبر کوچهای متواتره سلطانی بوقت شب بغنیم رسید دانست که هجوم سپاه ما  
هراسیده مراجعت مینماید و طاقت مقابله و محاربه ندارد پس با سپاه و حشم خود به لیغار  
تعاقب کرده بفاصله دو فرسنگ پس لشکر ظفر اثر مقام کرد چنانکه طلایه داران هر دو شکر  
بفاصله پرتاب تیر برفع حملات یکدیگر پرداخته بودند پس جناب اعدا کوب فکری کرده قشونها  
را به بهانه آراستگی در میدان کشید گردشها میدادند و شلکهها سر می کنانیدند از صبح تا  
یک ظهر روز و از سه پرتاب یک ساعت شب همین معمول داشتند بعد پنج شش روز موفق  
معمول میر فنگاه و سباب لشکر هونجا گذاشته امرای اعدا شکن را با افواج از دو جانب  
دستوری شنخون دادند چنانچه نواب میر معین الدین باد و قشون تهور مشخون پنج ضرب  
توپ رساله فراسیس بطرف میمنه خصم شتافت و برهان الدین سپه سالار با سه قشون  
نصرت مقرون و شش ضرب توپ پیروی غنیمت کام سرعت برگرفت خود بدولت باد و قشون ظفر  
شیدون و سواران پاگاه و پیادهای احشام خون آشام بهمت قضا بهمت بشکست لب  
معاندان برگماشتند چون شب بکجور یعنی تحت الشعاع بود و تاریکی شب بر تبه اتم باری هزار  
محنت شاقه میدان طی کردند وقت صبح کاذب برهان الدین از بهر سبقت کرده بر فوج نهیست  
ورسیده ابواب بلا برکشاد و میر معین الدین توپها را که بسبب راه ناصاف بروقت رسید



محال بود عقب گذاشته باد و ضرب ره بکافرا سیس بلغار کرده بر فرودگاه لشکر سیف جنگ  
 که میبندد آری آن لشکر نه میت اثر و از بازی شب غافل بود و هنگامه رستخیز بر پا ساخت و  
 خود بدولت بسعت هر چه تمامتر روی توجیه قلب دشمن آوردند چون میدان از اطراف  
 بر غنیمت تنگ گردید سرداران هر همت که در باطن بخدایت آنحضرت رسوخیت داشتند خود را  
 از آن معرکه بدزدند و دیگر سرگرویان غنیمت بر سپاه سوار شده با توپخانه که بفاصله یک فرسنگ  
 داشته بودند رو برگزیده نهادند و لشکر مغول بالتامه تاراج و مال و اقبال پایمال ستم ستوران  
 مجاهدان گردید پس کیسه نقد و جنس مال و اسباب رسد و غله از دو بازار غنیمت با خیام و اعلام داشتند  
 و افراس مع رسن میخواستند ملازمان سلطانی گشت تمام روز سلطان کشورستان  
 بر جای سکونت محصام آرمیدند اما بعد دو پیر سپاه غنیمت روی با جماع آورد و جزایات پرداز  
 گشتند و توپهای کلان بفاصله یک فرسنگ بر فراز میدان قایم کرده چنان گولاندازی  
 نمودند که بحال اکثر سپاه منصور ضرر کلی رسید و دست و پای مردم در میان شکست  
 یافت نایره غضب سلطانی بر جوارت آنها مشتعل گشته بتنبیه شان فرمان دادند بنسید حمید  
 و شیخ انصراحمد بیگ هر سه سپه دار با فوج موسی لالی روی توجیه بجانب توپخانه غنیمت  
 آوردند و از راه شیب زمین راهی شدند قضا را در اثنای راه با سپاه ابنوه غنیمت که تخمینا شش هزار  
 سوار و خنوار در تالابی خشک قریب المسافت پنهان شده بغارت و تاراج مجاهدان  
 نظر توامان فرصت وقت می جستند مقابل و دوا بغتة سپه داران دلیور فرایس بنادوق  
 راست کرده چونکه جزا فروختن آتش کا زار کاری نداشتند چنان شلکها ریختند که اهل  
 خصم بسبب چپقلش فوراً برگشتن نتوانستند و ایستاده سینه های خود را بدتیر و تفنگ و سنگ  
 ساختند چون خنجره سرپا مشتبه گشتند و دوسر را فیل نشین بطلمونه عدم شتافتند و باقی

بهر از تردد دست از سلاح و اسب نشسته فقط جانهای خود از آن مملکت بیرون بردند غرض در  
طرفه العین فتنه هستی شش مہت ہزارہ سوار غنیمت فروشست چون خصم زیون آثار رسم  
عجز و نامردی بر ناصیہ حال اتباع خویش مشاہدہ کرند شتر الحواس و از آن محرکہ بر تافت و توپ  
کشیدہ بالفس سوخته پیشتر بد و منزل شتافت پس سلطان ظفر مند مع اناثہ غنایم شاد بایند  
طرب نواختہ داخل حیمہ خاص گردیدند و فردای آن روز پیشتر بطرف ساونور کوچیدند  
مخفی مانند نواب عبد الحکیم خان حاکم ساونور بعد از انتقال نواب مرحوم از سلطان دست نوا  
بیموجب تقاضای پیدا کردہ بلکہ از ایام صاحبزادگیش صفای باطنی نہاشت و ہمیشہ ترقی  
جاہ و حشم و اما خود یعنی کہ صاحب بحر مستعدی می بود تا آنکہ بعد از جنسیت مانوس  
آنحضرت عراض شکریہ و نذر مبارکباد جلوس خلعت کشید و ایشوخت و دولتخواہی بدان  
منوط و مرئوس بود و نفرتاد و چستونیدت اپچی او محض بخوشنودی خاطر ہایون از طرف  
خود بنام خان مذکور نذر گذرانیدہ بود اگر از این معنی بخاطر اشرف کرد و رتی بہر سید اما  
بسبب تحکام سر شستہ خویشی آنجناب فلک کاب کہ دوست نواز و دشمن گداز بود نہ هیچ  
فراحت از خود بجا شش نہ رسانیدند بلکہ بر بعضہ حرکات ناشایستہ او انماض صریح  
می فرمودند باوصف این سلوک و نگون طالع از آنحضرت خاطر جمع نبود در آن زمان بکام  
در ساختہ طرح موافقت و مخالفت انداختہ بود چون سلطان گیتی ستان را بطرف خود  
متوجہ دید و کردہ خود در نظر و خیال داشت از بدبہ سلطانی چون بید بر خود بلزیدہ مع چند  
خواص توابعان خانہ یعنی زنانہ و بچیہی خزانہ کہ موجود داشت شباشب گرختہ بہ شکر  
غنیمت در پیوست و عبد الحیہ خان عرف خیرامیان را بشہ گذاشتہ بود چنانچہ شخصہ باین  
فقہ و تجارت بندی تاریخش در یافتہ کہ حکیم چنان میانہ سکوچہ طور کے آپ بجا گا

هرگاه آنحضرت برقرارش و موافقت با غنیم واقف گردید متعجب شده وقت شب سینه حمید و  
 سینه غفار سپهبدان را با ضبط شهر خست فرمود بجای خود بدولت هم کوچ کرده در محاذی محموره  
 سا و نوز فرود آمدند و میرصادق را با مهدی خان بخشی فرستاده تاکید فرمودند که همه اثاثه  
 دولت و ثروت که خوانین پیشین بصرف لکو که از جمع ساخته بودند و حکم خان آنهمه بدیغلی  
 خود مفت برباد داده یک یک بحضور سیریل در اندلس فرستادگان حسب الحکم بی مزاحمت احد  
 و ممانعت کسی آنچه که از نقد جنس و فرش و ظروف و سلیم خانه و غیره کرد و تشکای نه خاش پنجاه عدد  
 دستار زنگارنگ از قسم چینی بریان پوری پچیده بر بنجهای دیوار چسبیده و خلعت های  
 فاخره همزنگ و همزب و دستار باد آغوشی ترتیب داده بود سوار این اشیای نفیسه  
 و فاخره هر بلاد بسته بسته و توده توده و دسته دسته فراهم شده بود بموجب فریاد و است  
 علیحدّه فایز حضور ساختند پس یکتلم منظور نظر بهایون گشته داخل تو شکلیان گردید و توپها  
 بتو پچانه پیوست و یک ضرب پنچرس که بطولانی دوازده گز شرعی بود شکسته بهر مسکون فلوس  
 بدار الضرب رسانیدند غرض تمامی سامان فقط فرش مهرهای حقّه های نادرا سلوب  
 که از نقره و طلا و بدری بهم رسانیده بود چپا پنج شتر و یک یک عدد قالیچه و شطرنجی کلان که بار  
 یک یک نیل بود با ضبط در آمد پس خیرامیان بر یک اسپ سوار شده بدو سینه خدمتکار و  
 سعادت ملازمت دریافتند سرخرو می جامل نمود و مخاطب حضور گردید که پدر شمارا چه پیش آمد  
 که خود بخود آواره گشت با هیچ نوع متعرض احوالش نشده بودیم بلکه به نسبت خویشی مراعات  
 بیغایات بحالش منظور داشته بودیم الحال هرگاه او با وصف عدم زحمت و بدعمدی  
 بغنیم این دولت موافقت کرده نرد مخالفت با ما بآخته آئیده هرگز روی بساط آلام و پی  
 روزی نخواهد دید او در جواب عرض نمود یقین است که ایشان بخیر روی بکار بردند

و نان قسمت و لت خود را بافتاب مخاصمت و یاس بر هم شکستند پس تپیدستی طالع  
ایشان دیدنی دارد فدوی هرگز باین ماجرا و قوفی نه شست القصد او را نزد خیمه خاص  
فرود آورده دو هفته طعام خاص می فرستادند باین بجزم احتیاط برابر قمر الدین خان  
و نظر بندی داشتند و

ذکر شیخون زندن حضرت سلطنت پناه بر لشکر نکبت شتباه  
و محاربه دیگر و عاجز شدن غنیم از سپاه منصور و تقرر صلح  
فیما بین آن شیر جهانگیر و خصم بی تدبیر و کیفیت انضباط  
تعلقات پالیکاران مع دیگر سوانحات که در سن یکم  
و دو صد هجری واقع شده آنکه

هرگاه سلطان منصور بعد ضبط قلعه ساو نور در شهر بهمانه گذاشته شمالی آن سواد جوین<sup>گله</sup>  
را غنیم سر اوقات عرفا جلال می ساختند تا انقضای سیزده روز محرم الحرام بهو بخا ماندند  
و در تمامی لشکر خود چهار فوج مقرر کرده در هر فوج چهار قشون و پنج هزار پیاده و چهار هزار  
سوار سلی را و پانزده ضرب توپ مستر دادند فوج اول متعین نواب میر معین الدین  
عرف سید صاحب کردند فوج دوم بدین برهان الدین سپه سالار گذاشتند و فوج  
سوم به چهارم از خان میر بخشی سپردند و فوج چهارم بحسین علی خان میر بخشی نامزد  
ساخته پیشتر کوچانیدند و حکم فرمودند که افواج مذکوره را از لشکر خاص بفاصله دو کرده  
مضرب خیام و اعلام سازد پس سپه سالاران حسب الحکم میدان گرفته تیر تیر مقصدات  
نزاع و تنیه اسباب جدال و قتال شتغال و زریزند خود بدولت باد و قشون حشیش

و سه قشون اسد اللہی و اخمدی و سه موکب عسکر و هشت دسته پاگاہ و چهار هزار نفر  
 و ده هزار پیاده احتشام نصرت انجام در بر سواد مسطور سکونت داشتند و در آن زمان  
 شهرت یافته بود که سپه سالار اول بضبط بلاد متعلقه حیدر آباد مقرر گشته و ثانی تسخیر  
 ملک پونہ دستوری یافته ثالث بتنظیم و تنسیق او لکه رایچور و گوٹور و غیرہ نامزد شده  
 رابع بطرف دارالسلطنت پٹن بہر حراست ایالت قلعہ و تعلقات پالیکا و غیرہ رحمت یافته  
 خود بدولت ہمت جہانگیری بدفع یورش لشکر غنیم برگاشتند سرکردہ لشکر غنیم از استماع  
 این اخبار سیماہ و اربقا را گشتہ بود کہ ناگاہ نواب میر معین الدین تبرغیبید حمید و سید  
 غفار شجاعت شعار با فوج ظفر موج در شب تار بر مندر کے درگ کہ در آنجا ٹانہ غنیم بود  
 در تاختہ بیک حملہ مردانہ جبراً و قہراً کوہ را مفتوح ساخت مردمان غنیم را کیستہ تیغ کشید  
 معمورہ را بجار و بلیغار و فتنہ بوفور سامان رسد و غلات و زر و زیورات مراجعت کرد  
 بدستور بران الدین بطرف بکا پور و مصری کوٹہ کہ در ضبط غنیم بود بنوعیکہ مہج کس را  
 بر رسیدن خود و قوفی نباشد علم جرات برافراختہ تزلزل بیش از قیاس برابر ہل فساد و ساند  
 و آتش قتل و غارت در آن سرزمین برافروخت القصہ بعد چندی سلطان کشورستان  
 راست بطرف لشکرکبت اثر متوجہ گردید اتفاقاً در آن روز غنیم بر چند اول لشکر فروری  
 جرات پرداز گشتہ حیرہ دست برآمد و طوفان بلا برابر ہل ننگاہ برانگینت و دہ ہزار جوال  
 پر غلہ از بنجارا غارت ساختہ بر و پس گ حمیت و غیرت جہانکشای آنحضرت بحکمت آمد  
 بسر کردہ گروہ شقاوت پر و ہ خصم پیغام فرستادند کہ ہموجب بیگناہ بار بار خلق اللہ و علایا  
 را رنجانیدن مناسب شایان ارباب ہمت و شہامت نیست اگر دم مردانگی  
 باقیست در یک ساعت جنگ آخر میتواند شدہ ارادہ فدایان نصرت تو امان

آنست که در یک روز ظفر نامه مجادله و محاربه که آغازش بسم الله تیغ و شمشیر است از اقلام  
 تیرونیزه و شنجرف خون ختم نمایند تا بار دیگر حرفی در فن سپاهگری باقی نماند چون غنیم را  
 بهادری سپاه خود معلوم بود و بجز مصاحبت از آن تملکه بجات خود تصور نمی کرد از نیمی  
 بهلوتی کردن صواب انگاشت مگر تجویز بعضی دولتخواهان خود که مشورت رزم دادند  
 بجنگ شمشیر رضا مند و مستعد گشت پس سلطان باشوکت شان بر سواد نهر که هر چها  
 فوج را جمع ساخته بآیین حرب صفوف بایار استند و قشونات را بر چپ و راست بر  
 گماشتند و خود بدولت فیل سواره با جلوداران استاده اول شجعیان یا گاه را حکم  
 تبار به در دادند تا دسته دسته سپاهان انگیزند میدان را قایم کرده بودند غنیمت می رسد و  
 کمل بغرم جدال در تاخت و دران روز چنان تقریافته بود که یک دسته و رساله  
 نیم گری داد شجاعت داده پس پا شود تا بر اسم جان سپاری و مراتب لیرمی جانبازی  
 تمام سپاه و سواران تقدیم رسید پس هر هر تجميع در وقت معهود فدائی وار کوشیده  
 پاشخ کار نامه رستم و اسفندیار گشتند همچنان تا دوهر بازار شپاشپ تیغ و چقاچق تیر  
 و کتیا کپنیزه گری تمام داشت تهور کیشان بقوت ترک تازی خود از شمشیر گوپال  
 گزشته دست و گریبان نمجرب و جمد بر گشتند پس طرفین از گشته بایسته مانمودار شدند و  
 سلیاران خونخوار بر مجرای خود بازوی مردانگی کشاده چهره میدان را از خون اعدا چون  
 لوح آسمان رنگین تر ساختند دران حال سپاه بهر دار غنیمت تاب شمشیر ناموس پستان  
 سلطانی نیاورده بغروری کثرت سپاه خود خواستند که جمله بیکبار حمله کرده سلطانیا را  
 زیر کنند چنانکه بهین عزم مفتاد بهشتاد هزار مردم بیجا باز جای خود حرکت کردند چون  
 سلطان گیتی ستان اهل غنیم را از اقرار خود برگشته دید سپهداران را اشاره فرمودند



تا از هر دو بازوی او شان سبقت کرده محاذی مخالفان گشتند و بر نیزش توپ و بندوق  
 برگشته بختان را شربت نهر میت چشاییده آواره وادی فرار ساختند موکب داران قزاقان  
 لشکر فیروزی تاد و فرسنگ اه تعاقب گرفته به شمار سه هزار اسپ سامان نگاه و ششم شیر  
 سپر و چند توپ گرفته مراجعت کردند اهل غنیمت استه منزل باز نیاسودند و خود را بکانهای  
 صعب المساک کشیدند و بهری نایک پالیکار کنگ کیری که پیش ازین غنیم سازش کرده بود  
 دران حال بند و بست کارش ملاحظه کرد در همین فرصت قشقه ندامت رازیب ناصیت  
 عبودیت نموده مع جمعیت خود از اینجا برآمد و مستعد جناب عالمیان مآب شده  
 حلقه بگوش و سر خر و گشت بعد از ان سلطان فلک شکوه مع لشکر انبوه خود بطرف  
 بنیکا پور نهضت فرموده عجده کرد و هی شمالی سا و نور خمینه ده بارگاه ساخته بودند و چند  
 قزاق از لشکر طر فیکر جدا شده به اراده تاراجی و غارت مواضعات آن صنلع  
 در تاخته بودند قضا را طلایه داران غنیمت نمغنی آگاه گشته سر راه شان گرفتن و بیک حله  
 قزاقان را احاطه کرده یک یک را از جان ربودند سلطان کیتی ستان با سماع این معنی  
 غضب آلود گشته حکم فرمودند که دیگر با واحدی بیرون احاطه پیش منقله های لشکر خیرست  
 نشتا بد پس یک ماه در همونجا سکونت فرموده درین مدت با ببالغ نقد و زر و ترسیل خلایع  
 و بخششهای تحایف انواع بر بیل مروت و مدارا چند سر داران مربوطه را مطیع و  
 پرستار خود ساخته بر تجویر و اشارات زبان قلم آنها کار بند می شدند تا آنکه روزگار  
 بر حسب اشاره مطیعان خود هر چهار فوج نصرت موج شهر شیخون مستعد ساخته روانه فرمودند  
 چند هزاران لشکر خود را که بشمار صد و پنجاه بودند جمع کرده با کنگه های رنگین پیشیه و بر هر فوج  
 کرده بود طلایه داران غنیمت که ملازمان بهری نیت پیر کیه بودند حسب الاشارة سردار خود



از ان امر اغماض کرده راه گذاشتند چون سپه سالاران متصل لشکرش رسیدند شخصی بر پشت  
افواج قاهره واقف گشته به هو لکر خبر رسانید که سلطانینان بقتور و قصور طایفه داران  
در لشکر رسیده اند و بحجرت اجتماع این خبر وحشت اثر پیاپی ده از خیمه بیرون شتافت بود  
چونکه آتش افروزی بان و شلک بنا دلیق نزدیک دید جز سلامت جان خیال این  
آن نکرده سرو پای برهنه بر باد پای برهنه پشت سوار شده فرار را وسیله راه نجات خود ست  
و دیگر سران آن جماعت مضطربانه حتی که محبوبان خود را بعیاشان لشکر منصور سپرده  
همچنان راه فرار گرفتند هر گاه یکسر لشکر غنیمت بیار و ب یغمار رفته شد و فوج مغول که  
نیم جان بود تمام بتاراج درآمد و چند مردوزن عمده اسیر آمدند سپه سالاران مظفر و  
منصور پیش از دیدن صبح مع سامان غنائم و اعلام و خیمام و فیل و شتر و خزانه و چها  
ضرب توپ مراجعت نمودند اگر چه غنیمت باجماع بقیه السیفان خود پرداخته سر راه شان  
گرفت سعی مردانه بطور سیرانید اما ظفر یاب نشده اما کام برگشت سپه سالاران مع انجیر  
بشرف محفل بهایون مشرف گشته سباب غنیمت به نذر نظر گذرانیدند سلطان فیض را  
تمامی سردار و سپاه را که در غنیمت مراسم جان سپاری بقدم رسانیده بودند مواجب و ماهمه  
انعام بخشیده بمناسب از حنبد خوشنودل و سرفراز فرمودند و چند مردوزن اسیر را سر اسگ  
دور و پیه و یک چادر داده روانه لشکر غنیمت نمودند اگر چه از سرکرد های لشکر مخالف از دست  
جرات سلطانینان که هر بار کارنامه رستم و افراسیاب را منسوخ می ساختند سیلی با خورده  
پای ترد خود بر کاب هر اسن گیر می سپردند و نظر بفرمان حاکم خود هنگامه پیکار خواه نخواه  
گرم داشتند اما بهر جانب که سپاه نصرت اشتباه روی توجه می آوردند و مصاف آرا  
می شدند ایشان از ان معرکه گاه بر می گشتند چون سلطان کشور گیر فرصت و طاقت

محاربه و مجادله در سپاه خصم مشاهده نمودند بعد یک ماه نظر ترحم و پرورش بر خلق الله معرفی داشت  
بر حسب اشارات سرکردهای جنود معاندان و مغول سلسله جنبان آشتی گشته پیر الزمان خان  
را با دیگر خوانین کارگاه مع عنایت ناهیات خلعت و مصادقت مضمون و نفی نمایان  
و تحالیف نادر العصر و طالع با جواهر گرانها که از آنجا یک عدد گلونه مدح به قیمت پنج لک  
روپیة بود روانه پونه فرمودند و هو لکر و غیره سرداران آن لشکر که بارها از دست سپاه منصو  
گو شمال خورده مال ناموس دولت خود بفارت داده دست از جنگ بر داشته بودند فصل حقیقت  
جرات و شجاعت ملازمان آنحضرت بزرگاشته نیز در باب صلح ترغیب بیشتر کردند چون تا کم  
پونه و کارپردازانجا با اعیان خود درین باب کنکاش کردند آنها عرض نمودند صلح دولت  
هائست که از اینجا هم رسولان را با تحف و هدایا فرستاده بخار که ورت و نفاق خاطر  
اشرف را باب اخلاص و یگانگت باید شست و ریاسن ملک دولت را بر شمع اتحاد  
و موافقت سر سبز باید داشت بهمانا صورت اتفاق آن بادشاه ذی الاحشام اسلام  
موجب انتظام سلطنت باعث مقصود المرام خلق الله خواهد شد الحق پدید است هرگاه که  
غنان عزیمت باین صوب معطوف دارد بی ریج و تردد سهل تر بر ملک مال ما دست میل  
خواهد یافت و مملکت موروثی از قبضه تصرف خاندان مریه بیرون خواهد رفت چون  
سخنان ناصحان بر دل آنها کارگر آمد و نیز خبر ورود جهازات فرسایس با امانت آنحضرت  
مسموع یافته بود سلسله جنبانی آنحضرت را در غیاب از مغنمات شمرده باقبال موله سلطان  
پرداخته بخار که ورتیکه از اینجا نب بخاطر خود داشت باب و دست و از طرف خود نیز  
رسول با سامان و تحف بسیار و طالع فاخیره و زرجوهر و افراس پری تمثال و فیلان  
کوه اشکال روانه حضور خاقان کشورستان نموده طریق موافقت پیمود و تعلقه نر کونده

و نوکننده و جالی بل بطور انعام درخواست نمود سلطان گیتی پناه بنا بر مصلحت کافه  
 انام بمضمون اینکه مصرع لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش که التماسش را  
 بدرجه اجابت مقرون ساخته شد بهر سه تعلقه فرستادند پوشیده ماند چون سردار پونه  
 به ایلمچی حضور تعلقه کسل پور جایگه داده آنحضرت همان همت بعوض سه تعلقه با و باز گذشت  
 ایستلجیات و مکانات آن نواح که نسبت فتور و قصور بعضی حرام خوانان بضبط سپاه خصم بود  
 باز بسیر کار خدا و اداتل گردید بهمدان زمان بهری نیت بحضور فیض گنج التماس با کرده عفو  
 جرایم قلیل و کثیر نواب حکیم خان صوبه ساو نور باز بر او بحال کنایند چون خاطر شرف از  
 ممر مصاحت جمع گردید مظفر منصور بسا و نور رسید و بهری نیت پر کیه را که حلقه طاعت  
 در گوش جان انداخته بانی صلح گشته بود تعلقه گنبد گده مع توابع آن و چند قریات کچن گده  
 بنخرچ پان خوری جایگه داده پیشتر نمضی نموده از راه کوپل و بهادر بنده عبورجوی تنگ  
 بهمد رده کرده سواد تالاب محال دروچی را که دو کوهی شرقی آنی گندی است مرکز نزول اعلام  
 و خیام نظرا انجام ساختند و چند می بهر مرتش همو بنجا سکونت داشت در آنوقت پالیکار  
 رای درگ برین هلی بچند خواص بی طلب اخل لشکر فیوزی گشته مید و امر مجر بودند ایشان  
 بروقت طلب به بهانه بیماری حاضر حضور نشدن خفیه بسیر کرد های لشکر غنیم راه رسل و رسایل  
 و اشیر باد و مسکار مفتوح داشتند پس نهال بدخواهی شان ریشه کینه در دل آنحضرت دو اندید  
 بود نظر بتنبیه شان رعایت فدویت یک قلم نام منظور گردید فوراً فرمان گرفتاری شان صادر  
 شد تا وقت شب و سپهتار در تاخته هر دو سپاه بختان راجع جماعت های شان اسیر کرده آوردند  
 و مغول و مجوس و بنجلور روانه فرمودند پس همه ملک مال و اثاثه دولت ایشان بضبط آوردند  
 و تعلقات و سلجیات آنها لعالان با هوش و قاعداران پر دل حواله گردید مگر برادر بیاد

سلطان ایران هم لفظ جانان میگوید که نیست و در بعضی نسخ ۱۲ است

پالیکار هرین املی که در دهری اقامت داشت چون نیل بلا وسیل غضب سلطانی گردن نشین  
محیط دید مع توابعان وزن و فرزند خود شب شب گریخت و در حد و دمل توابعان را  
گذاشته خود مع پسر بصوبه مرج شتافت تا از جان و مال مان یافت بعد از آن آنحضرت فلک  
شوکت با سپاه انجم شمارا زانجا کوچیده داخل دار السلطنت گردیدند

ذکر ضبط و ربط دار السلطنت و تمامی ممالک محروسه و غل میر صادق صاحب  
دیوان و بنای مسجدا علی و معاودت کردن و کلا و مرسله آنحضرت  
از حضور سلطان روم که در سن یک هزار و یکصد و نود و هشتاد و یک  
روانه شده بودند و فرستادن وکیل سعادت کفیل حیدر آباد  
با دیگر کیفیات که در سن یک هزار و دویست و دویست و هجری رو داده آنکه

چون از نور طلعت آن خدیو دادگر دار السلطنت پٹن سمت اضرات پذیرفت راس  
جهان کشای انتظام ملک لشکر اقتضا فرمود و هرین اوقات تغلب تصرف صاحب دیوان  
ملک یعنی میر صادق که در صوبه ادبهونی و ساونو حسب نخواه مردم آزاری و ظلم بعمل آورده  
مبلغ خطیر به دست کرده بود معروض حضور گشته از پایه خدمت در افتاد یعنی مغفول شد  
چون انانته خانه او حسب الحکم بضبط درآمد و ملک و پیه نقد رایج ادبهونی که چار و بی گویند  
ولک هون محمد شاهی برآمد پس همون زمان مغول مجبوس گشت و معده ی خان نایطه  
صاحب جاگیر اول کنده بخد مت دیوانی نامزد گردید و تعمیر مسجد املی که در سن یک هزار  
و یکصد و نود و هشت هجری در قلعه دار السلطنت بنا گذاشته بودند تا کتب بنام بودند  
ذکرش بر سبیل اجمال آنکه مخفی نماند در حینی که کنده ی را و در دود و مخدول بفرستاد

دولت خداوند نعمت خود فتنه برانگیخت و نواب بهادر مرحوم جریده بن بنگلور شتافت و آن  
 ششتمین محل زنانه نواب رابع سلطان که شش هفت ساله بود در قلع متصل دروازه دیواری  
 بنیاد که بزمان حال بدروازه گنجام شهرست در خانه مجوس داشت و پیش آن خانه دیری و  
 صحن آن دیر کشاده بود اکثر اوقات سلطان در ایشان مقتضای صغیر سن که آن هنگام  
 بازی دوست است در دروازه حبس خانه تشریف داشته مشاهده بازی طفلان کشن را و  
 زمار دار که در صحن آن دیر هجوم کرده انواع بازی میکردند میفرمودند اتفاقاً روزی  
 در ویلشیه صاحب دل ازان راه وارد شده مرده جان بخش رسانید که ای طفل دولت مند تو  
 بزمان آینده بادشاه این ملک شوی سخنم یاد دار که این دیر را شکسته بجهت بناساز  
 تا اید اله هر یار کار تو خواهد ماند سلطان تبسم کرده جواب دادند هر گاه همین معرده شما  
 من بادشاه خواهم شد مسی اعلی اهدات خواهم ساخت چون بعد پدر خود والی ملک  
 مال شده بود آن عهد یاد آمد بعد مراجعت از طرف نگر و کوریا ل بندر پرستندگان آن  
 دیر را که در آنجا فقط شکل گاوی از خشت و گچ تعمیر کرده بودند بخاطر بکشد تمهید  
 نمایان آن همه ارضاء مندر ساخته جای مذکور گرفتند پس بر همان صنم خود را برداشته  
 بر دیواری بنیاد بر زد و در شکست طریح مسی را ناخته بودند و نقشه اش زردار السلطنت بیجا بود  
 که بنا نهاده علی عادل شاه بود طلبیده شدند چون کارهای انتظام ملک و تنبیه شرارت  
 کیشان مثل اهل کورک و مره و پالیکاران پیش نهاد خاطر ملکوت مناظر بود و چندی در کابل  
 توقف روداده در آن زمان که میان افضال کار ساز حقیقه از جنگ غنیم و بند و بست  
 پالیکار فراغت دست ادا تمام کار مسجد بمبست نگاشتند تا دار و نوحه عمارت مطابق نقشه  
 صدر بصرف شده لک و پیه در دو سال با تمام رسانید و آنحضرت نماز عید الفطر در سن

یک هزار و دویست و چهار هجری در آن مسجد ادا ساخته مخاطب مسجد اعلی فرمودند و در تمامی  
 ممالک قلم و خود سه طرف مقرر کرده طرف ساحل دریا را بصوبه یم و شهر و مواضع جنگلی  
 و کوهرستان را بصوبه تون و ملک میدان و صحرای وسیع را بصوبه غبر و اعمال برگشت  
 را به لقب صفت ملقب فرمودند و همدین روز با پیرامون هر شهر و قصبه و قلعه  
 با فاصله یک فرسنگ خار بنده ششم کشیده چهار دروازه مقرر نمودند زیرا که در آن سنگین دانی  
 بیهرم در آنجا برگماشتند و فرمان دادند که احدی را سوا می نشور حضور نشان قلعه  
 آنجا بار و دخل ندهند پس آمد و رفت سوداگران هر دیار و بلاد و بیوپاریان اطراف منع  
 گردید و این عمل ازین جهت بود که نواب مرحوم اهل اسلام را از هر دیار طلبیده ممالک محصور  
 را بر خلافت ایام ماضی از اسلامیان آباد کرده بود چون ایشان بداد و دشمن نوکری حمزه  
 و خبث شهابی نواب سلطان رحمت نشان مال و متاع کثیر و نقد خطیر جمع ساخته بآن  
 اجازت روی به دیار خود می نهادند آنحضرت خواستند که ایشان را از جای خود رفتن  
 و هزار ماموکلان دیوسیرت و پیادگان سنگ صفت و منتهای حدود ملک خود که پیش  
 ازین خار بنده کشیده شده بود بر گماشتند مجدداً بعدم و اگر داشت بنی نفع بیشتر تا کینه  
 اکیذ فرمودند و همدان سال در تمامی قلم و خود رواج رویه که امامی نامند پیش ازین  
 یک طرف آن این مصرع ع دین احمد در جهان روشن ز فتح حیدر است و دیگر  
 طرف فقره هو السلطان الوحید العادل است و بسن محمدی که از هجری سنیه  
 سال زیاده می شود و از آن حساب ختم نبوت و اجرای احکام رسالت خاتمیت  
 مرتبت صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم تسلیم بر شمرده مسکوک ساخته خطیه خراطیه پیش  
 و رواج در دادند و همدان سال غلام علی خان و منو میان و غیره که آنهارا در

یک هزار و یک صد و نود و هشت هجری با سامان شایسته ملازمان شاهنشاهی و  
 تحلیف بایسته بساط بوسان بارگاه سلطانی مع بنادیق نو تیار ساخته خود دهک  
 روپیه نو ضرب و خلعت های فاخره و زر و جواهر گران بها و غیره از تمامی کارخانجات خود  
 منتخب کرده به نذر سلطان روم روانه کرده بودند بحصول مقصد و مرام و درستی سوال و جواب  
 با شمشیر و سپر مصرع و اتحاد نامحیات مبارکباد و زرای پای تخت مومنین مراجعت کرده فایز حضور  
 شدند و مفصل حقیقت معروض داشتند و اشیای مرسوله تمام و کمال مقبول نظر انور گردید و در  
 ادوات حرب بآنها که در آن ملک نبود بسیار پسند خاطر آن سلطنت پناه گشت پس  
 سلطان بحسب ایامی و زرای روم و تجویز امرای دو تنخواه همه باب سلطنت آماده  
 ساخته وضع تخت جلوس از طلا و جواهر گران بها به شکل شیر که این شکل از اول پسند خاطر  
 مبارک بود فرمودند و کارگران و هنرمندان نادره کار را از قوم انگیز و قریس جمع کرده  
 در تیار می اتواپ پنجرسی و بنادیق و مقراض و چاقوها و ساعت نما و گنجهای جیبی و غیره  
 تاکید اید می نمودند چنانچه در یک ماه یک ضرب توپ پنج ضرب بندوق تیار شدند  
 و کارخانه اش را تا رامنڈل می نامیدند چنانچه کارخانه مزبور در چهار جا مقرر بود یکی  
 در دار السلطنت پٹن و دیگر در ننگاور سیوم و پرتیل درگ چهارم در بلده نگر هلی  
 اوقا بهایلو در فراهمی مردان حبیش و عسکر صرف می نمودند یکسر امر او خوانین و تدبیر پاکه  
 نواب مرحوم بصرف لکو که اذر از بهر دیار و بلاد جمع کرده بود از پایا اعتبار و اقتدار  
 در انداختند و جوانان او باش منشی را بجای ایشان منصوب ساختند و کاروان باشیان  
 یعنی سوداگران اسپه نشتر بسبب کساد بازار می پیشیه خود گذاشتند و مردمان بندوق زن  
 بعد از سرداری سرفراز شده داخل عسکر گشتند و کسانی که شمشیر و تیر را بر بندوق ترجیح میدادند



از مناصب خود معزول گردیدند هرگاه توپ بند و قیام منظور نظر انور شده اعتبار اقیاناز یافت  
 فدایان ناموس پرست شمشیر باز و سپر انداز بیدل گشتند بعضی سردار سوار را جبر انفر ایمی  
 مردمان حبش و پیاده که از آئین حکمرانی و قانون آن فریق نادان بودند نامزد و معزول  
 ازین سبب در بنیاد بند و بست مملکت و سلطنت در اندک مدت خلل بار و داد و بیدار  
 روز با محمد غیاث را با مروت و کالت برگزیده مع مکتوب خلعت اسلوب متضمن استحکام بنیان  
 اتحاد و مودت و ممد و معاون بودن با یکدیگر در مهمات ملکی و مالی و انضباط و ارتباطات  
 یگانگت و از نسبت صهرت و خویشی محض پاسبان سلام و امنیت کافه انام با خلایع فاخره  
 و تخالیف نادره روانه حیدر آباد فرمودند چون ایلچی لشرف ملازمت نواب نظام علی  
 خان اسد جنگ معز گردید خلایع و هدایا گزاینده و محفل خاص از روی اخلاص عرض  
 نمود که بر ضمیمه آنحضرت نیکو ظاهر است که درجات دولت عالم بقای ندارد و بر بنگیان  
 با هر است که تمام ملک دکن و ملنگانه در قبضه اقتدار یک سعادت زمین نثار بود و پیوسته  
 از بیم تیغ آن سلطان نامدار ساحت دیار سلام از خوار تر عرض کفار مصفا گشته بود  
 حالا بادشاه اسلام را موافقت و مصادقت با کفار را اختیار نمودن و دست استیلای  
 ایشان را بر دیار اموال مسلمانان دراز گردانیدن و خانه های رعیت و فقرا و مساکین را  
 به آتش بیدار و باب شرک و عناد سوزانیدن هر آینه نزد خالق و خلایق غیر مستحبین  
 بلکه این معمول و نهاد در درگاه الهی موجب باز پرس و شرمساری خواهد بود همان بهتر  
 که بخار نفاق و انتقام نبر لال مصاحبت فرو نشانیده برای دولت چند فزونی که چندان  
 امتدادی ندارد سپاه و رعیت را مکر و مترود گردانید و بواسطه ملک و ملت بساط  
 مخالفت در نور دیده بنای محبت و مخالطت را بقوا عذ خویشی و قوا بتی منشیه سازید

تا با اتفاق دل زبان در دفع ارباب ضلال مساعی جمیله چنان بطور ساینم که جمیع مسلمانان  
و غریب و رعایا و مساکین در همادامن و آرام بوده بدعای دوام سلطنت شما ان سلام  
روزگار خود گذرانند اگر چه تقریر پذیر رسول و انا و ارجون گل شگفته و خندان خست  
اما مضمون مکتوب عالی که فقرات صهرت و خویشی مندرج بود دلش را پرموده نموده و کلمات  
بهایت سمات را بادل حسد منزل خود جان داد و نظرب لقب نایکوار می باقبال مضامین  
مدعای دلکش سلطانی کسر شان خود انگاشت تجویز رای ناقص بعضی بر هیزان کار و بار  
و اناث حرم سرار وی خود از طریق دستی بر کشیده ایچی را به مقصود وانه نمود مخفی نما بدین رسم  
باطلش بود که سبحان الله سوای ذات خود احدیرا در دولت مندان دکن رعیت نر قوم  
نمی دانست و جریمت و شوکت خود می نازید و رنجها معلوم می شود از معنی اصطلاح نایک  
راجمای دکن سردار ذی شوکت و شجاع را میگویند هم اطلاع ندشت قطع نظر ازین  
نایکوار می قوم علییه از چهار قوم اسلام که معروف است نیست تا آنرا قوم ازال میتوان  
شمرد احق سلطان ذی شان باعتبار نسب خود از دیگران کم نبود و از بطین زن از زال  
قوم تولد نشد و در حسب آرزوی اقتدار اسباب دنیا داری و جاه و مکنات ید طولی  
و در شجاعت و تهور کیتانی دشتند و بعضی کسان که بر لقب مذکور انگاشت ایراد می نمایند  
صریح مغالطه عظیم خورده اند نمیدانند که قدرت نامتناهی قادر بر حق عظیم است هر کسی را  
که او میخواهد سعادت مند دارین میکند و بجاه و حشم دنیا سر فراز میدارد و اغلبک ایشان از  
احوال بعضی سلاطین هند و دکن که مرجع طوائف انام و برگزیده درگاه ملک العلام اند و ف  
نیستند که در صل که بودند و آخر چه شدند و از کیفیت سلطان حسن کانکو که دیباچه نسل نامه بهمنیه  
میشود و بحسن شاه بهمنی معروف گشته چنانکه بعد وفاتش برقی آتشبار گردم قدش طواف نمود

گذشت کدام کس بود خبری ندارند الله الله درین زمان باعتبار جاه و مکنات نیا از رال قوم  
دم صحیح لنبسی میزنند و کم قطرات و کم ظرفان بنجوت پوچ دعوی سیادت شجیت میکنند  
و برابر خود کسی را اشراف نمیدانند

زشتی ظرف و اصالت هست در دست و نهان عیب پوش قبحه شبکل زرین چادر است

ذکر لشکر کشی سلطان بطرف کلیکوٹ و کیفیت ناختن بر کوچی بند و  
تعلقات راجه ملیوار و چشم زخم عظیم رسیدن بر سپاه منصور از مغالطه  
هر کارها و باز مفتوح شدن بندر مذکور و رود ادسن یک هزار  
و دوصد و پنج هجری آنکه

چون سلطان جهان ستان خاطر اشراف را بر کلمات گرم و سرد حسود و عرض گویان  
مایل نکرده از بعضی بند و لبست امور خود فراغت یافتند جا سوسان خبر رسانیدند که  
نایماران کلیکوٹ پای انحراف در راه جرات گذاشته اند و خیال فساد و عناد دیگر  
دارند ارشد بیگ خان ناظم آن ناحیه اگر چه بفهمایش آنها می پردازد و بالغام و ستار  
و شیل با تالیف قلوب آنها می نماید اما اهل صلال بالکل خاطر جمیع نیستند حضرت بجز  
استماع این ساخته با حضار فوجدار الاضوب مع چند سرکرده نایماریان دادند چون او  
حسب کم حضور مستعد گردید فایماران را طلبه شست آنها باندیشه سزای حرکات خود طریق  
تساهل پیورده و عدای امروزد فردا میگردند درین اثنا جا سوسی غرض گو که از فوجدار مذکور  
عداوت دلی داشت بحضور عرض نمود که فوجدار آنجا با نایماریان و راجه ملیوار یک دل و  
یک زبان شده است تا کار سرکار را تیر کرده خود حسب نخواه کامرانی میکند چون

توقت فوجدار بعد اصدار فرمان طلب ضمیر انور را مکد ساخته بود و مضمون جاسوس بهر  
 بی ناموس مطابق نقش افتاد سواری خاص مع چند خواص امرای با اخلاص با چهار  
 قشون و سیمو کب عسکر و توپخانه متوجه انصوب گردیده قلع و قمع شجره بدخواهان و شرارت  
 کیشان مکنون ضمیر ساخت آنها به یلغار سلطان جهان اندیشناک شدند و بیم تلف جانها  
 و آبروی خود خورده بکوه جنگل آواره گشتند و فوجدار با استقبال شتافته سعادت ملازمت  
 دریافت و از روی عتاب مخاطب گشت که شما به بند و بست این نواح نافرود شده بودید  
 چرا رعایا را آواره و ملک اویران کردید سوای این حکم شده بود که سر کرده لیواریا بهر حیل  
 و فریب مطیع و منقاد ساخته از ویشکیش گرفته ابلغ حضور سازید این معنی هم بطور رسید  
 او در جواب عرض نمود که بنده را از بند و بست نمایاران این ضلع فراغت دست نداد  
 تا دیگر کار سرگرم گردد قطع نظر ازین او با هکذا صوبه کرناٹک است هرگز فریب از ما نخواهد  
 خود اگر حکم شود مع فوج شتافته او را زیر کرده پیشکش نمایان گرفته خواهد شد آنحضرت منور  
 پس معلوم شد که بنده و بست این ملک از شما بواقعی صورت نخواهد بست بعد از این محفل  
 و مہتاب خان بخشی بجایش منصوب گردید و خود بدولت پدار السلطنت مراجعت فرموده  
 بدریاد دولت باغ رخت حیل حلیل انداختند و فوجدار مغول کلکیوٹ که در تکیه قادری  
 پیرزاده سکونت ورزیده بود بعد چندی بهو بخا و رعیت حیات بجالو جان بخش خود  
 سپرد و در لعل باغ حسب الحکم حضور مدفون گشت القضاہ مہتاب خان بخشی هر چند  
 رعایای آن ضلع را که چون آب آفتاب منتشر شده بودند بصنایای دلبر ہی قولنامه  
 ترقیم و ترسیل نموده طلبیداشت اما آن گروه سیه درون اعتبار قولش نکرده به اغوای  
 اہل کوچی بندر سر فتنه و فساد چون غبار تیره از ہر گوشہ برداشته در فکر استعداد

جدال قتال شدند چون این معنی معروض حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت  
بالشکر خو نخواست از راه سستی کال و کوڑه کال بکلکوت نهضت کرده سپاه را بخرابی اُکنته  
اهل عناد نامزد فرمود پس ایشان آتش بیداد در قصبات و قریات اطراف بر افروختند

نظم دران سرزمین چون گذر ساختند	بساطح بے رحمی انداختند
چنگان آتش غارت افروختند	همه بجز و بر یک مسلم سوختند
ز سم ستوران همه کوه و دشت	بیکبارگی خاک در خاک گشت
ز بر سنگ و شجر و کلخ و گیاه	بر آمد فغان جگر سوز آه

چون تمامی حدود بجا روپ غارت رفته شد و مجمع کثیر از اهل فساد و ارباب عناد  
ببادنیت رفتند بقیته السیفان عاجز گشته حلقه بندگی و فرمان برداری بگوش جان  
انداخته دست بسته مطیع شدند همدران زمان چند فراق بجد و دلیوار و ترچیا پل  
تاخته اکثر مواضع را خراب و پایمال ساختند تحصیل را ترچیا پل بجزو سلطان نشان  
عرضی گذرانید که فیما بین سرکار کمپنی انگریز بهادر و سرکار خداداد بنیان موافقت و صداقت  
مستحکم است در نیولاجند قزاقان نادان مواضع متعلقه انصوب را غارت ساخته  
مینخواستند که بیخ اتحاد از زمین ضمایر برگزند ایشان را ادب ضرور است بنابرین معروض شد  
سلطان در جوابش نوشت که سپاه منصور هرگز بدون حکم کسی جا اقدام نمی نماید غلبه  
پالیکاران سرحد شما که از مدت جوایمی چنین وقت بودند جرات پرداز گردیده باشند مباد دولت  
به بند و بست مسلم و خود و تنبیه شرارت منشان مشغولیم الحاصل در یک ماه رتق و بست  
عمات آن نواح بدست آورده از حجاب و جوایس کیفیت کوچی بند در یافته با تمامی  
سپاه چشم در تاختند اهل کوچی بعزم سلطان شیر افکن واقف گشته سه چهار بتیری

بر سر رودخانه بنا ساخته پیرامون بتیرهای خندق عمیق حفر کرده مستعد جنگ شدند جمعی کشته  
 سر راه به تیر و تفنگ کمان بسته بودند فوراً فدائیان ناموس پرست حسب کلمه به شمشیر  
 جلادت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح کرده بتیرهای مفتوح ساختند در روز دیگر جنود  
 فیروزی پیشتر خشن انتهاض جهانده ساحل رودخانه را مرکز نزول ساخت چون  
 پیش روی لشکر دور رودخانه یک بعد یک بانداک فاصله واقع شده است اهل خصم  
 بر ساحل محل عبور آن طرف دیوار کشیده به آلات حرب و ضرب سر راه گرفتند و راه  
 سیل ساحل دریا که آب از اینجا برود خانه میر رسیدند ساختند انداز رودخانه پایا شده  
 بود و همون شب آن شیر میدان سلطنت و کامگاری مستعد شدند چون گردیده سپاه را فرمان  
 تیار می در دادند اگر چه بعضی بهوخواهان دولت عرض کردند که پیشتر راه ناصاف و رودخانه  
 عمیق اند عزم شنجون مناسب نیست مبادا که اعدا کامیاب و غازیان منزه نشوند در آن  
 حین رای فدیویان نام منظور گردید و عرض کسی در حیز قبول نیفتاد و خود بدولت  
 ایشجاعت تمام پالکی سوار شده باد و در ساله جیش و دو هزار سوار عسکر در شب تار اگاهی گشتند  
 تا فدیویت کییشان حضور بیک حمله اعدا شکن تیغ و تفنگ اعدای را از پیش انداختند  
 و کمند آن حصار را تسخیر کردند چون اعدای را قوت مقابله و مقاتله باز نماند پیش مجاهدین  
 بطرف قلعه گریختند و آنحضرت همونجا قیام و زریده هر کاره را با حضار قشونها و  
 توپخانه روانه فرمودند چون آنها به لشکر رسیده دو قشون را که پیش منقلای لشکر و  
 مستعد با هم جنگ بودند فرستاده دیگر قشونها را تیار میکردند که یک ناگاه سپاه مخدول  
 از روی دعا وقت دمیدن صبح بندد مان دریا که پیش ازین مسدود کرده بودند در  
 شکستند پس آب دریا جاری و رودخانه پیر شد و راه کوک بر سپاه منصور مسدود

و مفقود گردید بکلی عادی دفعت بر اطراف لشکر منصوبه باتیر و بنیاد قی محیط شده تزلزل  
 بیش از قیاس بحال عساکر طغرماثر رسانیدند اگر چه سلطان بهم هر چند بدفع اهل ضلال  
 همت گماشتند اما ابواب مقصود و مفتح سعی مشکور و تردد نمایان مفتوح نه ساخت  
 گرفتار انواع آفت و بلا گردیدند باین سته چهار صد سوار جانباز که اشرف قوم بودند  
 داد و دانی داده و بروی خسرو عالی مقدم فرج و جان شاکر شدند سلطان جهان پهلوان  
 بنفس نفیس از پالکی بر حسته تیغ جهانکش از نیام تهور بر انتقام مخالفان دغاباز می کشید  
 قمر الدین خان که در آن معرکه هم کباب سعادت و شجاعت نصاب بود با قسام قسم بر پای  
 آنحضرت افتاده بزور دولتخواهی از آب عبور کنانیده عنان توجه بصوب لشکر  
 معطوف گردانید اتفاقاً احدی از حاضران آن معرکه گاه سلامت فایز حضور نگردید پالکی  
 خاص با فرشتی غیره و یک قبضه کتار به دست مخالفان شد بعضی میگویند که دستار خاص  
 در پالکی بود آن غلط محض است زیرا که دستار مبارک در آن حالت بر سر کمر است پیکر بود و  
 دیگر دستار رنگین که دست آویز عادی گشت یسوی بر سر بسته پیش پالکی ایستاده بود  
 قضا را و از تیر آفتاب جان بحق تسلیم نموده دستارش نزد پالکی افتاده بود مخالفان کو بر بدن  
 دستار خاص تصور کرده در پالکی بودند بالغرض آنحضرت با شوکت قمر الدین خان از آن  
 ورطه مرکب مراد بیرون رانند و دیگر جوانین مثل تربیت علی خان و محمد عمر عرض بیگی و غیره  
 معدوم الاثر شدند پیش شعله قمر سلطانی بالتهاب کشیده کوسل نهان و یورش نواخت  
 و معجزه از چوب جنگل تیار ساخته رودخانه عبور نموده بر اهل شرک و ضلال علامت  
 صغیر و کبیر ظاهر ساختند و سپه داران و موکب داران حسب احکام از اطراف دو گاه و راه  
 روی مخالفان گرفته بحدت تیغ تیز اقدام کردند و هر جا که مردی و طفلی را از ارباب



شکر یافتند و دوش از بار سربک ساختند چون تاب مقاومت مدافعت در کفا  
نماند از کثرت حشمت و غایت جبر و تش خالیف گشته دست از ملک و مال شسته بطر  
ملیوار گردیدند پس سلطان کشور گیر داخل حصار بنبر مذکور گشته تمامی سامان ذره به ذره  
مع توپها و غیره بضبط خود در آورند و درخت جوز بوار که در آن حصار بودند از بیخ برکنده  
و گیاه شالی به بنیما لشن بچیده بخفاظت تمام رواته دار السلطنت فرمودند تا در لال  
باغ بنشانند اما سر سبز نشده خشک گردید

ذکر فوج کشیدن جنرل میندس بجاییت راجه ملیوار و واقع شدن  
جنگها فیما بین انگریز و سپاه منصوره و شهید شدن برهان الدین سلسله  
در نواح سیتی منگل و توجه ریات ظفر آیات بصوب پایان گماط  
و بیان فتوحات که در آن آوان روی نمود در سن الیه آنکه

چون خدیو جهانگشا از بند و بست آن نواح فراغت یافت از پالیکار ملیوار پیشکش درجست  
فرمودند و چند قراقان اعدا فریب به تخریب تسخیر آن جنگل نامزد کردند پالیکار مذکور به بیم  
ششمی سپاه نصرت اشتباه چون بید بر خود لرزیده به گور بنبر مدراس مستغاثی گردید  
تا جنرل میندس بجاییت راجه ملیوار و حراست بلاد آن طرف جوی کاویری و بهر مقابله  
سلطانیان نامزد و ماور گشته به تهر نگر رسید و به ترتیب فواج جنگی پرداخته با سامان اعدا  
شکن بعزم رزم طنبور نهضت نواخت سلطان هم بعزم جنرل موصوف آگی یافته عساکر نصرت  
را پیش راندند اتفاقا در سواد ما بین سیتی منگل و طر و طراف فوج بهر اول فیروزی و سپاه انگریزی  
آویزش نمایان روداد و لجرش کوس و کرنا و طنبور و صدک شلک توپ بندوق و بان شوت و قیامت

از هر دو سو برخاست و سپاه طرفین بحملات و مدافعات یکدیگر برپا داشته و هر دو برابر  
ماندند مگر قزاقان شکست خورده اهل ننگاه انگیزی را گرد گرفت طوفان آفت و بلا نخب  
بقوت ترک تازی خود بعد عارت و یغما اکثر مردوزن سپاه پیشه ابا نادلیق و سر سینه  
اسیر آوردند از آنجمله چند عورت مسلمان بدکاره را که حیوانا موس ملت و مذہب خود گذاشته  
مترکب امر شنیعه با قوم غیر گشته بودند بنا بر اہل سلام حسب کم بدار کشیدند و آن روز جنرل  
مغزالبیہ دامن کوہی و جنگل را فرا گرفته اقامت گاہ خود ساخت سپاہ سلطانی محاصره  
سخت کرده کجیج وجوہ تصدیع میدادند و مانع رسد و گاہ و ہمیمی شدند و روز دیگر جنرل  
بہادر پیشتر کوچیدہ قلچہ سے منگل را کہ پیش ازین قلعه را بنجا حسب کم قلعه خالی کرده  
با فوج خود داخل لشکر شدہ بود تسخیر کردہ و ولین اسیراری میجر چامبرس در انجا گذاشته  
چندی آسود پس بطرف کومیتور کہ مضرب خیام ظفر انجام سلطانی بود شتافت  
سلطان جهانستان با استماع این خبر بر بیالی جنرل پرتور ہم برآمدہ با تمامی سپاہ  
و حشم حرکت فرمودہ بر سرش رسید و صفوہا بترب جنگ آراستہ مستعد گردیدہ بود  
و آن روز جنرل موصوف اقدام نمودہ بر جوی بہوانی فرود آمد دران اشنا منہیان انجا  
معروض حضور داشتند کہ فوجی انگیزی بسرکردگی کرنل مکسویل بہادر کہ کرنل موصوف  
از ننگالہ پنج ملیٹن و ہزار فرنگی رسیدہ بود مع لشکر کومک پالیکا را کالتری و ونیکٹ گیری  
و غیرہ پیشتر کوچیدہ و از راہ رانی ویلور و آنور گڈہ برسبیل یغار روی بدیا قلم و خدا داد  
نہاد و در وانم ہاڑی و تر پاتور چند محافظان گذاشتہ بطرف گماٹ پور می آید آنحضرت  
براین معنی اطلاع یافتہ سید صاحب سپہ سالار را بدفع فوج مذکور روانہ فرمودہ  
خود بدولت ہم متوجہ دفع آن فوج شدند چون سپہ سالار موصوف بالشکر خود و یغما

نموده بصوب دهرم پوری رسید کربل عمان غریمیت ازان صوب بر تافت فوراً  
 بطرف لکن گڈه رسید سید غفار باقر اقان از لشکر سپهالار پیش آهنگ گشته بطرف  
 مسطور با فوج ہراول انگریز در آن محنت و معرکہ قتل آراستہ بجملات رستمانہ زیر ساخت  
 صد و پنجاہ سوار تریپ و دو صد تفنگچی را اسیر کردہ برگردید کربل بہادر در آن روز در جنگ  
 و کوہستان پسربڑہہ بطرف کاویری پٹن را ہی شد چون سپاہ منصور را برگرد بخش  
 مجتمع دید امن کوہ و دشت از دست نداده راہ گھاٹ پتور گرفت با سپاہ نصرت  
 اشتباہ جنگیدہ عبور گھاٹ نمود و جنرل مینڈس ہم بکوہک فوج خود بر بیل لیغا رسید  
 اگرچہ بر سواد کاویری پورم ہر دوسر دایم متحرک شدند اما در وقت الحاق آن دوسر کردہ فرنگ  
 فدائیان سلطانی قشونہا را در میان آوردہ و دوازدہ انگلی دادند و ستبر دی شایان العیمل  
 آوردند و سرداران انگریز نیز بامردمان خود بر سپاہ منصور حملہ کردہ حرب عظیم نمودند تا  
 آنحضرت خود دید ولت با قشونہای آسند الہی و توپخانہ لبرعت سریعہ بر عقب آن لشکر  
 زدہ نبوغی کار بر مردم خصم تنگ ساختند کہ بہیچوہ طریق نجات ازان مملکت پیدا نبود با  
 این جنرل موصوف با سپاہ خود قلعہ بستہ و بہیر و نگاہ را در میان گرفته از راہ مایرج باز  
 بطرف ستمنگل معاودت کرد فی الجملہ چون عرصہ دو سہ ماہ در تردد محاربتہ شکست و سخت  
 یکدیگر منقضی گردید رسید و غلہ آذوقہ لشکر انگریز تمام شدہ ایام عسرت روداد امید دیگر  
 رسیدن سامان رسید و اسباب ضروری از کسی جا نماند تا جنرل بہادر با تمامی لشکر خود  
 بصوب ترچنا پالی عمان عزم معطوف داشت سپاہ منصورہ در میدان ستمنگل  
 سر را ہش گرفته از دو جانب چنان رختند و داد بہادری در دادند کہ اکثر سرداران  
 انصاف دوست فرنگ بر جرأت او نشان عیشش کردند و از حد تیغ و نیز دلیران بحال

سیار مردمان غنیم خرابی تمام رسیده نزدیک بود که صدمه تاراجی و لغایان لشکر را بای  
 دران اثنا شب در میان آمده پرده تاریکی بر روی شمشیر زمان فرو بهشت تا هر دو  
 دست از جنگ باز کشیدند جنرل موصوف پیشتر قطع راه بر دم مارانکاشته شب همونجا  
 آسود چون ترک روز با فوج شعل از صحرای مشرق کو چیده بطرف مغرب خرامید  
 جنرل بر حسب تقاضای وقت گران اسباب لشکر خود را همونجا گذاشته مشرق رویشتر  
 نهضت نمود باز سواران قزاق و قشونها را و هجوم کرده شروع جنگ تیر و تفنگ نموده  
 فدای واریکوشیدند اتفاقا بر مان الدین سپه سالار که هر اول سپاه نصرت پناه بود بملا  
 میدان رزم و دریافت نشیب و فراز زمین برای انجمن سپاهان خود سپ سوار با چندان  
 بطرف نهری خشک که چند سپاهی انگریز دران نه کمین گرفته بودند شتافت آنها سواران  
 نزدیک خود دیده شک زدند قضا را تیری از تفنگ نیزک ناحیه شجاعتش امشب است  
 چون رنگ گل گذشت و همونوقت سپه سالار موصوف بگلگشت ارغوان را شهادت  
 خرامید و همراهانش از جنگ کناره کشیده لاش شمشیر را در پالکی برداشته فایز حضور  
 ساختند و حقیقت مفصل معروض داشتند سلطان رحمت جان برقتل آن قوت  
 بازوی اقبال افسوسها خورده رقت عظیم بهم رسانید و دران روز سپاه خود را از جنگ  
 معاف داشتند هر چند سپه داران و سرداران سوار در تاختن و انجمن سپاهان و  
 ختم مناقشه و محاربه حکم خواستند اما بر وفق مدعای خود فرمان نیافته دست حسرت  
 بایکدیگر مالیدند دران فرصت جنرل موصوف چون اهل مقابله را دست قدم دید بگذاشت  
 طی منازل کرده داخل قلعه ترچنا پل گردید پس آنحضرت فوج بر مان الدین مرحوم را  
 بقمر الدین خان سپرده به تسخیر قلعه مستعمل خست فرمودند و خود بدولت و توفیق

رایات نصره آیات به پائین گماط آورده بر سواد ترور پاله اقامت ورزیدند و سواران  
 را بتاخت و تاراج مواضعات ترجینا پیل و تحریب قصبات و قریات تجاوز از مرز فرمودند  
 پس جنرل همین جا چند بسیر کرده از راه ساحل دریا مع لشکر فایز مدراس شد سلطان  
 اعدا شکن تعاقب آن لشکر کرده تا حدود موخنجی و پر موکل گده رسیده قیام ورزیدند و قمر الدین  
 خان چون از حضور خست گردید بمحاصره قلعه پستی منگل پرداخته از اطراف هجوم کرد و بعد  
 شکست و رنجت حصار اگر چه حمله آورگشت اما پیش از آنکه سپاه منصوره فتحیاب  
 شوند سرداران آنجا که به کمی رسید و غله آذوقه و عدم اسباب جنگ آب بهر اسان شده بود  
 کس بنج دست خان موصوف فرستاده صلح کرد و بعد عهد و پیمان قلعه به گماشته اش سپرد  
 خان مذکور تلچر را حواله آصف اسلام آباد نموده خود مع اسیران فایز حضور شد و حسب فرمان  
 لازم الاذمان سرداران قوم فرنگ را بدار السلطنت فرستاد و سپاهیان را داخل  
 قشونها نمود چون جنرل بهادر رخس غزیت بدراس جهاندا علی حضرت جوق جوق سوار  
 و پیاده راه تسخیر و تحریب تعلقات پایان گماط خصت کردند چنانچه قهر الدین خان  
 به تسخیر کوه پر موکل اگر چه حصارش بزبان سابق شکست یافته بود اما گوریز مدراس باز از سر نو  
 حصار گلی مع برج و باره کشیده سرداری را که پیشتر چندین در قید لو اب مرحوم بود بآورد  
 سپاه بجا است آنحصار را مور کرده بود و حسب کم با فوج خود در تاخت و بغارت و لیغای  
 هزار باغ و باور عایاک باعتبار ثمانه انگریز آن کوه را پناه خود ساخته بودند پرداخت زیر که  
 بجز دور و دساکر ظفر اندر سردار قلعه صعوبت حبس یام سابق یاد کرده و بکثرت سپاه نصرت  
 اشتباه بیم خورده بهمانه در در سر در حجره خزیده همای قلعه داری بر صوابا بدید صوبداران و غیره  
 باز گذاشت و آنها را نظربه بند و بست کار خانات جنگ نرم مناسب ندیده مطابق

مرضی سردار خوصص کرده قلعه بنجان موصوف سپهر دند او همه پناه گرفتگان آنجا را محبوس کرد  
از کوه فرود آورد در آن اثنا کشتن را و متصدی تو شکنجانه حضور رسیده مبلغ ده هزار روپیه  
از غریبا بجز گرفته از حبس گذشت و سردار آنجا را نیز مع سپاه روانه مدراس ساخت بدستور از  
اطراف آن نواح غازیان شیر سیرت بقوت بازوی جلا دت و ترک تازی غنائم بسیار  
که عقل از حسابش دمیدم صغیر انداز است آوردند

ذکر رسیدن جنرل گورنر لارڈ ارل کارن والس صاحب بھادر  
سپه سالار لشکر انگریز از بنگاله و اتفاق کردن نواب نظام علی خان  
و مرهٹہ با او و تاختن ہر سہ دولت مند ان بقصد استیصال دولت خدا داد  
از اطراف و تسخیر تلاع و قصبات بالا گھاٹ و بیان محارباتیکہ  
فیما بین سلطانین و سپاہ ہر سہ لشکر واقع شد و دیگر کیفیات کہ  
در سن یک ہزار و دوصد و شش ہجری و داد انکہ

چون سپاہ منصور سلطانی در سرزمین کرناٹک پائین گھاٹ محیط شدہ تمامی خطہ جنوبی  
جوی کاویری بجاوب غارت رفتند و جنرل مینڈس بہر چند بدفع سپاہ سلطانے  
چند مرتبہ تردد کرد اما بعد مغللات و استبا محاربات لا علاج شدہ بکمر اس مراجعت نمود  
منہیان اخبار و آثار ساحل دریا خبر توجہ سلطان بقصد تخریب پایان گھاٹ بسع جنرل  
لارڈ ارل کارن و اس بہادر سپه سالار انگریز کہ در ملکیت بود رسانیدہ معروضہ شد  
کہ اگر وہ دت و مدافعہ سلطانین نہ درازند یقین کلی است ہنگی آن ملک کہ فتنہ حادث شدہ آ

از قبضه تصرف بدخواه رفت مقارن این واقعہ ابوالقاسم خان ششمی مخاطب بمیر عالم  
وکیل نواب نظام علی خان که پیش ازین تجویز مشیر الملک عالم خراب یعنی صاحب یوان نواب  
موصوف فایز کلکتہ شدہ بہ سپہ سالار موصوف ترغیب دست یصال دولت خدا داد و تحریص  
تسخیر آن بلاد می نمود کار بروفق مراد خود یافته جہد و شکست دولت اسلامیان بلیغ کرد و  
سپہ سالار موصوف مکتوب بنا ظلم حیدر آباد و کار پر داز لپونہ متضمن اتفاق کردن یکدیگر  
و تسخیر و تقسیم نمودن تمامی بالاگماٹ ترقیم ساخت و تاکید تہیہ اسباب جنگ و ذخائر و فوجی  
سپاہ بنام سرداران مدراس ترسیل داشتہ در بند و بست خود بود نا ظلم حیدر آباد و مقرر  
کہ بہر اخذ ملک و مال غیر وسیلہ در میدان ناورد می جستند بموجب نوشتہ سپہ سالار موصوف  
بہر دو یک دل و یک زبان شدہ بہ ترتیب لشکر و آلات حرب و پر خاش مستعد گردیدند و  
سرداران انگیزی با اجتماع آلات و اسباب زرم و پیکار یک یک نامزد شدہ سبھی فراوان  
از عمدہ آن برآمدند از انجمنہ کر نل ریڈ سردار و غنہ اخبار نویسین کہ بجز است انبور گڈہ نامزد  
گشتہ بود بہ تدابیر صائبہ و فکر لایقہ بزرگپاشی و حکمت عملی و شیرین زبانی تمامی پالیکاران  
بالاگماٹ را کہ از دست قہر و جبر نواب مرحوم و سلطان ذی شوکت گوشمال خورده  
جلا وطن شدہ در مواضع کز نامک پایان گماٹ پناہ گرفته بودند مثل پالیکار کننگنی  
ولسپران بہیری کورہ پالیکار چاک بالا پور و پناہ پالیکار و نیگٹ گیری کوٹہ کہ در چارگل بود و  
شنک رایل حاکم پنکپور سوائے اینہا پالیکار کٹ و کیز و مدن پلی و آنی کل و انکس گیری و  
چیل نامک بیوٹن و غیرہ قول نامہ ہا بشرفراہمی رسید و غلات بہر سائیدن دیگر اسباب  
ذخایر و آذوقہ لشکر فرستادہ اجازت تسخیر حدود و تعلقات آہنہ داد و باوجود چنان  
تقدیر کہ احدی در قلمر و خدا داد از موضع بموضع دیگر بے اجازت حاکم آنجا رفتن نمی توانست



بصرف مبلغ خطیر جاسوسان ماهر و دانا و منشیان بالغ عیار را در آن ملک بلیاس  
 ارباب تجارت روانه کرده معرفت ایشان چند سردار و عمده داران سرکار خدا داد را  
 بطرف خود کشیده بود چنانچه سید امام نامی خفیه نگار کرنل ریڈ که بامر برهم زنی از کین  
 حضور سلطان شتافته بعده نوکری حضور سر فرار شده بود اخبار واقعی کما حقہ دریافت  
 بر سبیل اخفا متواتری فرستاد و با چند حرام خواران طرح موافقت انداخته با خود دیکدل  
 یک زبان کرده بودند ناگاه طشت رسوایش از زیر کلمیم برآمد چه بلش سبب تا دیب و سر  
 زنش طفل پرورده اش بر روی افواه افتاد آخر الامر بعضی دولتخواهان سلطان  
 نامبرده را مع طفلش گرفته حاضر حضور ساختند مفصل کیفیت معروض داشتند تا  
 آن وحیم العاقبت در معرض عتاب و خطاب آمد و آن حضرت بزبان مبارک فرمودند  
 که تا یقین دانستم که تو با وسیله نوکری حضور جاسوس فرکیان مدرسن بستی اگر از معامله  
 خود راست بیان کنی از جان امان یابی و انا تجربه کار هست و دروغ عبارت از است  
 اسامی چند سردار نوشته بحضور گذرانید و عرض کرد اینها طرز موافقت و مصادقت  
 باین درست کرده نردوغا باخته اند پس بموجب اسامی صدر بعد اثبات تقصیر باز زده  
 کس مثل لال خان نجشی پکنور و میر نظر علی موکب دار مع برادرش و اسمعیل خان  
 رسالدار و غیره بدست جلادان سپرده شدند و باز از آن خفیه کار پرسیده شد که تو  
 نمک ما خورده چنین حرام نمکی کرده سناری تو چیست او سرنگون گشته هیچ جواب نداد تا حکم شد  
 که این بزرگ زاده را بهم بر راه شر کالیش روانه سازید پس جلادان او را هم قتل رسانیدند  
 امام الدین نامی اخبار نویس که بهین کار مامور شده زفته بود بسیارش اصحافان کولار و و  
 نندی گدّه همو نظر اقامت داشت بدیافت آن خبر مرجع القهقری از آنجا

شبگیر زده بکر نیات متعلقه ساکنده رسید با این انکشاف راز و قتل علاقه دار خود کرنل  
 ریڈ دست از ان کار باز نکشیده بود چون خیر استعدادش که وسایان ذخیره و غیره بسپه  
 موصوف رسانیدند همون زمان او با پنجنه از سپاه بنگاله و دو هزار مردم فرنگ سوار چهار  
 شده بمدراس فرود آمد بعد یک ماه به بندر بستی تمام بابست و چهار هزار مردم باروش  
 هزار فرنگی و ستمه از سوار ترپ بقصد تسخیر بالاگماٹ نصبت کرده برای ویلور رسید سلطان  
 عینی که سواد و رادی را محل ترول را یات جاه و جلال فرموده از فراسیسین پهلچرخی ال  
 و جواب کوک میکردند جو آیس خبر کوچیدن سپه سالار موصوف بمسامع جاه و جلال  
 رسانیدند تا محمد خان بخشی جان باز بدریافت این کیفیت باگران جمعیت از حضور رخصت  
 یافته از گماٹ چنکم ترپا توره رسید و قلعه ترپا توره را که یک صد سپاه انگریز مع سردار و سده  
 پیاده پالیکار و نیگٹ گیری بستراری انکٹ نایڈ بجر است آن قلعه نامزد شده بود مذکور گرفته  
 از اطراف راه نجات بر محصوران تنگ ساخت سردار قلعه و نایڈ مذکور به شب ستاره شماری  
 کرده پیش از طلوع آفتاب از برج امان برآمده راه انور گده گرفتند سواران حیدر از عقب شبان  
 دزدان خسته در دامن کوچه وادی پالی بیک حمله آنجا حمله را تاراج نمودند و نایڈ و سردار مسطور را  
 اسیر کرده بردند و نواب نظام علی خان با چهل هزار سوار و بیست هزار پیاده مع امرای  
 با اعتبار و عالیجاه و سکندر جاه پسران خود از حیدر آباد کوچیده به پانکل طرح اقامت  
 انداخته امر را با فوج کثیره تسخیر بلاد قلم و خدا داد پیشتر کوچانید چون سپه سالار انگریز از گماٹ  
 موکل و نیگٹ گیری که صاف و درست کرده بودند عبور کرده در موڑ واکل کو لار و بسکوٹ  
 ٹمانه گذارشته است به کشنراج پور که ستمه کو بهی بنگلوست رسیده بود که سلطان  
 باستماع این معنی برسبیل بلغاف در تاختن مخفی نمائند چون که فراسیس خبر غریت لشکر انگریز

و احوال برهم خوردگی مواضع بالاکماط شنید به نهایت محبت اخلاص که بخدمت آنحضرت داشت میجو است که ضرری بوجود سپاه منصوبه لاحق نشود و لاجرم اراده نمود که هزار مردم خود را بر آنکه در جمیع امثال و امور و نواهی آنحضرت می نمود به باشند روانه نماید بعضی کوکران حضور که آنحضرت اعتبار تمام بر اقوال افعال ایشان داشتند از روی بدخواهی ظاهر کردند که اورنگ سروری و افسر متهری آن آفتاب برج شاهای و سر قزاری در علوت در بیوسیله غیر از سپهر برین برتر خواهد آمد خسر و گیتی ستان را هیچ وجه احتیاجی بمرد فراسیسان نیست پید است که این قوم با که وفا کرد و کدام دولت با عانت ایشان قیام و رواج گرفت غرض بدلائیل واضح نوعی نمودند که سلطان جوان بخت راضی بدو فراموش نشده فقط با سپاه خود بقصد دفع خصمان قوی باز و در تا خند و همون شب قزاقان و باندان را حوالی لشکر انگریز به آتش فروزی دستوری داده خود بدولت به بگوشه شتافتند قزاقان آن همه شب با به ترک تازی و بان پرانی و قراولی بروز آوردند صبحی سالیله موصوف بلاندریش پیشتر کوچیده از محل صدیم و خطر گذشت آن روز در میدان هسور خت جیل انداخت و فردای آن روز یک فرسنگ مخیم خیام عسکر خود نمود تا آن حضرت سید حمید سپه دار را مع قشون بجا است دویم قلعه مقرر کردند و مجر خان بخشی مذکور بهادری نامی را که سابق فوجدار کشنگیری بود با مقلعداری نامزد ساخته شیخ انصهر سپه دار را بجا است قلعه باز گذاشته خود بدولت عازم پیشتر گردیدند و سواد تنکیری را فردگاه لشکر ظفر پیکر مقرر ساخته حکم منصوب اعلام و خیام نصرت انجام فرمودند اتفاقاً پیش از آنکه حمید الیتاؤ نشده و بار از پشت چهار پایا فرو دنیا مده جمیع سوار برای همی و گاه اطراف منتشر گشتند سه چهار قشون جیش و اسد الهی و دوسه هزار سوار اصطلیل خاص پیرامون سواری

حلقه زده بودند در آن جین کر نل فلائی مع تمام سوار ترب اقدام کرد و بفرودگاه سلطانین  
در تاخته یکایک بر روی توپخانه رسید تا توپچیان و سواران قشون فوراً ستراده شده  
از توپ و تفنگ و مانع جرات آنها را تیره ساخته نهیمیت دادند قضا را کر نل مذکور تیر و  
تفنگ در بند کله خورده یارای زبان کشادن نداشت و دیگر سواران رساله تاب  
جنگ نیاورده روی از معرکه گاه بر تافتند سواران نظم تو امان سبقت بکار برده نیمه شمشیر  
و تیرچه آنها گرفته داد شجاعت و مردانگی در دادند تا چهار صد سپاه انگریز را مع سپاه  
اسیر کرده بر مذبحه السیفان افتان و خیزان فایز لشکر شدند روز دیگر کر نل مورس  
جنرل میندس با سپاه کثیر بر شهر نیگلور یورش کرده بعد تلف هزار و دویست نفرین شهر خیر  
کردند و چندان اسباب دنیا داری و مال و متاع و زر و گوهر غنیمت یافتند که  
بسر مایه نمایان افلاس را اهل لشکر اند نیز بر طرفت گردید و کر نل مسطور بهر آن یورش  
از زخمهای تیر و تفنگ کشته شد سبحان الله نیز یک بازی فلک بد کرد و دیدنی دارد که  
در عهد نواب مرحوم کسی چه قدرت داشت که به پیر گاه سکنا می آید دست فراموش  
رساند اکنون اموال و متعه آنها بیخود آید سپس سپاه انگریز سا مان مورچال از  
خارج گرد شهر جمع کرده بمیری احداث ساختند تا دو هفته در شکست حصار کوشیدند  
قهرالدین خان حسب احکام بالشکر خود در سواد بسون کوژی اقامت داشته بعد قلعگیان  
می پرداخت چون دیوار قلعه شکست یافت سلطان و الا نشان بجالی کردن قلعه  
فرمان دادند تا گنشن را و به قلعه رفته تمامی اسباب و لوت توپخانه و خزان و اجناس  
و سامان دیگر کار خابجات از اینجا بر آورده روانه دار السلطنت نمود فقط یک قشون  
و دو هزار پیاده احشام با سامان جنگ با هتمام قلعه گذاشت در آن زمان بیخون

بعضی دولتخواهان چنان قرار یافت که قلعه جنگلی بحر است موسی لالی فرامیس گذارد  
 ونواب قمرالدین خان ونواب سید صاحب را با سپاه کثیر بمقابله و مجادله سپاه انگریزی  
 نامزد سازد و خود بدولت بمقابله مغول و هر بهشتی تا آنکه فرامیس بهم بحر است  
 قلعه خست شده تا تالاب کار نیز رسیده بود دشمن را و بعضی نمکخوار برای معنی اطلاع  
 یافته از روی بغاوت هر کارهای انگریز را که بلباس نوکران خود نزد خود داشته بودند  
 اشاره ساختند تا آنجا اهل مورچه را خبر کردند که وقت یورش تسخیر قلعه همین است خود  
 بیرون قلعه شتافته بر بند تالاب مذکور با فرامیس در خورد و دستش گرفته چندی  
 همو بخا نشانده به بخنان بهیوده اشتغال داشت چونکه سرداران مورچا ال اشاره یافتند  
 همون زمان سپاه خود را آماده ساختند وقت دوپیش شب از راه تیری شکل  
 دروازه یکبار حمله کردند سید حمید سپه دار قلعه داران بحسب اشاره همو بخانه برانند  
 رفقای خود را که مستعد دفع اهل خصم بودند بخوردن طعام و پخت و پز گذارشته جز  
 نر که داران معدود نزد خود داشتند باین جرات کرده بدفع حمله کنان پرداختند و زده  
 زده از پیش دروازه برگردانیدند سپس فوراً مردم فرنگ شراب دلیری نوشیده در تاختند  
 تا فراهم شدن سپاه منصور حمله کنان ببرد و باره سوار شدند ونواب سید حمید صفا  
 بجمعیت قیام آنجا را مناسب ندیده فایز لشکر شد و بهر دو قلعه از پیش دروازه قلعه  
 پای مردانگی بعرضه زرم فشرده با چیل و پنجاه رفیق شجاعت پیشه و شیخ بدین سالار  
 بعد تردد شایان مقتول و شیخ نصر سپه داران قلعہ سیر شدند تا قلعه مفتوح  
 گردید و محصوران مع زن و بچه و اموال و اجناس و نقد و همدست سپاه انگریز شده  
 ناموس را رابتاراج دادند اگر چه وقت یورش سلطان جهان پناه سوار شده و تعد

جنگ ایستاده بودند اما دست شجاعت از خونریزی خلق الله باز داشتند هر چند خان  
 فرپور و سید صاحب بهتراختن اسپان بر لشکر انگریز حکم خواستند خود بدولت فرمودند  
 کار آینده است الحال وقت فرصت از دست رفته سپاه راه گزیر کننده نه کنید  
 صبحی پیشتر کوچیده جنگل ماکڑی را بر پشت داده خیمه و خرگاه بسیار استند القصه بعینه  
 چهار روز سپه سالار موصوف دوستم هزار مردم باروشش صد فرنگی را بجا است آن  
 قلعه نامزد کرده چند سامان جنگی در آنجا گذاشته باختر رسد غله مواشی که بالیکاران شمالی  
 یعنی چک بالا پور و واله وینگن و واله وگمت کمین و واله و مدن پلی واله قلعات و قصبه  
 قریات موروثی خود را به دلیری تمام از دست حراست قلعه دار سلطانی بعضی بجنگ  
 و بعضی صلح اضبط و اختیار خود آورده باندیشیه کامرانی می کردند و رسد و مواشی  
 حسب قرار داد خود فراهم کرده بودند از راه یلو که بآن سمت نهضت کرد و آن روز اگرچه  
 قمر الدین خان با فوج خود سه راه شده کوشش عدا شکنه بظهور سیاتید و قزاقان  
 بر عقب لشکر انگریز رده اهل پیر را متفرق و پیریشان ساخته مال و متاع کثیر بیغبار دند  
 و تلاش در شکست سپاه غنیمت از حد گذرانیدند چون ایام نصرت مساعدت نمود از  
 جنگ کنار کشیدند سپه سالار موصوف آن روز بهین جا مقام کرد و فردای آن روز  
 پیشتر کوچیده سواد یوسف آباد عرف دیون هلی را مخیم خیمام عسکر خود ساخت و برای  
 را با چند سپاه روانه کرده قلعه را آنجا را بصلح بر آورد و تمامی ذخایر و غله بهر قسم برداشت  
 به سپاه خود تقسیم نمود بعد دو روز از آنجا پیشتر کوچیده متصل قلعه بالا پور خرد فرود آمد  
 چون قلعه را آنجا پیش از آنکه لشکر انگریز وارد آن نواح گردد حسب حکم و الاقلعه خالی کرده  
 با تمام پیادگان و نایکوان و اریان و ادوات جنگ بکوه نندی شتافته بود و هر اولیان

شکرانگریز بی رحمت تنافع داخل متلع شده بضبط خود در آورند و چند سالان  
 ذخیره که افتاده بود همدست خود نمودند سپه سالار موصوف بر حال رام سامی کویره و از  
 راج آنجا رحم کرده بعد تقرر لک روپیه نذر قلعه مع توابع حواله او نموده پیشتر بطرف انجا  
 درگ نهضت کرد هر گاه میکه بعد مدت امتد طالع کویره مذکور یاوری نمود در از ریاست  
 همدست گردید با مبرد ساعت سعید داخل متلع گشته بعد ادای رسومات تمنیت  
 شکون نذر و نیازش شصت پیاده جترال سیراری یکی از دولخواهان خود ثمانه گذاشته  
 قلعه اند خایر اسباب جنگی مرتب و مستحکم نموده بطرف نکامی کنده که جنگل سخت واقع  
 شده بود شتافت سلطان کشور کشاکش آنکپ نایر را با سرداران انگریزی که دست یحیی ترابو  
 اسیر آمده بودند بدست قاتلان داده و جوگه پندت همشیره زاده اچان پندت نایر بصر  
 ارکاٹ را که در عهد فرمان روی آنحضرت پیاپی بلند رسیده مخاطب به راجه رام چند  
 گشته بسرشته داری در ولست تعلقات بنگلور نافر د شده بود بشومی طالع مطابق  
 فرمان حضور عمل نموده با مخالفت یکدل گشته سبیل اخراج پیو دیلکار هرین هلی و  
 رامی درگ که مجبوس بودند و از چندی نایره غضب سلطانی از نام پالیکار سرشتغال  
 داشت بقتل رسانید و کشتن را و را به بند ولست دار السلطنت و فرستادن خزان  
 برای خرج سپاه منصوره رخصت فرموده خود بدولت با حشمت و عظمت بر تعاقب  
 شکرانگریز شبدیز انتماض رانند و به بالا پور خرد رسیدند چون طلیعه اعلام نصرت  
 انجام نمودار گردید اهل حصار از غایت جهل به برج و باره کوس و کرانی جنگی نواخته چون  
 سگان صدای عمو عوبر داشتند تا آن حضرت اندوی قهر فرمان دادند تا شیران  
 بیشه دلاوری باطناب مکند چیرا و قهر اعدا را مقتول و مجروح ساخته قلعه مفتوح کردند



و سیصد پیاده را که یک دل و یک زبان شده دل از دست خویش بردم داد و لا و دادند  
و دو هزار جانی از سلطانی را شربت شهادت چشانیدند آخر الامر عاجز شده زنده اسپر  
آمده بودند جلادان سلطانی حسب الحکم بنابر عبرت از تبر و ساق و دست و پا شکسته  
گذاشتند غرض در طرفه العین شور قیامت در آن مکان نمود اگر دید پس آن مختصر  
والا منزلت از اینجا کوچیده بر سواد سلک مقام فرموده بودند سپه سالار موصوف  
اچناچی درک را از دست محمد خان بوژکاف تعداد گرفته حصارش شکسته دو سه روز  
مقام کرد در آن اثنا پالیکاران مرقومه الصدر غلات و مواشی و غیره به لشکر انگریز  
رسانیده سر خر و گردیدند پس از اینجا پیش تر کوچیده بحد و مورک ملا فرود آمده بودند که  
اسد علی خان و بهرام لویان مشیر الملک با پنج هزار سوار داخل لشکرش شدند و روزه  
دیگر از اینجا کوچ کرده از راه چیتامنی و موژوکل به نیکت گیری کوشه رسید سلطان فی الا  
با سپاه نصرت شعار کوس زرم نواخته مستعد شده بودند که با سوسی بلباس سیاه  
از دار السلطنت پٹن معشقه والدہ ماجدہ آنحضرت فایز حضور شده بخجالت غرض رسانید  
که کشن را و عاقبت خراب بالبعضی حرام خواران و سیاه اتفاق کرده نوعی ساخته  
است اغلب که تا حال در دار السلطنت فتنه که تدارکش سهیل تر میسر نگردد حادث شده  
باشد یا عنقریب پیشه و خواب کشید و طریق کمندی را و مرد و در مجرم پیچوده از بمبئی لشکر  
کثیر انگریز طلبیده و ملکه دورانی از این معنی دل از دست خویش برداشته اند بمحرم ستماع  
این معنی نواب سید صاحب را بالشکر به بند و بست دار الامارت رخصت فرمودند

ذکر بند و بست دار السلطنت بیادش خورد رسیدن را و بد کردار

و فایز شدن آنحضرت بدار السلطنت و کیفیت رشل فراخی مغول و  
مرهطه بدیار اسلامیان و تخریب آن بلاد و روداد همچون سال آنکه

هرگاه سیکه نواب نید صاحب خاص گردید از راه جنگل باکری و اتتری درک فوراً بدو پاس  
شب فایز دار السلطنت گشته لشکر خود را ازین طرف جو فرو داد و در خود بچین خواص  
و چهار پنج صد سوار پیشین ر وازه قلعه پیش از رسیدن صبح صادق رسیده بهر افتتاح  
باب بنام در بانان صدای بزرگ دادند و خان رسالدار دو لیتخواه که بجز است آن باب  
نامزد گشته بود از رسیدن نواب معصوم خوشدل شده در پیچه های البواب و اگر د  
پس نواب داخل متسلع گشته سواران خود را بر بعضی کارخانجات گذاشته خود آداب  
زمین بوس پی والده ماجده سلطان بجا آورده بچهری جلوس کرد و قلعه دار دار السلطنت  
که داخل مشاوره نازدار بود چون راز خود بر ملا دید بخدمت نواب موصوف شتافت  
سخنان دولتیخواهی خود و عمل بیجای ز نازدار زبان رانده در گرفتار ریشل صراحت بیشتر نمود  
نواب موصوف چو بهاری را با حضارش فرمان داد او بد کردار عاقبت خود نیکو ندیده  
در جواب گفته فرستاد که صاحب بر این جانب حکم کردن چه مناسب است من باشما  
بیچ کار ندارم نواب ازین جواب تلخ تر شده بجا حضار آن تاکید فرمود تا آنها در خانه اش  
خزیده در حجره را که از اندرونش مضبوط کرده بود شکسته او را به تیغ و تیر و خت  
شش رادر مریز باز رانداختند و خانه را غارت ساخته داخل تو شکنجه خاص  
نمودند و وقت اخیر آن مرد چو چمنی گفت آتش که افر و خسته ام تا زندگی سلطان عالم پناه  
الطفا نخواهد پذیرفت آری همچنان شد و ریشل که جمیل و از زیور حیا و وفاء آری است بود

خود پیغام کرده بخیرت خدام ملکه زمان خود را رسانیده بواسطت آن مخدومه تنقحر  
وغرت داخل حرم سرای سلطانی گردید و آوی دیگر چنان روایت کرد چون زنار دار  
وخیم العاقبت با آن سلوک و عنایات نوازشات از رطل گران بغاوت مسیبت  
گردیده در وقت تجویز خانه خرابی افتاده بود زن پاک باطنش بر این معنی اطلاع یافته  
بر عمل شنیع و حرام خوری شوهر خود متنفر گشته نربانی دایه بختاورد والدۀ آنحضرت را  
از حرکات نامعقول شوهر خود آگاهانید و چون آنچیکه بعضی میگویند که سلطان بعد قتل  
زنار دار حرام خور بر زنش ظلم کرده داخل حرم سرای خود نمود آه بهتان صریح و قبیح  
کرده اند زیرا که بعد قتل شوهر خود اگر بر این معنی مبنی بود خود را از انجا آواره میخست  
بلکه بهر حیل جان خود را ایگان می باخت قطع نظر ازین هنگام طلبدشتن هم بهر سبیل تن  
برضایش ندادن خود را صنایع ساختن میتوانست القصۀ آنحضرت هم ده هزار سوا  
بسز کردگی قمر الدین خان بهر قزاقی بر لشکر و نگاه انگریز یا فرد فرموده عمان توجبه ببرد  
دار السلطنت معطوف داشتند سپه سالار موصوف بعد عرصۀ سه روز تمامی بخاره  
ولمانه و راس گاوان لوکر را بانور گداه روانه کرده ذخایر و غله و نان و جزآن اسباب  
ضروری و شرب و باروت طلبدشته از راه بی منکل و مالور به بنگل و شتافت سپه سالار  
سلطانی متوجه لشکر مخالف گشته تا کید ساخت تا قزاقان لباس لشکریان مغول  
بر چپۀ اول لشکر انگریز که سواران مغول و دور ساله ترپ سوار انگریز بودند چون شیران  
آشفته در میان کوران خفته در خرد در افتاد و دقیقه از دقایق خرابی فرو گذاشت نمودند  
پنجم را راس گاوان پر غلات باد و صد سوار مغول غنیمت بردند عرض هر روز سلی داران  
و قزاق و افغانه و دکنیان پروانه وار خود را بر طلایه دار و قمر اول آن بهر دو لشکر زد

خلق کثیر را طعم شیر شمشیر و اثر در تفنگ و سنان می ساختند و راه آمدن مردم در سد غله نوعی  
 مسدود نمودند که احدی پای از دایره گاه لشکر در روز و شب تار بیرون نمی نهاد و در  
 مقدمه نزاع و جدال بعون ایزدی از غایت شجاعت و دلاوری بهادران منصوره  
 رعب و هراس بیقیاس بر خاطر مخالفان راه یافته غوری که از عدم مقابله حضرت  
 سلطان بخود قرار داده بودند بخوف و بیم بمبدل گشته مشوش و متوهم تر گردیده بودند  
 آدم بر سر اخبار نواب نظام علی خان و مرسته ناظم حیدر آباد خود در پاگل منزل و مقام  
 گزیده امرار تپه شیر ممالک محروسه خدا در خصمت گرد چنانچه ملک عیسی خان میران یا خنگ  
 با فوج خود در تاخته قلعه گنجی کویه و تارتیری و تارمری و غیره به سعی چند ماه بضبط خود در آورده  
 و چند آبادی بلاد اسلام یعنی ملک خدا و در با خاک برابر کرده جلوه خانه و درخت خست  
 و حافظ فرید الدین خان الحناط بموید الدوله با لشکر کران بطرف گئی در تاخت قطب الدین  
 خان دولت زای فوجدار آن نواح با جمعیت خود بمقابله اش پرداخت اتفاقاً آن روز  
 روی فیروزی مشاهده نموده برگردید روز دیگر پیش مخالف صف آرا گشته تردوشایان  
 بنظر سواران و تماشای فوج خصم از حد گذرانید در آن اشنا حضور طلبیده مع فوج  
 خود متوجه دار السلطنت پهن گشت حافظه مذکور چون تاب و طاقت افتاح کو فیض حصا  
 عرف گئی در اتباع خویش مشاهده نمود آن نواح را بجا روب غارت رفته مرجعیت  
 بکر پی نمود و بسعی اندک روز شهر کر پی و قلعه سده بوٹ را که چون فقدان ذخیره حال  
 قلعگیان با خطر آرسایده بود بضبط خود آورده با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده  
 و ده ضرب توپ و تلعه شکن بمحاصره گرم گنده پرداخت و اوقات شبها روزی  
 یکشایش قلعه مصروف داشت اگر چه بار محلات بعمل آورد و خطوط فریب و از دست

اما قلعه داران حصار کوه و پائین بنا بر جمعیت اسلام اصلا و سوسه دغدغه را بخاطر خود  
 جان داده و در دادن قلعه بیدمان غنیمت سر باز زدند و از انواع آتشبازی و شلک توپ و  
 تفنگ وی دلیری یورش کنان را سیاه میگردانیدند و سرداران مرهه از سر کرده  
 پونه رخصت یافته به تسخیر قلعات متصل سرحد خود همت بر گماشتند و جوق جوق سپاه  
 بهر ناحیه و هر سمت بهر تاخت و تاراج مساکن و موطن منتش ساختند چنانکه پیرام بابو  
 ناظم صوبه مرج بعضی قلاع و بقاع آن طرف بجنگ تیر و تفنگ بعضی بصلح و عبرت نمایی  
 تسخیر کرد و ضمیمه ملک خود ساخت و بدر الزمان خان فوجدار آن نواح قلعه دمار و را  
 بنده خایر و آلات و ادوات حرب و پیکار استحکام داده محصور گردید و هر چند اهل غنیمت از طراوت  
 قلعه هجوم کرده یوشهای شایان نمودند اما اهل حصار بیارش چوب و تیر و تفنگ و  
 خشت و سنگ آفتد تر و دبطه رسانیدند که بسیاری خام خیالان در پای دیوار کشته  
 خسته گشتند غرض فوجدار مذکور مدت ده ماه وادست سعاری و بهادری داد چو کمره  
 و باروت و ذخایر بخرج در آمده لاچار قلعه بعد عمد و پیمان بمخالفان سپرده باد و نهار در  
 جنگی اسیر غنیمت گردیده مع جمعیت خود یکجا محبوس ماند پس خصم دون از غایت شقاوت  
 جلی بکار برد از آن خود تالید کرد که خان مزبور را طوق فرزند بخیر کرده به پونه باید فرست چون  
 این خبر بسمع خان صدر رسید برقرار مدار آن بخت برگشتگان لاجول خوانده دل از بستی  
 خود برداشت و دلیلانه با همراهیان خود سمت گمراهی گشت مخالفان چون مورخ  
 بران گروه هجوم کرده تبیغ و تیر در آوختند هر چند سلطانیهان جمد بلوغ نموده اما مقهور  
 بدفع اعدا پرداخته اما بعد تلفت هزاران اهل ضلال پل اسلامیان سبک گردید خان  
 شباعت نشان زخمها برداشته دستگیر گشت و مغول محبوس بر کوه نرکونده ماند و عیش

پایمال سم ستوران مخالف شدند پس تمامی قصبات و قریات آن ضلع منسخر بنده  
اصنام گردید و بجای تحیت سلام رام رام رواج یافت و هر ی نیت پر کینه از راه ساو نو  
بعد ضبط اطراف و جوانب به هرین پلی رسیده شوم شکر نامی پالیکار آنجا که امیدوار  
همراهش بود بر مسند وراثت نشاند و پیشتر کوجیده بضبط صوبه سر اکامیاب شد و  
پیر سر امناظم مج از بند و بست دمار و از واکموله و مرجان و ساو نور و غیره فرغت  
یافته به چیتل دسک رسیده و قولنامه بنابر سپردن قلعه بخود موسوم دولتخان فرستاده  
متعهد گردید اگر با من طرح مرافقت انداخته قلعه سپاری جاگیر چهار لک و پیه مقرر کرد  
شود و بهیچ وجه مزاحمت بمال متاع تو نخواهد رسید چونکه خان دولتخواه در فکر اعدا شکنجی  
بود ظاهراً بقبالین معنی پرداخت جواب فرستاد که وقت شب خود فایز ملاقات  
گشته رو برو حسب نخواه سوال و جواب خواهم ساخت غنیم بر این معنی خوش و خرم  
گشته منتظر وقت بود چون شب خان دولتخواه باد و رساله اسد اللهی و هزار پیاده جلاله  
از حصار بیرون آمد باین اراده که بنجمه شش پیوسته بازوی سعی بکشاید راست متوجه  
لشکرش گردید چون آن همه در وسط لشکرش رسیدند تفنگچی که شراب خور و بود و حالت  
نشه بند و قمر کرد اگر چه آن دولتخواه از روی غضب بهو بخا و اوراق قتل کنانید اما تمامی  
لشکر غنیم از صدای بند و قمر هر سیده مستعد جنگ شدند سپس دولتخواه مذکور بلا اندیشه  
حمله کرده دست شجاعت بر کشاد و بضر بمصام و حسام تارک شکاف کسوت حیات  
دلیران هندی و نژاد را چاک زد و قنده رستی جمعی کثیر را فرو نشانده با لشکره آخرت فرستاد  
تا آنکه همه سپاه خصم متفرق و پریشان شده با سرداران خود راه صوبه سر اگر رفتند آن دولتخواه  
که بر و بازوی دلاوری اعدا را منهدم گردانید با همه سامان آن لشکر و اخیام و افراس

بامند فرین آلات حرب و پر خاش منظر بارالمقرم رجعت نمود ناظم مرجع از سر راه گراسه کوه  
 مدگیری شد و مادهور او نام بمشیر زاده خود را به تنجیر آن کوه نامزد کرده خود با گران رسد غلات و موا  
 بعزم الحاق از لشکر انگریز نهضت کرد چون سپه سالار موصوف بعد پانزده بیست و نو  
 به بند و بست تمام و احتیاط سامان رسد از راه بر دی و چین پٹن عازم دار السلطنت  
 پٹن گشت و پیادهای سپه سالار سلطانی یعنی قمر الدین خان که بجنگل ماکری کمین بودند  
 در شبهای تاریک و سرد بای رستم به لشکر انگریز نموده هر شب پنج صد شخصت نفر از قوم  
 بنجاره مع راس گاوپر غله گرفته می آوردند و گاه بی نگهبانان غلات را گرفته گوشش وینی  
 می بریدند کسی که زنی می آورد یک هون و هر که گوش می آورد یک پرتاب و هر که راس گاو  
 پر جوال می آورد پنج و پیه و کسی که اسب از آن لشکر کشیده آورد دو هون از قمر الدین خان  
 انعام می یافت و هر روز قزاقان گرد و پیش آن لشکر بنگامه آرا گردیده بحال اکثر سپاه خصم  
 تصدیع کمال می رسانیدند و بار بار اهل بهیر را بر پیشان می ساختند اکثر راس گاوان  
 پیر رسد و ذخائر را را مایند می بردند تا آنکه هر گاه لشکر انگریز فایز نواح کرکیٹ گردید جز  
 چیزی رسد و غلات ذخیره در آن لشکر نماند اتفاقاً آن ایام بارش بود و آب جوی  
 کاویری طغیانی تمام داشت و قبل از ورود لشکر انگریز سلطانینان سب الفزان والا  
 چهار پنج تبیری پیش و بنا ساخته با توپ و تفنگ استحکام داده مستعد بودند پیش از رسیدن  
 صبح سپه سالار موصوف پیش آهنگ گشته بزور بازوی دلیری و تهور دو تبیری تسخیر  
 کرد و جنرل منیڈس با ابنوه کثیر بر کوه چپه کری کٹ حمل نموده بلا اندیشه در تاخت پیسیدار  
 آنجا که سید حمید بود از بالای کوه چپه شک های توپ و بندوق چنان رنجیت که از صدگان  
 پیرا کندگی تمام جمعیت حمله آور و داد هر چند اهل فرنگ بکشایش آن سعی کردند اما



اما بعد تلفت هزاران مرد کار بے نیل مقصود برگردیدند دران اشناد و رساله فرنگی روی نرم  
بطرف فرودگاه حسن خان خلیل سپهدار که مابین کو بهیچ مذکور و قلعه بود در تاختند آن مرد  
دلاور از دور توپ اندازی نموده چونکه نزدیک رسیدند توپها گداشته بر روی مخالفان صفت  
کشید پای ثبات بزرین قار فشرده درام محاربه و مدافعه غایت سعی بظهور باینده خطم

زهر دو طرف مردم تیز جنگ	بخون زیر هم نیز کردند جنگ
بخون بسکه جان فت بیرون زن	زمین را در آور د جان در بدن
زهر دو طرف ماجر اشد دراز	منی شد گر هبای اندیشم باز

غرض به تفنگ و سنان و شمشیر آتش فشان داد شجاعت داده خان خلیل مجروح و اسیر  
مخالفان گشت همراهیانش بحیثیت اسلام و دینداری حرب عظیم نمودند و یکسری جامهای  
شهادت پیموده بگلگشت خلد برین شتافتند القصد تا پانزده بیست روز سپه سالار انگریز  
قطره زن وادی تردد گشت و فکر تدبیر قلعه کشائی بشیل از قیاس نمود هرگز صرفه دستین  
و آوینندید علاوه برین رسد غله گردید چنانکه فغان الجوع ایجوع از هر سو بیست قطع نظر  
از گاه و همیشه یک آثار برج را چهار و پنجه سرخ مقرر بود لکن کسی از چشم نمیدید و بیهوش و پیک آثار  
آرد ششخاش سرخ یعنی راگی و یک آثار روغن گاوی بهشت و پیه و یک چوره مرغ به یک  
هون پهلوی می آرزید بعضی وقت آنهم بهم نمی رسید و اهل فرنگ تاب فاقه نیاورده  
حسب التاکید سرداران خود گداوان توپ کش را کشته از اکل گوشت آن حواس تشبیه  
درست تر داشتند چونکه سپه سالار موصوف آثار خرابی به لشکریان خود خطاب میداد و خبر  
تا راجی غلات رسد گر آنکه از طرف ملیوار بد رقه شایسته می آمد در و است از دست  
قزاقان غازی خان بید و سلی اران نواب سید صاحب بغارت رفت و اهل بد رقه

کیست تلف شده همه غلات و سامان آنجا در اخل موکب ظفر کوکب گردیده بود نیز مجموع قیمت  
 به تشویش تمام بعد مشاوره و تجویز بعزم خود داری برآمد چه توپها را در جای زیر زمین  
 پنهان ساخت تمامی چوبینه آتش داده اسپان لاغرو دم خیز را از طبایخه بازده از را  
 کری کوثره مراجعت نمود تا سلطان بدریافت این معنی کنایتا راه فراج عاقلانه بمیوه مذحبه  
 پنج شش بانکی میوه خشک و تربید رفته بانداران حضور از طرف منشی حضور موسوم منشی  
 سپه سالار موصوف تبلیغ داشت بعضی سرداران آن لشکر نظر اقلش پی بزمیوه اورا  
 را انعام داده و سپس فرستادند و جواب دادند که درین زمان منشی درین لشکر حاضر نیست  
 بالغرض تبصیر تمام راهی گردید و توپهای جلو که ضرور بود سپاهیان از دست خود می کشید  
 و هر روز از صبح تا سه پیر و نزدیک فرسنگ راه طی می کردند بمشاهد این حال اگر چه بعضی امر را  
 و خوانین دولتخواه بخصوس سلطان عرض کردند که وقت فرصت بهمین است اگر حکم شود  
 با سپاه خونخوار تعاقب نموده سنگ تفرقه بر آن جماعه نیم جان می اندازیم و نیز و بازوی  
 شجاعت یک یک را اسیر کرده حاضر حضور می سازیم اما رای عالم آرای عقول و ورین  
 صلاح درین باب نفرمود و شجاعت کیشان خود را از خود جدا ساختن تجویز نمود پس  
 سپه سالار موصوف باندیشه خرامان خرامان روی غریمت باتری درک آورد قلعه دار  
 آن کوه از مشاهده انبوه کثیر دل بهادری از دست بهمت باخته مع کلید حصار استقبال  
 کرده مورد الطاف سپه سالار موصوف گردید و ذخیره بامواشی بسیار در آن مکان  
 همدست گشته و در آن سکین سپاه شد باری بقیمت یک رومیه سته راس گوسفند و  
 بیک هون سته راس گا و از بازار همدست میشد و گرسنگان تاب فاقه نیارده فقط  
 گوشت گا و و گوسفند خورده اکثر مردم از عارضه پیش در گذشتند با این غلات همدست

یک دانه بهم نرسید پس سپه سالار موصوف آنجا دوروز مقام کرده چند را سان گاوه برساند  
 بتوپ کشی داد و از آنجا پیشتر کوچیده مسافت یک ماه طی کرده بطرف آلودرک رسیده بود  
 که پرسرام بها و مهره مع سامان رسد و ذخایر آمده ملحق شد و اعانت فراوان امور  
 آن مهم بعمل آورد خصوصاً بنجارهای خود را به لشکر انگریز فرستاده جواهرهای غلات و  
 کنایند چنانکه در یک روز فیروپیه دو آتار برنج و چهار پیچ آتار جوار و غیره هر کس  
 بهم رسید تا لشکریان انگریز از دستبرد جوع چندی خلاصی یافته بودند کرنل ریڈ که به وفور  
 سامان آذوقه و ذخیره و رسیدگران فایز بنگاوشده بود جوال جوال غلات بهر قسم  
 و بهل بهل شراب نان سبب سبب مالکیانها و قاز و بوط و مرمره گو سپند و کله گایاس  
 گاوه لشکر ساینده مورد نیاز شات سپه سالار خود گردیده در جلدهای این نیکو  
 خدمتی و بهواخواهی تحصیلداری بنگلور و هسکوٹ و کولار و موڑ و اکل و هسکوٹ  
 مع وکالت پالیکاران آنصوب سرفرازی یافت سپس سپه سالار موصوف چند  
 سرداران را مع فوجهای شالیسته به تسخیر ماکرئی درگ و نندی گڈه دستوری داده  
 پیشتر کوچانید کرنل کوڑی بسته پلٹن و یک رساله فرنگی نندی گڈه را محاصره کرده از اطراف  
 جنگ انداخت و کرنل ریڈ هم از کولار به شت سپاهی قصد اعانت کرنل کوڑی کرد  
 بطرف آن کوه شتافت و سعی موفوره بکار برده باوجود بدشتن زخم تیر و تفنگ بر  
 ران خود به مجده روز دیوار قلعه شکست بعد از آن شبی جنرل مینٹس درو حیه آمده اتفاقاً  
 داشت و اهل فرنگ ابعافی غنائم و زنان محصور که به سبب آن تجربه کاری لطیف علی بیگ  
 بخشی آنجا بسیار زن و مرد قلعه بند شده بودند حکم پورش داد چون آنها در تاختند  
 بیک حمله برکوه برآمده بیابا کانه متصرف اموال و اجناس و زنان محصور گشتند و تاراجی

عصمت هزاران عورات کردند بعضی از آنها بیاس ناموس و ننگ دینداری از کوه زیر  
افتاده جان خود را رافراے عصمت ساختند بخشی مذکور سلطان خان قلعدار آنجا  
اسیر آمد و مکاری درگ هم بجنگ سه روز آخر صلح مسخت گردید ۶

ذکر رسیدن سکندر جاه نولاد جنگ بن نواب نظام علی خان  
باشیر الملک سپاه کثیر به لشکر سپه سالار از طرف پانگل حیت  
و تاراج کردن فتح حیدر شهنزاده فوج محاصره کوه مدگیری و  
کشته شدن حافظ فرید الدین خان مؤید الدوله بر سواد  
گورم کنده و تاختن سپه سالار موصوف کرت ثانی لیسر بگین  
و رسیدن مرهه به لشکر خود در آنجا و تقرر صلح فیما بین سلطان  
و سپه سالار موصوف بر حسب صواب دید هر دو شریک مع یک  
کیفیات و داد سن یک هزار و دوصد و هفت مچری آنکه نه

بعد معاوت سپه سالار موصوف نیل مقصود از سر بگین سلطان دلیشان بصلح  
عقل دور بین پس از پایاب شدن آب جو فتح حیدر شهنزاده کلان را بالشکر گران  
مبلغ ماهیانه کیساله که محصوران گرم کنده که تردد اعدا شکنی او شان منظور ملازمان حضور  
شده بودند مخصن فرمودند چون شاهزاده از پیشگاه حضور فیض گنج و دستوری یافت از راه  
تری کیرا الطرف صوبه سراروی توجیه آورد و لشکر خود به پناه جنگل ماکل وارثی بوکاپین  
فرود آورده خود جمعیت قلیل که از تمامی سپاه انتخاب کرده بود مع نقد بر بیل یلغار

بطرف گرم کنده شتافت حافظه کور ازین معنی خبر دار شده تبهیتم اسباب محاربه پرورد  
 بمقابله برآمد که یک ناگاه شاهزاده جوان بخت مع جانیان اسپان انگشت دست  
 بازوی شجاعت برکشاده جراتی نمود که فریدی بران در عالم شجاعت متصور نباشد و باندک  
 سعی سر حافظه لازمی پاره بدن جدا ساخته بر سر نیزه گردانند و تابا عیش همچو اوراق یکسر  
 متفرق گشته بطرف کرپه راه گریز میگردند و اهل مورچال دست از مال و متاع خود بر دوش  
 متردد و ادبی انهم گشتند پس شاهزاده بلند اقبال مظفر منصور باب و جمیع اثاثه  
 مقهوران با اعلام و خیام برداشته بقلعه روانه نمود و مصاحبه مورچال را آتش زده نقد  
 موجب ماهیانه حواله کرد و ترغیب زرم و پیر خاش بیشتر ساخته قبض الوصول نفت  
 مذکور گرفته سالم و غانم بطرف مدگیری شتافت و سکندر جاهد و شیر الملک که بادیست پنج  
 هزار سوار و ستمی هزار پیاده بر سواد مورس پل و لیلیاری که هفده گروهی گرم کنده  
 است فرود آمده بودند با شماع این خبر هراسان شده بجنگل و کوهستان سنکل پاله  
 پناه گرفتند شاهزاده شیر سیرت از انجا مسافت دراز طی کرده شبانگاه بر محاصران کوه  
 مدگیری که فوج مرهطه بود هنگامه روز و رختنیر برپا ساخت و سر سرداران فوج را چون گوی چرم  
 دوز بچوگان شمشیر عبرت در انداخت و جمعی کثیر را آتش کرده عدم فرستاده مظفر فایز حضور  
 گشت و قمر الدین خان همدران روز با گردآوری رسد غلات و مواشی و غیره سامان  
 ضروری دستوری یافته بطرف نگر شتافته بود پس بعد دو هفته سرداران مغول بالشکر  
 خود از راه بگل و جاده پیمای شده بر سواد خانخان بلی با سپه سالاران گریز ملحق گردید و بهمدین  
 فرصت جنبل میندس بعد تسخیر کوه نندی گداه با جمعیت گران بطرف بار محل شتافته  
 قصد تسخیر کشن گیری کرد و شبانگاه بمجموعه حمله کرده غارت ساخت و بر کوه صعود کرده

تا در واره حصار رسیده بود که محافظان قلعه خبر از شده بمدافعه پیش آمدند و با وصف  
 قلت سامان و سپاه حرب در کمال هوشیاری و حزم با استحکام بیج و باره پرداختند  
 و بر نیزش توپ و تفنگ و جزال حقه های آتشین و سنگ اهل حریت را نهیمت دادند و  
 بشجاعت تمام بر عقب منبر مان عبور کرده اکثر سپاه منی الفان را زهر مرگ چشانیدند پس  
 خبر از را بنجا معاودت کرده فایز لشکر شد و کرئل کو طری پیشتر مع فوج خود بعد فتح تندی گد  
 از راه بنگلو و هسور بطرف رای کو طری رسیده دلهای قلعه را از آنجا بکنه سخنان فریب  
 و خاطر داری و نرد بان نقد نمایان تسخیر کرده بعد پرا نیدن چند گوله توپ بنا بر صلیت کوه  
 مذکور را مفتوح نمود و پنهان گذاشته برگردید القصد چون ایام بر شکل منقضی گردید سپاه  
 موصوف بالشکر ناظم حیدر آباد بعزم تسخیر السلطنت سرریگ پلن طنبور انتهاض خونت  
 و منترهای دراز در نور دید و از راه چن پلن و اتری درگ بر سواد کری کو طره رسیده یک  
 روز مقام کرد و لشکر مغول را عقب گذاشته و در قلعه کری کو طره چند نیکوکاران محافظ داشته  
 از میان کوهی های هرور بدو پیر شب پیش آهنگ شد و بر تیرها که بسبب تقوای اعیان  
 و ارکان آن دولت بے سیاست بے مرمت بود و سپاه هم چندان نداشت حمله کرد  
 بضبط خود آورد و شلک زنان روی خود به اردوی خاص نهاد آنحضرت که بالشکر خود  
 این طرف جوی خیمه سر پرده آراسته بود و جاسوسان و منبیان اخبار را را کین  
 بغاوت دثار از رسیدن یکم تا از ان میدان جلادت و هوشیاری خبر رسانیدند  
 یکبار فریب خوردند چون فرصت زرم اعدا شکنج نیافتند فرمان دادند تا از اطراف پیاده  
 تفنگچی و کماندار متوجه قلعه دار السلطنت شده استحکام دهند و خود بدولت سوار شده  
 با فدایان معدود روی توجیه بزرگ خصام آورد اتفاقاً در تاریکی شب اهل موکلب اسلام

با استقلال تمام مشغول جلال و قتال شدند تیر خورش و بیگانگان نکرده با یکدیگر جنگیدند در آن  
حالت امام خان سپیدار و میر محمود سپیدار با سپاه خود سر راه فرنگیان گرفته و داد و ستد  
و مردانگی در دادند و تا بمقدور دمار نخوت از روزگار سپاه عادی هوشیار بر آورده آخر  
بسیر جنابان قدم کشادند درین فرصت جنرال میندستق دلاوری و چابکی تمام در تاخت  
بیک حمله حصار شهر گنجام و لعل بانگ که اگر چه با خندق و برج و باره استحکام تمام داشت اما  
بقصور ممدی خان صاحب یوان در اساس سلطنت رخنه عظیم پدید آمد چنانچه در آن شب  
تمامی محافظان حصار مذکور ابله حکم حضور بهانه تقسیم مایه بیانه طلبیده پیش دروازه قلعه  
جمع کرده برج و باره محالی داشت مفتوح ساخته کامیاب گردید چون این خبر میامع جا  
و جلال رسید با تمامی سپاه متوجه دار السلطنت گردید و در ساله اسد اللہی را تسخیر  
بتیری که شبانگاه انگریزین گرفته استظهار خود ساخته بودند نامزد کردند چون رفو روشن  
شد هر چند رسالداران مذکور باز نبندوق بازی گرم ساختند و بران تیری حمل کرده  
تا پای حصار رسیدند اما به سبب بودن سپه سالار موصوف در آنجا همراهیانش را تهور  
زیاده شد پای ثبات نشد و حمله آوردان را برگردانیدند چون بحکلات کرات و مرآت  
شاهد فیروزی رخ نمود و اکثر جانبازان جان نثار گشتند سلطانین معاودت بقلعه  
نمودند پس سلطان شجاعت نشان اطراف قلعه دار السلطنت را بتو منجبت و منبوق  
و جزال انواع آتشباری آراستند و مستحفظان تهور توامان در هر جانب گماشته از غایت  
حمیت اسلام و شهامت فرمودند تا کار گزاران امور جنگ سایبانهای مخمل فرنگی و  
اطلس خطامی و زرافت رومی بر سر هر برجی از برجهای دار السلطنت برافراشته با و صف  
استعداد مانع دخول خصام و مکالم حزم و استحکام کلافتان پری رخسار و مطربان



شیرین گفتار جمع کرده بمعاینه قصص طرب و اشتغال عیش و عشرت شبها را زنده داشتند و تمامی سوار بطرف میسور روانه شده بودند بعد دور و دور پرسرام بها و وهری نیت بالشکر خود رسیده بر سواد چرکولی فرود آمدند و فولاد جنگ و شیر الملک با فوج خود بروتی تالاب مقام گزیدند سپاه انگریز بحسب کم سپه سالار موصوف مرحله از طرف گنجام جنوبی قلعه احداث ساخته مورچه شترقی قلعه این طرف جو بنا کرده مستعد کارزار بودند چونکه جرات شجاعت ذاتی آنحضرت را همگنان بواجبی می دانستند بلکه اظهر من الشمس بود هر سه دولت مند نیز آرا با هم مشورت نمودند که ایام محاربه و محاصره بامتداد خواهد کشید و ختم مناقشه و پیکار سیه مل ترین و جوه صورت نخواهد بست و خلقه بیشمار بر صدمه تلف خواهند رسید همان بهتر که کار بمصالحه و آشتی بر آوریم در آن اثنا سلطان دانش آگاه هم مخاصمت و مخالفت سه دولت مند را موافق رومی وقت پسند خود ندیدند و تجویز بعضی دولتخواهان صواب اندیش و کلارا نزد سپه سالار موصوف و مرهبطه با تحف و هدایا فرستادند تا وکلادر تحریک سلسله اتحاد و اتفاق شریط پیغام بجا آورده اظهار موافقت کردند و غبار تفاق را زلال سخنان ملایم و اخلاص از صفحه دلها شستند سپه سالار مغربی الیه موافقت حضرت سلطانی را فوز عظیم دانسته دل براقبال پیام آشتی داشت و جنبل میبندس بر این معنی گوش ضا نهاد و بعد رد و بدل بسیار از سپه سالار حضرت گرفته بر تیری سوار سپیچه که بینی قلعه توان گفت و سید غفار سپه دار بجز استش نامزد شده بود در تاخت و آن مرد شجاع هم بر جدال و قتال استقبال کرده پای ثبات میدان دلیری فشرده و با استعداد بندوق آتشبار و سنان و تیغ جان شکار با سپاه خصم در آن وخت و کوشش و پایداری چنان تقدیم رسانید که مریدی بران در عالم بهادری امتحیل نباشد آخر گوی ظفر را بچوگان شجاعت در بوب

و اهل یورش تاب نیاورده پس پاشند بعد دو ساعت که سپاه منصور در بخت و پیروا کل  
 شرب اشتغال داشتند و خاطر از بیم دستبرد خصم پرداخته بودند دلیران انگریز فرصت  
 یافته جمله بیکبار حمله کردند بمعی موفوره سپاه منصور امتفرق ساخته جای گرفتند فوراً  
 سید حمید و فاضل خان هر دو سپه دار با سپه دار منظم اتفاق کرده رسیدند و بیکایوش  
 رستمانه جبراً و قهراً حریفان را زده زده برگردانیدند و باز بجای خود قایم شدند پس دو  
 هزار سپاهی انگریز بر خاک هلاک افتادند بقیه السیفان حیران و پریشان بشکر خود معاود  
 نمودند اما همون روز جنرل میندن نخیمه خود آمده طبایخه گولی پر کرده از دست خود بر خود  
 سر نمود و گولیش خطا کرده از پوست شکم در گذشت پس طبایخه دیگر برداشته بود که کرنل  
 ملک جنرل اجیمنت بر صدای پشتول در ارون خیمه شن ویده دش بگرفت و بیه سیه سالار  
 موصوف این خبر رسانید تا سپه سالار فوراً بنجیمه اش تشریف آورده دستش گرفته بر حیرت  
 و سلامتش شکر آبی مودا ساخت و سخنان دلدهی و کلمات تسلیش بزربان را نگفت  
 اکنون صورت صلح معنی صلاح حال مال دارد اگر چه قلعه نخیمه و سلطان را اسیر کردن آسان  
 تر است گوی که قلعه مع سلطان محصور بضبطه دارد اما از شرکاندیش باید کرد که در هر امر  
 شریک اند در صورت چه فایده سرکار کمپنی خواهد شد بنابراین ما آشتی را مناسبین وقت  
 میدانیم جنرل هم بر این کلمات کوش رضانها را حاصل مبشاوره و تجویز هر سه شریک  
 صورت صلح بر این وجه قرار گرفت که ملک محصل سه کرور روپیه یا همین قدر نقد سلطنت  
 نرم دل بهر سه دولتند از اسپارد و تا وصول مبلغ مذکور یک دروازه قلعه دار السلطنت  
 بدست سپاه انگریزان گذارد و پاشنه اردگان را بهر تسکین هر سه دولتند نزد سپه سالار موصوف  
 روانه سازد چون سلطان دواندیش همه کارهای سلطنت خود را بسبب قصوف و فتور اعیان

و ارکان حرام خور خود ابر دیند لاجرم بر نفاهیست آسودگی خلایق باقبال انیمیتی پرداخت  
 ضلع بار اعمل و سلیم و آتور و انگیری و سنگلی درک و دندکل و کلیکوٹ و غیره  
 بانگرنیان سپردند و در ولایت بلاد کرپه و تارتیری و تارمری و بلاری تفویض فی الملک  
 دیوان نواب نظام علی خان کردند و تمامی ملک آن طرف جو تنگ بهدر البغیم نو ناسلیم نمود  
 که ور و سپه نقد با سامان تحایف و تشرفیات و خلایع عاید ساختند بر حسب تدعای سیال  
 موصوف معزالدین سلطان و عید الخاق سلطان جگر بندهان خود را به اتالیقی غلام علی  
 خان و محمد رضا خطیب بجای جمع اراکات با مر رسالت نامزد فرموده نزد سپه سالار  
 موصوف روانه نمودند تا رسولان دانشور و کلمات پرور بتقریر پذیر و سخنان بدین طریقی  
 شاه راه موافقت و مصاحت را از خس و خاشاک کینه و محاصمت صاف نموده همه را  
 بتحت و بدایا خوشحال ساخته از دالسلطنه پٹن برداشتند پس و دولت مند بعد تقسیم مبلغ  
 مذکور بدیار خود مراجعت نمودند و سپه سالار انگرنیزا شهنزادگان جوان بخت فایز مدراس  
 شد و عزت و وقار آنها را زیاده دوست میداشت و کرنل امیر بانی سلطانان موصوف  
 مقرر کرده بآداب خسروانه ناز برداری می نمود و اندرون قلعه مدراس عمارتی عالیشان  
 خالی کرده او شان را فرود آورد و همه سامان و اثیمای ضروری مهیا ساخته مخصوصان  
 و خدمتگذاران او شان را اجازت آمد و رفت داد مخصوصاً نواب محمد علی خان سراج الدوله  
 که محض سپاس نینداری که بار مادر با صلح و اتفاق با سلطان عالم پرور سپه سالار موصوف  
 ترقیم و ترسیل داشت در این معنی اصرار بیشتر کرده بود و سلطان زادگان را بر پسران خود  
 مقدم داشته از عهد مرگ و مدارامی برآمد و همیشه باب ترسیل ماکولات و مشروبات  
 نادر و میوه جات فاخر مفتوح داشت پس جنگلی سپاه انگرنیزا تمامی قلمرو مملکت خداداد

بر خاسته به بند و بست بار امل و غیره شتافتند منادی منیت همه آن بلاد بلند و گدازه

ذکر روانه شدن افواج سلطان به تنبیه پالیکاران اطراف و  
بند و بست قلم و محروسه دیگر کارخانجات که اترشده بود و تعمیر السلطنت  
بادیگر کوالیت و دادن یک هزار و دوصد و هفتصحبی آنکه

از ان تاریخ که هر سه ولتمند کامیاب بداد دیا خود مراجعت کردند سلطان بدیافت کوالیت  
ممالک محروسه امتحان خیرخواهی و بدخواهی ایمان دولت و ارکان سلطنت ساهوکاران  
همت گماشتند چون از یک یک حساب اعمال و گرفتند بمقارب قرائن نیکو و روشن جناب  
شده که مهدی خان ملا الممام با چند ساهوکار کرناٹکی و دیگر حرام خواران یکدل شده قدم در  
جاده خلاف و حرام مکی گذاشته بودند میخواست که ناموس بزرگ سلطنت مخدوم خود را بر باد  
غارت دهد و دال بر این معنی اتری بعضی کارخانجات گشته بود چنانکه اکثر توپها در  
عین کارزار از ریگ کل بحسب اشاره همون بدبخت دمان بند شده بود تا یک یک  
نمک حرام را بسرای اعمال آنها رسانیده خانهای آن عاقبت خرابان بباد غارت در  
داد و نقد آنها جمع ساخته بادی در قسط بندی نرودرسولان باوقار تبلیغ داشت همدرا  
زمان میسر عزوالعنی صادق بی صدق و یقین باز میسند دیوانی حضور متمکن گشت آه  
باز گرگ کهن بپاسبانی رفته گوسفند نامزد گردید چون آن مردم آزار که در دل ماده عداوت  
پندار شقاوت از زمان عزل خود آ ماده داشت مرتبه خود بلند دید اکثر امراء و خواجه  
را که دولتخواه بودند و تا بودن آنها کار خاطر خواه خود کرسی نشین ندید بدلیل فتور قصور  
بلا صدق معنی متهم ساخته حسب حکم از جان ربوده نقشه که در هیچ عصر نشان نمیدهند

در آن صوبه نشان در آن حال بعضی اصفهان جا سوسان بمسامع جاه و جلال رسانیدند  
 که شمالی دار السلطنت از هر گوشه و هر بنشینه فتنه انگیزان و قطاع الطریقان چند و باش  
 را جمع ساخته سر نخوت و پندار برداشته پای تردد در کسیر بلاد پیش نهاده اند بلاد و سوسه  
 ب موجب در اندامی خلق الله و رعایای ممالک محروسه کمر بسته اند چنانکه شخصی از  
 ارباب ضلال ننگی کوه نامی کوه کوثری بنده را قایم کرده است بدستور آن تهمرد خود را از  
 اولاد پالیکار مرکیسی و انموده کوه هدگیری را بضبط خود آورده کامرانی میکند و دیگر تن گیری  
 را گرفت و مقام استعداد حرب قتال قدم نهاده است مقارن اینحال سید محمد خان  
 آصف حبیل درگ و دولت خان فوجدار آنجا عرضی بحضور گذرانیدند که شخصی صبی خود  
 یکی از متوسطان بسپانایک پالیکار هرن بلی مشهور ساخته و ارث راج آن سمت انموده  
 چهار هزار پیاده از قوم بیڈر فراهم ساخته بهوای سرداری می نازد و هو جنگی درگ و  
 قلعه گوٹور من مضاف صوبه هرن بلی را استحکام داده بخرابی و تاراجی رعایای باج گذار  
 سرکار خدا دمی تازد که در جنگاور حسب حکم فیمل سید چنانچه رقم مسطور مفصل اینجا در کتاب ذکر شده  
 و احکام در اورنگ مفتم نگاشته است عرض باستماع این اخبار است آتش فخر غضب  
 سلطانی سر شعله کشیده نواب سید صاحب سید حمید سپه دار را با فوج سنگین اسبزی  
 ارباب ضلال بطرف کوثری بنده و دیگر ی نامزد فرمودند و قمر الدین خان را با فوج گران  
 به تنبیشه قی هرن بلی دستور دادند چون خان مذکور از حضور خست یافت بریل  
 یلغار در تاخت و قلعه گوٹور اگر گرفته توپ و تفنگ سنگ تفرقه در جمعیت سپاه  
 کینه و رانداخته جبراً و قهر احکام کرده مفتوح ساخت پس در قلعه مذکور پنهان گذاشته سمت  
 هو جنگی درگ شتافت چون شخص مسطور را باد و نهر بیڈر با وصف قلت سامان سپاه

و حرب در کمال هوشیاری و خرم مستعد جنگ کوه را گرد گرفت و در سواد محاصره بیشتر  
 کوشید اهل خلافت نیز تا مدت هفت ماه در دفع و رفع سپاه منصوره سعی موفوره  
 بطور ساینده و جنگ مردانه نمودند روزی خان موصوف بر جرات دلاوری کفار  
 بهم برآمده سپاه خود را به تسخیر آن حصار پیش رانده خود هم سوار گردید تا سپاه منصوف  
 از کثرت و هجوم دشمنان اندیشه نموده روی توجبه بقصد انتقام شقیق آوردند و به لیری  
 و شجاعت تمام به برج و باره برآمده کوشی گزای نصرت نواختند کفار هم استقبال کرده دای  
 وار چنان کوشیدند که خود خان مذکور زخمی گردید آخر مخدولان تاب مصصام خول شام  
 غایبان نصرت فرجام نیآورده آواره دشت ابدار گردید و شقی مخدول یعنی سرداران با چهارصد  
 کفار اسیر شد و شوم شکو برادرزاده نایک مقتول گردید و بجاییت مرسته بعضی تعلقات  
 هر بن اهل بضبط خود آورده در نار این کثیره سکونت داشت باستماع این خبر مضطربانه  
 باز از اطراف جوش تافت پس خان مشارالیه حسب الحکم منجلی اسیران بعضی را رانبار عبرت  
 دیگران دست و پا شکست بعضی را آلات مردنی ملع انشین بریده آرد کرد و حصار کوه  
 مزبور و قلعه هر بن اهل و غیره که استظهار بد بختان فتنه ز بود از پا در افکنده مراجعت نمود  
 و بر جنگ صوبدار آن نواح که در افراط و تفریط لشکر با در چتیل درگ پناه گرفته بود بعد رفع  
 مناقشه با فوج خود عازم آن حد و دشته آتی کنده و کنگلیری را باز بضبط تصرف خود  
 آورد و هیری نایک پالیکار کنگلیری را قولنامه فرستاده طلبید و سدر بجالی تعلقه قلعت  
 و یک نجیر فیل داده چنان تبالیف قلوبش پرداخت که نامبر باطمینان کلی بخندش  
 رسیده خود را یکی از بنندگان آنحضرت شکوکت پناه قرار داده طبع و مفاد گشت و  
 نواب سید صاحب هم با سپه مرصوص بعرضه سه چهار ماه کوژی نبده و دیگری



در تن گیری را از قبضه زنا ربندان سنگین دل بعد شکست اصنام و اوثان استقامت می نخواست  
استخلاص کرده حواله سببی شماران نمودند و گوش بینی بعضی مخزولان بریده معاودت کردند  
و سید حمید سپهسالار اگر چه بحسن بهواخواهی و نیکو خدمتی با ساز نوبت و فیصل عماری و خطاب  
نواب سرفرازی یافته بایالت صوبه گزنا فرود گشته بود اما ترقی نکرده در اندک مدت بعراضه  
جسمانی متوجه دار بقا گردید و بهمدان سال بعد از آنکه زوجه ناموس موجب حضرت فلک مرتبت  
بزرمان ورود عساکر سده و ولتمند از صدمات شلک اتواب علامت بیماری خفقان نمایان  
شده تزلزل تمام بخاطر قدسیه اده یافته باندک مدت بسیر جهان خیران گشته بود و در آنوقت  
محی الدین سلطان پنج شش سال سن شریف داشت صبیحه عالییه نواب سید صاحب پر  
استرضای خاطر ملکه درو انیمه عینی والدۀ ماجده حضرت سلطان مقبول منظور حضور شده  
ناهمد گردید و در همون سال قمر الدین خان که بامید کتبخدا شدن از اختبر برج سلطنت فرمان  
روای یعنی خواهر فتح حیدر سلطان ارمادرمم جانبازی مینمود هرگاه اینقدر لیاقت  
و جوهر حسن عقیدت نداشت آنحضرت ادای مراسم شادی کتبخدایش بصبیحه نایط نمودند  
بجمع وجوه نو مید شده در بهرام قصور میکرد بلکه نهانی با عیان حاسدان دولت خدا داد  
رجوع و یکدل شده زوال آن دولت از خدا میخواست القصد بعرضه قلیل از دست سپاه  
قاهره سر سرکشان آن نواح زیر گردید چون بعضی پالیکار یقین دانستند که دشمنی با آنحضرت  
فلک مرتبت نمودن خود از پایی شقاوت بدام بلارفتن است تا از کردای خود پشیمان گشته  
دست اعتذار در دامن استغفار زده مطیع و منقاد گردیدند و پالیکار نیکنور بوسیله سفارش  
سپه سالار انگریز یعنی لارڈ ارل کارن و اسبجادر بگذاشت لک و پیم نعلن هاسالین  
سند تعلقات خود از حضور حاصل ساخته بجای خود آسود و از همون سال سلطان الانشان



خاطر شرف از سیاست و زد و کوب و تغیر و تبدیل عیان دولت و عمل برداشته  
صوابی اندیشیده قرار داد و عهده نمود و آنچه آن بود که آصفان از تعلقات و پیرگنات  
مع عامل اهل دفتر حساب که همه از اهل اسلام بودند در شهر ذمی الحجه حاضر حضور شده بعد  
ادای نماز و خطبه عید اجماعی همه بایشین منبر کلام الله بر سر گرفته متعهد می شدند که ما هرگز در کار  
سرکار قصور نخواهیم نمود و هیچ تعصب و تصرف در ارسال زر محاسن بطور نخواهیم رسانید  
و روادار ظلم و بخشش خاطر رعایا و برابری نخواهیم شد و همیشه در نماز اورد و ختم درود و ترک  
منابهی اوقات خود بسر نخواهیم برد و بعد از این عهد هر کس اگر محاسبه داریم باشد بمعافی  
حساب خلل بجالی تعلقات پان رخصت می یافت هرگاه آن بیبایگان دین بعد قسم  
بکلام الله فایز پرگنات خود می شدند پاس عهد از دل خود بر طرف ساخته نکرد و با تیکر لایق  
مذکور نباشد بعل می آوردند و هر چه از نامعقولات دل شان میخواست هر آنکه بطور  
میرسانیدند آفادان ندانستند که شامت چنین افعال شنیع خصوصاً بعد عهد و پیمان بچه خواهد  
و بخت خواهد انجامید معاذ الله عن ذالک چون آنحضرت از زمار داران و دیگر قوم غیر  
نفرت تمام داشتند سوائ اهل اسلام دیگری را دوست خود اعتور نمی فرمودند و جمیع وجوه پرورش  
آنها منظور از نظر داشتند تا چند کلمه گویا که از نوشت و خواند بهره داشتند و جمع کرده میز را  
بکمری نامیدند و بر همه فاتر بهر ارقام جمع و خرج و بجالی و بر طرفی و غیره از فارسی یک یک را  
ناغز می فرمودند و همون افراد فارسی بنظر انور گذشته فرین بدستخط می شدند و در همه مالک محروس  
یک پرگنه را یک آصف و مواضعات محاصل ده هزار بهون را یک عامل و یک سرشته دار حساب  
و یک ساین از اهل اسلام مامور فرمودند اگر چه طرح شکست قوم زمار داران انداخته و لیسکه و دیس پاینده  
و قانون گویا که این همه بر حساب زمین و از دیار راعت از قوم بر زمین بودند و از زمان پیشین مامور

و مقرب بودند کیت سلم بیخیل ساختند اما این قوم نجوش آمدگویی و معامله دانی از عالمان و  
 آصفان در ساخته بدون اطلاع حضور چنان دخیل کار و بار می شده بودند که آصفان  
 عالمان باعتبار آن قوم کار ملک را نمی گذاشته خود بلا وسواس بعیش و عشرت خدائی میکردند  
 و شب و روز در رقص و طرب اوقات میگذاراند پس زنا را داران بخلق و خوشامدگو  
 تمام تعلقات را حسب خواه از ظلم غارت ساخته نصف وصول باصف و عامل میسایند  
 و نصف در تصرف خود می آورند اگر چه خارجا این همه اخبار اسمع شریف آنحضرت میرسد  
 اما نظر بعد آن بدعهدان کرده گران خاطر نبود و برگناه و حرام خوری ایشان گرفتگی نمیکرد  
 و در هر موضع مسجد بنا ساخته مؤذن و ملا و قاضی در آنجا مقرر کرده در تعلیم و تدریس سلامیان  
 میکوشیدند و خود بدولت اوقات شریف را در نماز و تلاوت قرآن مجید و در وخوانی میفرستادند  
 میداشتند شخصی در قصیده مدح آن شاه جمجاه گفته است **س** ز تیغ ساخت منجر  
 جهان و اهل جهان گرفت چرخ و ستاره به سیح گردانی بد اما تارک الصلوة و زانی را برابر  
 دشمن جانی می انگاشتند چون محض پاسداری اسلام از مصلحت ملک گیری و ملک ازی و  
 باز پرسل اعمال و دست سیاست برداشتند هر یک در مقام خویش بے دلبستگی و  
 وخوانین و دولخواهان قدیم را از پایه اعتبار و اقتدار برانداخته ادنی زاده و کم حوصلگان را  
 بمراتب مزایج اعلی رسانیدند و عهدهای کار آزموده را که همیشه کفایت کارهای عمده و مهمات  
 بهیتم مامور می شدند بادی منزلت فایز گردانیدند زیرا که رای و الا اقتضای آن فرمود که  
 هر یک از اهل اسلام از خوان نوال و عنایت خود بهره مند و متمتع باشند که ادنی زادگان  
 هم محروم درجه اعلی نشوند ازین سبب خلل فساد در اساس دولت روز افزون بوقعی راه  
 یافته یکسر اراکین و خوانین سوء الظن شده با اتفاق باعث فتنه و عناد گردیدند و میرفکرو

با صنایع نوازشات شانمانه ابواب مکر و غدر بر رو اکابر و امالی و مالی می کشود تا آنکه  
 زمام اختیار جمیع ممالک و مهمام دولت در قبضه اقتدار او در آمد کارش میر تبه بالا گرفت  
 که غرور در دماغ بے مغزش راه یافته اکثر مهمات ملکه و مالی را از پیش خویش بے رضا و  
 اطلاع آنحضرت بفریصل می رسانید و جمیع ملکات آنچو در علم خویش پرفتند و شور و خفا  
 عمل غیر معمول بدعای هوای خود می نشانید و عده را بعلیای غریمت خوانی و دعوت  
 تسخیرات که بر روز نیم من مچ سیاه دعوتیان غریمت خوانده می شوختند چنان مسخر  
 ذات والا نمود که هر چند کلمات شقاوت آیات آن بد ذات از زبان امر ابوسع  
 آن خسرو گیتیستان می رسید لکن آنهمه در خاطر شرف جای داده آتش غضب  
 سلطانی بزلال انعامش فرو می نشانید و در مقام تضع او در نمی آمد بلکه در ترفع  
 مراتبش می کوشید و ذیل مرحمت عنایت بر افعال قبایح او می پوشیدند تا بآن  
 او به سبب عنایات روز افزون شانمانه بر جمیع قلاع و بقاع ممالک محروسه اقتدار  
 و استیلا یافته در مهمات کلی و جزوی هیچ کسی را داخل نمی داد و فرامین شتمل بر بعضی  
 تحکیمات بے موقع بر پرگنات می فرستاد و اخبارات کار خانات و حالات علایا  
 و واقعات ممالک محروسه بجنوب فیض آنچو می رسانید چون این حال بعضی سردار  
 دولتخواه و ارالین مشاهده نمودند دست و زبان از ازمخیر خواهی دولت در کشیده بود  
 الحاصل سلطان به تعمیر و ترمیم دار السلطنت همت گماشته طرح تازه انداختند و حصا  
 قدیم را شکسته بطرف جوی کاویری دو حصار نچته سنگین مع خندق عمیق و برج  
 و باره کشیدند و جنوبی چهار پنج حصار استحکام باندک اندک فاصله بنا فرمودند چنانکه در باغ  
 داخل چهارم قلعه گردید و غربی قلعه اگرچه بنای چهار حصار انداختند اما در حصار قدیم تر شنبه بود

ذکر معاودت رسولان باشوکت در سن یکمیزار و د و صد و هشتاد و هشت  
هجری و تقریر کچر پیا بحساب سماء الحسنی و مباہی اندوختن اراکین  
بالقاب میر میران و احداث فرمودن تخت سلطنت فایز حضور  
شدن شہزادہ ایران زمین بہ سبب مخالفت امر و اعیان آن  
نواح و ظہور مرآۃ تنیت شادی کہ خدائی و روداد کو الفیختر  
و واقعاتیکہ از ابتدای سن ۱۱۰۸ ہجری لغایت سن ۱۱۱۰ ہجری آنگہ

چون یک سال چند ماہ خسرو زادگان والا شان در بندر چینا پٹن سکونت داشتہ  
بین الجانبین شراط موافقت و مخالفت درست ساختند و مبلغ قرار داد عاید نموہ  
معاودت نمودند شہر یار نامدار در ساحات صحرائی وسیع و عریض یوسف آباد  
عرف دیون ہلی کہ عنان خوش قصد سیر و شکار بدان ناحیہ در تافتہ بودند و مجرای  
رسولان جگر بند و االیقان ہوشمند گرفتہ بفتح و نصرت امیدوار گردید و غلام علی  
خان و خطیب باند نشہ خیر کے در نظر بندی داشتند و اہل بدرقہ جگر بندان را با انعام  
و تشریفات شاہانہ نواختہ مخص ساختند و محفل جشن و سورتربادہ اثاثہ شیش  
و طرب مہیا تر گردانیدند و ہر امیر و سردار دلیہ را بعواطف خسروانہ سرفراز و بناصب

ارجمند مغزو و ممتاز فرمودند	بیغزو و دشان پایہ عز و جاہ کہ
ز انعام شہ گشت خرم سپاہ	ہمہ خوش دل و شاد و خرم شدند
ز بار عطا جملگی خرم شدند	و ہمدان زمان ہر یک از اعیان نامدار

بالتاب میر میران مخاطب گردیدند و کچہرہای کارخانجات خود را تیمنا بتعداد اسماء الحسنی  
 کہ نمود و نہ اسم اندامزد فرمودہ بمستقر سرسلطنت برگشتند و در ہر کچہری کہ اللہی کچہری  
 و رحمان کچہری و غفار کچہری و غفور کچہری و عزیز کچہری و امثالہ موسوم بود تسہ چہار  
 ہزار سپاہ ظفر پناہ را متعلق ساختہ و نام جیش کہ پیش ازین لشکر سپاہ پیا دہ را  
 بنام مذکور بخواند از میان برداشتہ مطلق عسکرا میدند مخفہ نمائد کہ سید غفار  
 حلال نمک میر میران اول شدہ و محمد رضا بن ابراہیم صاحب خال بزرگوار نواب جوم  
 کہ جد پدری آن شہر یار می شد و امین صاحب پسر کلان صاحب موصوف و محمد  
 نواب مرحوم بخشی سایہ سوار سلی دار شدہ اما بادیانی حرکتی یعنی بتلفظ دشنام از دست  
 سید میران سپاہی در کچہری دار السلطنت بہ قتل رسیدہ بود نیز علم میر میرانی برافراشت  
 و بہ بنکی نواب مشہور گردید و چہ تسمیہ شل نیکہ پیش ازین خسرو نامدار و ارباب فوجی تسمیہ  
 نایما را نبعی نامزد فرمودہ بود ند بہ دلیری و تہور تمام علامت و دستخیز بران بہ نجیان  
 نمایان ساختہ بحیر و قہر سرداری اکثر ایشان را بادیگر سرکشان گرفتہ در یک خانہ جمع کرد  
 و بہر عبرت آن خانہ را آتش زدہ سوخت چون بزبان کنتری آتش را بنکی میگوشید  
 او باین اسم معروف گشت خانجہان خان و پرنیاز نادر سوار اینہا بعضی اتوم  
 نوایط و مشایخ زادگان کہ از سب پاہ گیری و فن سرداری معرہ بودند منظور نظر پرنش نام  
 حضرت اسلام پر و برگشتہ میر میران و صاحب نوبت و نقارہ گردیدند و جمیع میر میران  
 طرہ ہای طلا پر جواہر پد کھامی مرصع عنایت و مرحمت گردید ہمدان آوان آلات  
 حربیہ باین صطلح کہ بندوق و الفنگ و توپ و درخش و بان را شہاب نامیدہ شد  
 و تحت سلطنت و سر پر معدلت و فرمانروائی کہ بصرف جواہر گران بہا بصورت شہر

مرصع کرده اگر چه بر حسب آن و در ساعت هایلون ترتیب یافته بود اما برای جلوگیری منعت مائول  
انتظار تیکه بر حسب قاعده سلاطین نهی که از خاندان حبسوت راجه او دیو میگیرفتند  
و بانی این دستور سلطان جلال الدین اکبر بود آنحضرت نیز والی نواح کج را بصرف  
لکو که از روتحالیف و تشریفات و عنایات شاهانه مطیع و منقاد ساخته بر فرستاد  
و دخترش را رضی کرده بودند می کشیدند بآمی حال زمانه که در شکست ارباب هدایت  
حامی خلق الله میگوشت مساعت نمود و بهر آن آوان بقول بعضی شهنشاه ایران  
بسبب مخالفت و مسلط آقا با با خواجه سر آواره شده بعد دریافت فراوان رنج سفر  
فایز حضور سلطان فیض گنج گشته بود حضرت عالم نواز از ملاقات کرده در محو گنج  
بعزت خسروان فرود آورند و سلوک شاهانه و مراعات مکانه با او مرعی می داشتند  
سوائه خلایع و فروش و اسباب لازمه و اغذیه و اشربه و جز آن دو هزار روپیه نقد بفرستاد  
شاه و پیشکش ماهوار میرسانند چون همگی بهمت قضا نهمت با اتفاق و ارتباط  
سلاطین اهل اسلام مصروف بودند بنابرین از روی اخلاص خلوص نیت ایلچیان را  
با تحف بپایان و فیلمان کوه تنان و مکتوب محبت اسلوب بواسطه تمهید مقدما  
امداد و اعانت فراوان امور بخدمت زمان شاه بن تیمور شاه بن احمد شاه درانی  
والی کابل که روانه ساختند آن بادشاه و الاجاه مدعیات آنحضرت را در حیز قبول  
خود آورده فرستادگان را با انواع خلایع فاخره و انعامات متکاثره ممتاز فرمود  
چون قواعد محبت مصادقت در میان آن دو بادشاه عالیجاه بعهد و پیمان استحکام یافت  
رسولان با نشان با تحالیف و هدایای آن نواح و مکتوب در جواب تضمن انتظام یافتن  
همام مصادقت و استحکام مبانی مخالفت معاودت نموده بر زمین بوسی درگاه خلایق

پناه مشرف گردیدند چون چندمی بعیش عشرت منقضه گردید در ساله یک هزار و دویست و ده هجری خدیج زمان نامرده را در سلک ازدواج خود در آورند و بزم شادی تهریب داده اسباب طوی و مجلس جشن سوربیا راستند پس چند روز خوانین امر بمیر سامانی اسباب طوی نامزد گشته نوازات فسح و طرب مهیا کرده تمامی سردار و پیا را از خوان نوال احسان آن شاه جوان بخت نوجوان بهره مند میگردد ایند و بطعم و اغذیه لطیف و خوشگوار کام و زبان و ضیغ و شریف را متلذذ و شیرین تر مینموند مطربان و نغمه سرایان و کلاوشتان جادو نظر را بنوازشات و انعامات شایانه از آرزو نیاز مستغنی ساختند پس آنحضرت با مرحمت بعین اخلاص با جمیع امر او سپاه بر یک شیلان شیر برنج خاصه تناول فرموده بزبان مبارک ارشاد نمودند که ما همه برادران نبی هستیم لازم که پاس قومیت و دینداری ملحوظ نظر داشته کینه را از دل ما بر آورده یکدل باید شد و الله فی الله که جهاد بعزم استحصال شهادت بر میان همت چیست باید بسبب بعد این ارشادات خلعت های سرخ رنگین با ما و سرداران از دست با جود خود عنایت ست فرمودند این خلایع سرخ را لباس شهادت تصور نمایند آه باین تسلی و آیین بندار و نوازشات عالی سنگدلان عاقبت خراب آخر الامر طریق سعادت و فداویت نه چموند پس رسان گیر یعنی یک هزار و دویست و یازده هجری ای والاچنان اقتضا فرمود که محافل فردوس مشاکل شادیه های کتخیالی شانزادگان ذوی الاقتدار بیاراید پس حکم جهان مطاع بسر انجام این امور شرف نفاذ یافت تا میر سامان سعادت نشین حسب فرمان والا نشان محی الدین سلطان را با صبیحه محمد علی عرف ججو میان شرف ازدواج دادند و از مهر پهر صمت اجلال یعنی همشیره کالانش خلف میان موصوف را شرف



مواصلت بخشیدند غرض بر همه از خاندان عمده پوده نشینان عفت و عصمت ابرم ساینده  
 به آئین شاهی و مراسم خسروی پیوندمعنوی بخشیده به تخت مناکحت و معاشرت جلوه گر  
 ساختند و در سال یک هزار و دوصد و دوازده هجری خاتون خاصه سادات حشمت و  
 اجلال سپریائیده بعد چند ماه بعارضه مملکت متوجه اربقا گردید و آن پسرنیک اختر  
 هم که بنجد اداد سلطان نامزد شده بود و عنقریب شیرجبات نعیم نوشید همدان سال شهنزاد  
 ایران بر حسب استدعای امرای پای تخت خود از حضور مخلص گردید چون او بخدمت آن  
 شهریار نهایت محبت و اخلاص داشت او را با انواع تشریفات و نقد و جنس بسیار و دواع  
 کرده فرمودند بخوابیم که بعد بند و بست ملک دولت دار السلطنت ایران ما و شما بازان شاه  
 اتفاق کرده بتبیطیم و نسیق بند و دکن کوشیم او هم قرارین معنی نموده بود و همدان سال  
 آن نطفه شیطان اعنی صاحب یوان الحناطب بمیر آصف شرارت و بیوفائی  
 و بدخواهی قوم مهدوی که آنها را دایر و الگویند اگر چه آنها حسب ابراست بازو  
 حلال نمک بودند اما صاحب یوان ندکوزان قوم اندیشه تمام داشت و پیش ازین  
 اکثر جنگها از ایشان بظهور آمده بود و معروض داشته مزاج و حاج را بنوعی برشورانیده که  
 آنحضرت از ان قوم و سوسه بغاوت پیدا کرده جلگی را بازن و بیچه از قلم خود خارج  
 فرمودند سپس مقتضای عقل و ورعین و فطرت وقت گزین از همه سپاه خود شیوخ  
 سادات ساکنان سرینک پٹن و کولار و هسکوئه و دیون بلی و صوبه سمر  
 و بالا پور کلان و اهل تجاور ده هزار مرد منتخب لفظای عبارت که در زمره  
 غم نباشد باشد تشریحش آنکذا اشاره و مقصد از حرف عین مردم خیر ملک و از بیم  
 مغل و مرهطه و از لون نایطه و از ب برهمین و از اله افغان و از ششین

شیعه و از دال اهل دایره یعنی مهدوی که اینها داخل زمره نشوند مخب کرده با  
 زمره خاص نامزد فرمود پس بل زمره آتقد منظور نظر گشته معتمد علیه شدند که در آخر عمر  
 سلطنت بر تمامی کارخانجات دولت خداداد استیلا یافته دخیل کار و بار و توفیق  
 مهام عمده گردیدند از انجمله نیزندیم نامی ناتجربه کار بقاعداری دار السلطنت اقیانوس  
 اگرچه آنحضرت اعتبار تمام بران اهل گمراه داشتند اما آن بے دولتان در ظاهر مطیع  
 و منقاد امر آنحضرت بودند در باطن تا بعد از مرضی صاحب یوان گشتند تا آن خبت  
 فکرمعقول رتاراجی دولت و سلطنت مخدوم خویش کرده اول دشکست شکر  
 و خوانین و امراء معتبر بسبب کمی مواجب مشابهه و کساد منزلت همت برگماشت  
 سپس لبشانی و تلبیسه و بایمان غلیظ و شدید که عیاذا بالله کلمه از زبانش سوای قسم  
 کلام الله سر نمیزد و خاطر شرف را از خود جمع کرده تمامی حضوریان را بطرف خود کشید حتی  
 که عرض بیگی حضور و بعضی ندیم لایم الطبع و ایسولان و چاوشان و خادمان جاسوسان  
 جز صوابدید و استرضایش جزا است پر و از عرض حضور نمی شنید و عزایض ملکی و مالی که  
 از ممالک محروسه میرسیدند بے اطلاع حضور از دست خود چال کرده مطالعه میکرد  
 و مضمون خاطر خود در آن مندرج ساخته سپس بحضور میفرست بلکه خاک آن خطه  
 جزیه هوای زبانش نمی پرید و باد جز صدای خوانش نشانی وزیر سبحان الله میر آفتاب  
 ثانی میران حسین او باش نشانی که خبر طریق پوچ نمی پیود تا آنکه در تعلقات مواضع  
 پالکی سواری خود را بردوش لولیان دیوشمال بر داشته در سخن کپری میگردد و بعضی  
 اوقات همه لولیان تلنگه را بے جدار و قباچه جمع کرده خود بهم دران مجمع جمعیالی  
 میخرا میدپس پیداست از کسی که چنین خیال فسق و فجور در دل خود داشته باشد

انتظام مہام سلطنت معدوم و میر آصف ثالث شیرخان چولوری کہ ضرب المثل گاؤ  
جنت بود عرض از دست نادانی و حماقت چنین بیوصلہ کان کارخانجات ملک دہ  
چنان ابرو بر ہم شدند کہ در مبلغ تحصیل ممالک محروسہ ہشتم حصہ آنہم تمام و کمال نجرانہ  
عالمی رسید و حکم نامہا و فرامین حضور جزدار السلطنت دیگر جا فایز میگردید و این خسرو  
رحمت آثار ہمت در پرورش دینداران گماشتہ بودند وزیر یکہ بخرج آنہا میرسید  
غنیہ شہر دہ ہمدان سال دہ ہند و جی و آگاہ مرد با توفیق را کہ راقم سطور محفل  
کیفیتش بشیر در اورنگ چہارم و دوازہم کتاب تذکرۃ البلاد و الحکام چیز می مند ج  
ساختہ بود و بعد آن علیحدہ در اورنگ چہارم دہم فصل مذکور کردہ است آنحضرت  
یرلیغ طمانیت تبلیغ فرستادہ بار تقای جاہ امیدوار ساختہ طلب داشتند چون آن مرد  
فرمان طلب آنحضرت را ذریعہ دین و دنیا و ترقی جاہ و نعم خود انگاشتہ با جمیعت خاطر و  
چند رفیق و متعلقان خود فایز حضور گردید صاحب یوان شیطان سیرت خلیشی پیدا  
کردہ در پی شکست و افتاد آخر در خلوت بدلائل نامطبوع ترغیب گرفتاریش نمودہ  
مراج و مانج را بر آن آورد کہ اورا بہانہ مہربانہ فرمودہ بر دیوہی گرفتار مغول و مجوس  
مختون و مشرف بشرف اسلام و رفقایش را داخل عسکر ظفریکہ ساختند با این نظر  
برورش آنحضرت بر آن سعادت مند بشیر بودہ فلم سلطانی کہ ستر رو پیمیشود یومیہ  
مقرر کردہ استادی را بہر تعلیم آیین بن اسلام مامور فرمودہ بود کہ اگر چہ بعد چند ہی کپری  
بنامش مقرر کردہ بخلاصی او فرمان دادند اما دیوان محقر بصفہ نیش زنی کردہ عرض  
نمود کہ قبلہ عالمیان برابر او شوخ و بے باک و شجاع دیگری را تجویز کردہ ہم پلاش باید  
گذاشت تا اورا را مانی باید بخشید نیکو ہوید است چونکہ او بے مقدر بود بطریق طاع الطریق

با چند اوباش بے پایہ سرکوب سپاہ حیدر آباد و اہل پونا و فدا یان حضور الہیہ سپہ  
میدہ در نیت صورت اور اسرار مطلق العنان ساختن از مصالحہ مملکت بعید ست سختیل  
و یکن کہفت نہ و حادثہ روی دہد کہ بعد از ان ست تدارک بدامن تلافی آن نرسد ہر گاہ  
رای آن بے رای در خیر قبول آمدہ آن فردوی دولتخواہ ہجنان محبوبس ماند و اول  
شیخ احمد موسوم گشتہ سپس بر حسب آرزوی او ملک جہان خان خطاب یافتہ بود  
قعتہ کوتاہ دیوان بے ایمان چون دست تسلط خویش اتوی دید و دولتخواہان قہیم  
از پامی اعتبار بر افتادند و ہر امر بہوای مدعای خود عمل مینمود ہمدان آوان غازی  
خان را کہ رکن دولت خداداد توان گفت بے سابقہ جرم متہم بسازش مشیر الملک  
دیوان حیدر آباد کردہ حسب کم محبوبس ساخت ہمدان سال کہ عہد اخیر سلطنت سنیہ  
بود بصلاح آنحضرت باغوائی بدخواہان مغالطہ عظیم خوردہ چہ بعضی اہل فتنہ اہل کلام مجید  
حرفهای رسم الخط عثمانی رضی اللہ عنہ وارضاء کہ در خواندن نمی آید و بیچ یک از  
سلاطین عرب عجم درین امر جرات پرداز نہ گشتہ و کسی عالم و فاضل و محدث تجویز  
این معنی نکرده بود و موضوع نمودند

ذکر لشکر کشی جنرل ہارس سپہ سالار انگریز حسب کم لارڈ مارنکٹن  
صاحب بہادر تجویز ابوالقاسم خان شستری و مشیر الملک دیوان  
حیدر آباد بسریہ نگ پٹن و واقعہ شدن جنگهای فیما بین سلطانین  
و جنرل مذکور و نزول دولت سلطنتش کہ در سال ۱۲۱۱ ہجری ہزار و دوصد  
و سیزدہ ہجری واقعہ شدہ آنکہ

چون سلطان و الا نشان در مقدمات بلا اندیشه سرعت مینمودند و عرض کسی به خواست  
 پسند خاطر اشرف نمی شد چنانچه در آن سال و کلا را با تحایف و هدایای بیشمار بام  
 و کالت مأمور ساخته یکی را با مکتوب محبت اسلوب بهر استحکام سرشته اتحاد و موافقت  
 بخیرت زمان شاه والی کابل روانه فرمود و دیگری را بنا بر آوردن تپیکه بطرف راجنلواح  
 کچ مخزن ساخته و شخص را با تحایف بے پایان و تشریفات گران بطرف سلطان روم  
 رخصت نمودند و همدارین اوقات از مورس بندر چیتند فراسیس سپه داری موسی سپه  
 نام فایز حضور شدند چون انگریز و فراسیس که مذہب عیسایی علیہ السلام دارند از چند گاه با هم  
 انجیل عداوت تلاوت میکردند و با حیای مروت قنیه و فساد با یکدیگر اعجاز مسیحائی بجا  
 می بردند انگریزان بندر مدراس از استماع رسیدن فراسیس بدار السلطنت پٹن فرستادند  
 آنحضرت و کلا را با اطراف مذکورہ نعل در آتش گشته متوهم شدند مبادا که بجاییت تخریب  
 فراسیس سپاه سلطانی به تخریب بلاد کرناٹک و حیدرآباد متوجه شوند با مخلصان خود  
 مشورت کرده در استیصال دولت خداداد حیلہ انگینند و در و فراسیسان را پسند  
 تسلط خود کرده تجوزیه مشیر الملک و میر عالم مفضل بن اجبار بلار و مارنگدن صاحب بهادر که  
 در مملکت بودند نوشتند لار و موضوع که جوای و وقت چنین فتوحات بود و بر بے بندوبست  
 کار خانات آن دولت و قوفی تمام داشت بعزت سریع چهار هزار سپاهی سوار جهان  
 روریده بر شہر جبال المعظم تالنه یکبار و دو صد و سیزده هجری فایز مدراس گشت لشکر را  
 جمع کرده بشهر سیلی جنرل هارس بقصد تسخیر بلاد سرینگ پٹن پیشتر کوچانید و از حیدرآباد کرناٹک  
 و کرنل ڈالرنیز چهار هزار سپاه بندری که مشیر الملک اعظم الامرای بهر شکست جمعیت موسی بیرون  
 فراسیس قایم مقام موسی و موفیق ناظم حیدرآباد طلبیده شته بود مع دو هزار مردم بنگاله

که از سابق در سواد حسین ساگر اقامت داشتند حسب التاکید سرخیل لشکر با سامان جنگ  
بر خاسته و بسوی مدراس آوردند و میر عالم با هشت هزار سوار و روشن ای شمشیر  
هزار جوان تربیت کرده موسی و موسوفی از راه پانگل گهاٹ بدوئل عبور کرده از نیک  
گیری گذشته در سواد گورایتم بلشکر اندر پیوستند چون عساکر با ساز و سامان جنگی  
روی با جمیع آورندگان در دلهاد در موصوف دوسه مکتوب متضمن سپردن فراسیسان  
نواد را بدست خود و دشمن و کلاهی خود را در السلطنت پٹن و گذاشتن قلایع ساحل  
دریا یعنی کورایل بندر و منگور و غیره بطور تجارت که محل عبو جہازات است  
بندہ سرداران انگریز ترقیم و تبلیغ ساخت چونکه از آنحضرت جوابی بر وفق مراد و صلاح خود  
نیافت فرمان داد پس جنرل ندکو حسب احکام لارڈ معزالیہ با خیر فلای سپهسالار  
سوار و جنرل چمپس سپهسالار اہل فرنگ بدویم شہر رمضان المبارک سنہ ہجری پیشتر  
نہضت کرد و بطی منازل و مراحل از راه انبور گدہ و ترپا تورا گذشتہ بنواح رای کوتہ رسید  
دران زمان اللہ بعضہ اہل کار سلطانی عبارت آراستہ بحضور سلطان عرض کردند کہ  
فوجی انگریز با چند بانکہ و لقبہ های حیدر آباد بنابر جان نثاری میرسند زیادہ از چهار  
پنج ہزار سہ ہزار سہ ہزار پونہا ایشان اتفاق نکرده است آنحضرت باستماع این خبر برپا  
میرمیران را با فوج گران و بادیکر میرمیران بگوشتال و دفع اہل جہات نامزد فرمودہ خود و جنس  
امرا و سپاہ زرم آفرمان دادند و میرمیران ندکور از حضور خصت شدہ و بسوی لشکر انگریز آورد  
و سوارانش منتشر شدہ بدو کروی غوبی رای کوتہ بہ پناہ جنگل درآمدند و سالہای سوار انگریز  
نیز بجزم ستیز و آویر پیش آہنگ گشتہ صف آرا گردیدند و سلطانینان گرد پیش آنجماعت  
حلقہ زدہ ہا مرقزاتی بہت گماشتند و جنرل موصوف چهار روز سواد کلہ منکل را مخیر

عساکر خود ساخته تیار پنج دویم شهر شوال المکرم پیشتر کوچیده چون سوادانی کل امرکز نزول  
اعلام و خیام کرد قزاقان جرات کرده بر پیش منقلای انگریزی اسپان انجمنه جوتی را  
تہ تیغ کشیدند و در عوض تحسین آفرین و انعام از میر میران برگشته خود و نفرنیا و دشنام  
یا فتند هر کدام دانست که معاملہ برگشته است و عزم سرداران بر زرم نیست بعد از آن دست  
دلیری و جرات از جنگ باز کشیده مانند اہل بدر قہ لبین پیش لشکر عظیم را ہی می شدند  
چون تمامی سپاہ و حشم زیر ظل زایات جاہ و جلال جمع گردید و بر یلغار سپاہ خصم واقف  
گشت از مستقر سر بر سلطنت با حشمت و شوکت حرکت کرده در ساحت چن پٹن کہ معاند  
نمکنوار آمد سپاہ خصم را از ہمون راہ نشان داده بودند خمیہ خرگاہ با وج مہر و ماہ رسانیدند  
جنرل موصوف بر این معنی اطلاع یافته فوراً از آن صوب و تافت و جرسب ایملے  
مطیعان خود بخانخان ہلی شتافت چون این خبر معروض حضور گردید بر جویش غرض الود  
شدہ بر بیل یلغار متوجہ آن طرف گشت و در میدان گلشن آباد عرف مژولی سوار  
سرو خرامان با غنتمان توہر گرفتہ مستعد زرم و پیکا بودند کہ سپاہ انگریزی پیش از ہنگ  
شدہ صف آرای جدال و قتال گشتند نظم

روارو بر آمد ز راہ نبرد	ہزار ہنر در آمد بہ مردان مرد
غبار زمین بر ہوا راہ بست	عنان سلامت بردن شد بزد
جگر تاب شد لغز ہامی بلند	گلو گویہ شد حلقہ اسے کند
چو از ہر دو سولشکر آراستند	یلان سولسو مرد می خواستند
سیاست در آمد بہ گردن زنی	ز چشم جهان دور شد روشن
ز بس خون کہ گرد آمد ز خاک	چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک



دو لشکر چو مور و ملخ تاختند	نبرد می جهان در جهان ساختند
دران گلشن آباد ناور دگاه	گل و مل بهم بر زدند کلاه
نسیم گذشتن وزیدن گرفت	شقایق ز سر باد میدان گرفت
لب زخم خندان بداغ جگر	شفق گون زمین گشت از خون تر

از صورت آویزش آن روز معنی تمام مناقشه و ختم مجادله پیدا بود که فزایان سلطان  
جبرائلی شجاعانه بعل آورده آتش بازان خصم همدست و بهم باز و شده شور قیامت  
رخیتند بعضی سردار دلاور که شیران پیشه حلال نمک بودند با سپاه خود برابر ایستادند  
آمده حمله کوه شکوه خصم را تاب آورده بضرب تفنگ آتش رنگ تیغ پیرین جمع کثیر را بدم  
فرستاده سلک جمعیت ایشان را چون بنات النعش متفرق و پیریشان ساختند  
و بهادران انگریزی نیز پای ثبات فشرده فدائی و از سپاه اسلام رده چنان شکست  
رخیتند که سینه های معاندان چون نیجه مشک گردیدند در آن حال قمر الدین خان  
مفتی چونکه حکم انجمن سپاه بر لشکر خصام یافت قصور تمام کرد چه بیکبار سپاه  
جهانده چون کور به تمیز بر جماعت دلیران خود افتاده زیر و بر نمود از اینجا که اقبال  
ونیک اختر از سلطانینان رو تافته آثار تباہی و بی دولتی بهر روز در تزلزل بود  
و هر گاه بالعکس خواهش خاطر اشراف بطور آمد چند سپاه منصور بدین بیعت  
جانها بغارت داده به کمک پا از ان معرکه گاه بدر فرستند پس سپاه انگریز فتحیاب  
قرین مسرت گشتند در آن اثنا بحضور خبر رسید که از طرف بهیمی لشکر انگریز یونویرا مان  
رسد غلات بسر کردگی جنرال سٹوٹ از راه کوڑک رست بصوب دارالسلطنت  
می آید تا آنحضرت چند میزیران را با سپاه جبار بربر و لشکر خیرل یار سپاه گذارسته خود

باتمامی حشم متوجه دفع شورش آن لشکر شده ره گرای کوژک گردیدند در یک روز  
 و دو شب بر سرش رسیده فرمان محاربه در دادند سیّد عفار و دولخواه که دشمنان  
 و تجربه کاری جنگ یکتائی داشت از یک طرف حمله کرده با فوج غنیم در آوخت و از دیگر  
 جانب حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان شور بلا بر انجماعه ریخته آتش کارزار را  
 سر بفلک اثير رسانید و دیگر میر میران با درام گوی ربانیدگان میدان گوله بازی کوششها  
 سترگ نموده بضرب تفنگ و شمشیر اهل خصم را چنان منهرم گردانیدند که آنها بمقتضای وقت  
 تاب حمله شیران خون خوار نیارده دست از بعضی اموال و اسباب خود برشته بجنگل خیزید  
 و سر راه جنگل گرفته آسودند سپاه منصوره اطراف هجوم کرده بدفع انجماعه تردد میکردند  
 در آن اثنا محمد رضا میر میران از حضور انواع الحاح و مبالغه فرمان پیش آهنگی حاصل  
 ساخته با سپاه خود چون هنر بر زبان متوجه ناور دگاه گشته دست و بازوی شجاعت  
 بر کشاد و چنان تلاش شکست لشکر غنیم از حد گذرانید که حمله سپاه خصم با پمال حوادث  
 شدن نزدیک رسیده بود چون کمین داران قضا و قدر در پی شکست اهل سلام کمر  
 سعه بسته بودند از قضای تیر تفنگ از طرف خصمان بر سر میر میران موصوف رسیده حبیب  
 وجودش از نقد جان خالی ساخت سپاه منصوره لاش او را بر داشته حاضر حضور رسانیدند  
 سلطان جهان گیر لاش شهید را روانه دار السلطنت فرموده خود بدولت بحجت دفع  
 آن لشکر همت گذاشته بودند در آن اثنا جوایس خبر رسانیدند که لشکر آن طرف از مقابل  
 روی تافته از راه جنگل بطرف کلیکوٹ کوچید پس آنحضرت به دار السلطنت معاودت  
 فرموده بودند که جنرل هارس از راه هوسلی عبور جو کرده از سلطان پٹیه گذشته غری قلع  
 فرود آمد روز دیگر سالهای انگریزی حمله کرده چند جا با می قلب را در ظاهر قلع سلطانین

قائم کرده بودند بعد جنگ و تردد نمایان تلف اکثر مردمان گرفتند از قضا همون روز حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان که مرد جمیع و دودلتخواه آنحضرت بود جان بازی نموده بشجاعت تمام خود را در صفت سپاه خصم زده شربت شهادت چشید پس سپاه انگریز حسب التاکید سپهبدان خود سباب مورچال در باغات آن نواح بهم رسانیده مورچه غرنی متعلقه بر کنار وجود گیری بر طرف بایب احداث کرده شکست و ریخت حصار سعی میکردند و به توپ گرنل بازار آتش افروزی گرم داشتند

ذکر یورش سپاه انگریزی بر قلعه دار السلطنت پٹن و پشتین  
محصوران و شهادت سلطان دین پرور و احوال شاه زادگان  
و تاراجی کارخانجات سرکار خدا داد و جلوس شخصی از اولاد اراجا  
میسور بر ریاست میسور مع دیگر کوالیف روداد سنه الیه آنکه

آه خامه سوانخ نگار حاکم تاریخ گوار تفصیل کماهی احوال ملک رانی و سپه پروری  
نواب مرحوم و سلطان مجمع الفضایل العلوم انفرغی یافته ضرورتا بر صفحه الحال  
شرح نزول دولت خدا داد با سینه چاکی سرنگون و گریان میگذرد آن چنان است  
هرگاه که سلطان و الا نشان اتبری کارخانجات دولت خود بدین منوال ذکر فریت  
مشاهده فرمود و فتنه را از پیرامون حصار دار السلطنت ناگاه حادث دید جمیت  
شاهانه اقتضا بآن نه نمود که دار السلطنت را گذاشته دیگر جا نهضت فرماید بطریق  
مصاحت پیاپی جمیع امور اضنی بقضای انیدی بوده برج و باره حصارهای دار السلطنت  
را حوالا اهل زمره کرده منوجه نرم گردیدند قمر الدین خان فرصت جورا با لشکر گران

بدافع رسد آوران لشکر انگریز و فوج کو مکش نامزد فرمودند و فتح حیدر را بتامی عسکر و سوار  
 با پر نیاز نازدار و غیره میر میران از خود جدا کرده در میدان کرکیت فرود آورانیده بودند  
 اگر چه اطراف لشکر انگریز گاه گاه سوار نصرت شعار میخامی میزند اما حکم مجار به از سرداران  
 خود نیافت دست حسرت می مالیدند فی الجمله لشکر بمبئی هم رسیده سواد بهادر پور کا  
 خیم عسکر خود ساخت و بار ماه چند سپاه سلطانی که جزا فر و ختن آتش کارزار کاری شدند  
 مسلح گشته بر محاصران قوی باز و خود را بسان پروانه که شمع می ریزد بدلسوری میخندید  
 و بجهت انطفای شعله فتنه و فساد و سعی مردانه بطهور میر میانیند اما زمانه دل زتابنده  
 سلطانیان برداشته بود و شیت ایزدی کوس بنی طفری بر قفای شان می نوخت  
 کاری بر وفق مراد شان میسر نمی گردید هر گاه مهاب باغ که سید غفار حلال نمک چون  
 آفتاب نگهبان آنجا بود بجهت حملات و تلف هزارا مردم بجا افتاد نداده پای نبات  
 بسان قطب مستحکم داشت آخر بدو از تران حضوری تجویز ماکرده آن پیرام سپهر دولتیخواهی را  
 از آنجا بر آوردند و دیگری را از حل سیرت در آنجا گذاشتند باندک سعی مسخر سپاه انگریز گردید  
 بتوب و تلفک استحکام دادند و از آنجا سپهر پیش اندند تو گوئی که جهان شب چرخ  
 نصرت قلعہ و سلطانیان گل گردید دران حین سلطان رحمت تبرجان موسی سپهر  
 فراسیس را بحضور اید فرموده ارشاد ساختند که الحال چه مصلحت می بینی او عرض نمود  
 که صواب دیدن فدوی آنست که آنحضرت خود بدولت با جمیع سوار و عسکر و خزان و توکلی  
 و زبانه از قلعہ بیرون شتابند و سپاه ظفر نپاه را بدفع اهل غنیم نامزد کرده متوجه صوبه  
 سرا و چیتل درک شوید یا فدوی را مع دیگر فراسیسان به انگریزان سپارید تا پیران  
 از میان بر خیزد یا حراست قلعہ شکسته قلعہ بیخ ل کارکنان شاه بی به فدوی

و موسی لالی حواله شود سلطان در جواب عرض سپردن او را بانگریزان ارشاد فرمودند  
 اگر برای شما که غریب الدین هستید تمامی سلطنت مالتف و تاراج شود راضی هستید  
 بر گزشتار بدست دشمنان نخواهیم سپرد چون او رخصت شده بجای خود رفت آنحضرت  
 در باب گذشتن قلعه بجا رفتن از دیوان خود مشورت نمودند و حسب خاطر خواه خود  
 چنان بیان نمود که برای عالم آرای نیکو ظاهر است که این قوم از کسی و فائز حضرت  
 یقین تصور سازید هرگاه قلعه حواله او گردد بهیون زمان سخر انگریزان خواهد شد زیرا که هر دو  
 بیاس قومیت یک دل و یک زبان هستند چون آن بدبخت بچنین کلمات تصور  
 آنحضرت را از راه ثواب باز داشت و آثار انکسار و شکستگ بر ناصیه حال حصار ظاهر  
 گردید آنحضرت صلاح در آن دیدند که همه اسباب تو شکخانه و خزان و با جمیع اثاثه  
 و دیگر کار خانات روانه چیتل درک نمایند چون متکفلان این امور حسب حکم اسباب  
 جزو کل کار خانات آن دولت بزیلانیان و شتران و بهل و پالکیا برداشتند و آنحضرت  
 با امر درین باب که کالایش فرمودند تا بدر الزمان خان نایب بلاتامل بحضور عرض کرد که قبل از عالم  
 بحجر و تشریف فرمائی حضور روانه شدن اهل حرم و محترمه و خزان و شتران و دکان و غیره  
 فدایان همت خواهند باخت و شیرازه جمعیت دار السلطنت از هم گسیخته خواهد شد  
 هرگز این عمل شایان همت قضا نیست پس آنحضرت بطرف آسمان گاه کرده  
 آهی سرد برکشیدند و فرمودند بر هر چه رضای اوست راضی هستیم تا بفسخ عزم خود بختند  
 اما بارهای بسته همچنان در تو شکخانه گذاشتند و غازیخان محبوس بهمدان روز به تجوین  
 بدخواهان دولت از دست یلان کشته شد حاصل کلام چون دیوار قلعه شکست و رخت  
 گردید این خبر بهم به سمع مبارک رسید بود چون در آخر ماه و قیعه یعنی بیست و هفتم ماه مذکور

از غیب بر قصور و فتور بعضی حرام خواران دولت اقف گشتند جمعی فردای آن روز بر کاغذ  
چند اسم از خط خاص نوشتند و حکم قتل آنها را بر مندرج ساخته پیچید بپست نواب میرین الدین  
دادند و فرمودند که این شب بر این نوشته عمل نمایند تا ضبط دولت شود نواب  
غافل از شعبده بازی فلک ناساز سر در بار کاغذ کور و اگرده مطالعه می نمود و در اثنای  
مطالعه فراشی که حاضر بود و از نوشت و خواند بهره داشت بر آن کاغذ نوشته چشم منحوس  
انداخته دید که اول نام کاذب یعنی میر آصف معلوم در آن بود پس آن بدنجست سیاه  
این خبر باور ساینده و گفت این شب بر شما شب گوز خواهد شد و بجز دستماع این معنی  
بجای خود خبردار شده وقت نصف النهار محافظان برج و باره طرف قلعه گشته  
به بهانه تقسیم مابینانه طلبه شسته نزد مسجد علی جمع کرده منتظر فرصت بودند و سلیمان شوکت  
آنروز که بیست و هشتم شهر مذکور تحت الشعاع بود سوار شده دیوار شکسته قلعه را مشاهده  
کرده بیلداران را بر دست آن حصار نامزد ساختند و سایبان رزنگار برای تشریف  
داشتن خود بر فیصل برافراشته معاودت بهایون محل فرمودند چون اهل تقویم از رو  
حساب انجام و گردش فلک خانه خراب مردم آن روز را بنام نامی از روز بد گرفته با اتفاق  
عرض کردند که دوپهر هفت گزری امروز بر ذات حضرت گران ترست و کرد قلعه هم بخوار  
نخوست نشسته صواب آنست که حضرت تا شام در لشکر تشریف دارید و صدقه در  
راه خدا بدهند اگر چه قول منجان پسند رای والا نیامد اما به تهنیه سامان صدقه که در بلا  
ارضی و سماوی میتواند شد فرمان داده تمام شتا فتند بعد غسل بیرون تشریف آورده  
یک ریخته فیل باخل سیاه و چند درو گوهر مع لقره و طلا در چهار گوشه جل بسته به پستینه  
بخشیدند و چند مردوزن غراب و محتاج را جمع کرده روپیه با مع پارچه تقسیم کرده و شیطان

خاص طلبیدند اگر چه یک لقمه بعد بر چیدن الوان نعمت اطعمه اخیر برشته تناسل  
فرمودند و دیگر لقمه تا بدین مبارک رسید اما قسمت نبود که ناگاه فغان و اویلا و غوغا  
شهر این بسیمع شریف رسید تا لقمه که برداشته بودند انداخته از حاضران استفسار فرمودند  
که چیست عرض کردند که سینه غفار و دولتخواه از گول توپ مورچال جان نثار گردید و  
و کمینداران مرحله یورش آوردند پس ست از طعام شسته فرمودند که ما هم غنیمت  
میریم فوراً بر اسب ماده سوار شده با چند پیادگان از راه دریچه جوی که نربان کنه  
بلی ددی نام دارد بطرف علم تیری غری متوجه دفع خصمان گردیدند و نمک حرمان  
قابو چون بجه و شمشیر شدن سید بر حق از قلعه با شاره پراویدند و واهمای سفید سپاه  
انگریز را که در جوی جمع شده مستعد حمله بودند آگاه کرده بوقت دوپروسته گری طلبیدند  
سپاه فرنگ و دیگر پلشن با از راه شکست حصار پیش از آنکه سپاه منصوبه بر ج و بارهای  
آنطرف حصار مجتمع شوند صعود کرده باندک سعی قلعه تسخیر نمودند اهل حصار اگر چه در مقام  
دفع آنها بزودی درآمدند و به تیغ و تیر راه عبورشان گرفتند اما از هر جانب فتنه  
برخاسته شد که مدارک آن بسمولت میسر نگردید تا جمله سراندار شده ناموس ما را با  
مال و مناک احوال و اطفال خود به سپاه خصم از رانی داشته خاک ندلت برنجیائی  
خود با یختند بمقارن این حال آن بد بخت نمطری هر گاه سواری خاص بطرف علم  
تیری رونق افرا گشت خود از عقب رسیده در یچه مذکور آیند کرده راه سلامت سلطان  
دین پرور مسدود ساخت و خود به بهانه آوردن کومک اسب سواره بیرون در تاخت  
و تاسیوم دروازه کنج عام رسیده بدرباران گفت که بعد رفتن من زود در را بند سازید  
در آن حال شخصی پیش آمده زبان لعن و طعن بر کشاد و گفت ای ملعون باد شاه دین شاه



دین پناہ را بخانقاهان سپرده جان خود سلامت میبری من سرالیش بکنار تومی نهم پس  
 بیک ضرب شمشیر او را از اسب بر زمین پاداش در انداخت و دیگران هجوم کرده او را  
 بخاک برابر ساختند و تن ناپاکش را در بول برآز کشیدند و نواب میر معین الدین خمی  
 و سید اشرف میر میران بکنار خندق آن طرف جام شهادت نوشیدند و شیر خان  
 میر آصف چنان کم گردید که باز نشانش پیدا نشد چون سلطان جهان پناه نیکو مشاهد  
 کردند که فرصت جرات از دست رفت و ملازمین خود صیحر حرام خوری کردند بر در آن  
 در چکر رسیده هر چند در باب افتتاح آن در به در بانان امر فرمودند اما کسی نتوجه  
 حال سلطان با جاہ و جلال نگشت علاوه بر اینکه میر ندیم قلعہ را خود با چند پیادگان  
 بر سقف آن در چپہ ایستاده بود پاس نمک گذاشته پاد جادہ گمراهی سپرد قلعہ کو تاه  
 چون حملہ آوران شلک زنان از عقب متصل رسیدند آنحضرت بشجاعت تمام بر آنجائے  
 حملہ شیرانہ کرده اگر چه جای تنگ بود با آن از تفنگ و شمشیر دو سکہ کس از جان ر بوده  
 بر روی مبارک خود زخمهای کاری برداشته جام شهادت نوش فرمودند إنا لله  
وإنا إليه راجعون پس خرابی حال اسلامیان و تاراجی مال و ناموس ایشان را نگفته  
 به فراسیس دست افسوس مالیده بر آستان ماتم نشان جمع گردیدند و بر حملہ آوران  
 دو سکہ شلک پراکنده دست از جنگ برکشیدند پس مجموع خرابی و اموال و اثاثہ شوکت  
 و دولت خداداد که خارج از حیطہ حد و شمار بود دستخوش تاراج انگریزان گردید و سپاهیان  
 که از دستبرد کمی سامان آذوقہ و گرانی غلہ کہ به دور و پیہ یک آتار برنج آنهم در لشکر مغول  
 بعضے وقت بهم می رسید و بیکران گوشت کوفندستہ رو پیہ قیمت داشت و یکشتپارہ  
 پنج گاہ به دور و پیہ می آرد بجان لب سیدہ بودند یکبار تو نگزشتند شہزادگان با جمیع اہلبا

و محل زمانه و کریم صاحب برادر خور و حضرت شهید اکبر باچارا سیر و دستگیر گشتند و فتح حیدر  
سلطان میر لشکر که با تمامی سپاه و فیلخانه و پاگاه و اسباب سلطنت و جابه بر سواد کری گتم  
نزول اعلام و انجم ساخته بود باستماع این واقعه جان کاه از انجا کو چیده بطرف چن ای پین  
شتافت سرداران انگریز بعد دریافت تحسین بیارغش مبارک مظلوم را برداشتند و  
در پالکی انداخته شب در تو شکخانه داشتند صبح بیست و نهم شهر ذیقعد سنه یک هزار و دویست  
و سیزده هجری تمامی فرزندان و خدمتگذاران و مدد دیدار آخرین نموده بعد ثبوت و یقین  
که سلطان دین پرور همچون است اجازت مدفون دادند تا در لعل باغ اندرون مضجع  
منوره نواب مرحوم یعنی بردست راست بهمد زین آرمیدند از کشمکش حرام خواران  
وارستند آه انیقدر موادشان و تزک خیل و حشم بیک گردش چرخ حیل ساز کس  
ندانست که چه شد آری دنیای ناپایدار کارگاه عرو و رست بر متاع تقلیلش این شهنشین  
چرا و بدین بوقلمونی عمارت کاخ عمر بے ثبات که شعبه بیش نیست چندان و فریقین  
محض خطا که آغازش عبرت و انجاش حسرت بوده است قطع

که صرصر اجاش عاقبت زنج نکت	که دام دو حه اقبال سر بخر کشید
----------------------------	--------------------------------

که بند حادثه بردست پای او نکلند	که ان نهاد فلک تلج و سرری بر سر
---------------------------------	---------------------------------

چند ابیات در سبک تاریخ این واقعه از طبع مرثیه خوان کشید و شد نیست نظم

خون خود رخت فی سبیل الله	پیو سلطان شهید شد ناگاه
--------------------------	-------------------------

شده در روز شنبه حشر عیان	بود ذیقعد بیست و هشتم آن
--------------------------	--------------------------

خون زد یوار و در روان گشته	هفت ساعت ز صبح بگذشته
----------------------------	-----------------------

بادشاهی نمود هفده سال	ز لیست پنجاه سال با اقبال
-----------------------	---------------------------

<p>دشت در دل همیشه عزم جهاد آه تاراجی مکن و مکان شده خورشید و مهر بر شریک چون غم او بجز وکل دیدم گفت بافت ز نیم آه به تفت</p>	<p>گشت آخر شهید حسب مراد خون بگریید از زمین و زمان آسمان سرنگون زمین تاریک سال ماتم ز درد پر سیدم نور اسلام و دین ز دنیا رفت</p>
<p>تاریخ دیگر نان بیوه شکسته شده نسل حیدر شهید اکبر شده</p>	<p>نیز ماده تاریخ است شخصی ازین مصرع بتعیه آه یعنی شش عدد تاریخ برآورده</p>
<p>بالعرض کارگذاران قضا و قدر آنچه که در حیز امکان مشیت خود داشتند بطور ساینده سایز فیل و شتر و فرس مجموع و استر خزاین و تمامی اموال و غنائیم و جزو کل انباشته آن دولت تبصرت انگریزان در آورند پس تحت تبار شکست یافته مع زیور مصرع و بد کهای جواهر و مالهای موارید و غیره صند و فچه ند و فچه هراج و باقی تمام کار خابخات تاریخ گردید و سلطانی بفرنگستان روانه گشت تا بعد یک هفته قمرالدین خان که همون روز از خدای مجتوب بخوشی تمام فایز خدمت جنرل هارس شده سوال و جواب جاگیر خود که عبارت از بلاد گرم کنده باشد درست کرده نوبت زنان بآن سمت شتافت و فتح حیدر سلطان بهم چون آتار بید ولتی و عرب هراس بیغایت با اتباع خویش مشاهده نمود و سخنان تسکین دلاسا که مضمون نشانده نش بر سر ریاست وراثت در آن مبشر بود از زبان سپه سردار انگریز و غیره سرداران شنید عزم نرم و پیکار از دل محو ساخت در آن زمان اگر چه چند شجاعت کیش کار آزمای مثل ملک جهان خان که خان مذکور بعلیهما سلطان مغفرت نشان از قید ربائی یافته بخد متفتح حیدر رسیده بود و سید ناصر علی</p>	<p>بالعرض کارگذاران قضا و قدر آنچه که در حیز امکان مشیت خود داشتند بطور ساینده سایز فیل و شتر و فرس مجموع و استر خزاین و تمامی اموال و غنائیم و جزو کل انباشته آن دولت تبصرت انگریزان در آورند پس تحت تبار شکست یافته مع زیور مصرع و بد کهای جواهر و مالهای موارید و غیره صند و فچه ند و فچه هراج و باقی تمام کار خابخات تاریخ گردید و سلطانی بفرنگستان روانه گشت تا بعد یک هفته قمرالدین خان که همون روز از خدای مجتوب بخوشی تمام فایز خدمت جنرل هارس شده سوال و جواب جاگیر خود که عبارت از بلاد گرم کنده باشد درست کرده نوبت زنان بآن سمت شتافت و فتح حیدر سلطان بهم چون آتار بید ولتی و عرب هراس بیغایت با اتباع خویش مشاهده نمود و سخنان تسکین دلاسا که مضمون نشانده نش بر سر ریاست وراثت در آن مبشر بود از زبان سپه سردار انگریز و غیره سرداران شنید عزم نرم و پیکار از دل محو ساخت در آن زمان اگر چه چند شجاعت کیش کار آزمای مثل ملک جهان خان که خان مذکور بعلیهما سلطان مغفرت نشان از قید ربائی یافته بخد متفتح حیدر رسیده بود و سید ناصر علی</p>

میر میران و غیره و چند آصف از آشتی منع کرده ترغیب جنگ نمودند و عرض ساختند  
 که سلطان مغفور فقط جان خود را فدای رضای حق ساختن ارضیای ملک سیر حاصل و  
 قلاع مستحکم و بقای قلب بنور و ضبط گماشتگان سرکار اند و لشکر پیاده و سوار باستان  
 حرب پیکار موجود اگر عزم ملک گیری و دم بهادری باقی است همین وقت است ما همه  
 فدائی و ارمیکو شیم اما آن حیدریش بالین شجاعت ذاتی باغوائی پر نیاز نازد که  
 در صدر شکست آن دولت بود و تبرغیب دیگر بدخواهان حضوری که هر کس از فرزند  
 محبوب خود را یاد کرده پاس نمک گذاشته بودند قریب خورد ده دل برضای او شان  
 نهاد و التماس هواخواهان را یک قلم نامنطور ساخت آخر الامر دست از سلطنت  
 مهمام دولت برداشته فایز ملاقات جنرل حارس گردید بعد ازین باستصواب  
 استرضای خاطر اهل مجلس مدراس طفل پنج ساله از اولاد راجهای بیسوری بنابر نام  
 برمسند وراثت در میسور متکلم گردید و ملک سی لک هون بدیوانی و تجارت پر نیاز نازد  
 بر او بحال داشته شد تمامی فرزند و خیلخانه سلطان خلد آشیان که چند خادمه مانده بودند  
 معه کریم صاحب توابعش اخل قلعہ رای ویلو گشتند و مدد خرج معقول تعبد او با هیانه  
 به هر یک شاهزاده مقرر نموده شد تا حالت تحریر همه شهنزادگان اندرون قلعہ مذکور  
 سکونت میدادند تفصیل آسامی شهنزادگان این است محی الدین سلطان -

حیدر علی سلطان المخاطب بن فتح حیدر از همه برادر کلان تر است - و عبد الخالق  
 سلطان - و معز الدین سلطان - و شبخان صاحب سلطان و شکر الله سلطان  
 و غلام احمد سلطان - و غلام محمد سلطان و شورو الدین سلطان -  
 و یشتین صاحب سلطان مع دو برادر یکی جامع الدین سلطان دوم نور الدین سلطان

باتوابع ومتعلقان زنانه خود ما بسرے بر دندلیس جنرل موصوف بحجج وجوه مطمئن خاطر  
 شده تا چیتل درگ رفته تمامی قلاع کوہی و بقاع صحرائی بضبط خود آورد و در بعضی  
 جاها تما بنجات گذاشته معاودت بمدراس نمود و باکر نل ریڈ و جنرل فلامی بہادر وغیرہ  
 روانہ ولایت خویش گردید و ملک گتی ورتن گیری و مرکبسی و ہرین ہلی وانی گندی  
 و پنوکندہ و مڑک سرا وغیرہ چند می داخل ممالک حیدرآباد شدہ بود سپس در سنہ  
 یک ہزار و دوصد و پانزدہ ہجری در تنخواہ باز بہ انگریزان منتقل گشت ملک جہان خان  
 کہ بیک سپ سوار می راہی شدہ بود در اندک مدت بحسن سعی و قوت بازوی خود  
 ترقی کردہ سی ہزار سوار و پیادہ جمع نمودہ شورشل افرا می جوی مابین کشا و تگنا کہ  
 گردیدہ بود و برب جنگ صوبدارانی کندمی وغیرہ نیز باو اتفاق کردند خان موصوف  
 بطقداری حاکم کولاپور بیک حملہ بشیرانہ سرکوکلہ مرہٹہ و پیرسرام ناظم مروج بریدہ بر سر  
 نیزہ گردانید آخر بالشکر انگریز کار افتادہ بعد از دو خورد و فراوان و کوشش و شش  
 بے پایان کہ شب او علی الاتصال روز جنگ و جدال واقع می شدہ و دفع مجاہدہ مجاہد  
 بہ آسانی صورت لبست اگرچہ درین مدت فتوحات بسیار و غنائیم بیشمار حاصل گردید  
 لیکن چون قلعہ و حصینہ بضبط خود داشت کہ پناہ سپاہ تجملات خود باشد لهذا از محمد  
 مجاہدہ انگریزان کہ طرفہ کمرب شکست او لبستہ بودند و در حالت کوچ و مقام توپ خانہ  
 آتش بار را مقابل و کشیدہ در کار داشتند و در حرکت و سکون و خواب و بیدار  
 توپہا سر میدادند ازین جہت در لشکرش خستگے بسیار راہ یافتہ عالمی رہ نور و کوچہ  
 شہادت و جراحات می شدند بدرآمدن نتوانست بعد دو سال بسبب قصور  
 افغانہ کرپ و کنول در سواد کوتال بہنواز دست سپاہ انگریز لشکرچان در ہم و بر ہم

خور در که جز نامی سیادگار زمانه نگذاشت و قمرالدین خان چند می بهوس ریاست  
دست و پا زده آخر بر خیمه مملکت که ناگفته به به آه و حسرت جان داد مگر چپ در سر داد  
سلطانی مثل بدر الزمان خان و غلام علی خان ایچی و محمد رضا خطیب و چند میر میران  
و سپه داران و برادران بر بان الدین یعنی پسران لاله میان و غلام علی بخشی  
کنده چار و غیره موجب معقول یعنی زر مشا بهر حق سعی خود از کپنی انگریز می یابند  
هنر آفرین و تحسین بر همت و کار دانی ایشان باد و در سال یک هزار و دو صد و  
پانزده هجری حیدر علی نامی بن کریم صاحب زمره سلطانین جموج کرده بطرف مرهه رفته است

ذکر اخلاق و اطوار حمیده و پسندیده اختراع آن نجیب سرخاموشی آنکه

اگر چه محامدا خلاق آن برگزیده آفاق از بسبب شتبار محتاج بشرح و بیان نیست اما مجمل  
بر حسب ضروری چیزی می نگار دکه در مجلس آنحضرت آداب خسروی و شان دارانی مملوب  
و آنحضرت از هر علم بهره وافی برداشته انشا پر داز و درست سلیقه و دانشور معالده فهم  
بودند در شیت تمام بر بنهونی غیر می محتاج نبودند خوشل و ضاع پسندیده اطوار و جواهر  
شناس و در دان اهل علم بودند و در پرورش و تربیت اهل سلام جهد بلیغ می شد  
و از دیگر قوم متفرع بودند کبسی تعظیم نمی دادند و نشست در بار از صبح تا دو پاس  
شب و بعد نماز صبح یقرا ت و تلاوت قرآن المعظم همیشه عادت داشتند و همه اوقات  
با وضو سجده در دست می مانند طعام دو وقت تناول می فرمودند و تمامی امر او شاهزادگان  
بر سفره حاضر می شدند از روزیکه فیما بین لار و دارل و اس صاحب بهادر سپه لار  
انگریز و خود بدولت صلح گردید بستر چهار پائی و نهالین و توشک ترک کردند و بر زمین چپ



چند تخان پارچه گنده که گمادی نامند گسترده شب چند ساعت بر آن آسودند و اکثر اوقات در اصطلاح فرس سخن میرانند و وقت تناول طعام تا دو ساعت مقرر بود درین فرصت حکایات مناسب هر محل از کتب متداوله و تاریخ سلاطین عرب و عجم و ذکر ادیان و حدیث و سیرت زبان مبارک ایشان می فرمودند و از بعضی مدافعهای شایسته و لایق هر مقام استماع می فرمودند و نهزلیات لایعنه و مہفوات بے مغیرا که از عاده آن کس فرین و اہانت اسلام ثابت باشد در بزم آن شاه دیندار مدخلی نبود و از بہ تفنن مزاج و مہاج که آئین دینداران ذوی الاحشام است گاہ گاہ قصص ملاحظہ می فرمودند با این در ہر امر مسرت ہم نبودند و لباس ہم بقدر احتیاج پسند خاطر داشتند و از لباس نگیں کہ نماز بدان جایز نباشد برخلاف ایام ماضی احتراز می نمودند و در سفر و سواری بعضی اوقات کوٹہ زر دیاسخ بیری زرد و زری می پوشیدند و از بالای دستار زیرین سخ مبارک رو مال سفید می بستند و احدی را حکم بستن و مال سفید نبود و در آخر عمد خود دستار سبز رنگ شملہ دار بطور عربان می بستند و یک طرہ مصع بر سر می گذاشتند و عزت بخش اہل ہنرمی بودند و در نماز و روزہ و دیگر عہدات دینی جہد داشتند و ہمہ اہل سلام را درین امر اعلام می نمودند و برخلاف عادت نواب و اہل حرم شعر مہرگان و ابرو و بروت نگاہ میداشتند و ریش مبارک کہ زنجی بود کشتان انگشتان تراشیدند و در حیا سر آمد وقت بودند چنانکہ از ایام بلوغ تا وفات سوختن انگشتان و بند دست بمشادہ کسی نیامد و در حمام ہم ہمہ بدن پوشیدہ غسل میکردند چون در تمام مسلم و خدا داد اکثر زنان ہنود کہ سر و سینہ کشادہ لبان حیوان میکردند حکم فرمودند تا کسی از زنان بے قباچہ و برہنہ سر بیرون نیاید پس آن رسم بجایانی از انجا برخاست



و در امر حق شناسی یکتائی داشتند اتفاقاً روز عیدی که بنابر ادای مراسم تهنیت بمحل  
سرای پدر مرحوم شتافته بودند بعد سلام و نیاز مادرانه و تقسیم سلع ساعتی همونجا بر ستر  
آرمیدند در آن اثنا و منظور نواب مرحوم که شکلیه جوان سال بودند و الله اعلم بالصواب  
اراده شان نیک بود و یاد از حجه های خود برآمده پای مبارک می مالیدند بقارن اینحال  
آنحضرت بیدار شده نگاه کردند چون دانستند که هر دو مادر خود میشوند بر عمل آنها غضب  
الود گشته بر خود لرزیدند و فرمودند که شما مادران من اند این چه جرات دور از ادب  
بود که کردید پس باین روسیاهی فردا به پدر چه جواب گویم بعد از آن خواهجہ ساری را  
طلبیده هر دو را چنان به سیاست رسانیدند که عبرت دیگران شد و دشمنی  
و دلیری از همه پید طولی داشتند و در سپ تازی و نیزه بازی عدیل نظیرشان در  
جهان نبود و در هر باب اختراع تازه بعمل می آوردند چنانچه سنه محمدی که سابق ذکر است  
و اسامی ماههای شمسه که این ماه و سالها درین ملک در اصطلاح هندوی مروج است  
چون بحساب دفاتر ضرور افتاده با اصطلاح فارسی تبعداً ابجد هوز حطی برآورده  
رواج داده بودند که آن اینست احمدی بهاری جلوی دارائی هاشمی  
واسعی زبرجدی حیدری طلوعی یزدانی ایزدی بنائی و در آخر سلطنت  
خود نامهای مذکور ا طرح داده این نامهایا فرمودند احمدی بهاری نفی  
ثمری جعفری حیدری خسروی دینی ذاکری رحمانی ربانی زکی  
بدستور اسامی شصت سال که در عربستان و ترکستان باین الفاظ مشهور است  
سال اول قصواط سال دوم عالمات سال سیوم صراط سال چهارم غیاط  
سال پنجم مستقیماط امثال آنحضرت تبعداً ابجد بچنین الفاظ سال اول احد

سال و م احمد سال سیوم آب سال چهارم جا سال پنجم باب سال ششم  
 سال هفتم ابد سال هشتم جاد سال نهم جاده سال هم امج و امثال نویسانند  
 و هون و روپیه های مسکوک که از ذکر سابق ظاهر شده باشد مزج ساخته بودند -  
 صدیقی بهمون ضرب سکه که بر روپیه قیمتیش شانزده روپیه و فاروقی هون یک  
 طفرش نام مذکور و طرف ثانی حروف ح و آ نامی روپیه و نقره بوزن قیمت دو  
 روپیه بود همچنان باقری نیم روپیه جعفری پاؤ روپیه کاظمی دو آنه رواج دادند و سلم  
 را راحتی و آنه را آیه میگفتند و نامهای پیچیدن غلات این بود و آنار که بیست و چهار  
 فلس وزن است دکن را که چهل آنار است و کنڑی را که بیست و هشت اویا میخوانند  
 سوای این توپ های نادره شیردانی و تفنگ و دو ضرب و سه ضرب و مقرض و چاقو و  
 ساعت نما و خنجر با بنام صفدره و سپه بافته که تیر و گولی بندوق بر آن کار گرمی شد طیار  
 میکنند و نمونه اقسام بافت هریار مثل شال و محمل و کنواب و بنات و غیره  
 می بافانیدند و لکوکما زر درین کار خانات می پیچودند با این پاسن اری دین محمد علی  
 و آئین سنت و جماعت بر جمیع امور مقدم داشتند و از مکرومات و مناهیات غیر مشروع  
 خود هم محترز می بودند و بتامی ملازمان خود از ان منع می فرمودند و حکما مهادر به باب  
 و هر کارخانه علیحدہ علیحدہ بقید چند اقلام ترقیم ساخته بودند لکن هر کس را که از یک خدمت مغرل  
 می کردند بجز تنبیه و تادیب باز او را بهمین خدمت مامور میفرمودند لکن از سلطنتش خلعه  
 عظیم واقع شده آخر الامر ملک و مال برباد رفت و بر پیشانی فرازین و پروا بخت توکید  
 از دست مبارک خود تمام لبسم الله بخت طغری نوشتند و آخر آن دستخطش خاص میبود

# خانم حکیم ابی مرصید علیا خاتون

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والمنع انچه كه خواستم بخوانم ميرم به هرگاه كه جهان مطاع غور شده شعاع  
فلك ارتفاع لازم الاتباع حضرت دل صفا مثل نسبت باين ريزه چين خوان فضل  
اهل كمال شرف نفاذ يافت كه واقعات صدق آيات سلطنت و فرمانروايي جمع احوال  
ملك گيري و كشور كشائي و مومنان خطه بالا لكهاط را بنجامه رست بيان و قيه  
كلمات و حيزه تحرير كه سلامت تمام داشته باشد در آرد و هر چند بعضي علما اين عوايق  
و قلت فصاحت اين صناعت و كثر مشغل و چه معيشت و محنت مسافرت مانع اين امر  
خطير مي شد و شك تفرقه بر شيشه جمعيت دل مي انداخت و خاطر كمته ياب رمز آفرين  
نيز بزبان عجب از تقرير كمالات عليه و محامد سنيه مي گفت كه مورچه بي زبان را  
چه پايه كه كوه را بردارد و كس را كه طاقت كه بار گران بر دوش كشد اما تابع امر  
و انقياد و حكم حضرت موصوف بوده بي تكلفات عبارت آرائي بزيه سطر چيند از  
احوال ملك ستاني و قضاياي حكمراني و صفات جمليه و اخلاق حسنه و حكمايت  
داد و دوش و وقايع كرم و بخشش و حقايق و دست نوازي و دشمن گدازي

و تفصیل اسلام افزائی و کفر شکنی عالم پروران موصوفہ پر ختم و دامن کلاک و رسلک را  
 کذب و دروغ کہ شیوہ باد فروشان پست بہت و عادت ہرزہ کو بیان کوتاہ  
 فطرت بہت ثلوث حسنتم ورجای واثق از شہر وکان و توابعان سلطانان است  
 کہ این نسخہ را بہ عین نوادرش و الطاف و بغور و پردخت انصاف ملاحظہ و مطالعہ  
 فرمودہ بر حسب استعداد حسن توفیق صلہ وافر البصاعت کہ حاصل زندگی و تقاضی حوائج  
 بشری و سرمایہ نازش بہ بی بضاعتان ہمون تواند شد عنایت فرماید و بہت  
 محنت کشیدہ را بچللا آفرین تحسین بیاریند یا رب این کاہستہ باغتائیل  
 مقال کہ بزرگ و بوی اجنبی و آثار سعادتمند و الازتبہ عالم پرور پیراستہ است  
 بہت خورہ چیان پریشان مقال برہم خورد کی اوراق جمعیت مینبیا و دین ترانہ  
 ساز و سرود پیرایہ نقش شوق کہ نغمہ حقیقت حال خندید و کند و نمش و اسطوسیر  
 جوش و خروش شہر تہی برانکجختہ در انجمن ارباب وجد و ذوق بہ بصیرتہ سراسر  
 خارج آہنک روزگار خموشی گزینا و بفضلہ روز جمیعہ تباریخ بہستم شوال المکرم  
 ش ۱۲ ہجری یک ہزار و دویست و ہفتاد و دو خاطر از محن مشاق  
 تردد و تلاش و کاوش لفظ و منہ مناسب ہر محل  
 نجات حاصل کردیدہ قطع

نسخہ دلپذیر شد جوہام  
 خاطر م جمع شد بفضیل آک

سال تباریخ ختم آن خردم بے سہر کذب گفت مذکور و شاہ

بسم اللہ

# اعلان حیدر الايقان

این نقل از دوم کتاب نشان حیدر است حسب فائش کند رمرت اسطوفطرت و انیمت فردین  
 شوکت قدر شناس اهل نکریمین حمیس فریزر بهادر و دام اقباله احسن صحت و صفوت عبارت بقدر  
 حوصله خود که بمطالعه آن بچکس را وقت نیفتد ترقیم ساخت و نقول کتاب مذکور که از ویلوزنر و  
 سرواران اینجا رسیده است از مسوده منقوش بعضی کاتبان تمهید مطالعه آن نسخه و رستم  
 بلا اطلاع نقلش بر داشتند و جایکه صاف مفهوم نشد عبارت و دیگر ترشیده نوشته شد و اشتباه  
 اصل فقرات نوشتن و تعاریفات گزین بسبب عدم دریافت اشارات متن و حایه قطع کرده اند  
 لهذا آن نسخه به نسبت این مبضیه سراپا غلط واقع شده امید از صاحبان و المافطرت آنست  
 که اگر کتاب مذکور بلا اشاره نقل سوم و چهارم و امثال که از این رستم تبصیر خواهد رسید  
 به دست شده باشد ازین کتاب صحت گناییده مطالعه نمایند اگر معری از اشاره مذکور بود  
 سر غلط انکاشته بمطالعه اش نکرانید منبه و کرمه و کاتب این کتاب را نیز باید که بعد از آن  
 این عبارت هم بتبدیل القاب و اسم مکتوب الیه آخر آن به تجریر و آرد نسخه تمام نقل کرد  
 یکم از دو صد و بیست و چهار بود و از دستخط خاص حاکم کتابت عینی حیدر نیعلی صاحب  
 قلمه کرمانی عفی الله عنه عوف و نوبه بود.

مکمل گبر سخت از دست زمانه

اگر پسندگان کاتب کج رفت

# خاتمه الطبع

الحمد لله الذي جعل سيد المتقدمين فصحا للتأخرين واصلهم بالهدى سيد المرسلين الذي اغنى لواء الدين  
 المتين الى يوم الدين صلوة الله تعالى عليه وعلى آله الطيبين الطاهرين اما بعد يا محمدي زو سجرات خورشيد  
 خدمت كزین اهل فصاحت بلاغت اختر الزین یسیر حسن خلف حاجی سید محمد حسن صاحب امر و هو ی  
 نخدمت والا منزلت نشا و ان بحر فصاحت سباحان نهر بلاغت غوصان عمان كنات اقنان عفان  
 رمز و اشارت مست عرض را تنبای خای قبول دراز میگرداند که در این ایام مبارک انجام کتاب تطابح و  
 حالات خواقین جامع واقعات سلاطین مسین شجاعت قیصری منظر مبارزت صفدری اعنی  
**نشان حیدر** تصنیف انیف عالم کمانه تجلی زمانه طهم الهام سخن نقص عليك الحسن القصص  
 انعام خطاب ارسلو فمفسر که در دهر سخن خجراتی محور علم سیر و تاریخانی سید حسینی علی کرانی که هر منش  
 تازگی بخش روح و روان و هر منش شجاعت الخیر و لجان جبرش سهر خطان عشق زار بر بساوش  
 حیث بیان سر بیان جان نثار قطعه اش از حال لاله زمان علی تر هر شش از قوس فرخ بالاتر نبج کتابش بر  
 قلم کشیده طرز بخش زینت هر چه بیان پرانید و بطر نا طرش کسیر بسوزن و طارش اژدرنگ چنی مرو و دستری  
 نهرار جان خردیش قلم کبوا و اگر قمارش اعجاز بلاغت و فصاحت زبان حال مدانا انا افصح الکلم اما انحر  
 اللوح اقل می دهد ایجا عبارت و کثرت شعارش کوس اعلان مملو عن الحکم مثلوا العربییم سیکو بدین  
 اهتمام و سعی بالاکلام و صرف کثیر تاجران فی نشان سرا الطیف احسان منظر فیض عظیم متوقع اعظم خباب  
 عبد کریم و حاکم محمد صانعا لمداری انا و هاتین کتب سیر و قین علم حیرت اسلامی کا و تبارخ و تفسیر  
 و صد و نشت بحر مطابق کیم حلالی کلمه شتصد نو و میو مطبع خود می و فتح لکیم واقع بمکی طبع نمود و فقط











